[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

فهرست کتاب [illegible] انشای بستان السیاحه که بتاریخ لفظ مرغوب آغاز و انجام یافته و بکلمه ظهر الحق بر تفصیل و تکمیل آن [illegible]
هم در همین سال سرور میدان سرفرازی محمد شاه غازی خلد الله ملکه بر اورنگ شاهی جلوس فرموده و [illegible] این شهریار [illegible]
در مسند پادشاهی که از غرائب ایام و عجائب شهور و اعوام است بیان افزوده و شمه از احوال عجیبه مآل آن دارای معدلت آرای که [illegible]
عصر را [illegible] چشم اهل نظر چون کبریت احمر نایاب است بقید قلم در آورده و آنچه برأی العین دیده و نزد اشراف و اعیان
و اهل شهود در عیان روشن گردیده اند کی از شنیدن آن گوش [illegible] کرده والاعاده والتوفیق من الله تعالی سبب تالیف و باعث تصنیف کتاب این
کتاب مشتمل است بر یک سیر و بیست و هشت گلشن و یک بهار سیر در مقدمات و ترتیب این بستان و بیان بعضی مطالب که مناسب این است
گلشن اول در حرف الالف مشتمل بر [illegible] اقلیم و تحقیق آن و بیان بعضی مطالب از قرآن اقلیم اول و ذکر شیخ ابو الخیر [illegible] و بیان سیر و سفر و منافع و شرایط
اقلیم دوم و ذکر شیخ ابو الفتیح و بیان سبب نظام عالم ملوک نامدار شده اند و تحقیق برخی مطالب از قرآن اقلیم سیم و ذکر فیض الله [illegible]
و بیان آنکه علم طب کدام حکیم ظاهر نموده و در چه تاریخ پیدا شده و تحقیق بعضی مراتب در ضمن آن اقلیم [illegible] و مذهب [illegible]
صوفیه و اخبار دیگر علماء ظاهر در قدح [illegible] ذکر نموده اند و فرق ایشان و بیان فصلی از احوال منصور حلاج [illegible] و ذکر مولانا زین الدین
و مدح طایفه صوفیه و شرح جمیع طرایق ایشان و بیان علمائی که اعتقاد و [illegible] داشته اند و برخی مطالب از قرآن اقلیم ششم و ذکر [illegible]
ترکی که در [illegible] ملاقات نموده و بعضی مطالب که او بیان کرده است اقلیم هفتم و بیان انجم ماوراء اقالیم سبعه در ضمن آن آذر
بایجان و ذکر مولانا میرزا ابو القاسم و بیان احادیث که در مدح و قدح علما وارد شده و اخبار دیگر و ذکر [illegible] و بد ایشان [illegible] الموت
و ذکر مذهب جماعه اسمعیلیه و بیان احوال حسن بن علی صباح [illegible] اشتر [illegible] و ذکر [illegible] المشهد

في کتاب [illegible] و ذکر ابراهیم پاشا و تحقیق علم کیمیا در ضمن او و بیان احوال اسحق افندی و مذهب تقلید در قرآن [illegible] المطلق [illegible] و ذکر مولانا [illegible]
و بیان شطری از علم تقویم و اختیارات ایام و بعضی مراتب در قرآن [illegible] و ذکر مولانا کمال الدین محمد و تحقیق [illegible] در علم [illegible]
[illegible] احمد آباد دکن [illegible] احمد آباد [illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] و بیان احوال شیخ صفی الدین و تحقیق بعضی مطالب در ضمن آن و بیان احوال میرزا نصر الله صدر الممالک [illegible]
[illegible]
[illegible] و بیان [illegible] استراباد [illegible]
[illegible] اسفند آباد [illegible] و ذکر حاجی [illegible] و بیان بعضی مطالب [illegible] در ضمن آن [illegible]
[illegible] و ذکر احوال [illegible] و توضیح بعضی مراتب از قرآن [illegible] و ذکر مذهب [illegible] و فصلی از احوال [illegible] و تحقیق [illegible]
و شطری از عقاید [illegible] و برخی از اعتقادات [illegible] اخرس [illegible]
اکبرآباد [illegible] و ذکر مصطفی آقا [illegible] و تحقیق بعضی مراتب از قرآن [illegible] و ذکر مذهب [illegible] و اعتقاد [illegible]
[illegible] و بیان احوال [illegible] و مذهب او و اعتقاد [illegible]
[illegible] اندلس [illegible] و بیان [illegible] در قرآن [illegible]
[illegible] و تحقیق لفظ [illegible] در ضمن آن [illegible] ایران و بیان بعضی مطالب که مناسب آن است گلشن
[illegible] و ذکر احوال [illegible]
[illegible] و بیان عجایب آن [illegible]
[illegible] و بیان عجایب [illegible] و بیان بعضی مطالب از قرآن [illegible] و بیان احوال [illegible]
و نصایح [illegible] در ضمن آن [illegible] و ذکر [illegible] احمد [illegible]
آن [illegible] و شطری از عقاید [illegible] و ذکر امین الدین افندی و بیان [illegible]
[illegible] و تحقیق بعضی مطالب که مناسب آن است [illegible] و بیان بعضی [illegible] از قرآن
[illegible] و ذکر [illegible] طایفه [illegible] در ضمن آن [illegible] و بیان بعضی از احوالات [illegible] و مذهب و فصلی از احوال [illegible]
[illegible] از شریعت و طریقت [illegible] و ذکر شیخ محی الدین و بیان [illegible] در [illegible] جلوه کرده [illegible]
[illegible] و توضیح بعضی مراتب در ضمن آن [illegible] و بیان فصلی از غرایب عشق [illegible] و بیان [illegible]
و معنی الشریعة اقوالی والطریقة افعالی والحقیقة حالی [illegible] و بیان
بعضی مطالب از قرآن [illegible] و بیان مذهب یهود و فصلی از عقاید ایشان [illegible] و بیان [illegible] مذهب و عقاید [illegible]
و شطری از اعمال ایشان که در کتاب [illegible] مذکور است و شمه از احوال [illegible] و سبب اختلاف [illegible] بدرالوت [illegible]

بهار جمبه [illegible] سب الغضه [illegible] ام آباد [illegible] بانی پت [illegible] سیر برق [illegible] بر تعال [illegible] بر لسان
[illegible] چند [illegible] داود خان و ذکر طایفه مداریان در ضمن آن [illegible] و تحقیق بعضی مطالب در عنوان آن [illegible] بنگال [illegible] و بیان
عجایب آن دیار پیشاور و تحقیق آنکه خواهر شیی بهتر است یا کهار [illegible] در بیان [illegible] نامار ناچیکت
نامه تاریخ و بیان معنی آن [illegible] و ذکر احوال میرزا مسعود و بعضی مطالب در عنوان آن [illegible] ترکان [illegible] و ذکر طوایف [illegible]
[illegible] ترکستان و بیان اولاد یافث [illegible] در عنوان آن [illegible] لغت [illegible] و تحقیق بعضی مراتب در ضمن آن [illegible]
[illegible] و بیان نسب طایفه [illegible] در ضمن آن [illegible] تحقیق معنی حکمت و بیان [illegible]
مطالب که مناسب آن است [illegible] تیموری [illegible] گلشن چهارم در بیان [illegible] در بیان [illegible]
[illegible] جاده [illegible] جبال [illegible] و ذکر [illegible] فارس و بیان سبب زوال دولت [illegible] انقراض [illegible]
سامریان در ضمن آن جبل [illegible] و تحقیق بعضی مطالب در عنوان [illegible]
و بیان عقاید هند و آن [illegible] در عنوان آن [illegible] جلال پور [illegible] جلیل آباد [illegible]
[illegible] و بیان بعضی مطالب در عنوان آن [illegible] بر کنه [illegible] و تحقیق بعضی مطالب
در عنوان آن [illegible] جون آباد و ذکر احوال الحاج محمد خان [illegible] و بیان بعضی مطالب
که مناسب آن است [illegible] و ذکر [illegible] که در میان آمده و بیان بعضی مطالب در عنوان آن [illegible]
[illegible] و بیان بعضی مطالب در عنوان آن [illegible] و ذکر میان [illegible]
[illegible] و بیان بعضی مطالب در ضمن آن گلشن ششم در بیان [illegible] و بیان بعضی مطالب در عنوان آن [illegible] و بیان
بعضی مطالب در ضمن آن [illegible] و ذکر [illegible] که مناسب آن است [illegible] و بیان بعضی تحقیقات در عنوان آن [illegible]
[illegible] و بیان بعضی مطالب در ضمن آن [illegible] و ذکر شیخ ابراهیم و ذکر شیخ اسمعیل
[illegible] و تحقیقات چند در ضمن آن و احوال ایشان و بیان آنکه با کدام اشخاص دوستی نمایند و معنی صدق و کذب [illegible]
[illegible] و ذکر شیخ علی الله و بیان [illegible] بالا [illegible] و ذکر احوال [illegible]
[illegible] عبد الحمید [illegible] علی شاه و ذکر بعضی از کلمات ایشان [illegible] و ذکر میان [illegible] و تحقیق [illegible] در عنوان آن [illegible]
[illegible] و بیان بعضی مطالب که مناسب آن است [illegible] و ذکر خواجه [illegible]
و بیان [illegible] در عنوان آن [illegible] و بیان بعضی حکایات [illegible] و ذکر خواجه حسام الدین و بیان [illegible]
[illegible] در ضمن آن [illegible] خراسان و بیان بعضی مطالب در ضمن آن [illegible] و بیان [illegible]
[illegible] خلیل آباد [illegible] خورستان [illegible]
[illegible] و بیان احوال مولانا محمد [illegible] و بیان احوال مردم آن [illegible] و ذکر [illegible]

بعضی گلهای آن

و بعضی تحقیق آن در عنوان آن و بیان احوال آنکه آیا در بیان [illegible] و بیان [illegible] و ذکر [illegible]
[illegible] و بیان انسان کامل [illegible] در تمام نفس کل [illegible]
و بیان بعضی مطالب که مناسب آن است [illegible] و تحقیق بعضی مطالب در عنوان آن [illegible] و ذکر شیخ [illegible] و بیان [illegible]
[illegible] و ذکر [illegible] و بیان [illegible] و تحقیق [illegible] و ذکر شاه عالم و بیان [illegible]
[illegible] و تحقیق بعضی مراتب در ضمن آن [illegible] و ذکر احوال [illegible] و بیان بعضی مطالب در ضمن آن [illegible]
[illegible] و بیان بعضی مراتب در عنوان آن [illegible] و ذکر [illegible]
[illegible] در عنوان آن [illegible] و تحقیق بعضی مراتب در ضمن آن [illegible]
[illegible] و بعضی مطالب در ضمن آن [illegible] و ذکر [illegible] و بیان [illegible]
[illegible] و بیان بعضی مراتب در عنوان آن [illegible] گلشن [illegible] در بیان [illegible] و ذکر [illegible]
[illegible] در ضمن آن [illegible] و ذکر [illegible]
[illegible] و بیان عقاید هند [illegible]
[illegible] و ذکر بعضی [illegible]
در عنوان آن [illegible] و تحقیق [illegible]
[illegible] و بیان بعضی مراتب آن [illegible]
[illegible] و ذکر احوال [illegible]
[illegible] و بیان فرق ایشان [illegible] و بیان بعضی مطالب در ضمن آن [illegible] و ذکر [illegible]
زین العابدین و تحقیق بعضی مراتب توحید در عنوان آن [illegible]
[illegible] و بیان [illegible]
[illegible] و بیان احوال طایفه [illegible] و تحقیق بعضی مطالب که مناسب آن است
و ذکر [illegible] گلشن [illegible]
و بیان [illegible]
[illegible] و بیان بعضی مطالب [illegible] در بیان [illegible]
[illegible] و ذکر شیخ [illegible] و بیان [illegible] در ضمن آن [illegible]
و ذکر شیخ [illegible] و بیان احوال [illegible] و ذکر [illegible] و تحقیق [illegible] و بیان آنکه [illegible]
[illegible] عظیم آباد و ذکر جمال الدین [illegible] و تحقیق علم و سماع [illegible] و بعضی مطالب که مناسب آن است [illegible]

عثمان غنم عثمان غریب و ذکر شیخ خالف و بیان مذهب خوارج طوائف و بیان غلبا علیان آباد غریب و ذکر شیخ احمد و تحقیق بعضی از مراتب توحید
صاحب الشمس گلشن نوزدهم در بیان حروف غین غازی پور غازی آباد غجدوان غدیرخم غرجی غرجستان غزنین و ذکر احوال حکیم سنائی و بیان بعضی مطالب
که مناسب آن است غزنی غزوه غلاف غلوت و بیان مذهب شیان غور غورشید غیلان گلشن بیستم در بیان حروف فا و فارس فال فاریاب فاضی و ذکر
نورالدین محمد و بیان صفات شیخ کامل و شخص مکمل فاشور فاران فخ فخ آباد فخ پور فخلیات فرآباد فرهنگ و بیان بعضی مطالب که مناسب آن است فرشکان
فرخار فرغانه فرخ آباد فراه فریدن فروجه فراهان فرح آباد فرنگ و ذکر سره گلشن فرنگی و بیان مذهب بزرگان آن دیار بطریق اختصار فسطاط فسا فشن
فضائل انسانی فضیل ذکر مطلق و ذکر جلی و ذکر قلبی و آیات و اخبار که در این باب وارد شده و بیان تفصیل ذکر قلبی و بیان اقسام و ذکر و تحقیق
فکر صوفیه که آن را سیر حضوری گویند و آیات و احادیث که در خصوص فکر و تفکر وارد شده است فلسطین و بیان بعضی حکایات در ضمن آن فلاسک
فیروزآباد فیروزکوه فیروزپور فیض آباد فیض آباد عراق فیض آباد بخارا فیض آباد رهتک فیوم گلشن بیست و یکم در بیان حروف قاف قاهره و ذکر شیخ ابوالفضل
و بیان مبحثی که در بین ایشان اتفاق افتاده و ذکر شیخ محمد … و بعضی از علم اعداد و خواص آن و ذکر … بر سبیل اجمال قاینم قارص
قادسیه قاجاریه قبله قباد قدفیه قدس قرطبه قراکورم و ذکر احوال سلطان العارفین حضرت مجذوب علی شاه و طالب شاه و تحقیق بعضی مراتب
در ضمن آن قرم و ذکر سعادت کرای و احوال چنگیزخان … قراقرم قرابیغ قرابلاغ قرقیز قراحصار و ذکر جمال … و تحقیق
حسن و عشق در ضمن آن قرنا قراحصار قزوین قزلباش … قرقیسیا … و ذکر … قسطنطنیه و ذکر …
آن دیار و بیان احوال احمد پاشا و تحقیق عقل و بیان احوال شیخ الاسلام افندی و احسان که به وقت … و تحصیل معارف ایشان
در عهد زمان ایشان واجب می شود و ذکر نجم الدین افندی و شرایط ارادت و صفات طالب و مرآت و ذکر صدر اعظم یوسف پاشا و حسن
قبرالقش علی دین ملوکهم و بیان احوال سلطان محمود خان خوندکار و بیان بعضی که ضمایر مذکور کرده قطعون قطعانیه قفقاز قطیف قطیف
خلاف قلعه اللهداد قلعه آباد قم قمشه قمصر قندهار قونیه قنوج و بیان خشونت مذهب حکما و نظری از اعتقاد ایشان
و ذکر احوال مسعود افندی و طایفه مولویه و بیان احوال شیخ بهاء الدین و فرزند او مولانا جلال الدین قونوی قونیه قهستان قهپایه قوچ … قیدار
قیصریه قیروان گلشن بیست و دوم در بیان حروف کاف کابل و ذکر درویش جنید و تحقیق ذکر و معانی آن و حدیث علیکم بدین العجایز
کابلستان کازرون کاشان و بیان برخی از کلمات مولا محسن کاشغر کازری کالپی کیورتخان کجرات کرد و بیان نسبت ایشان کردستان
کرمان و ذکر مولانا محی الدین و مذمت اهل بدعت و احتراز از معاشرت با ایشان کرمانشاه و ذکر احوال آقا محمد علی در ضمن آن کرخ کربلا و تحقیق
بعضی … و نظری از اعتقاد اهل اصول کراچی کربال کرند کرنال کرگر کرمان روم کرخ کران … کشتوار کشمیر و ذکر
میر نظام الدین و تعریف حضرت … بطریق عرفان کش … کلات کلکته و ذکر احوال مذهب مستغرقه اندبار بطریق اختصار کمره
بلخ … کنعان کنبایت … آن دیار کنر … کوار کوه کره کوفه کوهستان کوه … کوه کلاریه کهنیان و ذکر حالات … و حاجات
… در بیان کاف فارسی گاکر گلبرگه گجرات و ذکر میان سیف الدین و بیان ظهور علم موسیقی و تحسین صوت حسن و حرمت غنا
و فرق میان غنا و صوت حسن مذکور آن گجرات گرجستان گرکر کرمه گلاب گلکنده گنجه گوالیار گورکهپور … گوشیر و ذکر احوال ناظر علی

قلب نزاد

طالب شاه و نظری از کلمات و صفت سمات ایشان معصوم علی شاه و نظام علی شاه و رحمت علی شاه و بیان بعضی مطالب در ضمن آن … و ذکر احوال …
افندی گهره گیلان گلشن بیست و سیم در بیان حروف لام لار لاهیجان لاهیجان لاسپور لاسا لاهور و ذکر السید الفاضل سید حسین و بیان الاول
او و شرح مذهب طریقه اصولیین بطریق تعقل و تعلیل و ذکر احوال محمد مهدی و نظری از علم قیافه و نظر آن لبنان لحسا و ذکر احوال شیخ احمد لر لرستان
لکهنو … و حکایات … لگران و تحقیق … لوار …
… گلشن بیست و چهارم در بیان حروف میم … و ذکر احوال سید نعمت الله ولی قدس سره و بیان طریقه ایشان ماژندران ماکو ماچین ماوراءالنهر …
ماردین مالوه مدار محمدآباد محمدآباد گور محمودآباد محلات و ذکر حضرت … علی شاه و … صفات مجلد محله الروم … مداین و تحقیق بعضی مطالب
که مناسب آن است مدین مدینه و ذکر احوال خاتم الانبیاء و سید الاصفیاء و بیان بعضی از معجزات آنحضرت و ذکر احوال حضرت فاطمه و ذکر احوال قطب الاقطاب
و غوث الاغواث حضرت امیرالمؤمنین بر سبیل اختصار و بیان احوال امام الهمام حسن بن علی و حسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن
محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و ابوالقاسم صاحب الزمان و بیان بعضی مراتب ولایت کلیه و ذکر خلفای
ثلاثه مرعش و ذکر محمد افندی و بعضی که فرموده است مرغاب مرو مروچق مرادآباد مرشدآباد مرقد و ذکر … و کثرت دولت … و احوال
… مزینه … مسقط مشهد مقدس … مشک آباد مشهره مصر و ذکر احوال ملوک آن دیار بطریق اختصار مطلع
مظفرپور مظفرآباد و ذکر رحیم علی شاه و تحقیق مراتب موفقه و همچنین آن معدن معرة النعمان مغرب مفازه مکه معظمه مکاری … مکران
مکن پور مکی … ملطیه ملتان … و ذکر ابراهیم بیگ و تحقیق بعضی مراتب … منیه منقور منصوره
منصورآباد … موصل مهدیه مهند مهار … میانج میانی میمنه میرپور … گلشن بیست و پنجم در بیان حروف نون نابلس … ناگپور
ناگور نانکی نادرآباد … نجف اشرف نجف آباد … و ذکر مسعود ابن عبد العزیز و … و بیان مذهب … نخجوان … نسا نسف
نشاپور و ذکر … و بیان احوال شیخ عطار و … و مولانا میرزا محمد … و کلمات … نظم
آباد … نظرآباد … و ذکر جمال … و تحقیق عشق در ضمن آن و ذکر احوال عبد الله خان و تحقیق
آیه … و بیان احوال سید عبد الجواد و تحقیق معنی الله تعالی … نقشبندیه و تحقیق طریقه ایشان نکار نگرکوت
… نو بهار و ذکر جعفر … و تحقیق بعضی مطالب که مناسب آن است نوح نورپور نوشهر … نهروان نهاوند
نیل نیریز نیپال نیروز … گلشن بیست و ششم در بیان حروف واو واسط … وادی …
… و ذکر … آن مکان … و ذکر وحدت وجود … محققان است …
ورکان … وزیرآباد … گلشن بیست و هفتم در بیان حروف ها هاشمیه … هرات …
آن است و ذکر احوال صفا علی شاه و صفی علی شاه و بیان صفات … هرمان و تحقیق آن هند … هزار جریب هزاره
هزار … همدان و ذکر مولانا عبد الصمد و بعضی از کلمات ایشان و احوال مولانا محمد … هندوستان و ذکر احوال ملوک آن دیار
هندو … گلشن بیست و هشتم در بیان حروف یا … یارکند یاجوج و ماجوج یثرب … یزد یغما

نامه بین دو ذکر مذهب زیدیه و بیان احوال شریف یحیی [illegible] و در ضمن آن بعضی [illegible] متبوع [illegible] یونان
و ذکر قواعد چند در امور سلطنت و کار و بار معیشت [illegible] و آن مشتمل است بر چهار گلزار گلزار اول در بیان الغیبه و تحقیق بر آنکه مناسب آن است
و الغیره و تکمیل سیر و رؤیای اهل سلوک بر سبیل اجمال گلزار دویم در ذکر بعضی اسامی منازل که در حین سیاحت مشاهده شده و [illegible] منزل نموده
گلزار سیم در بیان اخبار متفرقه و حکایات مختلفه بر سبیل اجمال گلزار چهارم در خاتمه این دفتر [illegible] صلی الله علی محمد و آله الطیبین
الطاهرین المعصومین المنتجبین برحمتک یا ارحم
الراحمین

بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین

گلستان حمد و سپاس و گلشن ثنای بی قیاس مخصوص بارگاه واحدی و مختص درگاه صمدیست [illegible] که از کمال احسان [illegible] موجودات
[illegible] وجود و شجر وجود [illegible] از فرط عاطفت [illegible] ممکنات را در گلشن هستی [illegible] و ریان فرمود کریمی که از حین کرمت [illegible]
بچندین هزار گلهای فضایل صوری و معنوی [illegible] و چندین هزار [illegible] فطرت [illegible] اشجار انواع حکمت در [illegible] غیب و شهادت
[illegible] حکیمی که از غایت مرحمت شجره وجود انسان را از بوستان امکان [illegible] و به اثمار [illegible] و [illegible] گرانبار
[illegible] در [illegible] فطرت [illegible] کمال [illegible] برافراخت [illegible] که [illegible] ریاض [illegible] آواز [illegible] من تحت
السموات والارض لیقولن الله و طوطیان [illegible] و در تسبیحش هم آواز که و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم [illegible]
که طایران بوستان ادراک در هوای [illegible] بال [illegible] که ما عرفناک حق معرفتک و در فضای گلستان [illegible] در اوج [illegible] بر هم [illegible] که
لا احصی ثناء علیک انت کما اثنیت علی نفسک نظم سبحان خالقی که صفاتش ز کبریا ✤ بر خاک عجز می‌فکند عقل انبیا
مریدی که [illegible] ممکنات را بمحض اراده بی تغییر در ذات و بهاده از عدم محض بوجود آورده [illegible] الا واحده [illegible]
شیئا ان یقول له کن فیکون علیمی که علمش بر سوابق و لواحق و کلیات و جزئیات [illegible] برابر و یکسان و هو بکل شیء علیم
قادری که [illegible] سیاحت [illegible] از [illegible] تماشای گلستان [illegible]

سبحان از نعما و اوراق [illegible] و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها مصرع [illegible] جل شانه الله اکبر [illegible] گذشت [illegible] ذات کامل الصفات
[illegible] اسم [illegible] انسان [illegible] و [illegible] توحید و علم [illegible] عرفان [illegible]
[illegible] در [illegible] کون و مکان [illegible] زمین و زمان برافراشت [illegible] آن زمین و آسمان [illegible]
[illegible] انسان [illegible] ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم بعد از حمد [illegible] و ثنای [illegible]
[illegible] زواهر تحیات و جواهر صلوات بر ارواح ساکنان فرادیس [illegible] حنان [illegible] بوستان نبوت [illegible]
رسالت [illegible] خواننده [illegible] از ایشان چندین هزار [illegible] ضلالت [illegible] الاله
[illegible] علی الخصوص بر آن [illegible] کنت نبیا و آدم بین الماء و الطین [illegible]
رحمة للعالمین [illegible] و آن سایه [illegible] قاب قوسین او ادنی [illegible] مسند [illegible] لولاک [illegible]
[illegible] و آن خلوت گزین لی مع الله آن ناطق و ما ینطق عن الهوی و آن [illegible] ما زاغ البصر و ما طغی آن سایه خورشید ذات و آن [illegible]
[illegible] ممکنات آن ممکن واجب نمای و آن واجب ممکن [illegible] و آن شکوفه باغ لولاک و آن ثمره [illegible] افلاک [illegible] موجودات
و قدوه کاینات خاتم الانبیا و سید الاصفیا ابو القاسم محمد بن عبد الله ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا
صلوا علیه و سلموا تسلیما صلوات الله و سلامه علیه و آله الطاهرین نظم خورشید [illegible] ✤ سلطان [illegible]
مصطفی ✤ کان بود [illegible] و آفتاب ✤ [illegible] خاک آدم [illegible] الطاهرین [illegible]
[illegible] حقایق شناسان [illegible] علم ملکوت [illegible]
[illegible] انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا [illegible] قل لا اسئلکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی [illegible]
[illegible] لو کشف الغطاء [illegible]
نقطه بای بسم الله [illegible] قطب [illegible]
المرتضی [illegible] اسد الله الغالب مظهر العجائب علی بن ابی طالب سلام الله علیه و علی اولاده [illegible]
الی یوم الدین نظم [illegible] ✤ [illegible] اما بعد [illegible] اوراق [illegible]
ایشان [illegible] اولیاء الله [illegible] نعمة الله [illegible] العابدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
در عتبات عالیات سکونت نموده [illegible] خدمت والد [illegible] علما تحصیل علوم [illegible] مشغول بوده و چون
[illegible] از مراحل [illegible] سیاحت [illegible]

و ابجک و دور و نزدیک داد و مجالست اعالی و ادانی و معاشرت افاضل و اراذل هر کشور اتفاق افتاد و مخالطت طوائف امم
از وضیع و شریف و قوی و ضعیف روی نمود و مصاحبت فرق بنی آدم از کفر و اسلام در هر مقام [illegible] ذو الجلال [illegible]
و میقاد استعداد و فطرت [illegible] دانایان روزگار [illegible] کمال اهل حال [illegible]
ارباب کمال حمید [illegible] الکرام [illegible] شعر [illegible]
غرایب اشعار یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا خلقناکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة مخلقة و غیر مخلقة لنبین
لکم و نقر فی الارحام ما نشاء الی اجل مسمی ثم نخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم و منکم من یتوفی و منکم من یرد الی ارذل العمر لکیلا یعلم من بعد علم شیئا
آری چون بهار جوانی [illegible] ساقی ایام [illegible]
[illegible] جوانی بود [illegible]
[illegible] حواس ظاهر و یاران قوای باطن [illegible]
[illegible]

[illegible]

و در عیال از برات مروت و خلق نسبت بشما تهاون و تعطل می کردم اکنون از شما طرفه حالی و عجب مقالی می شنوم که با طرفی کفران پیش گرفته اید و
و احسان را بر طاق نسیان نهاده [illegible] استقامت [illegible]
و از عقاب کفران [illegible]
[illegible]

[illegible]

اگر علوفت بس است چون شما را ملازمان پادشاه هند [illegible] و بعضی شما را [illegible] آن حضرت [illegible]
مقصد [illegible] لهذا با شما دوستی [illegible] قطع شما را بجا می آوردم و [illegible] شما را [illegible] شما [illegible]
از [illegible] شمای [illegible] روشن است که از محبت شما [illegible] دیدم و محبت شما [illegible] کشیدیم و در [illegible]
شما [illegible] مستی [illegible] ❊ [illegible] ❊ بر دوستان مبارک و بر دشمنان [illegible]
[illegible] ❊ داریم [illegible] ❊ ای جان من [illegible] و اگر [illegible]
شما [illegible] شرح [illegible] آن که [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] و حدت و کثرت [illegible] شفقت بر روی من [illegible]
[illegible] چون [illegible] آتش [illegible] خاک پاک [illegible] آب [illegible]
[illegible] و فضل حضرت سبحان [illegible] و خدمت [illegible] رضای داور جهان
[illegible] شود [illegible] آسمان [illegible] اقبال [illegible]
[illegible] کلمات [illegible] کل [illegible]
[illegible] کل شیء [illegible] جمال [illegible]
[illegible] صحرای معانی [illegible] از کلمات [illegible] حقایق [illegible]
[illegible] حکمت [illegible] آن خیابان [illegible] لطایف [illegible] حقایق [illegible]
[illegible] اخلاق [illegible] الفاظ [illegible]
[illegible] کلمات [illegible] آن باغ [illegible]
[illegible] کلمات [illegible] آن [illegible] بستان [illegible]
[illegible] آن [illegible] جهان [illegible] سلطنت [illegible]
درگاه عالم پناهش [illegible] علم [illegible] اسلام [illegible]
طریقه [illegible] توفیقات ربانی [illegible] سبحانی [illegible]
[illegible] استقلال [illegible] دشمنان [illegible]
کشور [illegible] دولت [illegible] فتحعلی شاه [illegible]
[illegible] علم [illegible]
السلطنه [illegible] شجاعت و سخاوت [illegible] دار الملک طهران [illegible]
[illegible] افغان [illegible] ترکمان [illegible]

[illegible]

[illegible] ملازمان دولت [illegible] سلطان [illegible] کشور ایران [illegible]
[illegible] ملک [illegible] حکومت [illegible] دولت [illegible]
[illegible] محمد تقی میرزا [illegible] السلطنه [illegible]
و حکومت [illegible] دولت [illegible] عثمان [illegible]
[illegible] فتحعلی شاه [illegible] علی شاه [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] اسباب [illegible] دولت [illegible]
[illegible] شاهزادگان که در دار الخلافه طهران [illegible] سلطان [illegible] محمد علی [illegible] رکن الدوله [illegible]
[illegible] رکن الدوله [illegible] فتحعلی شاه [illegible] شاه [illegible]
[illegible] محمد ولی میرزا [illegible] خراسان [illegible] سلطان [illegible]
[illegible] علی شاه [illegible] شیخ الملوک [illegible]
[illegible] فتحعلی شاه [illegible]
[illegible] محمد حسین میرزا [illegible] حشمت الدوله [illegible]
کرمان [illegible] استقلال [illegible]
[illegible] فتحعلی شاه [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] عبد الله خان [illegible] محمد حسین خان [illegible] امین الدوله [illegible] حسین خان
ابن یوسف خان [illegible] میرزا ابو القاسم [illegible] مقام [illegible]
[illegible] امین الدوله [illegible] دولت [illegible]
[illegible] اجلال [illegible]
[illegible] استقلال [illegible]
[illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] اکرم [illegible]
[illegible] علما [illegible] دین [illegible]
[illegible] حکمت بالغه [illegible]
[illegible] کرامات [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] جلال [illegible]

ساله دایه اکرام و افضال پرورده عهود الاجوم و در زمان اندک جمیع مخالفان دین و دولت را بر انداخت و مناصفان ملک و ملت را
از کشور ایران نابود و معدوم ساخت ابو السلطان السلطان السلاطین و قهرمان الماء والطین شهریار اعظم الاعدل ملوک العرب والعجم مروج
الشرع المبین و حامی حوزه سید المرسلین شمس الدوله والدین والدنیا ذو الجود والمجد والعلا المؤید الموفق الواثق بالله البادل العادل المجاهد
فی سبیل الله بیت بدانش خسرو ملک معانی ⁂ بهر بخش کاشف سبع المثانی ⁂ جهان دار و جهان آرا و عادل ⁂ سلیمان فر سکندر
رای کامل ⁂ جهان داری که فهم و عقل آدم ⁂ ندارد الکش پی آرد زدن دم ⁂ ابو المظفر السلطان ابن السلطان ابن السلطان
الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان السلطان محمد شاه غازی خلد الله ملکه و سلطانه الی یوم الدین لمعه از کرم لطف حضرت
قدیم بر وفق آرزو و تمنای جهان زنده دلان آن مهر سپهر خلافت و سرو بوستان سلطنت و وارث زمین و بسیط زمان تابنده
و نوازنده باد الی یوم المعاد بحق محمد و آله الامجاد نظم چه بهتر ز مرد از یادگاری ⁂ که بعد از وی بماند روزگاری چون خود باوجود
صدق و صفا بدین اشارت اشاره نمود دیده دل روشن و فضای خاطر چون گلشن گشت توفیق اتمام از حضرت ملک علام در خواست
انه علی ذلک قدیر و بالاجابة جدیر بر پوشیده نماند که چون این کتاب غرائب انتساب از کمن عجب بوضع مرغوب جلوه گر آمد [illegible]
و انجام آن نقطه مرغوب برآمد و ذکر دیار و بلاد و [illegible] مرتب که وقف نهج مقرر شد و عرض و طول و بعد [illegible]
شود کرده اند و مشتمل بر [illegible] و سیر و [illegible] بعد الاحاطه والتوفیق من الملک الجبار مقدمه مقدمات در ترتیب این داستان
و بیان بعضی مطالب که مناسب آن است برای معرفت برای ارباب دانش [illegible] دستور [illegible] که از کتب محققان بلاغت نشان
معلوم و از تقریر دل پذیر سیاحان صدق بیان مفهوم میگردد و کسی که بتر و بحر گیتی را بتفصیل دیده باشد [illegible]
کرد بار عالم و امصار بنی آدم را بچشم خود دیده [illegible] نظر رسیده که با آیه ان الارض لله [illegible]
دارد و حدیث [illegible] و خبر شهر جابلقا و جابلسا و اماکن یاجوج و ماجوج [illegible] و دیگر دنیا که مشهور [illegible]
جاوداک کشور [illegible] اقالیم سبعه سیاره و مجلس [illegible] و جزیره [illegible] منظور [illegible]
و جمعی خبر از طوایف امم و از فرق بنی آدم بگو آیه شریفه سیروا فی الارض فانظروا کیف بدا الخلق در عالم سیاحت نموده اند [illegible]
اکثر معموره گیتی را بر سبیل اجمال پیموده اند و با گروه انبوه و قوم دانش پژوه مجالست و معاشرت کرده اند و لوازم تحقیق
استعلام مذاهب و اشعار ادیان سعی بلیغ بجا آورده اند مورخان بلاغت نشان و مؤلفان فصاحت بیان در کتب [illegible]
نموده اند و ابواب عرض و طول او را بر روی طالبان معارف گشوده اند و چون جمعی از ارباب تالیف از روی تحقیق تحریر
نکرده اند و از راه دانش جمع و تدوین ننموده اند بلکه بمجرد در کتب دیگر و یا مجمل از کسی شنیده اند نوشته اند و [illegible] اهل زمان
بر همان قانع گشته اند لهذا در کتب ایشان اختلاف فراوان و تعارض و تباین بی پایان مشاهده می شود و علی الخصوص [illegible]
که بر خود گمان فضل و کمال داشته و خواستن را مقتدای اهل دانش پنداشته از روی ظن و تخمین نه از راه علم و یقین احوال
مذاهب مختلفه نگاشته اند اکثر ایشان بسبب عدم اطلاع و نمودن قوه تتبع ایشان و مجرد استماع آن [illegible] جمعی [illegible] معقول در [illegible]

فاضل کن نموده اند

خویش ثبت نموده اند و جمعی دیگر بجهت مخالفت کیش ... نظر پوشیده و پاره از احوال [illegible] پوشیده و سمت [illegible] گشته و گم [illegible]
بر اصغای شنیدنی طبع خویش بیان فرموده اند و جمعی دیگر برای انتخاب جاه و وسعت دستگاه و تحصیل عزت و تحمیل منزلت نزد ارباب دولت
شهرت بدام تملق و مداهنه خاص و عام افتاده و طریق عدالت و دیانت را بجای انداخته و سیم و زر بگو نهاده و بر طبق تمنای ابنای زمان حق را
پنهان و باطل را عیان نموده اند و بعضی دیگر بعلت خوف و هراس که از مردم جهالت اساس از برای حفظ جان و ناموس و مال و عیال و ملک
و مال و غیر هم بر وفق مدعای آن گروه مکروه تالیفات نگاشته و فرقه دیگر محض مقوله قول که زبده گفته اند و یا نوشته که عمر و همه با سوقه [illegible] ایشان
نیز بر قول زید اعتماد نموده و نوشته و حال آنکه در حال عمر بصیرت نداشته و از روی عدم علم و تحقیق نگاشته است فرق مذکوره در دعای حق [illegible]
برای العین دیده و مشاهده کرده است این مطلب ارباب انصاف بگوده پوشیده و پنهان نیست زیرا که مردمان جاهل و جماعه غافل که بر [illegible]
این اشخاص اعتقاد کرده کلمات ایشان را اعتماد پسندند برادران اولو الالباب گویند و نوشته بزرگان گفته اند که طبیب ناقص آفت جان است طالب علم
کاهل نقص آفت ایمان است بیت بر بو بگو و مکه نادان را حق ⁂ رو حق با نموده نور مطلق ⁂ به گو دانایان گفته اند که تصنیف کردن و تالیف نمودن کار
صعب و امر عظیم است علی الخصوص جمع و تدوین احوال طوایف امم و ترتیب تالیف اوضاع طبقات مردم و تصنیف کردن مذهب [illegible] ملل
بغایت دشوار و صعب است از همه کارها بحکم این که تالیف بنظر اکابر ملک و ملت و اعاظم دین و دولت که دانا علم و اصحاب [illegible]
جرسه و محققان هر قوم و دانشوران هر طایفه میرسد نظر کنند و هر کسی که فی الجمله سواد از سیاق فرق نموده و کتب [illegible] مطالعه کردن آن میل
و رغبت می نمایند بناء علی هذا اعتماد را در این دعوای [illegible] نموده اند که موجب احوال زمان و مولف و مخالف [illegible]
از مواقف نفسانی معذور [illegible] و آنچه از اجناس محامد و فضایل و انواع فضایح و رذایل نگارد بی زیاده و نقصان [illegible]
و ایشان [illegible] و خوشتن را از شایبه ظن و گمان و قیاس و تخمین [illegible] و از غرض و غرض حسد و طمع و تملق و تعصب [illegible] دور داند
مقام قدم از طریق صدق و انصاف و تحقیق و علم بیرون نگذارد تا موجب آن [illegible] نشانه تیر ملامت نشود و در زمره [illegible]
محسوب نشود و جانب [illegible] صاحب حال نگاه [illegible] که چون علم مقتضای [illegible] و تحقیق اجتماع اصناف بنی آدم و مکان
و انواع ایشان [illegible] و انظار [illegible] جستن بعضی اصنام [illegible] و نفوس ایشان [illegible]
[illegible] مطلوب [illegible] شبهات [illegible]
[illegible]
حیث قال انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین [illegible] شبهه [illegible]
سرایت کرده تا آنکه بعد از غروب آفتاب نبوت [illegible] شبهات در نفوس [illegible]
[illegible] اعتقاد
ایشان [illegible] اختلاف [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] آفتاب [illegible]

سزاواری محقق گشت و لطف [illegible] چون که از [illegible] بر در آن [illegible] خوب [illegible] وقت احمد [illegible] اعتدال [illegible]
و [illegible] ظاهر شده بحسب [illegible] رسالت و اصحاب [illegible] و عصمت [illegible] و ظلمات [illegible] و حیرانی [illegible] امت [illegible] واقع
عظمی [illegible] زیاده گشته و در میان ایشان اختلاف فراوان [illegible] و از متقدم [illegible] منتقل شده و ظلمات قرن [illegible] تراکم کرده تا بحدی [illegible]
در حضرت اهل بیت و تکفیر و قتال [illegible] و خصومت و عداوت [illegible] که علما [illegible] تکفیر [illegible] تا بجائی رسید که اکنون [illegible]
[illegible] و اصولی [illegible] از فرقه امامیه و جماعه اثنی عشریه [illegible] و قتل یکدیگر حکم می نوشتند [illegible] از علماء اصول [illegible] تحقیق [illegible]
کنند از درگاه حضرت کریم [illegible] مسئول است که [illegible] این ضعیف [illegible] از طریق عاقبت [illegible] محفوظ دارد و در وادی
تخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی نگذارد تا آنچه دیده و شنیده [illegible] از علمای هر قوم و گروهی [illegible] بطریق تحقیق از صحیح و سقیم [illegible]
ملک و اقلیم شنیده و در کتب ایشان ملاحظه نموده [illegible] بکذب و بهتان [illegible] زیاده و نقصان [illegible] ربنا اغفر لنا ولاخواننا
الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا ربنا انک رؤف رحیم الآیه بار خدایا [illegible] کسانی که [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] تو همواره اوقات [illegible] عالم [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] رب العالمین [illegible] علمای [illegible]
[illegible] نظام دین و دولت [illegible] حضرت مصطفی [illegible] انبیا و اولیا [illegible]

مجمل اول در بیان حرف الف [illegible]
[illegible] که حرف اول آن الف باشد [illegible] مجمل و مفصل [illegible]
و کلمه اقلیم [illegible] ربع مسکون [illegible] تقسیم [illegible]
[illegible] نصف [illegible] نصف [illegible]
[illegible] جنوب [illegible] شمال [illegible] معموره [illegible] شمال [illegible]
[illegible] ربع مسکون [illegible] جبال [illegible] ربع مسکون [illegible]
[illegible] معدل النهار [illegible] از مشرق تا مغرب [illegible] خط [illegible]
[illegible] عالم [illegible] خط استوا [illegible] شمال [illegible]
[illegible] جنوب [illegible] طول معموره از مشرق الی مغرب [illegible] بطلمیوس حکیم [illegible]
[illegible] مغرب [illegible] مشرق [illegible] علمای [illegible]
طول [illegible] از ساحل بحر محیط [illegible] جزایر خالدات [illegible]
خالدات [illegible] واقع بوده [illegible] خط استوا [illegible] بطلمیوس

[illegible] خط استوا [illegible] درجه [illegible] طول [illegible]
آن موضع است از ساحل بحر [illegible] تا اقصای مغرب یا جزایر خالدات [illegible] خط استوا [illegible]
خط استوا از شرقی [illegible] چین است [illegible] جنوب [illegible] چین [illegible] شمال [illegible]
[illegible] جنوب [illegible] سودان [illegible] خط استوا [illegible]
[illegible] خط استوا [illegible] کتب محققان [illegible] خط استوا [illegible]
[illegible] مستقیم [illegible]
[illegible]
[illegible] خط استوا [illegible] علیه السلام [illegible] **ذکر اقلیم اول** ابتدای آن [illegible]
[illegible] شمال [illegible] جنوب [illegible] چین [illegible] شمال [illegible]
[illegible] این اقلیم [illegible]
[illegible] اقلیم [illegible]
[illegible] اقلیم [illegible]
[illegible]
[illegible] قال الله تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] لقمان حکیم [illegible]
[illegible] اقلیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ذکر ... ابو ...** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بی کار مقام کرده کند به او شود و آیات و اخبار در تشبیه نمودن و سفر کردن بسیار وارد است چنانچه آیه شریفه سیروا فی الارض فانظروا کیف بدأ الخلق

در محبت در سیاحت نمودن از جناب سرور اولیا این رباعی بجناب مشهور و در السنه و افواه مذکور است رباعی تغرّب عن الاوطان فی طلب العلی

و سافر ففی الاسفار خمس فوائد ❊ تفرّج همّ واکتساب معیشة ❊ و علم و آداب و صحبة ماجد ❊ از حضرت عیسی مرویست که مرد در وطن خود [illegible]

[illegible] اعتبار کند و تشبیه نماید [illegible] و محبت [illegible] بزرگان گفته اند [illegible]

[illegible]

[illegible] و عموم خلق [illegible] و قاضی الحاجات [illegible] بیت [illegible]

[illegible] کیمیای نظر ❊ [illegible] ❊ [illegible]

[illegible]

[illegible] ظاهر و باطن [illegible] فرق کنند [illegible]

[illegible] سعادت [illegible]

[illegible] اول [illegible] دوم [illegible] سیم [illegible]

[illegible] اول

[illegible] تحصیل علم و کمال و تحصیل اخلاق [illegible]

[illegible] اطلبوا العلم ولو بالصین [illegible] خذ العلم من افواه الرجال [illegible]

[illegible] اطلبوا العلم من المهد الی اللحد [illegible]

[illegible] نظم [illegible] ❊ [illegible]

[illegible]

[illegible] دوم توکل [illegible]

[illegible] نظم [illegible]

[illegible] ❊ [illegible] و من یتوکل علی الله فهو حسبه [illegible]

[illegible] ان الله یحب المتوکلین [illegible] نظم [illegible] ❊ [illegible] سیم صبر [illegible]

[illegible] الصبر مفتاح الفرج [illegible]

[illegible] انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب [illegible]

[illegible] ❊ [illegible]

[illegible] چهارم قناعت [illegible] عز من قنع وذل من طمع [illegible]

[illegible]

[illegible] و بموجب حدیث القناعة

کنز لا یفنی گنج قناعت [illegible] از خوان قناعت [illegible]

[illegible] نظم قناعت

ای نفس [illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible] ❊ [illegible] پنجم عفت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نظم [illegible] ❊ [illegible]

[illegible]

[illegible] ششم صدق [illegible] النجاة فی الصدق [illegible]

[illegible] کونوا مع الصادقین [illegible] الصادقین

[illegible]

[illegible] نظم [illegible] ❊ [illegible]

[illegible] ❊ [illegible] هفتم حسن خلق [illegible]

[illegible]

[illegible] بیت [illegible] ❊ [illegible]

[illegible] هشتم سخاوت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] نظم [illegible]

[illegible] ❊ [illegible] السخی قریب من الله [illegible] قریب من الجنة [illegible]

[illegible] نظم [illegible]

[illegible] ❊ [illegible] نهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

الامانة لمن لا امانة له ولا دین لمن لا عهد له یعنی نیست ایمان برای کسی که امانت ندارد و نیست دین از برای کسی که عهد ندارد ع هر که را نبود امانت در جهان او بود خوار و ذلیل و دامان شخص خائن در عرصهٔ سیاحت [illegible] نمی تواند گذاشت و اگر گذارد از چشم عنایات اهل معرفت خواهد افتاد چنانکه بکرات دیده و تجربه کرده و دیده است **دهم** خدمت باید سیاح رنج سکون خدمت بر عالی و دون کند و خادم درویشان و خدمتگذار ایشان باشد و خود را از لوازم خدمت بر معارف و عالی معاف ندارد و از رسم بزرگونه خدمات دقیقه مهمل نگذارد زیرا بموجب من خدم خدم مرد خدمتگذار در نظر خلق پسندیده و با اعتبار خواهد بود و [illegible] مردم و مردان معامله شناس سعی بی میل و رغبت خواهند نمود و از شخص کاهل تن پرور انسانهای زمان دوری کنند و عقلای او را بار [illegible] شنیده **ع** گر تو خواهی در جهان فرخنده گی ٭ بنده گی کن بنده گی کن بنده گی بمقام خدمت بلند و در تربیت او [illegible] چنانکه باری تعالی حراو خطاب فرموده که یا داود و اذا رأیت لی طالبا فکن له خادما و از حضرت رسول صلعم روایت که سید القوم خادمهم الفقراء و در روایتی اما سید القوم [illegible] گویند پادشاهی فرزند خویش را نصیحت نمود که چون روزگار اقبال از تو بر گردد و زمان دولت و بزرگی منقضی گردد باید که تو از خدمت علما و درویشان [illegible] بزرگی و فروتنی گذاری که آن عین بزرگی است **یازدهم** علم باید که سیاح بقدر ضرورت قبل از سیاحت علم تحصیل کند و بمقدار حاجت دانش آموزد و بهره از دانش گیرد و از خط و سواد بی نصیب نباشد تا تواند از عهدهٔ سیاحت عالم بر آید و با فره روزگار و عرفا و ارباب صحبت نشاید شخص بی علم و دانش نزد دانشمندان بی اعتبار و پیش دانایان بی حرمت خوار و بی مقدار است و در نزد ارباب علم منفعل و در مجلس [illegible] بی حاصل است و الحقیقة اکثر علوم نادر [illegible] نباید ضبط آن دشوار [illegible] و [illegible] و اشتغال است علم در هر حال صاحب خویش را عزیز دارد و در کوی ذلت و خواری نگذارد و علم در نزد عقلای فرق مختلفه محترم و حکمای طوائف امم عزیز و کرامت **نظم** علم بایست مرغ جان را ٭ بر سپهر او برد روان را ٭ دل بی علم چشم بی نور است ٭ مرد نادان ز مردمی دور است ٭ هست آب حیات بحر دانش ٭ هست باب نجات بحر دانش ٭ هر که این آب خورد باقی شد ٭ چشم او بجمال ساقی شد ٭ نور علم است و علم پرتو عقل ٭ روشنست این سخن به حاجت نقل ٭ علم نور است و جهل تاریکی ٭ علم راه است و جهل باریکی **دوازدهم** شباب باید که سیاح بقدر جهد در زمان جوانی باشد تا تواند جهانگردی کند و با هر کس مجالست و معاشرت تواند نمود زیرا که در هنگام کهولت که هنگام وقوف است دورهٔ وقت و برخی حواس در تنزل خواهد بود و قوای ظاهر و باطن همگی در انحطاط است کی تواند با خلق سخن و مجالست نماید و چگونه ابواب مخالطت و مصاحبت بروی مردم گشاید از فرد و برنا و شیخ پیر چگونه کار بر آید **شعر** چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون رو رندی و هوسناکی در عهد شباب اولی او هر آنچه در زمان جوانی میسر شود در زمان پیری دست ندهد چون آب حیات است اوان جوانی باید که آن را بهوا و هوس صرف نکند **شعر** سیاه جوانی اکنون میبرد ازم ٭ دریغ از جوانی دریغ از جوانی این بود دوازده شرط از شرایط سیاحت که هر کس این دوازده شرط را با خود جمع آرد [illegible] و لوازم آن را بعمل آورد تواند که طی مسیر سفر و صحبت اهل هنر بسیار در سیر بلدان و سیاحت انسان و تفرج کتب خاطر توان کرد و طریق محبت و [illegible] توانند بجا آورد و اگر شخصی سیاحت بلاد متفرقه و عباد مختلفه نکرده و با گروه انبوه و قوم و دانش پژوه معاشرت نموده و هر جا و کنار تر کیتی [illegible] و از کم و سرد و گرم دست روزگار نرسیده باشد و تجربهٔ ایام و امتحان خاص و عام ننموده و طریق معاشرت و مجالست با طوایف مختلفه نپیموده باشد حالانکه [illegible] ناقص و نا تمام و دور از رتبهٔ کاملان خام است اگر چه علوم فراوان خوانده و خود را بدرجه بو علی رسانیده باشد و من بسیار کسی دیدم که در علم یگانه و مجتهد زمانه بود و در علوم عقلیه و نقلیه کمتر کسی با او برابری می نمود چون سیاحت عالم ننموده و اختیار سفر نکرده و طریق جاد کم کرده ام

ادهم(?) [illegible]

نموده و صفا و السفر قطعة من السقر مشاهده نکرده بود و ادوم از فضایل انسانی اعجابت داد و از کلمات ضعفا و پیشانی بی [illegible] و اکثر از اهل اسلام و اولیا و اصحاب یقین و عرفا و متصوفه و حکما و متفلسفه معتبر ترین ساحت سیاحت و مسافرت فرموده باشند که با هر فرقه و صاحب فرقه معاشرت نموده چنانکه در کتب اخبار آمده که اکثر رسل کرام و انبیای و رسل و اولیای [illegible] سفر نموده اند چنانکه از آن بزرگان همین خواهد بود و خوارزم و عقل معامله شناس هر بین حکم بی نماید که شخص جهان دیده و رنج کشیده و در ملک و به عالم رسیده و زحمت و مشقت چشیده و جهان دیده کسی [illegible] است هر که حب الوطن از خانه خویش بیرون ننهاده و دست مواخذت با گروه مختلفه نگشاده و در کوچه غربت و در شکت [illegible] ره پای و دانش نگذیده و بار جور و ستم دلفروز و غم نکشیده و کلمات ناهنجار و سخنان نا هموار نشنیده و زهر ازرقه از ساغر حادثه ار تکف نچشیده و بجای عسل مردم بچشیده و آتچه مطرح چنگ جفا و خنق شکسته و بار و مزه ترقه و کمرانی بوده و در عهد دولت و اشاد کامی غنوده و از ساغر درد آشیده و گل مراد از باغ تمنا چیده و اکثر گلهٔ خوب نشنیده و گر تریح ننموده و هیچ ندیده **ع** به بین تفاوت ره از کجاست تا بکجا بی [illegible] که اکثر اوقات اولاد ملوک و حکام و فرزندان علما و مجتهدان و مشایخ زادگان و امثال ایشان کوردن ترقی از موقف خالی و از جهل بر جا [illegible] و از گوشه مردم چون از علم و دانش دور و عهود و لعب و عیش و طرب مسرور و اند **نظم** قلندران طریقت بنیم جو نخرند ٭ قبای اطلس شاهی که از هنر عاری است ای تو باوه بوشن غیب و نور شید [illegible] المرء العین ای چون خالق اکبر تراز ذکا بی عطا کند و بکمال رسید و تمیز رسا نداز [illegible] او سبحانه و تعالی درخواست کن که این فضایع را بعمل آری و از این مواعظ فرو نگذاری که در ضمن هر نصیحتی گنجی شایگان و در تحت هر حرف گوهری شایگان است تو نیز بیداری کن این سخنان را ابو الفرج پی گفته و این در معانی را اینطور بگفت در بی [illegible] و آنها را گوش کن و سخن جا را فراموش منمای فرموده است که چون حکیمی در مملکتی و شهری وارد شود و بمیرد حکمت او کسی نکرد و دو دانش آن دانشمند را کسی [illegible] جان حکیم بگیر [illegible] که دانش و حکمت خویش را از زبان حکمای سلف و دانایان خلف رواج دهد و یا بر شخص منسوب کرده اند که دوی [illegible] دو جا دهیده باشد تا آنکه دانش آن دانا و حکمت آن حکیم رواج بپذیرد و در قلوب مردم قرار گیرد زیرا که اکثر ناس غالب حسد شده و سخن [illegible] کوشیده و نیز دو زمان ارباب حسد فی جیدها حبل من مسد بوده و هستند و شخصی که وجود او از حسد خالی باشد نادر و چون کبریت احمر خواهد بود چنانکه اکثر ابنای زمان هر کسی نعمتی یا فضیلتی از او مشاهده کنند همگی در زوال نعمت آن کس سعی ها نمایند و در پریشانی وی یا حجه سازند تا وجود آن عزیز الوجود را از جهان بر اندازند این مطلب مکرر دیده و مشاهده کرده ام و دیگر اگر جوانمردی خواهد صفره عام جبه الطعام الحکام بکشاید بموجب آیه شریفه ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله اهل روزگار بنا بر حسدی که در نهاد خویش دارند دیده و دل فساد و پریشانی عبادی سیار نمایند و ات آن جوان مرد کم همت شد و در رفع او جد و جهد کنند و در ضایع کردن آن [illegible] کریم جهان سعی نمایند بنا بر علی هذا آن جوانمرد را روا است که از روی همت وجود افرادی من کندم خویش را در سفره مطبخان جو فروش بر خوان [illegible] جان انعام کند و از راه کرم الکریم جهان زرد طعام کین و ضعفا را اکرام نماید و در این سخن هم شکی و ریبی نیست چنانچه در علم سیاحت استخاص مشاهده رسیده است **مثنوی** خوشتر آن باشد که سر دلبران ٭ گفته آید در حدیث دیگران ٭ گفتمش پوشیده خوشتر یار را ٭ خود تو در ضمن حکایت گوش دار و صلی الله علی محمد و آله اجمعین **اقلیم دوم** ابتدای آن از مشرق بر وسط بلاد چین و دکن و گجرات و سند

و هم چنان گذشته و بحر فارس را قطع نموده و بر بوم عمان و حضرموت و یمن و حجاز و یثرب عبور کرده و بحر قلزم را قطع نموده از وسط دیار صعید
و افریقیه و بربر و جنوب قیروان گذشته بساحل بحر اعظم منتهی می شود و این اقلیم بکوکب مشتری منسوب است گویند در آن سی و شصت و چهار کوه
و چند هزار قصبه مشهور و معروف و کوه بزرگ و سی نهر بزرگ است و لون مردم آن کشور میانه سمره و سواد و اکثر ایشان خلق نهاده اند و بسیار ضعیف
الاخلاق اند [illegible] و آلات حمام و دیگر بافت و دیگر ساخته و درازترین ایام آن اقلیم سیزده ساعت و نیم است اکثر سکنه این کشور کافر نه فرقی ... شناسی
و شیخ المتقی و فرقه ... و زره ... آفتاب پرست و برخی مشتری پرست و دیگر آتش پرستند و طایفه دیگر از ساکنان بعضی از بلاد آن
اقلیم از عرب و مردم خوار بعد از آن با اهل سنه و جماعت در آن کشور بسیارند و بعد از ایشان آنجا [illegible] زیدی و دیگر طایفه خوارج و دیگری [illegible]
یهود و دیگر قبطی و ... شیعه امامیه اثنا عشریه فرقه اسمعیلیه اند و صاحبان مذاهب دیگر نیز در آنجا سکونت دارند و ارباب السنه مختلفه و لغات متفرقه در آنجا
من جمله اهل چین و ماچین و سند و گجرات و ... و اکثر سکنه آنجا ... لغه مخصوص دارند و سکان یمن و عمان و حضرموت و حجاز و یثرب و صعید
و بعضی بلاد آن کشور بلسان عرب تکلم نمایند و بعضی از اهالی آنجا بزبان قبطی و عبری و دیگر هندی و فارسی سخن گویند و اکثر ... این
نواحی ... و آب ... بلاد ... و میوه ... و در بعضی اماکن آنجا ... و جوب ... و کلکان و معادن ...
نقره و جواهر ... آن مکان است و اکثر سردسیری و برف ... در آن کشور ... در بعضی اماکن
در موسم تابستان باران می بارد و در ملک صعید ... موسم برف و باران نمی بارد ... و در ...
خاتم انبیا و دیگر اولیا و حکما و ائمه هدی علیهم السلام از این کشور ظهور نموده اند و جمع ... از این اقلیم بوده اند و ...
چون طایفات آن ... در این کشور واقع شده ... اقوال ... آن ... سبب آن ...
از کیانیان و ... عرفان و مطالب حکمیه ... ایام ... آورده بوده
عرفا و حکما ... و اسرار ... بسیار کرده بود ... الحکومه آن ... الاعتقاد و الاقوام بوده ...
و معارف حکمی بود ... ذوق حکمیه ... غالب ... کلمات حکما بسیار ... از آن حکیم ...
ملوک و سلاطین ... در باب حکومت و سلطنت ... جواب فرموده که ارباب ...
امور بنی آدم بمقتضای مشیت الهی و ارادات ... ملوک ... سلاطین صاحب اقتدار ... ریاست ...
آتش ظلم و جور اهل بغی و طغیان منطفی کرده و ظلم ظالمان و جور متغلبان ... دنیا و حل ... حکومت و سلطنت و ...
و انتظام مهام طوایف امم است ... ﴿تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ﴾ و از ابتدای هبوط آدم ... طوایف امم ...
مقتضی چنین بوده که نوع بشر ... و اجتماع ... محتاج باشند ...
مناسب اطوار ایشان بوده ... ﴿وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ﴾ ... و چون افراد انسان ...
الا ... اجتماعات ... و بعضی ...
که بوده ... مشتاق ... ضعف ... ترکیب ... آن ... انسان ...

انتهای عمر تا نهایت است اول نشو و ترقی دوم ... و قوت بی زیاده و نقصان در میان سیم حالت انحطاط و تنزل که تا هر دولت و سلطنت این سه
حالت موجود است و مقابر ... هر یک از این حالات با عقل و ... او قات ... اهل خرد معلوم است که ... فرد ...
تا ... تنزل ... و ... است ... ابتدای ظهور هر دولت ...
... ان ... و قبایل و ... ایشان ... هر فردی از افراد انسان ... عقل و رای ... بر اساس معاش خود ...
کذلک هر پادشاهی و صاحب دولتی ناچار است ... سلوک با رعایا و جلب قلوب ... و اعوان و انصار بوده باشد ...
تعمیر ... و تحصیل اموال و تجمیل خزاین شود و امور مملکت ... منتظم کرده و چون انسان در حالت ...
و ... در ترقی و ... پادشاه و ... سپه داران ...
... مثل حالت ... و انسان ...
کذلک واسطه هر دولت ترقی ... از ... مملکت حسن سلوک و جلب قلوب ...
... اموال ... ﴿...الْأُمُورَ...﴾ ... پادشاهی که عدل و داد ... حقوق ...
... ﴿وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ﴾ ... آن پادشاه ...
... مملکت ...
... ایشان ...
... و ... ضعف ...
... تنزل ... ضعف ... آن دولت ...
... ظاهری ... ضعف ...
... احوال ...
... انسان ...
... انحطاط ...
و تنزل سلطنت ... ایشان ... نظام لشکر و انتظام کشور ...
و تنظیم مملکت واجب و لازم است ...
... ضعف دولت و تنزل سلطنت است ... تواریخ مسطور است ... دولت و سلطنت ...
... مملکت ...
... و قانون دولت ... سلطنت ...
و صلاح ... سلطنت ... احوال اوسط الناس ...

لباس مسکن ملوک شود و راحت و تن پروری را شعار خود سازند و ابواب عشرت و عیش و طرب بر روی خویش و بیگانه گشایند و در این حال از احوال رعایا
غافل و از دفع اعدا اهمال کرده زیرا که هر شخصی که عادت بر راحت و آرام کند و بر تن آسانی و رفاهیت پرورش یابد مراجعت آن کس حضر را
بر سفر و اقامت را بر حرکت ترجیح دهد چه که در سفر زحمت و مشقت موجود و عیش و راحت مفقود است و از این جهت از حفظ و حراست مملکت و رعایت رعیت باز ماند
و هرگاه دشمنان و جرگیران از جانبی و هر حدی [illegible] بر ساحت [illegible] به تهاون و [illegible] پیش آیند [illegible]
صاحب دولت گردد [illegible] غفلت [illegible] باعث زوال دولت و انقراض سلطنت گردد و اگرچه [illegible] اجل کتاب [illegible]
هر جا به نهایتی مقدر و هر آغازی انجامی مقرر است لیکن بمفاد آیه کریمه یمحوا الله ما یشاء و یثبت قضای معلق برگردد شعر گر کسی را اجل [illegible]
مرد ÷ تو مرو در دهان اژدرها بلکه لازم است که در حین [illegible] دولت البته قابل گردد و تجربه اکثر انسان در حالت ثلاثه در ابتدای انحطاط
قبل از آن هرگاه شخصی [illegible] طبیعی [illegible] مستحکم بوده باشد قبل از
حصول اجل البته بمیرد و هیچگونه علاج نپذیرد و کذلک بعضی دول ماضیه که چون اصحاب [illegible] عدل و قانون [illegible]
معطل گذاشته و طریق جور و عدوان شعار خود ساخته و بر سمند هوا و هوس سوار گشته در میدان ظلم و ستم تاختند ناچار قبل از
ارکان دولت ایشان خلل پذیرفت و آفتاب سلطنت ایشان قبل از غروب زوال کسوف گرفت [illegible]
و حسن تدبیر او موافق [illegible] اصحاب دولت حین شروع در انحطاط یا قبل از آن [illegible]
و رای صایب وزرا و امرا عمل کنند باعث بقای دولت و دوام سلطنت میگردد حاصل آنکه شرط بقای دولت سیاست [illegible]
[illegible] اقسام آن علم سیاست یا شرعی [illegible] شرعی باشد [illegible]
اکثر ملوک نامدار که مسلمان بوده‌اند سیاست شرعی را دستور العمل خود نموده‌اند [illegible] از سیاست شرعی [illegible]
مؤید و مظفر بوده و هر پادشاهی که سفاک و بیباک و غیور بوده و سیاست شرعی را معیار خود ننموده و در عقب هوا و هوس نفس [illegible]
البته غیرت الهی [illegible] و عنقریب [illegible] و بقای دولت [illegible]
[illegible] در اخبار آمده که الملک یبقی مع الکفر و لا یبقی مع الظلم پس [illegible]
و انقراض مملکت است دیگر آنکه هر طایفه که زمام دولت و مهام مملکت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
هر پادشاهی [illegible]
بر خود [illegible] نظم چو [illegible] پادشاهی [illegible] ÷ اگر شاه [illegible] ÷

[illegible]

ماننده [illegible] بالتقبل آورده و [illegible] المتوکل بالله [illegible] قتل کرده و میرزا عبد اللطیف که پسر [illegible] الغ بیگ بن [illegible]
تیمور گورکان بود بکشت و هر یک از ایشان زیاده بر شش ماه حکومت نکردند [illegible] کرده عاقبت [illegible]
ارباب [illegible] اموال [illegible] پادشاهی گشته [illegible]
پادشاه [illegible] و در این زمان [illegible] ابراهیم [illegible] مسطور است [illegible] سبحانه و تعالی
پادشاهان [illegible] سعادت ابدی [illegible]
[illegible] شعر دولت [illegible] ÷ [illegible] ÷ و صلی الله علی محمد و آله [illegible] ابتدای آن
از مشرق بلاد چین و ماچین و جنوب دیار ترک و از بلاد هند و [illegible] کابل و زابل و [illegible] سیستان و کرمان و فارس و خوزستان
و عراق عرب و جنوب دیار بکر و از بادیة العرب و از میان شام و مصر عبور کرده و به دریای محیط [illegible] اقلیم [illegible]
و در آن [illegible] و شصت [illegible] شهر [illegible] کوه بزرگ [illegible] روم [illegible]
سبزه و دیگر [illegible] و بعضی [illegible] نیز [illegible] و [illegible] هوای بلاد [illegible]
دلگشا و [illegible] ساعت [illegible] و تحقیق راقم [illegible] روم [illegible]
[illegible]
[illegible] الله [illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible] نوح علیه السلام [illegible] اهل چین [illegible]
و اهل عراق عرب [illegible] اهل چین و قوم عرب و فارس و هند [illegible] افغان [illegible]
سایر [illegible] ترک و کشمیری [illegible] اکثر [illegible] تابعین [illegible]
یقین و بعضی حکمای عظام و علما و عالی [illegible] آن کشور [illegible]
و در بعضی [illegible] برف و یخ [illegible] معادن [illegible]
سبزی [illegible] ذکر میان [illegible] لفظ میان [illegible] هند [illegible]
از کشور هند بود چون راقم را معلوم شود از کدام بلاد آن کشور بوده [illegible] اقلیم [illegible] علوم حکمت [illegible]
طب [illegible] کلمات [illegible]
[illegible] حکما [illegible] صنعت طب [illegible] بقراط [illegible]
و این علم [illegible] حکیم [illegible]
بتجربه [illegible] تجربه [illegible]
حل شود بعد از فوت آن در میان شاگردان اختلاف ظهور یافت [illegible] علم [illegible] تجربه [illegible]

و برخی بر اصالة قیاس سخن گفته‌اند و زمره بر آن رفته‌اند که علم طب عبارت از دانستن و بکار بردن حیله چندیست که متضمن تجربت باشد زمان
افلاطون [illegible] استمرار داشت و او در دانستن مطالب اطبا و اختلاف آنها جهد گماشت تا معلوم شود که تجربه بی قیاس خطرناک و قیاس
بی تجربه بیم ناک است لهذا قیاس را بتجربه منضم گردانید و شیخ طوایف ثلثه را شورانید و کتب قدیمه را [illegible] بر تجربه و قیاس [illegible]
داشت بعد از آن [illegible] بعد بیست سال از فوت افلاطون اقلیدس ثانی [illegible] وجود یافت و رای افلاطون را پسندیده بر آن
اعتماد کرد روی توجه بر اقوال و اشغال افلاطون آورد و بعد از فوت او بعضی [illegible] فرقه [illegible] او که بخلاف رای او
معالجه می نمودند و ابواب محافظه بر روی الحکیم یگانه می گشودند بقراط [illegible] که بزیور کمالات و فضایل آراسته و بحلیه صفات
حمیده و خصایل پسندیده پیراسته بود [illegible] و شخص طبیب [illegible] و اهتمام آن یگانه ایام صیت [illegible] بشرق و غرب عالم
[illegible] صنعت طب تقویت گرفت و گلشن طب و چمن طبابت رونق و طراوت پذیرفت در تواریخ مذکور است
که چون بقراط مشاهده نمود که بنابر منع [illegible] از تعلیم علم طب این فن شریف اندراس خواهد یافت [illegible] مسایل طبی را تدوین
نموده [illegible] تعلیم داده [illegible] تعلیم آن [illegible] شاگردان [illegible]
[illegible] این علم شریف در میان خلق مشهور [illegible]
[illegible] گویند که بقراط در معالجه [illegible]
[illegible]
[illegible] در این زمان طبیب حاذق که در فن طبابت بر اقران خود فایق باشد [illegible]
نسخه [illegible] تجربه کرده و بعمل آورده است هر کس معمول دارد راقم رساله را بدعای خیر یاد آرد دوای چشم جهت رطوبات و دمعه و [illegible]
[illegible] و امراض حاره مجربست صفت آن [illegible] پاک شده ده جزو برگ مورد [illegible] و از هر یک یکجزو [illegible]
[illegible] آب صاف [illegible] تا بربع رسد آنگاه صاف نموده و دیگر باره بجوش دهند تا بثلث رسد و بعد از آن ادویه را داخل کرده
شیاف سازند [illegible]
از هر یک [illegible] معجون مقوی جهت [illegible] باه و [illegible] و تقویه حرارت غریزی و فربه کردن بدن
[illegible] و اصلاح منی [illegible] صفت آن [illegible]
[illegible]
ده مثقال دارچینی خولنجان از هر یک شش مثقال عسل یک رطل [illegible] آب [illegible] تخم ترب و تخم زردک [illegible]
[illegible] از هر یک [illegible] زعفران [illegible]
[illegible]
[illegible] از هر یک سه مثقال [illegible] تخم [illegible] از هر یک [illegible] را

اودیا

کوفته و بیخته با شکر [illegible] سه مثقال است مرهم [illegible] جهت ناصور [illegible]
زخمهای [illegible] گوشت فاسد و [illegible] ضعیف و نبات لحم و [illegible] تجربه شده است صفت
آن موم [illegible] سفیده [illegible] از هر یک [illegible] مثقال کوفته و بیخته موم را با روغن گاو تازه [illegible] مساوی
ادویه باشد در ظرف آهنی گداخته اول [illegible] کافور [illegible]
[illegible] روز [illegible] استعمال نمایند و بعد از آن [illegible] بکار برند دوای [illegible] جهت اسقاط بواسیر [illegible]
[illegible]
[illegible] حب [illegible]
[illegible] زعفران [illegible] افیون [illegible] با آب نبات حب سازند [illegible]
و صلی الله علی محمد و آله اجمعین اقلیم چهارم ابتدای آن از شرق بر دیار چین و ختا و ختن و تبت و جبال کشمیر و [illegible]
و بعضی از [illegible] و کابل عبور نموده و بر وسط ترکستان و توران و طخارستان و خراسان و کرمان و عراق عجم و دار المرز و آذربایجان و ارمنیه کبری [illegible]
[illegible] بعضی از روم و شمال ملک شام و بحر روم و یونان مرور کرده و جزیره قبرس و شمال [illegible] طرابلس [illegible] فاس
بساحل بحر اعظم منتهی می شود و خداوند این کشور آفتاب است گویند در آن [illegible] شهر آباد و [illegible] و جبال [illegible] و انهار [illegible]
و صاحبان مذاهب مختلفه و لغات متفرقه در آن کشور فراوان است و درازترین ایام اقلیم چهارم چهارده ساعت و نیم است چون اهل آن کشور [illegible]
واقع شده بموجب خیر الامور اوسطها هوایش معتدل و فرخنده و آبش گوارا و خاکش حاصل خیز و [illegible] آمیز مردمش [illegible]
اقلیم [illegible] محققان [illegible] کشور ساکنان اقلیم سیم و پنجم را در [illegible]
[illegible] اعتدالی واقع است سکان اقلیم اول و دوم [illegible] زنگ و حبشه و سودان [illegible]
و کثافت مزاج و قباحت صورت موصوف [illegible] و همچنین اهالی اقالیم ششم و هفتم [illegible]
طوایف یاجوج و ماجوج و مغول و تاتار و مردم [illegible] قزاق و [illegible] و روس و فرنگ [illegible]
[illegible] سرخ موی و زرد روی و ازرق چشم و قصیر القامه و بعضی [illegible] و صورت ایشان مانند [illegible]
[illegible] زندگانی نمایند [illegible] عقلای هر زمان [illegible] کنند [illegible]
[illegible] اخلاق ظهور [illegible] بعضی از دانشمندان [illegible]
[illegible] ربع مسکون [illegible] محققان [illegible]
ارباب [illegible] که جمیع محامد و محاسن انسانی و فضایل و کمالات نفسانی در حد وسط واقع شده و طرف افراط و تفریط مذموم است [illegible]
کلام در مقام خود خواهد آمد ان شاء الله تعالی و [illegible] ایشان در خوبی ملک [illegible] ذکر کرده اند و [illegible] مذکور می شود [illegible] اقلیم
چهارم اولیا و عظام [illegible] و علمای کرام و حکمای ذوی الاحترام و ملوک ذوی الاحتشام و وزرای [illegible] و امرای [illegible]

و شعرای بلاغت شعار و ندمای صاحب نظر هیچ در ظهور کرده اند و ساکنان آن مقام از نسل سام و از نسل یافث ابن نوح علیه السلام اند
و بتحقیق راقم هشت حصه سکنه آن کشور مسلمان حنفی مذهب و شافعی و مالکی اند و یک حصه دیگر ترک و کافر و بت پرست و مانی مذهب و آتش
پرست و البغوری و نصارا و یهود و گبر زردشتی و سفید جامه می باشند و در حصه دیگر علی اللهی و اسمعیلیه و صباحیه اند و دو حصه دیگر شیعه اثنا عشریه
اند و اکثر مساکن ایشان ممتاز و فراوان و محبوب و … باعتبار و لرزان و … و ماکولات بغایت خوب و در رسوم و عادات ایشان در امور
معاش بسیار خوب است و برف و یخ در موسم زمستان بارد در جبال … مخزون نموده هنگام تابستان بجوف … حفظ …
کبار و حقایق بسیار و معادن و مفردات مثل فیروزه و یشم و بلور و طلا و نقره و مس و آهن و سرب و لاجورد و مرجان و لعل و کهربا و … و
سنگ … و زمرد و … و غیرهم در آن کشور بسیار است **ذکر فخر العلماء مولانا جمعو** … مولانا از این کشور ظهور نموده و از بلاد کابل بوده
در فضل و کمال مانند هلال انگشت نما در اکثر علوم نقلی و اجتهاد … در فن اصول ممتاز و مستثنی می نمود روزی فقیر از آن فضیلت مصیر سوال
کرد که علمای اصول و مجتهدان فروع در حق صوفیه چه فرموده اند … چه جواب فرموده اند در جواب گفت که بعض جماعت
اثنا عشریه طاعن و منکر صوفیه اند در مذمت ایشان نوشته اند من جمله یکی از علمای شیعه فرموده که باید دانست عثمان بن شریک کوفی
که ابو هاشم کوفی مشهور بود در اواخر زمان بنی امیه این مذهب این طریق را وضع نمود ابن حمزه در کتاب هادی النجاة من جمیع المهلکات
و کتاب ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب و سید مرتضی رازی در کتاب فصول ذکر کرده و از مشایخ صوفیه شیخ عزیز نسفی که از مشاهیر جماعت
این طایفه است در کتاب تصفیة القلوب نقل شده و قشیری که از مشایخ کبار او را امام قشیری میگویند و از بزرگان نواصب و صوفیه است
و صاحب تصانیف بسیار است در چند کتاب و رساله اش اعتراف باین نموده که نام صوفی در جایی مذکور نبود تا قبل از دویست سال
از هجرت این نام را وضع کردند و ملا جامی در اوایل کتاب نفحات الانس از او نقل کرده و خود باین قایل است و میگوید که اول کسی را که این نام
گفتند ابو هاشم بود و بغیر او … شیعه و سنی این معنی مضبوط است با وجود این می باید دید که جمعی از متعصبان در معنی
صوفی و وجه تسمیه هر یک از پیروان عثمان کوفی چه … و با هم زده اند و چه وجوه متعدده درهم بافته اند حتی بعضی از ایشان گفته اند
که این عبارت از صفا است مشتق بود که صوفی نام کردند و صوفی گفتند و طایفه از فریبندگان که رونق کار و رواج بازار خود در
این توجیهات کاسده … قایل شده اند و گروهی از غافلان نادانسته با توجیه فاسده معترف شده اند و بایشان گمان واهی … را
در وادی گمراهی انداخته اند پس بدان اول کسی را که صوفی گفتند چنانکه شیعه و سنی نقل کرده اند ابو هاشم کوفی بود و این سبب آن
بود که مانند رهبانان نصاری جامه های پشمینه درشت می پوشید و آن ملعون … نصاری بحلول … قایل شد لیکن نصاری …
عیسی را بحلول … قایل شد و او برای خود این دعوی بنا نهاد و در این دو دعوی متردد و متحیر بود و معلوم نیست که در آخر …
بر کدام یک قرار گرفت و در کتاب اصول الدیانات مسطور است که ظاهرا اموی و جبری و در باطن ملحد و دهری بود و مرادش از وضع این
مذهب این بود که دین اسلام را برهم زند و از ائمه معصومین … حدیث در طعن او وارد است و پیروان او را خواه صوف
پوشند و خواه نپوشند صوفی گویند و گاه بکنیه او و گاه بنام او و گاه بنام پدر او ایشان را ذکر دانسته و هاشمیه و ابو هاشمیه و جماعتی

ازآن

و شرکتیه خوانند و چون سفیان ثوری طریقه او را پسند کرده … و تشبیه و تجسیم بر مذهب او افزوده و معتقد این مذهب باطل شد
رواج کرده اند این فرقه را ثوریه و سفیانیه نام کرده اند و طایفه از آن ایشان را با بو یزید بسطامی نسبت داده یزیدیه و بسطامیه لقب کرده
و باعتبار قایل بودن بحلول و اتحاد ایشان را حلولیه و اتحادیه گویند و چون جمعی از ایشان بر اتحاد مبالغه نموده بوحدت وجود قایل
شدند این فرقه را وحدتیه نام کردند و همچنین منصور حلاج ایشان را منسوب ساخته حلاجیه گفتند و جمعی دیگر ارباب مشایخ غلو نموده … ایشان
ظاهر … حلول و اتحاد قایل شدند و بر گمراهی خود و دیگران افزودند ایشان را غلاة و غالیه و عادیه گفتند و بسبب رقص … و رزق و …
فکر و مردم فریبی ایشان را … و موهوم ساختند و چون طریقه و مذهبی اختراع نمودند که مشتمل بود بر رهبانیه و نصرانیه و در آن
کفر و اسلام را در هم آمیخته بود … امامان ما ایشان را مبتدعه و مشرک … اند که … تقاضای حضرت امام جعفر صادق ع
بوده این محض افترا است و آن شقی معاصر حضرت امام حسن عسکری بوده و زمانی چند خدمت جعفر کذاب … بوده و اکثر این طایفه ظاهرا
بمذهب احمد حنبل و مالک در فروع عمل میکرده اند و ظاهرا شبلی مالکی مذهب بوده و ذوالنون شاگرد مالک بوده و مشایخ این طایفه در باطن ملحد و کافر
و اما حسین بن منصور حلاج رسوائی را هم از بایزید … رسانیده و کفر و الحاد خود را … ظاهر کرده … و توقیع لعن او …
آمده و از جمله کسانی که فتوی بقتل او نوشته اند یکی ابن … که از وکلای حضرت صاحب الزمان ع بوده و عادت متعصبان سنی است که هر کس از این
طایفه که … رسوائی را … از کفر خود … مانند بایزید بسطامی و حسین منصور حلاج گویند که دو تا بوده اند …
نزد … دو تایی ایشان را … و در دیگر جاها با اتحاد قایلند در این طور جاها … قاعده مذهب خود را فراموش کرده به دو
تایی قایل میشوند و میگویند که حسین منصور دو تا بوده و بایزید بسطامی نیز دو تا بوده یکی از ایشان مؤمن و از اولیا بوده و دیگری کافر
و هیچ تفکر نمی کنند که چون بکتب سیر و تواریخ معتبره رجوع نمایند رسوا میشوند و از جمله احادیثی که از حضرت رسالت پناه … کتاب
از کتب فقهای علمای شیعه است آن است و بعضی از آن حدیث این است که فرمود که یا اباذر یکونون فی آخر الزمان قوم یلبسون الصوف
فی صیفهم و شتائهم یرون ان الفضل لهم بذلک علی غیرهم اولئک یلعنهم ملائکة السماء و الارض یعنی ای ابوذر در آخر الزمان قومی باشند که
در زمستان و تابستان پشمینه پوشند و گمان برند که ایشان را با پشم پوشیدن زیادتی و فضیلتی هست بر دیگران لعنت خواهند کرد ایشان را
ملائکه آسمان و زمین … از این مقام چند کلمه در ذکر بعضی از طوایف صوفیه و اندکی از عقاید و مذاهب ایشان اختصار می نماید **در بیان طوایف**
صوفیه و عقاید ایشان بر وفق علما … بعضی از علمای ظاهر و باطن و فضلای صورت و معنی از متقدمین و از معاصرین میگویند که مذاهب
صوفیه بسیار است بعضی گفته اند که از آن جمله چهار مذهب اصل است و باقی فروع و آن چهار مذهب **اول** مذهب حلولیه است **دوم** مذهب
اتحادیه است **سیم** مذهب واصلیه است **چهارم** مذهب عشاقیه است و بعضی گفته اند اصل چهار است و بجای واصلیه و عشاقیه وحدتیه و
… شمرده اند و بعضی گفته اند که اصول مذهب ایشان شش است و تلقینیه و زراقیه را بر آن چهار که اول مذکور شد افزوده اند و بعضی
گفته اند که هفت اند و وحدتیه را بر آن شش که مذکور شد زیاد کرده اند و بعضی گفته اند که اصل … بوده است جمعی از مشایخ ایشان
مذهبی دیگر اختراع کرده اند و از … اصل ساخته اند و آن قایل بودن است بوحدت وجود و پس بنا بر قول آن جماعت مذهب اصل

از مذهب صوفیه خواهد بود و غیر آنچه مذکور شد دیگر اقوال است الا آنکه این است که از جمله مذاهب صوفیه دو مذهب اصل است و باقی بحث
و آن دو مذهب یکی قایل شدن است بحلول و دیگر قایل شدن باتحاد و بیشتر این دو گروه در باطن تناسخی و ملحد و دهری
بوده اند و بعضی از ایشان اظهار مذهب تناسخ و الحاد و قایل شده اند و سید مرتضی رازی در کتاب تبصرة العوام مذاهب صوفیه را اصولا
و فروعا زیاده از شش فرقه شمرده اما در کتاب فصول التامه که بعد از آن تصنیف کرده قایل شده که اصل مذهب صوفیه از دو مذهب
زیاده نیست و باقی از فروع آن دو مذهب را در آن دو کتاب ذکر کرده و پس هر آنکه عقیده حلولیه و اتحادیه که اصل مذهب صوفیه است
این است که ایشان گویند خدا تعالی در ما حلول کرده است و همچنین در جمیع ابدان عارفان حلول میکند و مذهب اتحاد آن است
که ما و خدا یکی شده ایم و همچنین با همه عارفان یکی می شود و این فرقه خدا تعالی را تشبیه به آتش و خود را به آهن و انگشت می نمایند و می
گویند چنانکه آهن و انگشت بسبب ملاقات و مصاحبت آتش مانند آتش شود عارفان نیز بواسطه قرب بخدا چنان می شوند این
سخن محض کفر و زندقه است و صاحب این اعتقاد مانند حلول کافر است و بیدین و ملحد و زندیق و لعین است و صاحب کتاب بیان
الادیان میگوید که اصل حلول و اتحاد و بعد از هر بابیه که طایفه اند از صحابه از ترسایان بر خواسته و غلاه شیعه یعنی نصیریه که بعضی ائمه اثنا
عشر را خدا میدانستند و غلاه قایل شده و جماعتی یعنی صوفیه که مشایخ [illegible] حلول و اتحاد را از ترسایان فرا گرفته
و هیچ مذهب از مذاهب نزدیکتر به ترسایان از این دو مذهب دیگر نباشد تا اینجا کلام صاحب کتاب الادیان بود باید دانست که
متقدمین صوفیه مانند بایزید و حسین بن منصور حلاج بر یکی از این دو مذهب بوده اند و بعضی از متأخرین اتحادیه مثل محی الدین
جلال [illegible] و شیخ عزیز نسفی و عبد الرزاق کاشی کفر و زندقه را از این دو گذرانیده بوحدت وجود قایل شده اند و گفته اند هر
موجودی خداست تعالی الله عما یقول الظالمون علوا کبیرا و سید مرتضی در تبصرة العوام فرموده که عشاقیه گویند [illegible] حق
سبحانه و تعالی مشغول شده و خلق را بخدای خوانند به تکلف پس ایشان بازی مانند از حق [illegible] خلق را از حق باز دارد
باطل پس [illegible] و مطلق [illegible] باید [illegible] حاصل است امام غزالی در کتاب [illegible] میگوید
که یکی از شیوخ صوفیه مشورت کردم که [illegible] تلاوت قرآن مواظبت نمایم مرا از آن منع کرد و گفت علایق دنیا و جاه و علم از دل بر کن
و در خانه خارج نشین و اختصار کن بر ادای فرایض و اندیشه را با زبان جمع کن و میگوی الله الله و این حکایت نوعیست که خود را
عشاق خدا خوانند و اعتقاد ایشان آن است که بهترین خلق خدا ایشانند و از بهر این عزلت می شوند و با کسی اختلاط نکنند و گویند
علایق جسمانی را از خود دور کردیم تا بمنزل رسیدیم و فرقه از صوفیه که [illegible] واصلیه گویند که ما واصل بحق شده ایم و نماز
و روزه و زکوة و احکام [illegible] دیگر از بهر آن نهاده اند که تا اول بآن مشغول شوند و تهذیب اخلاق حاصل کنند و معرفت حق تعالی
حاصل شود ما حاصل کرده و بحق رسیده و چون واصل شد تکلیف از وی بر خواست و هیچ چیز از شرایع دین بر وی واجب [illegible]
نیست و هر چه او کند نیکو باشد اگر خواهد با مادر و خواهر خود وطی کند حلال باشد و جمله محرمات چون زنا و لواطه و مال مردم بر او حلال
گردد و کسی را بر او اعتراض نیست [illegible] مباح باشد و نیکو بوده [illegible] اکثر ایشان شهوت طلب شوند از دیگری [illegible]

طلب

طلب کنند اگر مفعول منع کند از طایفه واصلان بود [illegible] کفر است و اگر کودکی یا زنی که نه از واصلان باشد اجابت کند او را
و او شهوت برانند [illegible] آن شخص بدرجه ولایت رسد و از اولیای کبار باشد زیرا که راحتی بواصل رسانیده است و این مذهب و
اعتقاد جمیع عارفان است که در این زمانند و ایشان اعتقاد بسؤال قبر و قیامت و حشر و نشر ندارند و گویند عالم قدیم است و فرقه [illegible]
هست که ایشان را نوریه خوانند گویند که حجاب دو است یکی نورانی و دیگری ناری آنچه نوری است مشغول است با کسب صفات خوب
چون توکل و شوق و تسلیم و مراقبه و وجد و حال و امثال آنها و آنچه ناری است مشغول است با فعال شیطانی چون فسق و فجور و حب
و شهوت و امثال آن چنانکه شیطان ناری است فعل او نیز ناری است و این قوم گویند نشاید که خدا تعالی را برای بهشت عبادت کنند یا از
خوف دوزخ و این قوم کم و کسی چند که صاحب ایشان بود و او گفته که [illegible] خطاب نیکو مرد نیست و [illegible] از سبب گناه
نکردی و فرقه از صوفیه است که همه ایشان [illegible] نباشد و خرقه در پوشند و سجاده مهیا دارند و از حرام احتراز نکنند ایشان را
علم باشد و نه دیانت از بهر لقمه در کوی گرد عالم گرده همیشه طالب طعام و رقص [illegible] چون شکم پر کنند در هم نشینند و حکایات
آن باشند که در فلان شهر در خانقاه اطعمه نیکو سازند و سماع و رقص نیکو کنند و هیچ کس [illegible] از ایشان نباشد [illegible] دعوی
که حسین بن منصور حلاج است و او ساحر بود و در [illegible] مهارت تمام داشت و شاگرد عبد الله ابن هلال کوفی بود و او شاگرد ابو خالد کابلی
بود و او شاگرد [illegible] بود که ایشان از [illegible] در زمان [illegible] بوده و دعوی پیغمبری می
کردند و در سال سیصد و نه از هجرت معتمد خلیفه [illegible] عباسی کردند که حلاج دعوی خدائی میکند و میگوید مرده زنده میکنم و جنیان
خدمت من میکنند و هر چه از ایشان میخواهم پیش من می آورند [illegible] از کتاب دیوان
تبع او شده و یکی از بنی هاشم دعوی کرد که حلاج [illegible] این قوم را حاضر کرد [illegible]
و همه [illegible] که حلاج [illegible] حاضر کرده چون از او پرسیدند انکار کرد و گفت این
قوم [illegible] میگویند من نه دعوی خدائی میکنم و نه دعوی پیغمبری [illegible] نماز و روزه [illegible] مشغولم [illegible]
وزیر قاضی و جمیع فقهای را حاضر کرد [illegible] یکی از اهل بصره گفت من از اصحاب او [illegible]
در بلاد [illegible] حلاج [illegible] از اصحاب حلاج بوده [illegible] که او ساحر است [illegible]
علی بن [illegible] ابن عبد العزیز کاتب [illegible] داد که حلاج [illegible] کرده [illegible] و حسین حلاج
در سرای سلطان [illegible] حاجب محبوس بود و حلاج را [illegible] حسین بن منصور [illegible] محمد بن احمد فارسی [illegible]
در سرای سلطان [illegible] حلاج [illegible] ابو القاسم رازی گوید من حاضر بودم و ابو علی احمد بن [illegible]
نیز حاضر بود [illegible] حلاج [illegible] بود و عبارت [illegible]
خوب داشتی [illegible] چون حلاج [illegible] فرزندان [illegible] بود [illegible]
[illegible]

بگشای و روی با من کن و هرچه خواهی بگو که من می‌شنوم زن گفت روزی از بام برمی آمدم و دختر حلاج با من بود و حلاج پیش از ما
از بام بزیر آمده بود چون به نردبان رسیدیم او را سجده بیدیم او ما را … دختر خویش بمن گفت که او را سجده کن گفتم جز الله تعالی
کسی دیگر را سجده نتوان کرد حلاج بشنید گفت یک خدا در آسمان است و یک خدا در روی زمین و مرا در پیش خود خواند و دست در آستین
کرد و مشتی برون آورد و پر از مشک بمن داد و گفت زنان را بوی خوش احتیاج است این را در جیب نگاه دار و روز دیگر مرا بخواند و گفت
گوشه بوریا را بر دار از آنچه در زیر آن است چندانکه خواهی برگیر من گوشه بوریا را بر داشتم و دیدم که زر تازه مسکوک است و جمله
خانه چنین بود من مبهوت بماندم و وزیر طلب اصحاب وی میکرد و … محمد ابن علی قنائی در سرای یکی از خواص حلاج
مخفی شده از خانه او کتابی بیرون آوردند بعضی بزر نوشته و در دیبا پیچیده و اسماء اصحاب او آنجا بود و یکی از آن جمله این که پیش
بود و شاگرد وی و وزیر از … حلاج سؤال کرد گفت این داعی حلاج است که مردم را در خراسان باو میخوانند و در میان
کتاب نامه چند بود که از نواحی باو نوشته بودند و … که او کرده بود و اعیان را که چگونه … را باو خوانند و سخن با ایشان بقدر
عقول ایشان گویند و جوابها که بر من نوشته چنین نوشته که ایشان دانسته که نوشته‌اند و آنکه نوشته است ابوالقاسم زنگی گوید
روزی با پدر خود نزد وزیر بودیم وزیر بر خواست و ما در آن سرائی که حلاج … در آن بود در آمدیم و هارون ابن عمران … بود و با ما
صحبت میکرد و دیدیم غلامی را که اشاره بوی کرد بر خواست بیرون و بعد از ساعتی باز آمد و رنگش متغیر شده بود حال پرسیدم گفت
غلامی که مرا خواند متوکل طبق حلاج است و هر روز طعامی نزد او می‌برد چون مرا خواند گفت طبق طعام بگذار چون طبق نزد حلاج بردم دیدم
که خانه را از سقف تا بزمین از جسد خود پر کرده چنانکه هیچ جائی نیافتم که طبق بگذارم ترسیدم و طبق را انداختم و اکنون غلام را
تب گرفته است در تعجب بماندیم ناگاه وزیر فرستاد و غلام را بخواند و حال از او پرسید قصه را باز گفت وزیر اعراض کرد و گفت
از سحر حلاج ترسیدی و بعد از آن در کتاب ورقی یافتند که اگر خواهی که حج کنی و نتوانی در آنجا برج خانگی و چهار سوی بگیر …
و چنانکه کس آنرا نبیند … و آن خانه را طواف کن و مناسک را بجا می آور و سی تن از یتیم را طعام ده و خود خدمت ایشان کن و هر یکی را … بپوشان
و هفت درهم یا سه درهم بهر یکی بده و گر این عمل کنی تمام مقام حج باشد ابوالقاسم گوید پدرم آن کتاب را میخواند چون بدین فصل
رسید قاضی ابوعمرو حلاج را گفت این سخن را از کجا نوشته گفت از کتاب اخلاص حسن بصری قاضی گفت یا حلال الدم ما این
کتاب را در مکه نزد استاد خوانده‌ایم این در آنجا نیست وزیر قاضی را گفت آنچه گفتی بنویس قاضی نمی‌نوشت و با حلاج سخن
میکرد وزیر الحاح می‌نمود تا قاضی نوشت و هر که در آن مجلس بود از قضاة و فقیهان همه نوشتند و چون حلاج معلوم شد که او را خواهند
کشت گفت خون من حرام است و شما را روا نباشد قتل من زیرا که اعتقاد من اسلام است و مذهب سنت و کتب … خون
من مریزید و تکرار این کلمات میکرد و ایشان می‌نوشتند پس از آن نوشته را نزد مقتدر عباسی بردند او جواب داد که چون فتوی
قضاة و فقها این است او را بگذارید تا هزار تازیانه بزنند اگر نمیرد دست و پای او را ببرید و گردن بزنید و سر او را
از دار آویخته جسدش را بسوزانید چنانکه فرموده بود کردند و سرش را بر نیزه کرده مدت یکسال در بلاد خراسان گردانیدند

نخوانی معلوم شد که این سر از غیب است و او کتابی تالیف کرده است نام او بستان المعرفة و طاسین الازل جمله کفر و زندقه است و در آنجا
گوید که هر که خدا را … شناسد … دو نان صالح و گوید دل پاره گوشت است و خوان خاقانی صورت حق در آن قرار گیرد
که صورت جوهر ربانی است تا اینجا از تبصرة العوام نقل کردیده و صلی الله علی محمد و آله اجمعین

اقلیم هفتم

ابتدای آن از مشرق و از ملک ختا و ترکستان
و ماوراء النهر و خوارزم گذشته و از دریای خزر عبور کرده و از دیار شیروان و مغان و گرجستان و ارمنیه و ارض روم مرور کرده بدریای روم ختم
نموده از بلاد اندلس طنجه گذشته بدریای اوقیانوس منتهی … این کشور زهره است و در این اقلیم دویست و یازده مدینه مشهور و
دو هزار قصبه معموره و سی کوه بزرگ و چندین نهر بزرگ نوشته‌اند الوان مردمش سفید و هوایش سرد و رطب مایل آب و هوایش معتدل و
خاکش حسن خیز و زر خیز بعضی آنکه نهایت ایام آن کشور یازده ساعت ساکنان آنجا از نسل سام … یافث ابن نوح علیه السلام
و سواد اعظم آن کشور قوم ترک و طایفه ختا و مغول و تاتار و خزر و قبچاق و فرنگ و قلماق و قزاق و کرج و ازبک و …
… جمعی از دانشمندان و دانایان و بزرگان ایشان از آن ملک برخاسته‌اند و بزیور فضایل و کمالات نفسانی آراسته‌اند صاحبان
لغات بسیار و ارباب ملل در آن کشور بیشمارند بعضی حصه آنرا … مالکی و شافعی‌اند و … حصه دیگر ترک و کافر و بت پرست و آتش
پرست و اهل مذهب و نصاری و یهود فراوان‌اند و یک حصه دیگر شیعه امامیه‌اند و فواکه سردسیر بیش … و در اکثر اماکن آنجا
گندم و جو و نخود و امثال آن ارزان است و سایر حبوب و غلات آن بسیار دارد و معادن طلا و نقره و آهن و سرب در آن کشور هم بسیار
بوفور تمام پیدا است

ذکر فخر الفضلا مولانا زین الدین

آن … بزرگوار افضل فضلای روزگار و اکمل علمای آن دیار بود
و در اکثر فضایل انسانی و کمالات نفسانی گوی سبقت از همگنان می‌ربود و … متقی و پرهیزکار و حلیم و بردبار بود و سیاحت فراوان
کرده و ایام … با عزت روزگار بر آورده بود و کتب بسیار از معقول دیده و رسایل بیشمار از هر فنون خوانده و شنیده بود و روزی
فقیر از حضرت آن دانشمند سؤال نمود که در حق عرفا و صوفیه چه می‌فرمائید و آنچه … عرفا گفته‌اند از حلول و اتحاد
و غیره چه بیان می‌نمائید در جواب فرمود که اهل تحقیق و ارباب تدقیق و اصحاب بصیرة گفته‌اند که معتقدین حلول و اتحاد و باطل
شدن عبادات و اوامر و نواهی از مکلفین البته کافر است و از فرقه مسلمین خارج است و هر کس باشد … و همچنین …
… و حرکت … خود واجب الوجود است بر کفر است اما فرق است میان آنکه خود را … بنده … مخلوق …
او بنده … که میان واجب الوجود است با خلق سوای خالقیت او جل جلاله و مخلوقیت ایشان است و اکثر … مصنف کتاب
اول و صاحب تبصره و جمعی دیگر از علمای امامیه مانند مولانا محمد طاهر قمی چنانکه از او منقول است و ملا محمد باقر مجلسی مؤلف کتاب
حیات القلوب و عین الحیوة اسم برده‌اند باین مذاهب و عقاید بوده‌اند البته کافر بوده و در نار مخلد … هر چند که …
و طرد ایشان … یا آنکه در گذشت بعضی احادیث از اهل بیت عصمت ماثور است مثل سفیان ثوری و ابو هاشم کوفی
و حسن بصری مختلف فیه است و اکثر چنانچه در بعض الاخبار این عقیده بوده‌اند و احادیثی در طرد ایشان وارد شده است و …
… الفاضل که مردم این عقاید فاسده باشد از ایشان صادر شده باشد و خود این عقیده را نداشته باشند چه مقصود ایشان

از آن عبارت نه این معنی باشد که مفهوم می شود چنانچه اکثر محققین معانی صحیح از کلام ایشان بیان نموده اند حکم بکفر ایشان نمی توان
شود و در حدیث وارد است که هرگاه شنید لعنت کننده چیزی را که هرگاه بر آن جا به لعنت از صاحبش منزجر است بر اهل لعن و ملعون اگر مستحق
لعن باشد و بر سر و الا راجع به لاعن خواهد شد چه وارد شده است سبّ و لعن حیوانات و جمادات و فرموده است فاضل محقق شارح
تجرید آن کس که پاک و با اکثره تجاری نمی سازد زبان خود را بلعن اصحابی که در صورتیکه ثابت شده باشد اینکه آن شخص از اهل سبّ
و لعن است مثل بودن آن شخص کافر یا فاجر یا فاسق یا ظالم بر وجه عموم چنانکه لعن نموده است ایشان را باری تعالی در کتاب مجید خود
یاد [illegible] شود بلکه بخصوصه اینکه او مرده است یا آنکه یکی از صفات مذکوره مثل آن شخص که ثابت شده است از اهل عصمت [illegible] لعن نمودن
ایشان او را یا بجهت دادن ایشان [illegible] ایشان یا یکی از این اوصاف سوای این دو مقام از اشخاصی که ما موصوف بحال ایشان
[illegible] خصوص اشخاصی که زمان ایشان پیش از ما بوده و از اهل اسلام باشند لعنت بایشان نمی توان شود بجهت اینکه نسبت داده
شده اند بعض منکرات مثل قول بحلول و اتحاد و امثال ذلک بچند وجه اول اینکه این نسبتها بر ایشان ثابت نشده است دوم
اینکه ممکن است تاویل قول ایشان بر وجهی که موافق ظاهر شریعت مقدسه باشد و در احادیث وارد است که بر گردانید قول و فعل کسی
که بر ظاهر اسلام باشد بر محامل نیکو غایت امر آن است که ایشان مطعون باشند باینکه چرا مراد خود را باین الفاظ متشابه تعبیر نموده
و این امر باعث تجویز لعن نمی شود و حال اینکه در حدیث است که یاد کنید اموات خود را بنیکی سیوم اینکه ثابت نیست مستمر بودن
بر این عقاید فاسده تا خاتمه مستور است پس چگونه اقدام نمودن بر لعنت بر [illegible] شده است از تعیین [illegible]
اکثر لعن کافرین و فاسقین و ظالمین پس آن اشخاص که از جمله ایشان [illegible] شامل [illegible] می شود ایشان را لعنت فیها و الا [illegible]
نمی شود لاعن از اینکه لعنت بکرد او برنگردد و در حدیث قدسی [illegible] یا ابن آدم لا تلعن المخلوقین فترجع اللعنة علیکم پس لعن
[illegible] موجب مجرد خیال فاسد و یا تقلید محض باعث لعن خود می شود تا اینجا کلام او بود و جناب شیخ [illegible] العروة الوثقی فرموده که
جمعی کثیر از محققین و فقهای متقدمین [illegible] اشخاصی که نسبت داده شده اند بحلول و اتحاد و کفر و زندقه توقیف و توصیف نموده
[illegible] و اسم ایشان را باحترام ذکر نموده اند که در بعض مسائل با هم [illegible] داشته باشند چنانکه عارف مجلسی طاب ثراه در شرح من لا
یحضره الفقیه از سید بزرگوار ابن طاوس رحمة الله علیه نقل نموده که در باب شیخ بزرگوار شیخ مفید و سید مرتضی در صد [illegible]
بحث مسئله که یکی در اصول دین بوده اختلاف است با اینکه جناب سید مرتضی از تلامذه او بوده است و همچنین اختلاف در مسائل
اصولیه که مختلف فیها در مابین علمای امامیه است از حد و اندازه بیرون است با اینکه هیچیک لعن و طعن بر مخالف خود نمی نموده اند
و تصانیف بعضی از علمای امامیه چون محقق طوسی خواجه نصیر الدین محمد شارح کتاب اشارات و مولف تجرید در منطق و [illegible]
کلمات عالیه بابا افضل کاشی که مولف رسایل بسیار بوده اند چند رساله بنظر راقم رسیده همگی فارسی قدیم است اما مطالب علیه در آن رسایل
مذکور است و شیخ [illegible] از [illegible] بعض رسایل که مشتمل بر کمال تحقیق است و کلام ابن میثم البحرانی شارح نهج البلاغه و محمد بن
ابی جمهور احسائی مولف مجلی و عوالی اللئالی و شیخ رجب برسی مولف مشارق الانوار و شیخ محمد غزالی مولف احیاء العلوم و کیمیای سعادت

و چند در احیا و کیمیای سعادت بروش اهل سنت سلوک نموده است یا تقیه کرده است یا اینکه در آن اوقات سنی بوده است بعد شیعه شده است چنانچه
در کتاب سر العالمین حدیث غدیر خم را نقل نموده و تصحیح کرده و در آن [illegible] عمر بن الخطاب خلیفه ثانی نموده است
نظر بآن کتاب یقینا شیعه بوده است و سید حیدر آملی مولف جامع الاسرار و منتخب التأویل و شیخ زین الدین شارح لمعه و مولف منیة المرید
و ابن فهد حلی مولف مهذب و [illegible] محققین و شیخ بهاء الدین محمد عاملی و پدر بزرگوار او شیخ حسین و میر محمد باقر داماد هر یک از ایشان
کتب مفیده تالیف نموده اند که بنظر حقیر رسیده است و مولانا صدر الدین شیرازی صاحب اسفار و مولانا شمسا گیلانی و مولانا محمد تقی
صاحب کتب [illegible] و مولانا محمد صالح مازندرانی مولف کتاب شرح اصول کافی و مولانا محسن کاشی مصنف مفاتیح در فقه و وافی [illegible]
[illegible] و تفسیر صافی و مولانا رجبعلی تبریزی مولف کلید بهشت و شاگرد او قاضی سعید قمی شارح توحید صدوق و مولف اربعین و رسایل
[illegible] و مولانا محمد صادق اردستانی صاحب رساله مختصر از ایشان در مسئله وجود و [illegible] و مولانا عبد الرزاق لاهیجی مولف شوارق و
گوهر مراد و مولانا محقق میرزا حسن که خلف اوست مولف شمع الیقین و شارح هدایة و مولانا [illegible] مولف رساله اصول [illegible]
و رساله حدوث عالم و مولانا عبد الرحیم دماوندی مولف مفتاح الاسرار الحسینی و میرزا ابو القاسم فندرسکی مولف رساله صناعیه
و قصیده مشهوره و حاشیه [illegible] و مولانا محمد باقر سبزواری مولف ذخیره و کفایه و شرح شفا و شرح اشارات و امیر عبد الله
که برادر او [illegible] سید نعمة الله شوشتری [illegible] از بعضی قراین علم ظنی حاصل می شود که ایشان
[illegible] می باشند میرزا علم الهدی [illegible] شارح مفاتیح و شیخ حسن [illegible]
و [illegible] کشمیری و میر محمد علی قمی و [illegible] امیر شجاع و میر جلال [illegible] شارح الهیات می باشند و سید [illegible] ابراهیم قمی و از [illegible]
مولانا آقا محمد بیدآبادی و شاگرد او میرزا محمد علی مظفر اصفهانی و مولانا [illegible] جیلانی که هر سه این بزرگواران اعلم علمای روزگار و اوحد
[illegible] مولانا محمد مهدی نراقی صاحب کتب کثیره و مولانا میر صدر الدین [illegible]
[illegible] متقدمین و متاخرین حکما و علما و فقهای امامیه و غیر ایشان از شماره بیرون و زیاده از حد [illegible]
[illegible] در موضع خود ذکر می شود حتی شیخ رئیس ابو علی سینا با وجود کمال توغل او در حکمت نظریه و بودن او از اکابر حکمای اسلام [illegible]
[illegible] در کتب اشارات [illegible] نموده اند که محل اجتهادات و تلخیص اعتقادات او کتاب اشارات او
و دیگر رسایل او و کتاب شفا و نظایر او که در تحریر کلام حکمای متقدمین است [illegible] در مقامات العارفین [illegible]
است و از عنایات الهی رساله مطوله و مختصره از افادات قدما و متاخرین [illegible] زیاده از [illegible] دیده شده است بعضی
[illegible] مشاهده نموده [illegible] ملاحظه شده است اما بعد
[illegible] برای جاهل [illegible] در کلام ایشان واقع شده باشد البته [illegible]
هر یک از آن [illegible] معانی محکمه [illegible] تکفیر ایشان جایز [illegible] اظهار
نقل [illegible] باشد [illegible] البته ملعون [illegible] این مطلب بغایت ظاهر و روشن است که اکثر متاخرین از قدما [illegible]

فاضله و اوثق نظراً و اکثر اسباب آن باشند از قبیل مس در این حال چه گونه توان تصنیف کتبی خالی از اغراض نفسانی بجا آورد می‌نماید با وجود
آنکه جمعی کثیر از ممیزین غیر مشهود کلاه قید محققین عرفا و صوفیه تجرد داده باشند که او ابطال معبود و نفی قبیل مجموعه هر بکر امور یعنی
و طعن قرار دهد و از نار بنا براین هیچ شخصی که ام المطلق نه نزد او بطن و مکان و دیگران عمل کنند والسلام علی من اتبع الهدی اقلیم ششم
ابتدای آن از شرق بر بلاد یاجوج و ماجوج و مغول و تاتار و دشت قبچاق و اسقیاب و بلغار و قزاق و سقالبه و بعضی بلاد روس و حال
البرز و ملک قرم و قراقرم و قسطنطنیه و اکثر بلاد روم ایلی و اکثر دیار فرنگ گذشته بدریای اعظم منتهی شود و در آن کشور عظیم
و از آن دویست و چهل شهر آباد و هزار قصبه و پنجاه و کوه عظیم و سی نهر بزرگ نوشته اند و سکان آن کشور
اشقر اللون و زرد موی می باشند و هوایش بسیار سرد و آتش گوارنده و خاکش در زراعت قلیل بر شهر و بلاد این اقلیم که در ساحل
دریا قرب و جوار بحار و جبال باشد خوب تر حاصل می شود زیرا که ابتهایش بسیار سرما می شود و اطول ایام آنجا پانزده ساعت
و نیم است و دو ثلث مردمش از نسل یافث ابن نوح اند و یک ثلث از انجا ساخته اند و ارباب بضاعت زیاده از حد اند و چون و چه
معرفه از حد و حصر افزون در آن کشور می باشند و آنچه معلوم شده هشت حصه سکان آن اقلیم جماعت پاکیش و هشت
هیچ حصه یکی فرقه نصاری و فرنگ و کافر و بت پرست و یهود و یک حصه دیگر مسلمان حنفی مذهب و مالکی و شافعی و بعضی سنیه و اقل
قلیل شیعه امامیه مسکن قوم یاجوج و ماجوج و مغول و تاتار و قلماق و قزاق و قبچاق و روس و لکزی و لهمه و مجار و اسپانیا و
ولندیز و امثال ایشان فراوان اند و بعضی از دانشمندان ارجمند و خردمندان هوشمند و ملوک ذی شوکت و حکام صاحب
حشمت از آنجا بر خواسته اند و بزیور فضایل و کمالات و حلیه مجاهده و محاسن پیراسته فواکه و میوه سردسیر و قبیل و حبوب و غلات
تخم از آن قبیل است و معادن فلزات بهم می رسد و آب گینه که در ایران بلور گویند در آنجا ساخته می شود برف و یخ
در هر موسم سمور و سنجاب و آن کشور نا محصور است فائده راقم گوید که در شهر شوال سنه هزار و دویست و چهل و
هجری از حیدرآباد به عزم روانه بودم در اثنای طریق یکی از اهل فرنگ همراه بودم از
احوال معلوم شود که از همین اقلیم بوده جوانی دانشمند بنظر آمد و کتب بسیار همراه داشت و خالی از احوال و اتفاق
وی پرسیدم که در ملک فرنگ در حق صوفیه چه گویند و شما درباره این فرقه چه گوئید جواب داد که در ملک خویش من چنین معلوم
کرده و از کتب اسلامیه چنین تحقیق نموده بودم که اصلح مسلمانان و اسلم ایشان جماعه صوفیان می باشند زیرا که ما انسان کامل
اشخاصی را دانیم که از دنیا و در امان باشند و خاطر خلق ایذا نرسانند و جفا نکنند
این فرقه علیه نیز زمره درویشان و معتقدان ایشان نباشند زیرا که این گروه گوشه نشینان و عزلت گزینان
و از صحبت بیگانه احتراز کنند کاملند و خود براین گواه است که بد ترین انبیای روزگار همرد بار اهل حکام و ارباب
احکام اند و مضمون این کلام در کتاب انجیل بسیار آمده است و نیز در کتب مسلمانان دیده و در رسایل سایر فرق مشاهده
گردیده است که در فرق شیعه از زهد و ورع و اتقای ایشان اخبار رسیده حتی آنکه علمای اخبار از قدمای اجله شیعه و ابرار آن

از

فرقه بودند و جمهور از ائمه طاهرین خود حدیث نموده و از فحاشی اصحاب اجتناب و احتراز و اجتناب کرده اند اکنون
در کشور ایران پریشان می شنوم صوفیه را کافر گویند و خارج نویسند عبارات از
و حکم او چنانچه فرموده است در حق شیطان ظالم است و ظالم کافر است چنانچه فرموده است والفاسقون هم الکافرون
والظالمون هم الکافرون شیطان باتفاق کافر است و حال آنکه حق تعالی وصف نموده است او را
بفسق که مراد کفر است اگرچه ظالم و فاسق کافر ظالم و فاسق می باشند بدون عکس
شخص مسلمان از اهل ایمان را توان فاسق گفت و از ارباب دیانت و عدالت تفسیق و تکفیر اهل حق را چون توان شقت آورین
بر این علم و دیانت و بر این اجتهاد و عدالت که مسلم روزه دار و نماز گذار و مومن
از جمله فرایض اسلام شمارند اقلیم هفتم ابتدای آن از شرق بلاد
یاجوج و ماجوج و قرقز و ملک روس و صقلاب و فرنگ گذشته بساحل بحر شود فرات و در آن سی و
شهر معتبر است و قصبه و کوه عظیم سکان آن کشور زرد روی
می باشند هوایش سرد در کمال و در ازترین ایام آن کشور
شانزده ساعت است و آنچه معلوم شده است هشت حصه مردمش از نسل یافث ابن نوح اند و دو حصه دیگر
اند و بعضی مشرک و کافر و نصاری اند و اقل قلیل مسلمان حنفی
و غیره باشند سمور و سنجاب و قاقم در آن کشور
و معادن قلیل از فلزات بهم میرسد اقلیم سبعه است قسم اول از بسیط
آن قریب شانزده درجه جنوب
و در آن انهار و جبال
و بعضی اسلام قسم دوم
موضعی اقالیم سبعه
ایشان
اطول ایام آنجا
والله اعلم بحقیقة الحال

موسوم است بخوبی آب و هوا و صفوت و صفا ممتاز و بسبب چشمهای خوش و مراتع دلکش با امتیاز زینت و مشتمل است بر جبال راسیه و تلال عالیه
و بعض شهرها آباد و بر ساحت [illegible] و مسکن ارباب حشم از قبایل قزلباش و مأمن اصحاب خدم از اصحاب حشم از عشایر [illegible]
از طرف شمال بولایت شیروان و جبال البرز و از سمت جنوب بعراق عجم و کردستان و از جانب مشرق به [illegible] و گیلان و طالش
و دیلم و از جهت مغرب به بلاد ارمن و کردستان از قدیم الزمان از شهر زنجان تا کوه [illegible] الی [illegible] طولاً و از [illegible] الی [illegible] عرضاً
[illegible] بوده و دار الملک آن زمین قبل از این شهر مراغه بود الکنون [illegible] فراوان است که مدینه تبریز دار الحکومه آن
کشور است و جمیع بلادش از اقلیم چهارم و آب و هوای همگی بهجت توام است قدیم الزمان آن مملکت را آذربیجان گفتندی چه که آذر
در لغت فرس آتش را گویند و بیگان بالحاق فارسی محل و مکان را گویند یعنی آتش گاه و آتشکده چون در بدو حال [illegible] آتشکده
جلیله احداث کرده بودند لهذا مسمی باذربایجان گشته و عربان معرب نموده [illegible] با اختلاف عبارات بعضی گویند بانی
آذربیجان اسود بن سام بن نوح بوده و بعضی گویند آذربیجان ابن بیورد ابن سام آن بلاد را عمارت نموده و برخی گفته اند که در زمان شاه
[illegible] الاکتاف آذر نامی در آن اطراف دعوی نبوت کرده قومی بی شمار بر آن [illegible] شده و چون خبر آذر بسمع شاپور رسیده او را
[illegible] بر سبز دشتی مقام [illegible] و این معنی سبب رونق [illegible] مردم آن بلاد گشت آبادی [illegible] از دولت جماعتی
بر گشته اند که چون گشتاسب ابن لهراسب کیانی دعوت زردشت را باجابت مقرون ساخت و در آن کیش [illegible] رسوم تقلید
آبا و اجداد را بر انداخت بامر زردشت فرمان داد که در اقطار عالم و امصار امم آتشکدها سازند و خلایق بر روش کیش و آئین
زردشت سیر دارند چون [illegible] آتش زردشت آن ملک بود نخستین آتشکده که در ممالک [illegible] نمود احداث در آن ولایه
بود لهذا باذربیجان مسمی گشت پوشیده نماند که خلق آنجا قبل از ظهور اسلام مذهب زردشت [illegible] داشته و بعد از ظهور
[illegible] سالک مسالک دین اسلام گشتند الکنون کثرت علما و عالم [illegible] مذهب شیعه امامیه دارند و قرب دو هزار خانه اهل سنه و
جماعه [illegible] و نخستین [illegible] قصاری اند و اتفاق قلیل یهود و شیطان پرست و یزیدی و در بعض جبال [illegible]
[illegible] اولیای ملوک فرس در آن ولایه ایالة داشتندی و گاهی [illegible] اولاد ایشان لوای استقلال [illegible]
چون آفتاب دولت اسلام از مشرق ایمان تابیدن گرفت و زمان ملوک عجم اختتام پذیرفت و در سال بیست و دو هجری در زمان
خلافه عمر [illegible] منیره آن ولایت را مفتوح ساخت و اعدای دین و دولت و ملک و ملة را از آن عرصه برانداخت بعد از خلفا
آن کشور مسخر اولیای بنی امیه گردید و چون ایام دولت ایشان باخر رسید کوس [illegible] بنی عباس [illegible] و چون در میان [illegible]
[illegible] سیداشد حکام اتابکان [illegible] در سنه پانصد و چهل هجری از جانب ملوک سلجوقیه استقلال یافتند و بعد از انقراض دولت
ایشان [illegible] ملوک عراق و خراسان بحکومت آن دیار مشتغل شدند تا آنکه دولة چنگیزخان ظهور نمود و طایفه چنگیزیه جمیع بلاد آن دیار را
گشودند و قاآن ایشان تبریز را دار الملک خود ساختند و بعضی از حکام و سلاطین ایشان قلاع خوب و بقاع مرغوب بر آوردند و چون
ایام اقبال دولت ایشان زوال یافت جوپانیان بایالة آن ولایت شتافتند و مغاربت دولة ایشان ملوک ایلخانیان حاکم

شده و چندگاه حکومت باستقلال نمودند بعد از آن قلیل مدتی امیر تیمور و اولاد او فرمان دو ساله بودند و بعد [illegible] قراقویونلو و ملوک
قراقویونلو [illegible] و اشتند و بعد از آن ملوک صفویه را آنچه استیلا در آن دیار [illegible] و چندگاه در زمان سلطان محمد صفوی آل
عثمان بحیطه تصرف در آوردند و اولیاء دولت شاه عباس ماضی از رومیان استرداد کردند بعد از انقراض دولت صفویه دیگر بار رومیه
[illegible] در اکثر [illegible] نادرشاه و الآثار [illegible] شده و چون شوکت نادری در گذشت انقلاب ملوک الطوایف گشت ملوک زندیه را
[illegible] فی المدة القلیل [illegible] و تا اینکه نهال دولة قاجاریه بالیدن گرفت الکنون که سنه هزار و دویست و [illegible] کثرت بلاد آن
کشور بر کاشتن شاهزاده [illegible] کامکار عباس میرزا ابن فتحعلی شاه که مخاطب بنایب السلطنه است تعلق دارد و بعضی [illegible]
[illegible] اولیای دولت حکومت گذارند و بعضی شوکت و استقلال دارند احوال آن فرقه [illegible] شده [illegible] حاصل مال دیوانی
[illegible] و دولت [illegible] هزار تومان [illegible] بوده و به تومان [illegible] ده هزار [illegible] در جمیع بلادش میوه [illegible]
ممتاز و حبوب و غلاتش بی اندازه است ذکر مولانا میرزا ابو القاسم فاضل گرانمایه و عالم بلند پایه بود و در علوم و فضایل معنوی یگانه
می نمود اصل آن جناب گویا از [illegible] بوده و در دار السلطنه اصفهان تحصیل علوم عقلیه و در عتبات عالیات تحصیل مراتب
نقلیه کرده بود و فقیر آن بزرگوار را در قریه [illegible] ملاقات نموده بود شخص محقق و مجتهد و مرتاض بود و سیاحت عراقین و [illegible]
[illegible] کرده و ایام [illegible] با علمای عصر و فضلای دهر برآورده بود و بعضی از عرفای ایران دیده و بخدمت مشایخ زمان رسیده بود
روزی حقیر از آن جناب سؤال نمود که در حق علمای [illegible] باشد و در [illegible] ایشان [illegible] نماید در جواب فرمود که در مدح [illegible]
علما آیات و احادیث بسیار وارد شده است [illegible] علم و عمل [illegible] است و حیث [illegible] محقق [illegible] باری تعالی و تقدس
[illegible] علم بی عمل فایده ندارد و چنانچه از طرق عامه و خاصه مرویست که قال النبی [illegible] الاعمال
بالنیات [illegible] و ایضاً فرموده است که [illegible] الناس علی نیاتهم و نیز فرموده است که [illegible] خیر من عمله و دیگر
مرویست که قال [illegible] من الله تعالی قال الاخلاص سر من اسراری [illegible] فی قلب من احببت من عبادی و در توصیف
علما باری تعالی فرموده است که انما یخشی الله من عباده العلماء و از حضرت رسول صلعم مرویست که علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل که با ابت
حدیث [illegible] معصوم باشند [illegible] احادیث وارد شده و که ائمه معصومین افضل از انبیاء بنی اسرائیل و ایضاً در اصول
کافی از ابی عبد الله مرویست که قال رسول الله من سلک طریقاً یطلب فیه علماً سلک الله به طریقاً الی الجنة وان الملائکة لتضع
اجنحتها لطالب العلم رضاً به وانه یستغفر لطالب العلم من فی السماء ومن فی الارض حتی الحوت فی البحر وفضل العالم علی العابد کفضل
القمر علی سائر النجوم لیلة البدر وان العلماء ورثة الانبیاء ان الانبیاء لم یورثوا دیناراً ولا درهماً ولکن ورثوا العلم فمن اخذ منه اخذ
بحظ وافر و ایضاً در کتاب مذکور از حضرت ابی عبد الله مرویست که العلماء امناء و الاتقیاء حصون و الاوصیاء سادة و ایضاً
از حضرت ابی جعفر در کتاب مزبور مرویست که عالم ینتفع بعلمه افضل من سبعین الف عابد و ایضاً از حضرت رسول روایت
شده است که نوم مع علم خیر من صلوة علی جهل و نیز فرموده که قلیل من العلم خیر من کثیر العبادة و در مذمت علمای سوء [illegible]

سابها وارد است من جمله روایت کرده اند از حضرت رسول صلعم که من طلب العلم لاربع دخل النار لیباهی به العلماء او لیماری به السفهاء او
لیصرف وجوه الناس الیه او لیأخذ به من الامراء یعنی حضرت فرمود که هر کس طلب کند علم را برای یکی از چهار چیز داخل آتش جهنم
بود اول آنکه مفاخره نماید بآن علم با علماء یا آنکه مجادله کند با سفهاء یا آنکه بگرداند روی مردم را از اطراف خود یا آنکه بسبب آن علم بستاند
چیزی از امراء و سلاطین و در اصول کافی از جناب رسالت مآب روایت کرده اند الفقهاء امناء الرسل ما لم یدخلوا فی الدنیا قیل یا رسول الله
و ما دخولهم فی الدنیا قال اتباع السلطان فاذا فعلوا ذلک فاحذروهم علی دینکم یعنی حضرت رسول صلعم فرمود که علماء امینان پیغمبرانند
مادامیکه داخل دنیا نشده اند گفتند که یا رسول الله علامة دخول ایشان در دنیا چیست آن حضرت فرمود که علامت ایشان را
متابعت و موافقت نمودن است سلطان و پادشاه را هرگاه این کار را کردند یعنی متابعت نمودند سلطان را بر حذر باشید از ایشان
بر دین خود و ایضا در کتاب مذکور از حضرت ابی عبد الله صلعم روایت کرده اند اذا رأیتم العالم محبا للدنیا فاتهموه علی دینکم فان کل
محب لشیء یحوط ما احب وقال اوحی الله الی داود لا تجعل بینی و بینک عالما مفتونا بالدنیا فیصدک عن طریق محبتی فان
اولئک قطاع طریق عبادی المریدین ان ادنی ما انا صانع بهم ان انزع حلاوة مناجاتی من قلوبهم و از حضرت رسول صلعم منقول است
که قال رسول الله اشد الناس عذابا یوم القیامة عالم لم ینفعه الله بعلمه یعنی بدترین مردمان از روی عذاب در روز قیامت عالمی است
که الله تعالی نفع نرساند بآن عالم از علم او زیرا که هرگاه عالم عمل ننماید بر علم خود و زبال نکرده و جای او آن علم و بال است چنانچه گفته
شده العلم بلا عمل وبال والعمل بلا علم ضلال و در اصول کافی از علی ابن الحسین مروی است که قال مکتوب فی الانجیل لا تطلبوا
علم ما لا تعلمون و لما تعملوا بما علمتم فان العلم اذا لم یعمل به لم یزدد صاحبه الا کفرا و لم یزدد من الله الا بعدا و ایضا در کتاب
مذکور از حضرت ابو عبد الله صلعم مروی است که قال عیسی بن مریم ویل للعلماء السوء کیف تلظی علیهم النار و ایضا فرموده که یغفر
للجاهل سبعین ذنبا قبل ان یغفر للعالم ذنب واحد یعنی می آمرزد و می بخشد از برای جاهل هفتاد گناه قبل از آنکه بیامرزد
از برای عالم گناه واحد **نظم** علم کز بر دل زنی یاری شود ◊ علم کز تن زنی ماری شود ◊ تیغ دادن بر کف زنگی مست
به که آید علم را ناکس بدست از حضرت رسول الله مرویست العلم علمان علم فی القلب فذلک العلم النافع و علم علی اللسان فذلک
حجة الله علی ابن آدم یعنی حضرت فرمود که علم بر دو قسم است و یکی در دل و آن مفید و نفع رساننده است و قسم دیگر بر زبان یعنی
مجرد قول است و عمل بمقتضای آن نیست پس آن علم حجت خداست بر اولاد آدم **نظم** علم کز تو ترا نستاند ◊ جهل از آن علم
به بود بسیار ◊ اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم الآیه **شعر** عالم آن کس بود که بد نکند ◊ نه بگوید بخلق و خود نکند ◊
نه محقق بود نه دانشمند ◊ چارپایی برو کتابی چند ◊ مثل الذین حملوا التوریة ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا الآیه و روایت
نموده شیخ صدوق ابو جعفر محمد ابن علی بابویه در کتاب خصال باسنادش از ابی عبد الله صلعم که فرموده به درستی که بعضی از علما
دوست میدارند که علم تحصیل نمایند و دوست نمیدارند که تعلیم دیگری نمایند و این قسم علما در درک اول نارند و بعضی از علما
کسانی اند که اگر ایشان را موعظه و نصیحت نمایند ننگ میدارند و خوش نمی آید ایشان را و اگر خود موعظه دیگری نمایند و حال

موعظه شده می رسد خوبی با مردم ننمایند پس این عالم در درک دویم از نار است و بعضی دیگر از علماء طریقه ایشان است که علم خود را
بنزد اهل اغنیاء و اهل جاه و دنیا می گذارند و صرف و بذل تعلیم فقراء و مساکین نمی نمایند پس ایشان در درک سیم از نارند
و بعضی دیگر از علماء وضع و سلوک ایشان بطریق جباران و سلاطین است پس ایشان در درک چهارم از نارند و بعضی دیگر از علماء
جماعتی اند که طلب احادیث و اخبار از یهود و نصاری و تواریخ می نمایند تا اینکه بدین سبب علم ایشان زیاد شود و فضل
و حضرت بسیار اند نمود پس ایشان در درک پنجم از نارند و بعضی از علماء کرده اند که خود را مفتی قرار میدهند و میگویند
سؤال کنید از ما و احتمال دارد بلکه یقین است که یک حرف را بتحقیق نمیدانند و الله تعالی دوست نمیدارد کسی را که چیزی را
نداند و بر خود بسته و دانستن اشرا و این فرقه در درک ششم از نارند و بعضی دیگر از علماء جماعتی اند که طلب علم می نمایند با جهت
تفاخر و میان مردم و هم چشمی و این طایفه در درک هفتم از نارند اعاذنا الله تعالی من جمیع الاقسام پوشیده نماند که رجوع
علم و عالم احادیث بسیار است و در مذمت عالم که عمل بعلم خود ننماید نیز بسیار است شیخ زین الدین در کتاب منیة المریدین جمیع
از ذکر صفات ذمیمه و مهلکات و وجوب تخلص از آن و منحصر بودن علوم در آنچه فقها نقل نموده اند فرموده که علما باید
از برای دفع و رفع صفات ذمیمه و مهلکات و حصول منجیات که صفات حمیده است رجوع نمودن بسوی علماء حقیقه و عطا
علم خود و کتابهای ایشان که در این باب نوشته اند و نیز فرموده که عظیم است اعتراض عالم که راضی شود بعلوم رسمیه و غافل
گردد از اصلاح نفس خود و حصول رضای باری تعالی **نظم** علم با کار سودمند بود ◊ علم بی کار پای بند بود ◊ علم باید بجست
پس خلعت ◊ بر خور از علم خوانده با علت ◊ علم بی علم خاک کوی بود ◊ علم با حلم خال روی بود ◊ علم سوی در اله برد ◊
نه سوی مال نفس جاه بود ◊ جاهل از علم جاه جوید و سود ◊ مرد عاقل بعاجل آید زود ◊ علم کز بهر باغ و راغ بود ◊ همچو در دزد را
چراغ بود ◊ علم کز بهر جستن آموزی ◊ حاصلش رنج دان و بد روزی ◊ زانکه جان آفرین چه جان بخود ◊ علم خوان همچو علم
دان نبود ◊ نزد کار و دانش علم ابلیس ◊ دانش بد نکبر و تلبیس ◊ خنده زن تو و بیوه دانش ◊ که در چه نشود و خبث لعنت شد ◊
بتر ابلیس کمتری امی خر ◊ زانکه تو دین فروش او دین خر ◊ آن کسی از خدای بر نگرد ◊ که حدیث و حدث یکی شمرد ◊
علم در مزبله فرو ناید ◊ که قدم با حدث فرو ناید ◊ و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین **ذکر الموت** لفظ الموت از لغت معنی عقاب و موت
آشیانه را گویند یعنی آشیانه عقاب چون آن قلعه در کوه بلند و جای ارجمند واقع شده و نهایت محکم و استوار اتفاق افتاده
لهذا این اسم را باین قلعه نهاده اند و آن در جهت فرسخی قزوین و طرف شمال در میان جبال واقع و اقلیم رابع است
و هوایش معتدل و محصولش بخوبی مایل لکن الداعی الی الحق حسن بن زید بن محمد باقر آن را در سنه دویست و چهل و شش هجری
آن قلعه را احداث نمود و حسن صباح بتاریخ لفظ الموت بر آن قلعه صعود فرمود و مدت دولت المرتبه صد و هفتاد و
یکسال بود و در ایام ایشان سکه الله بنام اسمعیل بود و چون هلاکو خان خورد و کلان آن نجار را قتل نمود مرور
اهل سنت و جماعت شدند و بعد از ظهور و خروج شاه اسمعیل صفوی بمذهب امامیه در آمدند اکنون اصل قلعه

وجمعیت بری وجمیع اهالی آن نواحی شیعه اثنی عشری اند **ذکر مذهب اسماعیلیان بر وفق اعتقاد ایشان** بر ضمیر خبیر صاحبان هوش
و خداوندان معرفت بپوشش مستور و پوشیده نخواهد بود که آنچه در کتب اسمعیلیان دیده و از بزرگان آن قوم شنیده و
در تالیف گروهان معتبر مشاهده کرده دیده است خلاصهٔ آن اینست که ایشان گویند باخبار متواتره معلوم شده است
که حضرت صادق ع برادر حضرت اسمعیل را او در حیات بود هیچ زن و جاریه نگرفت چنانچه حضرت رسول ص با خدیجه و علی ابن ابی
طالب با فاطمه و در وفات اسمعیل مردم اختلاف نموده‌اند بعضی گویند در زمان حیات امام جعفر الصادق ع وفات یافت و قائلند
نص انتقال امامت از امام جعفر الصادق ع باولاد اسمعیل چنانکه حضرت موسی ع هارون نص فرمود و هارون قبل از
موسی در گذشت و خلافت باولاد هارون منتقل گشت و نص بقهقری باز نمی گردد و بداء محالست و حضرت امام جعفر که او از
ملک علوم و ابا استاد و آبای کرام تعیین یکی از اولاد عظام نماید بجهل و نادانی و سهو و غفلت امام را نشاید و هر که امام را
خطا کار و غفلت شعار داند شقی است و بر کلمات و اخبار او اعتبار نیست و در آنکه حضرت صادق ع در حق اسمعیل نص فرموده
شک و شبهه نیست و فرقه شیعه اثنی عشری نیز بر این قائلند و بعضی گویند اسماعیل فوت نکرد و لیکن اظهار کرد فوت او را
جهت تقیه تا مخالفان او را نیابند و بر قتل آن بزرگوار نشتابند و حضرت امام ع بر فوت او محضری نوشت منقول است که منصور
خلیفهٔ عباسی را رسانیدند که اسماعیل را در بصره دیده‌اند و بدعای او بیماری شفا یافت منصور از حضرت صادق ع احتجاج
نمود امام همان محضر را که خط عامل منصور نیز در او بود برای منصور فرستاد و بنا بر این بعد از حضرت امام جعفر الصادق ع
امامت باسماعیل رسید و بعد از اسماعیل محمد ابن اسماعیل امام شد و امامت باسماعیل ختم نگردد و بعد از او ائمه مستور شدند
و داعیان ظاهر و علم از امام ظاهر باشد و مستور خالی نباشد چون امام ظاهر شود حجتش بر ظاهر گردد و مدار احکام بائمه هفت است
مانند ایام هفته و سموات سبعه و کواکب هفت گانه و طبقات زمین نظم هم سما را آفریده هفت طاق ❀ قوله سبع سماوات
طباق ❀ کوکب سیاره هفت و هفته هفت ❀ هر یکی از وی شده تابان و تفت ❀ جنس هفت و مور هفت و نار هفت ❀
انس و جن و نور هفت و نار هفت ❀ بحر هفت و شهر هفت و هم زمین ❀ هفت آمد هم جوارح هفت بین ❀ هفت تن
قطب سوالان اگه ❀ کیمیا را این بود راز اگه ❀ در وتر آمد هفت این زمان ❀ سبعه ابواب از قرآن بگو آن ❀
بان گو با خود که در وی خود به است ❀ کو سر اهدای حق خواهد شکست ❀ نقبا را بدو دوازده است شیعه اثنی عشری
از آنجا غلط کرده‌اند که ائمه را بعدد نقبا شمرده‌اند به آنکه شیعیان اسماعیل با انتساب اسماعیلی گویند و برخی
تحقیق گفته‌اند که چون اسمعیلیه جز در نظر و استدلال در معرفت ائمه و سعال کافی نمی دانند مگر بتعلیم معلم و ارشاد مرشد
بدین جهت ایشان را تعلیمیه خوانند و باعتبار آنکه میگویند هر کلمه قرآنی ظاهری و باطنی دارد و عوام را بر ظاهر لفظ اطلاع است
و خواص را بر باطن تاویل و وقوف ایشان را باطنیه گویند و چون کسی در طریق ایشان راسخ شود و اجازهٔ کلام یابد او را آذون
نامند و چون بمرتبه دعوت رسد و معتبر باشد او را حجت خوانند و چون رتبت او در صلاح و کمال رسد و از تعلیم بی نیاز

شود او را امام دانند و بالای امام اساس است و بالای اساس مرتبه ناطق است امام هفت است و داعی دوازده و باید دانست
که آن طایفه گویند ما نگوییم خدا موجود یا معدوم است یا عالم یا معلوم است یا قادر است یا عاجز است و همچنین در صفات سایر زیرا که هر
اثبات حقیقه سبحانه و تعالی سایر موجودات شریک شوند و آن تشبیه است و از نفی مطلق مبدء و اثبات کرده و این تعطیل
و اطلاق این حقایق بر حضرت واجب الوجود بطریقیت که هیچگونه مشارکت در آن متصور نیست و حضرت باری تعالی آکه متقابلین خالق
متضادین است و چون حضرت وهاب بر علما و اهل علم امر شود او سبحانه را عالم گفتند و چون قدرت در باره قادر افاضه فرمود
آن جل شانه را قادر خوانند بعالم و قادر اطلاق نمودن بآن حق سبحانه و تعالی باعتبار این است که واهب علم و قدرت است
و نیز گویند که حضرت خلاق با مر واحد عقل را خلق کرد که مستجمع جمیع الجهات تامه است و بتوسط این عقل تام نفس را که ناتمام بود بدید آورد
و نسبت عقل با نفس نسبت نطفه است با طفل یا نسبت بیضه است با جوجه یا نسبت پدر است با پسر یا نسبت زن است با شوهر
پس مشتاق و آرزومند شد نفس بکمال عقل تام که از او فیض گیرد لاجرم محتاج و نیازمند گردید بجنبش و حرکت از نقصان
بکمال و حرکت تمام میسر نگشت مگر با آلت پس ایجاد کرد باری تعالی اجرام سپهر و افلاک و کواکب را و چنبیده فلک و حرکت نمود بحرکت دوری
بند بر نفس و بواسطه و حادث شد طبایع عنصری پس بدید آمد در مرکبات موالید ثلاثه یعنی جمادات و نباتات و حیوانات
و بهترین همه انسان است جهت استعداد انواع قدسی و پیوند او بعالم علوی چنانچه عالم بر این مشتمل است و بر عقل کامل
کلی و نفس ناقصه کلیه که مصدر کائنات است و عین فرض و غرض معین است که در جهان سفلی عقل کلی و نفس کلیه بوده
باشند تا بوسیله ایشان جهانیان رستگار شوند و آن عقل رسول ناطق است و نفس امام است مانند علی ابن ابی طالب
کرمن عرفت نفسه فقد عرف ربه و چنانکه افلاک متحرکند بتحریک عقل و نفس همچنین رستگار شوند نفوس بتحریک رسول ناطق
و وصی او و چنین است در هر عصر و در هر زمان و هر دور بعث شخص دایر است تا منتهی شود به دور آخر و زمان قیامت در آید
و تکالیف و شرایع برخیزد چه انبعاث حرکات فلکی و التزام شرایع جهت وصول نفس است بکمال و کمال انسان آنست که برتبه
عقل برسد و این قیامت کبری است و نیز گویند هر ظاهری را باطنی است که آن باطن مصدر آن ظاهر است و آن ظاهر مظهر
باطن و هیچ ظاهری نیست که او را باطنی نباشد و اگر ظاهری نباشد لازم آید که در عالم هیچ نباشد و نفوس و عقول و امامان
همواره بر اصل باشند و لفظ باطن که در زبان اخبار و اولیا گذشته ... بدانکه امام عالم است در عالم
باطن و مجلس عالم باید متعال شود و بر تعلیم او و نبی عالم است در عالم ظاهر و شریعت ظاهر آن بجز تعلیم نبی تمام نگردد و شریعت او را
ظاهری بود که آن را تنزیل خوانند و باطنی دارد که او را تاویل خوانند و زمان خالی نباشد از وجود نبی یا از شریعت او و همچنین
خالی نباشد از امام یا دعوت او و دعوت گاه مخفی و پنهان بود و گاه ظاهر و پیدا باشد اگر چه امام مخفی و مستور بود و حجت
نبی را معجزه و قول شناسند امام را نیز بدعوی و دعوت دانند و باری تعالی نتوان شناخت مگر بامام پس وجود امام
لازم است خواه ظاهر باشد و خواه مستور همچنانکه هیچ وقتی از اوقات خالی نباشد از روشنی روز و تاریکی شب تا ...

و سقاة وصی انبیاست و تنبیه عبارت از دعای به دعوت و بحث طواف خانه موالات و بهشت عبارت از راحت ابدان است
از تکالیف و دوزخ عبارت از رنج و مشقت ابدانست بتکالیف و قیامت عبارت از مرگ آن شخص است که مرده است که ترکست
عقد قامت قیامته و گویند هر پیغمبری را ولی عهدی باشد که در حال حیات او باب شهرستان علم وی است و قائم دور او بعد امام
منقضی باشد نخستین آدم بود و بعد ازین صفات و شرائط و خاتم مقام و ولی عهد وی بعد از وفات او شیث بود و قائم دور او
بعد امام منقضی گشت بعد از دور آدم حضرت نوح بود و شریعت آن حضرت ناسخ شریعت آدم بود و در دور او نیز بعد امام تمام
شد و وصی او سام بود و بعد از آن حضرت ابراهیم بود و شریعت آن حضرت ناسخ شریعت نوح بود و وصی آن حضرت اسمعیل
بود و در دور او نیز بعد امام تمام شد و بعد از آن حضرت موسی بود و شریعت او شریعت ابراهیم را نسخ فرموده و وصی او هارون
بود و چون هارون در حین حیات موسی رحلت نمود وصی او یوشع ابن نون بود و در دور او بعد امام تمام گردید بعد از آن حضرت
عیسی آمد و شریعت آن حضرت شریعت موسی را منسوخ کرد و وصی او شمعون بود و در دور آن بعد امام بانجام رسید بعد از آن
خاتم انبیا محمد مصطفی مبعوث گشت و شریعت عیسی را در گذراشت و وصی او علی ابن ابی طالب بود و حسن و حسین و زین العابدین
و محمد الباقر و جعفر الصادق و امام هفتم اسمعیل بن امام جعفر الصادق بود و در دور او نیز بعد امام تمام شد و بحجت گویند ممکن
نیست که امام وفات یابد مگر آنکه یک پسر او امام خواهد بود و معنی آیه کریمه ذریة بعضها من بعض این است و فحوای آیه شریفه
و جعلها کلمة باقیة فی عقبه همین است و چون حجت آوردند که حسن ابن علی باتفاق همه شیعیان امام بود و فرزند او امام
نبود جواب گویند امامت او مستودع بود یعنی ثابت نبود و آن عاریت بود و امامت حسین ابن علی مستقر بود و دو دیگر
مستقر و مستودع اشاره … و نیز گویند ناطق کسی است که شرع متقدم … منسوخ کند و اساس یعنی تاویل شریعت …
و اسرار باطن همه خلق را بدانند ناطق و واضع شریعت را گویند و اساس باطن او را بیان کند کار ناطق وضع تنزیل است و اظهار
احکام و کار اساس تاویل شریعت و بیان شریعت نزد او باشد و گویند در هیچ عصری دنیا از وجود امام خالی نباشد
و … در هر روزگاری که بوده … و امام اشاره نموده اند زیرا که امام باطن است و اصل باطن است مانند جواهر که در باطن
سنگ ستره تعبیه است و لؤلؤ که در صدف و … و روح انسان در جسم ستره پنهان است و در این معنی دلیل آورده از قول
باری تعالی باطنه فیه الرحمة وظاهره من قبله العذاب و آیه دیگر … الراسخون …
… ترجمه آیه شریفه این است یعنی … بظاهر مشغول شوند چنانکه عوام شده اند
و بر جمیع کارها باشند که خود رسیدن نتوانند بظاهر مشغول شوند است اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه وارنا الباطل باطلا وارزقنا اجتنابه
در بیان ذکر احوال حسن ابن علی ابن جعفر ابن حسین ابن محمد صباح حمیری مؤلف تاریخ گزیده گوید که حسن صباح از اولاد صباح حمیری بود
… پس از شیعیان اثنی عشری بود و بعد از آن … المستنصر بالله و اسمعیلی و پسر او نزار … عهد او بود …
شد و نزار کودکی از فرزندان خود بوی داد حسن صباح آن کودک را پرورش کرد در سنه چهار صد و شصت و سه هجری بر خلاف آن

کنایت است که در آن فرموده است که معتقد یا در معرفت حضرت باری بیرون از دو قول نیست یا آنکه گوید خداوند عالم را بعقل توان
شناخت و احتیاج بتعلیم معلم صادق نیست یا گوید که معرفت حضرت حق تعالی حاصل نمی شود مگر بتعلیم معلم صادق که هرگاه تحصیل
جوئی … او را انکار غیر نرسد زیرا که چون انکار کند اشعار بتعلیم است و دلیل است بر آنکه منکر علیه محتاج است بغیر یا گوید در دو
محروم است و چون معتقد بقول فتوی دهد یا قول او باشد یا غیر او و همچنین اعتقاد بجری کند یا نفس خویش مبداء آن اعتقاد
بوده یا غیر و مضمون آن عبارت که فصل اول متضمن آن بود و در ضمن این فصل کسر است بر اصحاب عقل و رای و در فصل دوم
آنچه ذکر کرده است که چون احتیاج معلم ثابت شد یا هر معلمی که صلاحیت … تعلیم دادن دارد معلم صادق دیگر باید
قائل شود یا آنکه هر معلمی صلاحیت تعلیم دادن دارد و او را روا نباشد انکار معلم خصم کردن که چون انکار کرده معلم خصم
را آنچه مسلم داشته که لابد است از معلم صادق و در این فصل کسر است بر اصحاب حدیث و در فصل سوم ذکر کرده است که چون
احتیاج بمعلم صادق ثابت شد آیا لابد است از معرفت معلم اول و ظفر بر او یا تعلم از هر معلمی بی تعیین و تشخیص جایز است تعیین
و چون طریق بی رفیق ممکن نیست پس آنچه اول رفیق ثم الطریق باشد و این کسر است بر شیعه و در فصل چهارم گوید که افراد
بر دو صنف اند فرقه گویند در معرفت حضرت حق تعالی محتاجیم اولا بمعلمی صادق و تعیین و تشخیص او واجب و لازم است و بعد از آن
تعلیم گرفتن از او و فرقه دیگر گویند معرفت هر علمی از هر شخصی اخذ توان کرد خواه معلم باشد خواه غیر معلم چون مقدمات سابق
معلوم شد که حق با فرقه اولیست پس هر آینه رئیس فرقه اول رئیس محققان بوده باشد و چون دانسته شد که فرقه دوم
بر باطل اند رئیس ایشان رئیس مبطلان باشد و شاید گویند این طریقه ایست که حق را بحق شناسیم و معرفت مفصل را در آن باید
بحق و این مواضع احتیاج است بحق و نیز گوید که ما باحتیاج امام را شناسیم و بامام حق را چنانکه بجواز وجوب …
کمال ذات واجب الوجود را دانیم و جای دیگر فرماید که طریقه دانستن توحید همین است و در عالم حق و باطل و علامت حق وحدت
و علامت باطل کثرت و وحدت مقرون بتعلیم است و کثرت مقارن رای و تعلیم با جماعت است و جماعت با امام و رای با فرق مختلفه
و ایشان با رؤسای خود متفق و بحجت افتراق حق از باطل و تشابه که حق را با باطل است میزانی باید ساخت که جمیع را در آن کنند
و آن میزان از کلمه شهادت اقتباس نموده ایم و آن مرکب است از نفی و اثبات و آنچه مستحق اثبات است حق است و آنچه مستحق نفی است
باطل و بدین میزان خیر و شر و صدق و کذب و سایر متضادات را وزن کنیم و سر این سخن آنست که هر یک از این مقالات راجع است
بحقیقت اثبات معلم و توحید و اثبات داخل امامت است یا نبوت بر جنبه که نبوت با امامت در میان تاویلات ایشان باشد
و گویند وضو عبارتست از … امام و تیمم … در غیبت امام و نماز عبارتست از رسول بدلیل قول باری تعالی ان
الصلوة تنهی عن الفحشاء والمنکر و احتلام عبارتست از افشای اسرار نزد ایشان بغیر قصد و اینکه کسی غسل تجدید عهدات …
… است بمعرفت دین و صوم عبارت از … اسرار امام است و زنا عبارت از افشای اسرار دین است و نیز گفته اند که …
… عبارت … کعبه … و باب علی است و صفا و مروه

استیلا یافت و دعوت بنام مستنصر اسماعیلی کرد و مجلس دعاة او بسیاری از مواضع جبال و غیره بدست آوردند انتهی کلامه
مخفی نماند که در کتب معتبره مشاهده شده و از حسن را فرقه اسماعیلیه سیدنا گویند و پدر سیدنا از یمن بکوفه آمد و از کوفه بقم
و از قم بری و از آنجا سکونت نمود پدر سیدنا مردی بود صالح و زاهد و متورع در آنجا بسر بردی و حاکم ری ابو مسلم رازی بود
مخالفت مذهب با وی عداوت ورزیدی و او از آن راه زحمت بسیار کشیدی تا چون موفق نیشابوری از علمای اهل سنت و جماعت بود
والد حسن جهت دفع مظنه سیدنا را از ری به نیشابور آورده بمجلس امام موفق باستفاده مشغول گردانید و خود در زاویه قناعت نشسته
بعبادت معبود مشغول گردید و گاهی سخنان عقیده تر از ادراک عوام از وی بظهور رسید جاهلان انتساب او باصحاب اعتزال و الحاد
نسبت دادندی و او زبان طعن و لعن بوالد سیدنا گشادندی سیدنا و خواجه نظام الملک طوسی را که آن نیز حسن نام دارد و با عمر خیام
نیشابوری هم درس بوده و در خدمت امام موفق طلب علم می‌نمود گویا سیدنا از پدر خود شنیده بود که نظام الملک به مرتبه بلند خواهد
رسید و مراد او رعایت خواهد کرد بدین ایام سیدنا به نظام الملک گفت که هر کس از ما بمرتبه دولت رسد و شوکت او اعتبار کرده در بیان
هر سه علی السویه شریک شود بر این موجب عهد کرده و پیمان آوردند چون خواجه وزارت الب ارسلان یافت بحکم عهده
عمر خیام بخدمت خواجه شتافت خواجه نظام الملک بعضی از قرای نیشابور را بوی اقطاع داده عمر منزوی گردید و بکسب کمال و نشر علوم
و فضایل کوشید سیدنا انتظار کشیدی که خواجه او را بخواند و بوعده عمل نموده بمقصد رساند چون آن معنی صورت نبست
سیدنا نیز نزد خواجه نیامد تا الب ارسلان در گذشت و نوبت سلطنت بملکشاه گشت سیدنا در نیشابور بحضور خواجه رسید
آنچه عهد رفته بود بخاطر رسانید سیدنا با نظام الملک گفت تو از اهل تحقیق و از اصحاب طریق میدانی که دنیا فانی است
و هر آنرا و رنگ و بوی او اندک است روا نباشد که بجهة جاه و منصب دنیا عهد را نقض سازی و خود را در چاه ویل ینقضون عهد الله
اندازی بیت دست وفا در کمر عهد کن ؛ تا نشوی عهدشکن عهد کن خواجه او را باعتبار مجلس سلطان ملکشاه در آورده و
سفارش او بر وفور کیاست و حصافت او تقریر کرده و بعرض سلطان رسانید که سیدنا کسی است که صاحب طبعی است اعتماد را شاید و
او اعتقاد و اعتماد را شاید چون سیدنا مردی دانا و بر عواقب امور بینا و بر کارهای بزرگ توانا بود بنابر دیانت و تدبیری
که داشت در اندک فرصتی در مزاج سلطان تصرف نمود در بسی امور خطیره و مهمات عظیمه اعتماد سلطان بر سخن سیدنا نهاد و ابواب
مراحم کلیه و مالی را بر روی روزگار او بگشاد چون سلطان دانست که نظام الملک در حق سیدنا آنچه گفته محض افترا است
و مطلب خواجه از آن سخنان تقبیح سیدنا است از این جهة و جهات دیگر سلطان را از مرحوم خواجه اندک غباری بر حاشیه ضمیر نشست
و خواطر را با خاطر پادشاه عالم پناه از شوکه خواجه اندک نخست روزی سلطان از خواجه سؤال فرمود که بجهة کلاه دخل و خرج
منقح توان نمود که محتوی باشد بر جمع و خرج بلاد خواجه جواب داد که در دو سال ضبط و تنقیح او توان نهاد سلطان فرمود
که بر شود و از وی بری خواطر ملوک کرد و سیدنا بعرض سلطان رسانید که در مدت چهل روز منقح خواهم گردانید بشرط
آنکه نویسندگان سرکار در نزد من باشند سلطان را غایة این سخن مستحسن افتاد سیدنا بموجب وعده دخل و خرج

تکمیل

مشتمل بر جمع و خرج ممالک محروسه در غایة خوبی ترتیب داد خواجه از این خبر بنهایت بد حال و مضطرب گردیده و قلق و اضطرابش بغایت رسید
خواجه را غلامی بود که با خادم سیدنا دوستی داشتی و در قلم سیدنا را بر لوح ضمیر خود نگاشتی پادشاه خواجه غلام خادم سیدنا را
مبلغ دو هزار دینار زر فریب داد که دفتر را برهم زده ابتر سازد و بقول خود خواجه در وقتی که سیدنا در بیرون بارگاه دفتر در دست
داشت از سیدنا گرفته و برهم زده از ترتیب انداخت چنانکه سیدنا غضبی تا آنکه بخدمت سلطان رسید و در وقت عرض
دفتر ابتر دیده بتنظیم دفتر مشغول گردید و برهم نهاد سلطان تعجیل نمود و سیدنا جواب نتوانست داد الا بیان و چون کمک
سلطان از طول مکث بر آشفت و فرمود موجب تعلل چیست و مانع آن کیست جواب مطابق سؤال نشنید شهریار متغیر گردید
خواجه فرصت یافته عرض نمود که ترتیب امور در دو سال خواهد بود جاهلی کرد دعوی نماید که در چهل روز آن مهم کفایت کند
جواب او را پادشاه عالم تو یاران و چون بخواهد شنید سابقا نیز بعرض سلطان رسانیده بود که در طبیعت او طیش تمام است
و سخنان او در نزد خود ... در خاطر سلطان از شنیدن این سخن رنجیده از روی بر تافت و سیدنا ناچار فرار بر قرار خود
اختیار کرده باوجاع دیار شتافت در آن ولایت با عبد الملک عطاش که داعی اسماعیلیه بود ملاقات کرد و از آنجا روی توجه
بجانب اصفهان آورد و از ترس بیم خواجه و سلطان در خانه ابو الفضل مهمان گشت و وقتی از اوقات بر زبان سیدنا
گذشت که اگر دو یار موافق بدست آوردمی بر اخته دولت این ترک و تاجک منعدم کردمی ابو الفضل این سخن را حمل بر خبط
دماغ نمود بی آنکه اظهار کند معجونی که تعلق بتقویت دماغ داشت حاضر نمود سیدنا از کمال فراست بر ما فی الضمیر او اطلاع یافت
و از آنجا بیرون رفته بجای دیگر شتافت بعد از آنکه بر قلعه الموت مستولی گشت ابو الفضل نزد او آمد سیدنا فرمود که دماغ
من مختل بود یا از آن تو یا معنی کرد و یار موافق بهم رسانیده تا حاصل کردم و دمار از روزگار منافقان برآوردم القصه سیدنا
با چار بولایة مصر توجه نمود و در آن وقت مستنصر اسماعیلی خلیفه بود او را منظور انظار الطاف گردانید و پایه قدرش را مرتبه اعلا رسانید
سیدنا مدت یکسال و نیم در پناه مستنصر بود و ابو منصور ابن او و امیر الجیوش حاکم مصر روی نمود بسبب آنکه مستنصر پسر خود نزار را از ولی عهدی
عزل کرده و منصب آن به پسر دیگر که المستعلی بالله لقب داشت داد و ظاهر الحکم ثانی بنابر هجوم علم بود و امیر الجیوش بدین معنی مصمم
شده و سیدنا گفت که اعتبار نص اول دارد و خلق را با امامت پسر اول که نزار باشد دعوت کرد امیر الجیوش باتفاق بعضی از امرا
مستنصر را ساختند و سیدنا را بجرم در قلعه دمیاط محبوس گردانیدند خبر در رسیدن سیدنا بقلعه برجی از بروج آن قلعه
که در غایة متانة بود افتاد و چون این کرامات از سیدنا دیدند ترسیده نزد امیر الجیوش سیدنا را در کشتی نشانیده بطرف
بجانب مغرب فرستاد و چون سفینه میان دریا رسید باد مخالف بغایة تند وزید و طوفان پدید آمد و اهل کشتی را کلی اضطراب
نشسته سیدنا بحال خود آرام بود بیت تا هر بادی بجنبی باید این کشتی چه کوه ؛ کاری نشست غباری بر خاطر آن کوه راست ؛
یکی از اهل کشتی از وی پرسید که سبب چیست که تو را اضطراب نیست سیدنا گفت که مولای من مرا خبر داده که آسیبی باهل کشتی نرسد
همان لحظه طوفان تسکین یافت و اهل کشتی محبت سیدنا را در دل جای دادند و کشتی بشهری از شهرهای نصاری افتاد

و سیدنا بار دیگر شکسته رو بجانب شام نهاد و در حدود شام بیرون آمد و از آنجا بحلب و از حلب ببغداد افتاد و از آنجا بخوزستان رفت و چندگاه در آن ولایت منزل کرد و از آنجا بجزیرهٔ اصفهان نهاد و بر این قیاس با خوف و هراس در ولایت عراق و آذربیجان همواره در سفر بود و مدت شش سال در حدود و اصفهان بسر برد و جمعی کثیر دعوة او را قبول کردند و گروه انبوه بمذهب اسماعیلی در آمدند و بعضی از داعیان بقلعهٔ الموت و رودبار و قهستان و سایر بلدان ارسال نموده بسیاری از سکان آن دیار بسعی و اهتمام داعیان اسماعیلی شدند سیدنا چندگاه بگرجان و دامغان بود و از آنجا بقزوین شده و از آنجا بدیلمان رفته و از آنجا بقریه که قریب بالموت بود سکون نمود و در کمال زهد و صلاح و تقوی بسر بردی و بانواع مواعظ زنگ شکوک و اوهام از دل طالبان بستردی چون سکنهٔ آن قریه تقدس ذات حمیده صفات او دیدند بعضی مرید و معتقد سیدنا گردیدند و در شهر رجب سنه چهار صد و هشتاد و هشت هجری شخصی جمعی از اهل الموت اتفاق کرده سیدنا را بقلعه در آوردند و جمیع اهالی آن نواحی بخدمت او بیعت کردند علوی مهدی از قبیل سلطان ملکشاه حاکم قلعه بود سیدنا بمهدی فرمود که از این قلعهٔ المنقد از زمین که پوست گاوی محیط آن شود مبلغ سه هزار دینار بیع نمای تا طاقت من در این مکان مباح گردد و مهدی فروختن منوده در داد سیدنا پوست گاو را رشتهای باریک گردانید و آن رشتها را بر گرد کمر کرده گرد قلعه کشیده بر حسین مظفر که در گرد کوه و دامغان حاکم بود و مرید سیدنا او قبول نموده بود رقعه بدین عبارت نوشت که رئیس مظفر حفظه الله تعالی مبلغ سه هزار دینار زر در بهای قلعهٔ الموت بعلوی مهدی رساند علی النبی المصطفی و آله السلام حسبنا الله و نعم الوکیل آن نوشته را بمهدی داد و بعد از حسین مظفر فرستاد و مهدی بعد از مدتی به دامغان رسیده بواسطه احتیاج رقعه را بر حسین داد و حسین مظفر رقعه را گرفته مبلغ مذکور را بوی تسلیم نمود و سیدنا بعد از صعود بحصار الموت ترقی عظیم کرد و مدتی اندک زمانی تمام رودبار و قهستان در حیطهٔ تصرف در آورد و اکثر سکان جبال خراسان و بدخشان و اهل قهستان و ابره و مرید سیدنا و در لنگر و بسیاری از مردم سیاه در هند و سند و بلاد کابل و سیستان از اهتمام سیدنا اسماعیلی شدند و مدت سی و پنج سال من حیث الاستقلال حکومت و اقبال اوقات گذرانیدند و تمامت عمر را بترویج شریعت غراء و ملت بیضا مصروف گردانیدند و جمعی کثیر از اکابر و اشراف مخالفین ملک و ملت را بقتل رسانیدند و چندین وزراء و بزرگ و علماء که منافقین دین و دولت را نابود و ناچیز ساخت و وجود دشمنان قوی دست از فرقهٔ امراء و خلفاء و علما و فقهاء و غیره در ساحت روزگار بر انداخت که تفصیل آنها موجب تطویل کلام است سیدنا در سنه پانصد هشت چهار گشت کیا بزرگ امید را ولیعهد گردانیده از جهان در گذشت در حین فوت وصیت چنین فرمود که وزراء و مریدان با او علی بهشته و بهرو و ابیشان را وصیت نمود که از ضوابط حسن قصرانی بیرون نروند بعد از امثال این وصایا در شب هشتم شهر ربیع الاول سنه مذکوره رحلت و بعالم جاویدان شتافت نظم اگر صد سال مانی ور یکی روز ؛ بباید رفت ازین کاخ دل افروز ؛ وصلی الله علی محمد و آله الطاهرین ذکر ارمینیا از دو بار ارمینیه صغرا و طرف شمال از شش

وجنوب در بند و هوایش بغایت فرحنده و آتش بسیار گوارنده و در اواخر اقلیم رابع واقع و جوانب و اشیاء بهوایش واسع و در زمن بهوا از اتفاق افتاده و اسباب عیش فی المجبود را نجا مهیا و آماده است گویند قبل از این شهری بود و بمرور ایام روی بخرابی نهاده و الکنون قریب دو هزار خانه در او است و بچندین سی پاره قریه مضاف اوست از شهر انکوس یکمرحله دور و باغاتش قلیل و غلاتش موفور است طرف جنوبش که قریب و مروحش غرب دوست و دولغرب لیکن جمیعا جای ارشرار و تبا شد و غالب ایشان حنفی مذهب باشند و نصاری نیز دارد و در نواحی آن دیار طایفه اکراد وبه نهاده و جمع اللهید در رود سیحان که در اخبار آمده از بعضر سیحی جاری آبش در غایت عذوبت و منبع آن رود بر نهایات و اراسل ملک شام گذشته بحر میقدار حشت اسباب باشد و چون سه فرسخ بگذرد افزون شود و بر سوانهار سو فوره و از وی ریزد و از جبال عظیمه عبور کرده و داخل بحر روم میشود و راقم چندگاه در آن دیار بوده و با اکابر و اعاظم انجا صحبت نموده است ذکر احوال ایشان باعث طول کلام خواهد بود ذکر اجی جزیره ایست بزرگ و آباد و در راه چین افتاده و مشتمل است بر نواحی معموره و قرای مشهوره ادویهٔ کبار در انجا بسیار چنانکه از سیاحان شنیده شده است که مردم سیاه با خط سفید خوب هم تراز و است از اقلیم دوم و هوایش گرم و شراب مختلفه دارند و اکثر طوایف نباتی سیاه بغیر انکار امید و لیکن کسانی که بدان جزیره رسیده اند بسیار مشاهده کرده است ذکر آستاکر ده را اشناغو غیر با شند نام دو موضع یکی در بلاد هند و ستان و در قرب چیت در واقع و قصبه است هوایش گرم و آبش و سط و مروحش افغان و دیگر اسم قریه بزرگیست از جول که قرب سعید خانه در او است و چند مزرعه مضاف اوست آبش خوشگوار و هوا آبش سازگار زمینش خرم و از اقلیم چهارم آن قریه در بلندی اتفاق افتاده و اطرافش اندک کشاده است و از جانب جنوبش جبال قریب و مروحش مهمان دوست و دل غریب سکنه آن قریه اکثر طایفه بختیاری او و بعضی از بزرگان انجا در نهایت نیکو کاری اند چنانچه محمد ابن الحاج بر وجه عان شخصی حمیده کردار و پسندیده اطوار مخلص در ویشان و معتقد ایشان بزیور فضایل انسانی آراسته و از عیب و عیار دلی پیراسته راقم چند روز مهمان آن بحث جز در بود و الحق از مراسم مروت و فتوت هیچگونه مهمل و معطل ننمود مصرع جزاه الله فی الدارین خیرا ذکر آتشام و لایتی است میان حبش و بنگاله و آشام دریا فاصله است و میان او و چین جبال شامخه و جنگلهای پر درخت واقع است جهان شهره دارد که مردم آشام بر دو بر نکرده مصرع انراکه خبر شد خبرش باز نیامد ؛ حقیر ملک آشام دیده و نه اهل آشام مشاهده کرده اما مکرر شنیده شده است که مردم آشام بسیار بنگاله تردد میکنند و آمد و شد مینمایند این قدر تحقیق شد که مردم انجا همگی کافر کیش و ساحرند و سحر و جادو در آن ملک معتاد اول است والله اعلم بحقایق الحال ذکر آقسو لفظ آق در لغت ترک بمعنی سفید است و سو آب را گویند که با آب اندر یار سفید است لهذا بدین اسم موسوم شده با تفاق آقسو اسم دو موضع یکی از بلاد و شیر و انست و بر اشعار مجاز گویند در حرف شین مذکور خواهد شد و دیگر نام یکی از بلاد ختن که داخل بلاد

ترکستان گویند آن شهر در دو منزلی یارکند واقع است جائی خوش و محلی دلکش اکثر مردمش صاحبان حسن و جمال و خداوند
غنج و دلالند از بعضی سیاحان استماع افتاد که در نواحی آن شهر رودیست که در آنجا سنگ یشم اعلا فراوان است و مردم آنجا
از آن ظروف و اوانی سازند و قطعه‌های بسیار بزرگ دارد و نیز شنیده شد که قبر امام جعفر الصادق علیه السلام در قرب آن بلد با ترکستان
سپید ... و گروه انبوه هر سال بزیارت آن حضرت میروند و خدمات لایقه و هدیه بدان تربت می‌کنند چنانکه قبر امام محمد
باقر علیه السلام در نواحی شهر ... طخارستان و قبر جناب ولایت مآب علی ابن ابی طالب علیه السلام در بلخ از آن شهر ترک کسی
انکار نتواند نمود مصرع چشم کسانرا قدرت یزدان ببین :: یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره ولو کره
الکافرون ذکر آق سرای لفظا آق سرای مرکب است از ترکی و فارسی یعنی شهر سفید یا خانه سفید باشد شهریست مسرت افزای
و بلده‌ایست دلکش از بناهای عزالدین قلیچ ارسلان سلجوقی از اقلیم چهارم هوایش بسردی مایل و آبش بغایت معتدل قدیم
الزمان موجب معموری بوده بمرور ایام و گردش سپهر غدار رو بخرابی نموده اکنون مشتمل است بر هزار باب خانه
و ... باره قریه مرغوب و اقسام فواکه سردسیرش ممتاز و حبوب و غلاتش بی‌اندازه مردمش حنفی مذهب و خوش‌سیرت
و غریب‌دوست و ستوده سیرند آن شهر از بلاد اناطول و در ... شهر قونیه واقع و جوانب اربعه‌اش واسع است سکان آنجا
عموماً ترک زبان و نیک مهر باشند و مسجد عالی دارد دیده شده است ذکر آقشهر شهریست نیک و بلده‌ایست نزه و نیک است
هوایش در غایت برودت و آبش در نهایت عذوبت است آن شهر در بلندی اتفاق افتاده و جوانب اربعه‌اش گشاده است
از اقلیم رابع و از بلاد اناطول و از بناهای ملوک سلاجقه است قدیم الایام مرجع الاعاظم بوده و اکنون مشتمل است بر قریب ... هزار
باب خانه آباد و عمارات محکم بنیاد و باغات نیکو و بساتین چون مینو خانه‌های آنجا از سنگ رخام در غایت استحکام و جانب
جنوب آنجا قرب شهر مرغزاریست که انهار بسیار و عیون بیشمار در آنجا جاریست آن مرغزار بسی خرم و دلکشا است و مسجد جامع آن شهر
از بناهای ابراهیم بیگ از ملوک قرامان از غرایب دهر و زمان است اکنون که مدت ششصد سال از بنای آن گذشته سنگی از آنجا
او نحوک نگشته است فقیر روزی داخل آن مسجد شده و چند یگانه دوگانه بجا آوردم و آنگاه بعبرت بر متانت و اسلوب آنجا
نگاه کردم ناگاه نظرم بر کتیبه افتاد که مکتوب بود در آن المؤمن فی المسجد کالسمک فی الماء والمنافق فی المسجد کالطیر فی القفص
فقیر از امام جامع سؤال نمودم که آیا حدیث است یا کلام بزرگست و آن را معنی چیست جواب گفت مؤمن در مسجد مثل ماهی است
در آب یعنی همچنانکه راحت ماهی در آبست راحت مؤمن در مسجد است و چنانکه ماهی در خشکی در بلاست مؤمن بیرون از مسجد در بلاست
و منافق در مسجد مانند مرغیست در قفس یعنی چنانکه مرغ همیشه مایل به بیرون آمدنست منافق نیز چنین است فقیر گفت از این
حدیث چنین مستفاد میشود که مؤمن این صفت دارد نه مسلمان گفت آری هر کس مسلمانست لازم نیست که از اهل
ایمان باشد اما هر که اهل ایمانست آری مسلمانست از آنکه کریمه بر این سخن ناطق است و فرموده قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن
قولوا اسلمنا فقیر گفت چه فرمائی در باره منافقان که در زمان سابق بودند و همواره در مسجد عبادت و بندگی می‌نمودند

بر جبهه‌ها رسیده ایشان مانند زانوی شتر پینه بسته بود و از کثرت سجود پیشانی ایشان پینه بسته بود من جمله زیاد و معاذ و عباد و بنی امیه
چنانچه آورده‌اند که ابو مسلم خراسانی را به ایشان اصحاب معاویه بود و مردم از ... بیابان غریب تحریص می‌نمود بسیاری از آن قوم
ایشان پشم پوشیده در مسجدها مدام مست و بیهوش افتاده بودند و شب و روز بصوم و صلوة و سایر عبادات بنهایت مبالغه
می‌نمودند و بعضی ایشان شارب گرفته و عمامه سپید و مسواکها همی داشتند و صاحب تحت الحنک و ناصیه جبهه
دار بودند و قرنهای فراوان در مساجد اصفهان و شیراز و آذربیجان و خراسان و غیرهم نعوذ بالله علانیه سب آل رسول را
می‌نمودند و عوام کالانعام نیز بظاهر ایشان فریفته شده ایشان را فاضل القبیل و صالح القوم اعتقاد می‌داشتند و دواهی ایشان
از دل و جان می‌پذیرفتند و ... اعتقاد و باور کردندی که ایشان زنان و دختران را عقد کرده‌اند مخالف ایشان کافر و مرتد و
خارج از دایره اسلام و ایمانست و حال آنکه ... ایمان خود را ... جدا ...
دین و ... چنانچه در این زمان زهاد مرائی و عباد خودنمای بسیارند و اکثر اوقات خود را در مساجد و جوامع
گذرانند و برای حقوق و ... ادای شهادت باطل را بر خود لازم دانند امام بعد از استماع این کلام صدق فرمود که ای عزیز
اکنون ... و آن اهل ایمان که تو می‌جوئی در وصف آن مؤمن حضرت صادق ع فرموده که المؤمن اعز من الکبریت الاحمر
از اکسیر اعظم ... و آنکه فریضه و قلیل من عبادی الشکور نیز از این مجربات که مسجد ... دل ...
قلب المؤمن بیت الله الاعظم برخوان مثنوی ابلهان تعظیم مسجد میکنند :: در خرابی اهل دل جد میکنند :: مسجدی کو اندرون
اولیاست :: سجده‌گاه جمله است آنجا خداست :: نیست مسجد جز درون سروران :: آن مجازست این حقیقت ای خران
لا یسعنی ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب عبدی المؤمن صدق الله سبحانه والسلام علی من اتبع الهدی ذکر آمد بروزن جام
بکسر میم و سکون دال اسم دارالملک دیار بکر است اکنون همان شهر را دیاربکر گویند شهریست دلگشای و موضعیست بهجت فزا است
آبش خوشگوار و هوایش سازگار خاکش حسن خیز و زمینش فرح انگیز مشتمل است تخمیناً بر ده هزار خانه معمور و حصار استوارش ...
و قصورش پر از غلمان و حور و اقسام ستنهایات درون موفور و انواع میوه سردسیرش نامحصور است نظم دلکش روضه‌ایست کز جمله
سپهر :: ساحتش ... نور است :: معتدل حالی که همچو بهشت :: راحت بخش ... است آن شهر از اقلیم رابع و
جوانب اربعه‌اش واسع و در کنار دجله که آنجاست واقع طولش از جزایر خالدات عج م و عرضش از خط استوا لح ... جبال
و تلال از اطرافش دور و نواحی خوب ... معمور دارد و مردمش گندم گون و سفید چهره و از متاع حسن و جمال بابهره و در
درکاوه و عقل و فطانت و اعتدال خلقت عموماً از اکثر بلاد روم ممتاز و جمعی از علما و فضلا و صاحبان تصانیف کثیره از اهل
شهر و غیره از آنجا برخاسته‌اند که از سایر علما و فضلا باعتبار ... و در کتب تواریخ و غیره مذکور است که آن دیار از کشور ایران
محسوب بود و اکنون قرب دویست چند سال میشود که آل عثمان تصرف کرده‌اند سواد اعظم آنجا فرقه حنفی مذهب و علیوی
و دیگر سایر ... طایفه‌اند و اغلب سکان قرای و نواحی آن شهر کرد و حنفی مذهب و ... و بکر علی‌اللهی و دیگر ...

دکرو بر بوی واقف خلیل سنجید اما مشیه انفر راقم مدت سه ماه در آن شهر دکن مکث نموده و با جمعی کثیر از دانشمندان و اهل
حکمت طریق معاشرت پیموده و ابواب مصادقت بر روی آنکاران ملک و ملت و دین و دولت گشوده که ذکر همه باعث طول
کلام خواهد بود لاجرم به ذکر دو نفر ایشان اختصار خواهد نمود ذکر ابراهیم پاشا ابن اسمعیل آقا امیری ست معروف شعار و وزیری حکمت دثار
مقیم قاهره مصر آن وزیر معروف مصیر از فرق حکام و اهل احکام کم مشاهده نموده بزیور حکمت و فضیلت آراسته و بحلیه سخاوت و کرامت و مروت
پیراسته و در فن اکسیر سازی دانا و در علم حجر مکرم توانا و در انتساب از جسد و طبایع موالید چنانچه از زیبق و کبریت یاقوت
ممتاز ساختی و سیم و زر از فلزات ناقصه بر داشتی و استادان این فن در بلاد روم و شام و غیره بسیار نموده بودی و صاحبان
بصیرت و ارباب خبرت می‌پرورده روزی فقیر از آن امیر سؤال نمود که جمعی از دانشمندان علم کیمیا را انکار نموده اند و وجود او را
چون وفا اهل الاصنع گفته اند یعنی وجود عنقا دارد نظم و نقابوی ز کس در سخن نمی شنوی ❊ بیهوده طالب سیمرغ و کیمیا چه باشی
در این باب چه میفرمائی و این عقده مشکل را چگونه حل نمائی در جواب فرمود که اشخاصی که علم کیمیا را انکار کرده اند و وجود او را معدوم
دانسته اند از بخوبی و از ابلهی بوده و از عقل و هوش بیگانه اند فقیر دیگر باره گفت که منکران گویند قلب ماهیت محال است زیرا
که ماهیت شمسی و قمری غیر از زحل و مشتری است جواب فرمود اشخاصی که کیمیا سازند زهره و مریخ را شمس و قمر سازند ایشان [illegible]
بجز قلب ماهیت نکنند و دوم از محالات نرسند نظم زره انبیا غلط نروند ❊ اولیا از ره سقط نروند ❊ کار این باب کار یاران
هست ❊ شهرتی هیچ بن مجازی هست ❊ همه معروف و قاطعند باین ❊ بگرفت این سخن زمان و زمین ❊ ارباب
این فن گویند طبایع و امزجه موالید ثلاثه و عناصر اربعه مستحق و متیقن و معدود و طبایع الهکار ضمایر اهل بینش روشن است
بعضی گرم و خشک و بعضی گرم و تر و بعضی سرد و خشک و بعضی سرد و تر و بعضی از حرارت غالب و بر برخی [illegible] و در بعضی
درهم حرارت و رطوبت و برودت و یبوست معتدل گشته مزاج طلا با اعتدال اقرب و فضه بسردی مایل است و فلزات ناقصه استعداد
دارند که بکمال ذهب و فضه برسند و چون علت و مانع در میان حایل شده و امزجه فلزات علت ناقصه و مرض گشته پس اگر
طبیب عارف و حکیم حاذق تدبیر لایق و رفع علل آنها کند و بفکر صایب امراض فلزات را بصحت مبدل گرداند هر آینه فلزات
ناقصه بمعدل اصح المزاج گشته بمقام بلند و مرتبه ارجمند که عبارت از مراتب شمسی و قمری باشند واصل شوند در این سخن
شکی و شبهه نیست چنانکه مکرر در عالم سیاحت دیده و مشاهده کرده دیده ام که اول کسی که در این علم ملهم شد حضرت آدم
بود بعضی گویند که جبرئیل بموسی تعلیم فرمود بعد از آدم شیث و ادریس که هر دو از انبیای عظام بودند این سر را در جهان
آشکارا نمودند و حضرت موسی علیه السلام ساخت چه کرس مجد معجزات آن حضرت بوده و چون جمعی از کفره عمل برای سکه [illegible] حضرت
موسی بالهام ربانی جسد عجز برآتش و جوانی تیز آب با جسد آوردند مصرع تا سیه روی شود هر که در او غش باشد ❊ اخبار یکه دلالت
بر وجود کیمیا دارد در شرح [illegible] بسیار است من جمله [illegible] دلالت آب فرمود من حل الطلق عقد [illegible]
الطلق محققان گفته اند که آیه و شجرة تخرج من طور سیناء تنبت بالدهن و صبغ للآکلین در بیان علم کیمیاست و قصه

ساختن نقره کثیر [illegible] حضرت آن حضرت فرمودن آن حضرت که فقط تعبیت اراد جمادات مشهور است و چون
این علم بغایت شریف و فن لطیف است و بدست هر خسیس و دنی نیاید و ناخن هر مشتاقی حل و عقد این نتواند و او را استادی
کامل و مرشدی مکمل باید سوم [illegible] اکثر در این امر [illegible] رسیده ❊ حکما کیمیا را اخت النبوة و سر الولایه و [illegible] و
ربع الکنیه گفته اند و میباید دانست که لفظ کیمیا یعنی حیله و تدبیر است و در اصطلاح قوم ساختن حجریست از اجزای چند و [illegible]
واحد و تدبیر در فلزات ناقصه که بکمال رسد هم کیمیا اکسیر گویند و اکسیر بر سه قسم است اول آنکه اجزای چند را از موالید
ثلاثه بطریق تصعید و تطهیر و ترکیب و تعفین و تدبیر بانظیر حل و عقد نموده و تشمیع و تقطیر و تصفیر و تشقیر و تکلیس و فصل و
وصل فرموده مانند خاک اغبر یا وجه حاصل کرده بر فلزات ناقصه طرح نموده بکمال رسانند و در طرح این گونه اکسیر اختلاف
چنانکه گویند یکی بر یخ و ده الی صد و یا نقصان الی هزار طرح کنند و ده هزار نیز گفته اند دوم آنکه شیئی واحد را تدبیر نموده یعنی
و روحی و جسدی از آن شیئی واحد اخراج کرده [illegible] و وصل و فصل نموده و حل و عقد کرده اکسیر سازند و آن نیز خاک
احمر شود و آنهنا واحد و حجر واحد کنایه از این است گویند یکمثقال از این اکسیر بر هزار بلکه صد هزار مثقال و یا صد هزار
مثقال نحاس طرح نمایند از بوته بیرون آید و طلای احمر شود و برخی قطره بر قنطار گفته اند و در ماده حجر مکرم اختلاف
نموده اند و هر یک از محققان چیزی اختیار کرده اند اکثر صاحبان این فن گفته اند که حجر مکرم خاک بحرین و خاک
سرخ هند از خاک سفید است و خاک سفید از سایر خاکها بهتر است بعضی گویند ماده حجر ملح است و ملح سنگی از دیگر بهتر است [illegible]
از سایر املاح فرقه گفته اند که حجر مکرم موی سر حیوانات و این قرب العقل است و از فرقه بر آن رفته اند که بعض بعضی بیضه مرغ
و طایفه بیان کرده اند که حجر دوده است و بعضی دیگر گفته اند که خون است و جمعی کثیر ذهب را حجر مکرم دانسته اند و زره بیان
نموده اند که در موالید ثلاثه حجر موجود است بعضی بعمل قریب است و بعضی بعید است این کلام خالی از قوتی نیست سیم آنکه
فلزات ناقصه را بوزن خاص و معیار مخصوص در آورده و ذوب کرده زر سرخ و نقره سفید بر آید بی آنکه فلزات را بحقیقه کنند
و ظاهر نمایند و بعین طریق که دست عمل سازند صاحب این علم بغایت نادر و عزیز الوجود است چنانچه راقم در عالم سیاحت
عالم این فن ندیده و کسی نشنیده که کسی دیده باشد و لیکن آن دو قسم فی الجمله مشاهده شده است در بلاد هند و سند
و مغرب و بلاد روم و شام و مصر و بر صاحبان این علم بهم میرسند چنانکه جمعی از عرفا و حکما و در این فن شریف نظما و نثرا
عربی و فارسی و ترکی [illegible] رسایل بیشمار تألیف کرده اند و برمز و کنایه و اشاره و گاهی بتصریح نموده اند مانند افلاطون و ارسطو
و طغرائی و خالد [illegible] و جنید بغدادی و جلال الدین رومی و محی الدین عربی و ذوالنون مصری و سید نعمة الله کرمانی از عرفا
عبارتند مولانا رومی فرموده نظم خادم هر کیمیای شرق و غرب ❊ یکشب روغن ندارم در چراغ ❊ شاه نعمة الله
قدس سره فرموده بیت جوهر زر نیم جوشنده نشین ❊ تا که آن وقت کیمیا خان جیست ❊ اکثر اهل صنایع گفته اند
که چون جوهر زر [illegible] قمر ملکس و زیبق ثابت را بوزن مناسب جمع نموده با نار خالد [illegible] حل و عقد نموده و [illegible]

ملایم و چند البته بجا سرا از گوشه پاک کنند و بر چشمه قرار سازند و در این خصوص جناب نور علیشاه قدس سره خوشه بیان فرموده

نظم: کو یکی جوهر کرت ابو از جم :: تا یکی کس اکبر بود و ضم :: پس از جو هر یاد کرده واز فرار :: وز عقاب تا جنش افزوده چار

بعد تقریرات و تنقیح بلیغ :: سیم وزر از افشاند هر سو بدریغ :: و مولانا شمس الدین تبریزی در علم [illegible] فرموده نظم

ترکیب این صناعه در یکی نهادم :: روشن چنانکه دانند هر زیرک سخن دان :: از آب و باد و آتش وز خاک پاک صنعت

چار و دو ای مضاعف مخلوط کن بمیزان :: تا بر تو کشف گردد اسرار آن تمامی :: جمع آر هشت و چار ای تا آتش یکی پریشان

اینست منزل صعب این راه چون بپویی :: باید رسی بمنزل ارتقی این بیابان :: تا آب و باد و آتش از خاک تا نپری :: زنهار

تا کردی چون دیوی کرد انسان :: در تربه بر کشید او شرق و غرب موجود :: جنس عقل ور دوش با شهریار دو جهان :: تا رو جوهر

سکین بعقیمه العقیمه :: چون لؤلؤ و جواهر از خاک و آب ارزان :: و شیخ احمد بونی

نار	۱	مریخ
هوا	۲	زهره
آب	۳	قمر
تراب	۴	شمس

تراب	۱	شمس
آب	۲	قمر
هوا	۳	زهره
نار	۴	مریخ

در کتاب شمس المعارف در علم میزان چنین بیان نموده و صفة العمل آن تاخذ من المریخ الی الحک من السواد جزو واحد و من الزهرة المقطوعة الطل جزءین ثم تسبکها و تاخذ من القمر المورق ثلاث اجزاء و من الشمس اربع اجزاء ثم تسبک الجمیع علی سبوک علی المسبوک الثانی [illegible] بصبر جسد او احد ثم تاخذ من جسد ول الثانی من المریخ واحدا و من القمر جزئین و تسبکها من الزهرة و تمسه اجزاء و من المریخ اربع اجزاء و تسبکها ثم تلقی المسبوک الاول علی الثانی ثم تسبک اولا ما یا علی [illegible] بصبر جسد او احد ثم اجمع السبکة التی من الجسد الاول علی التی من الثانی [illegible] علی [illegible] بصبر دون سبیکة واحدة [illegible] و الحمد [illegible] و صلی الله علی محمد و آله اجمعین ذکر سنخ [illegible] مردی دانا و بر عواقب امور [illegible] بوده و در فضل و کمال بر همگنان تفوق می‌نموده [illegible] تحقیق طریق تحقیق بجا آوردی و از تقلید آبا و اجداد [illegible] احتراز کردی و پیوسته محققان قوم و [illegible] را طالب بودی و از عوام الناس [illegible] اساس [illegible] روزی راقم را مخاطب ساخته گفت که از معتقدان [illegible] احتراز لازم و از معاشرت جاهلان اجتناب از لوازم است [illegible] معتقدان [illegible] و [illegible] اکثر اوانی و اخبار نبوی و اقوال علما [illegible] دیگر میل کنند [illegible] عوام [illegible] الله [illegible] و مانند سایر حیوانات بار کشی [illegible] چون [illegible] و [illegible] چون طوطی [illegible] که از [illegible] مجتهد [illegible] مصاحب [illegible] نظم

جان حیوانی نباشد جاودان :: ای چنین گفتند جمله عارفان :: جان [illegible] جاویدان [illegible] :: [illegible]

آن

آن ربابی کو ندارد نور جان :: بول خاروره است چند بیش خوان :: ارواح ایشان ناخشنود و نشر نباشد و اگر باشد مانند حشر

و نشر بهایم خواهد بود و آیه کریمه و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء عند ربهم یرزقون بر مطلب ایشان دلالت دارد و حدیث

المؤمن حی فی الدارین و لالت می‌کند بانکه عوام مقلد ان اهل ایمان نباشند چنانکه آیه شریفه الف دارد قالت الاعراب

آمنا قل لم تؤمنوا و لکن قولوا اسلمنا و در تعریف اسلام محمد صادق فرموده است که المسلم من سلم المسلمون من یده و لسانه و نیز

فرموده الاسلام [illegible] محققان گفته‌اند که هر که [illegible] حاصل نکند دو آدمی نیست الکرام

که تحقق عذاب [illegible] و دیگر کشاورزان دارد و حضرت رسول صلعم در باره ایشان فرموده اقتلوا المؤذی قبل الایذا

و اگر [illegible] قطار گاو و خر و گوسفند و اشتر و امثال ایشان است کشتن ایشان با مراد و لیک کالانعام نیز جایز باشد عوض از

آنکه شخص [illegible] مجتهدان نیز مقلد باشند زیرا که ایشان تقلید کتب سلف خود نموده اند و بدان

عمل می‌نمایند و [illegible] آبا و جد [illegible] علی آثارهم مقتدون تجاوز می‌کنند [illegible] از محقق تا مقلد فرقهاست

آن یکی داود آن دیگر صداست :: هر که گوید جمله حق است او شقی است :: هر که گوید جمله باطل او احمق است :: تا بیا تم صاحبا

نزد و :: جنبه جان [illegible] ذکر اماسیه در وجه تسمیه آن گفته‌اند که در زمان خلافت عمر بن خطاب لشکر اسلام بقرب آن مقام رسید

در آن [illegible] و مسلمین [illegible] بعد از تفرق [illegible]

بلاسیه موسوم کردند [illegible] بزرگ و شهر سنگ بوده و بکثرت آب و صفوة هوا معروف [illegible]

آن شهر در میان کوهستان واقع و از اقلیم رابعست الکنون قرب ده هزار خانه خوب در اوست و چند [illegible] از مضافات

اوست باغات بسیار و انهار بیشمار و اقسام اشجار میوه دار در اندیار است و حبوب و علفش فراوان و ارزان است آن شهر

در سه منزلی توقاة و سمت غربی آن و طرف جنوب [illegible] اتفاق افتاده و جمیع تنعمات در آنجا مهیا و آماده است و مردمش

ترک زبان و سنیه بغیر او غربا مهربان و غالب خلق [illegible] سلطان علاء الدین کیقباد سلجوقی در

آن کوشیده و یکی از سلاطین عثمانیه مسجدی عالی در آنجا اتمام کرده است و در آن شهر [illegible] که آب

میکرده‌اند و بجای مرتفع میبرد و بکانهای [illegible] روان می‌شود و بعضی باغات و بساتین را [illegible] می‌نماید اگرچه حقیر بر آنجا العین

آن شهر را ندیده اما [illegible] رسیده و در [illegible] بسیار [illegible] است ذکر [illegible] جزیره طرف شمال

اسلامبول و در سمت آن متصل است بدریای اسود و جانب آن [illegible] و در تصرف اولیای آل عثمان است چون راقم ندیده لهذا

بکرد تفصیل آن نکردیده ذکر اناطولی [illegible] معروف [illegible] پوشیده و مستور نماند که مملکت روم را به دو قسم تقسیم

نموده‌اند و یاری که سمت شمال خلیج قسطنطنیه واقعست بروم ایلی موسوم شده و بلادی که طرف جنوب اسلامبول اتفاق افتاده

مسمی باناطولیست کشور اناطولی ولایتیست معروف و [illegible] و صفوة هوا موصوف محدود است از طرف شرق بولایات ایران و از

جنوب بدریای خضر و از جهت جنوب [illegible] ملک شام و بار [illegible] از جانب شمال بولایت روم ایلی و بحر اسود [illegible] اناطولی [illegible]

زیاده از دشت و صحراست اکثر بلادش از اقلیم پنجم و قلیلی از چهارم است مشتمل بر بلاد و قصبه و شهرهای عظیمه و قصبات مشهوره و نواحی
معموره و مزارع خوب و مواضع مرغوب و چمنهای دلپذیر و شکارگاههای بی‌نظیر و جنگلهای پر صنوبر و صنوبرهای سایه‌گستر مسکن اهل حشم
و مأمن ارباب خدم مورخان در عمارت آن ملکان اختلاف کرده‌اند اکثر برآنند که چون عیص ابن اسحق ابن ابراهیم برادر خود
یعقوب را وداع کرده بعزم سفر بیرون آمده بدان ولایت رسید باشتغال آن حضرت را فرزندی کرامت فرموده آن نورسیده باغ نبوت را
روم نام نهاد و چون آن فرزند برخیزار شد و بتمیز رسید جهة خود را عمارات آن کشور معروف کرد و آن کشور را معمور و آباد کرد
و مسکن باسم خویش موسوم ساخت و بناهای خوب و عمارات رفیعه و رسوم خویش و قواعد دلکش در آنجا پرداخت اهل روم
گروهی انبوه و قومی باشکوهند عموما سرخ و سفید رخسار و از متاع حسن و جمال برخوردارند و از لطافت و صباحت منظر بهره‌ورند چه
لفظ روم دلالت بر آن دارد زیرا که لفظ روم یعنی سفید و لفظ ایلک یعنی سیاه است قدیم الزمان اهل آن دیار کوکب پرست و بعضی
یهود بوده‌اند بعد از ظهور رقیه مذهب آن حضرت قبول نمودند و چون اعلام لشکر ظفر اسلام بر سپهر فیروزه فام رسید
طوعا و کرها مسلمان شدند اکنون سکان آن کشور منقسم بچند فرقه‌اند **اول** حنفی مذهب ایشان سواد اعظم‌اند **دوم** شافعی
این فرقه نسبت باول کمترند **سیوم** مالکی از هر دو فرقه کمترند **چهارم** حنبلی این طایفه بسیار نادرند **پنجم** نصیری که ایشان را ترک علی
اللهی نامند این گروه نیز بسیارند اما تفرقه دارند تقریبا صد و پنجاه هزار خانه وارند **ششم** شیعه امامیه‌اند ایشان نیز متفرق‌اند
و در هر جائی سکونت دارند تخمینا پنجاه هزار خانه وارند **هفتم** صوفیه‌اند و این فرقه نیز بیشمارند و بطریق تفرقه همه جای سکونت دارند
ایشان در راه طریق شیعه و سنی و غالب ایشان بیشمارند اما مشرب شیعه امامیه قریب و احکام این فرقه را مجتنبه و با قریب چهل هزار خانه بوده
باشند **هشتم** یهودی‌اند این فرقه از حد افزون و از شماره بیرونند و در تحقیق قریب هزار هزار خانه‌اند **نهم** ... ایشان در ...
و قصبات قریب پنجاه هزار خانه باشند **دهم** یزیدی ایشان در جبال ... سکونت دارند قریب چهل هزار خانه وارند و غیر از فرق
مذکوره صاحبان مذاهب مختلفه بسیارند و عموما سکنه اناطولی ترک زبان و مهربان‌اند و ارباب لطافت متفرقه مثل کردی و ارمنی و عربی و
فرنگی نیز بسیارند صحرانشینان و بادیه‌نوردان بلاد آن کشور مجدود می‌شوند تخمینا پانصد هزار خانه‌اند اغلب ایشان ترک و بعد کرد
اهل روم عموما صادق پیشه و امانت اندیشه‌اند و پاس حقوق دارند و در مروت و فتوت و شجاعت و معاملات فرازی و فقر پرورند
با کثر اهل روزگار نه اما کثرت و تکبر بر مزاج ایشان غالب و بر صلح و صدق راغب و در مذهب خویش استوار و متعصب‌اند
که از اهل اسلام در آن کشور حکومت نموده‌اند گروه بنی امیه بوده‌اند و بعد از انقراض دولت ایشان طایفه بنی عباس بر آن دیار استیلا
یافتند و در زمان اختلال خلافت ایشان ملوک سلاجقه بحکومت آنجا شتافتند و در آخر سلطنت سلجوقیه مدتی خانان چنگیزیه در آن
ولایت مستولی شدند و در سنه ششصد و نود و یک هجری عثمان بیک بن ... بن طغرل در آنجا رایت اقتدار بر فرق نهاده و دور انگشت
روزگار بر اکثر بلاد و اقالیم بار دولت استیلا کشید و اکنون که سنه هزار و دویست و چهل و هشت هجری است جمیع بلاد اناطولی در تصرف اولیای
آل عثمان است راقم گوید که مدت سه سال کسری در آن دیار بوده و با اکابر و اعاظم و علما و فضلای آنجا صحبت نموده و طریق معاشرت

و مجالسه ملوک و اهل سلوک آن کشور محمود و رایت ... در موضع خویش ذکر شده چه هنر ... اگرچه ... تعلیق بخیر الزمان او علیه الرحمه
کشور معصوم ترشحه و از معصومین کسی در آن ملکان ... اما اصحاب خانواده و ارباب ایقان از آنکه یاد بر خواسته شده و بر وجود کمالات صوری و معنوی
معنوی و تحلیه احوال حمیده و اخلاق گزیده آراسته‌اند و در موضع خود خواهد آمد و انشاء الله تعالی در این مقام بذکر یکنفر از ایشان کفایت می‌نماید
منجم باشی ... بموجب الاسماء تنزل من السماء مطابق نام خویش دانشمند بوده و در فضایل صوری و معنوی از همگنان گوی سبقت ربوده
شخصی جهاندیده و مصحف اکابر ایام رسیده و صاحب اخلاق پسندیده بوده و با زمره فقرا و اهل ... انواع الطاف و احسان کردی و انواع
خصوص و ارادت ایشان بجا آوردی و در علم ریاضی دانا و در نجوم توانا بودی و کسی بآن جناب ... در آن دیار برابری
نمودی روزی فقیر بخدمت آن جناب عرض کرد که اگر از قواعد نجوم و تقویم فصلی بیان نمائی و در اختیارات ایام درس ... تاری
سطری بیان فرمائی غایة مرحمت باشد در جواب فرمود که تو سالک راه خدائی و طالب طریق مولائی ترا بعلم ریاضی نجوم چه کار
با ضیا راه ایام در شمار حضرت رسول ... در حق نجوم کذب المنجمون برب الکعبه ... و ... بالنجوم فقد کفر بیان فرموده و جمعی که در علم
نجوم تو غل یافته مدتی بر روی ایشان گشوده است در اخبار آمده که شخصی ... ایام ... و در تحقیق سعد و نحس ساعات اصرار
کنید و ... با ... برفع ... ملک کنید سیما الحکم ... که جمله دروغ و چراغ علمشان ...
نظم غافلند این منجمان از کار ⁂ چیست در کارشان دل بیدار ⁂ همه با قوت علم یادداشتند ⁂ تیر احکام چیره دست چار
اختر اهل جهان بهر انگشتاد ⁂ راه دور و در نیک و دنگ ... ⁂ علمی را که ... گردان ⁂ و آنچه کرد و از عمل ... کرد دون
نیست الا عقیده ... ⁂ نیک و بد در طبایع ارکان ⁂ ای قضا خلق ... ⁂ مرد عاقل چنین ... سند ... اکه
جمیع زطالعان و اهل جماعی و ... مخالفه و سکنه ملوک سودان اعتقاد بعلم نجوم و اشیاء ... ایام ... و ...
شمارند و جنا و ... را بر وفق قانون عقل و ... امور ایشان با نظام و حکومت ... دوام ... می‌شود ...
در روش این حکایات ... و تعیین اوقات را ... منجمان بود ... ⁂ همه اهل زمانه ... ⁂ ...
... دست خوش ⁂ گاه و بیگاه ... ⁂ ... بزرگ و جهان ... ⁂ ظاهر ... ⁂ ...
مرد را ... گرد ⁂ مشکل ... ⁂ گفت روزی برای ... ⁂ ... نجوم و حال ... ⁂ ...
... ⁂ کوکب ... ⁂ طالعت ... باشد ⁂ حال تو ... باشد ⁂ ...
... ⁂ ... ⁂ تا ... ⁂ تا شود ... ⁂ مرد ...
... ⁂ ... ⁂ ... ⁂ ... ⁂ ...
... ⁂ گفت ... ⁂ ... ⁂ ... ⁂ ...
می ندانست ... ⁂ بود تقلید امام او ... ⁂ در کتب اخبار و تواریخ مذکور است که از فرقه منجمان صاحب ... و ...
و خداوند ... ظهور کرده باشد چنانکه از اهل هر فرقه و طایفه دون و جماعه ... ملوک نامدار و سلاطین کردون اقتدار

مخرج و برادر یک شاهنشاهی عروج نموده اند اگر فی الواقع زمره منجمان را پایه بودی بر اخبار او لا و ایشان صاحب دولتی ظهور
نمودی پس معلوم شد که کار را بقضا و قدر بر داشت نه بدست نجوم و طبایع و ارکان چنانچه عرض شود که حق همین است که خود هیچ
این است که زبان گشوده ای اما چون از جناب رسالت پناهی و اهل بیت و اصحاب جناب او در خصوص تعیین بعضی اوقات و اجتناب
ساعات اخبار وارد شده و نیز دانستن بعضی ضرورت از هر علم و احادیث بظهور آمده است محققان گفته اند که دانستن نجوم
چنانکه در شریعه مقدسه رخصت است که اگر کسی علم سحر و جادو و کهانت آموزد جهت رفع سحر ساحران و دفع شماتت اعدای این ملت
از مکارم اخلاق و مراسم اشفاق مأمول است که آن مقداری که بکار آید در فصلی که باب این نوع ضرورت کش بیان نماید
جواب فرمود که دانشمندان در معرفت تقویم و اختیارات ایام فرس و تازی رسایل ساخته اند و احکام نجوم در این فن تا
خوب پرداخته اند ما در این باب فصول چند بیان میکنیم که مختصر و کافی و ارباب بصیرت را وافی بود الاهانة من الله الاعانة **فصل** در حروف
جمل و در لسان اعداد و عدد بروج منطقه فلک البروج مخفی نماند که حروف جمل بیست و هشت است بر این موجب ابجد هوز حطی
کلمن سعفص قرشت ثخذ ضظغ و مراتب اعداد او چهار است احاد و عشرات و مآت و الوف احاد نه حرف است که یک یک زیاده می شود
این است **ابجد هوز حط** اما عشرات آن نیز نه حرف است که ده ده اضافه میکرد و بر این موجب **ی ک ل م ن س ع ف ص** اما مآت که صد
نیز نه حرف است که صد صد زیاده می شود بر این ترتیب **ق ر ش ت ث خ ذ ض ظ** و الوف یک حرف است و آن **غ** است چون هزار را
با صد جمع نماید عدد هزار را مقدم دارند **غق** نویسند و هزار و یکصد و پنجاه و پنج را چنین نویسند **غقنه** بر این قیاس چون
هزار و
عدد صد و پنجاه را نویسند **غقن** ... در هر حال چون عدد هزار زیاده باشد عدد احاد یا عشرات یا مآت مقدم نویسند
مثلاً عدد دو هزار **بغ** نویسند و عدد هشت هزار **حغ** نویسند و عدد ده هزار **یغ** نویسند و عدد صد هزار **قغ** نویسند و همچنین عدد یکهزار
هشت هزار را **الف** نویسند و عدد بهزار و یکصد و بیست و پنج را **ثقکه** نویسند بدانکه بروج منطقه فلک البروج که ثوابت است آن فلک
هشتم است منطقه این فلک را سیصد و شصت جزو مساوی قسمت نموده اند و هر جزو را درجه خوانند و هر درجه را شصت قسمت
کرده اند و قسمتی را دقیقه نامند و هر دقیقه را شصت حصه ساخته اند و هر حصه را ثانیه گویند و کذلک ثانیه و ثالثه و رابعه و خامسه
و هر سی درجه را برجی نام کرده اند و عدد بروج دوازده است و این نظم اسامی آنهاست که مرقوم است **قطعه** بر جهاد یدم که از مشرق
بر آمدند همه ... جمله تسبیح و در تحمید حق لایموت ... چون حمل چون ثور چون جوزا و سرطان ... اسد ... سنبله و میزان و عقرب
قوس و جدی و دلو و حوت ... علامت این بروج را در تقویم ثبت می کنند و از این قطعه نیز معلوم می شود **نظم** از حمل صفر الف زثور
نشان ... با ز جوزا و جیم از سرطان ... ز اسد دال ... و او ز میزان ... ز عقرب ... قوس ح طالشان ... جدی
بود ... دلو ی یا الف ... ز ماهی دان ... بدان که طول بروج از مشرق تا مغرب است و عرض آن از قطب شمال تا قطب جنوب چنانکه
طول هر برجی سی درجه است و طول هر برجی صد و هشتاد درجه که نصف دوره باشد و این تقسیم دوازده برج جهت وضع
صور بروج در فلک هشتم و هشت صورت و دوازده صورت در عرض منطقه و جنوب و یک صورت در سمت شمال منطقه است و بازده

صورة در طرف جنوب آن است اسامی ایشان همه در کتب مبسوطه مرقوم است اما اختلاف کرده اند حکما که آیا این صور حقیقی اند یا موهومی
بعضی گفته اند که حقیقی اند و جمعی بر آن رفته اند که موهومی اند و اینکه صورة دیگر غیر از این کواکب موهوم نموده اند که اضافه است بر این حمل
است که چه بجا و بیک صورة باشد اما اثری از آن است صورة بر ایشان ظاهر نشده و معلوم ایشان شده که این حقیقی ... بوده
از این جمل ... صور فرموده اند نموده **فصل** در کواکب سبعه سیاره و بیوت کواکب اتم و اعم فرا می در بیک جهت کواکب سبعه اوج نموده
قمر است و عطارد و زهره ... شمس و مریخ و مشتری و زحل و ... ابتدا از قمر کرده که قمر بهتر از سایر کواکب به زمین و شماره افلاک ... اسمای
افلاک ذکر کرده اند **قمر** در فلک اول می باشد و در این فلک غیر از قمر کوکب جهت **عطارد** در فلک دوم است و غیر از عطارد در این فلک
کوکبی نیست **زهره** در فلک سیوم است و غیر از زهره در این فلک جهت **شمس** در فلک چهارم است و در این فلک بجز از شمس کوکب
مریخ در فلک پنجم است و در این فلک غیر از مریخ کوکب نیست **مشتری** در فلک ششم است و در این فلک غیر از مشتری کوکب نیست
زحل در فلک هفتم است و در این فلک غیر از زحل کوکب نیست **ثوابت** در فلک هشتم است و در زبان اهل شرع فلک هشتم کرسی ثابت
کوکبان
عبارة از عرش است **فلک اطلس** و فلک نهم است و در زبان اهل شرع او را کرسی نامند و در آن هیچ ستاره نیست از این جهت
او را فلک اطلس گویند و حرکت شبانه روزی از وست و جمیع افلاک در میان اوست و او همه را حرکت میدهد بدانکه مزاج قمر سرد و تر است
و مزاج عطارد ممتزج یعنی با هر کوکب که با هم در طبع آن کوکب را اثر کند و زهره سرد و تر است و شمس گرم و خشک و مریخ گرم و خشک
و مشتری گرم و تر است و زحل سرد و خشک **قمر** دوره یا در بیست و هفت روز و ثلث شبانه روزی سیر میکند و برجی زیاده از دو روز و
دیگر از سه روز سیر نمی نماید **عطارد** یکدوره فلک را قریب بیکسال طی می کند **زهره** یکدوره را قریب بیکسال طی نماید **شمس**
در مدت یکسال که آن سیصد و شصت و پنج روز و پنج ساعت و چهل و نه دقیقه است یکدوره را سیر میکند **مریخ** در دو سال یکماه و نیم
تقریباً یکدوره را تمام میکند **مشتری** در یکسال تقریباً یک برج را طی می کند **زحل** در دو سال و نیم تقریباً یک برج سیر میکند و هر دو از دو
ماه و نیم چهار ماه و نیم راجع باشد و مشتری در سیزده ماه چهار ماه راجع باشد و مریخ در هر یکسال و دو ماه و نیم یکماه راجع باشد
و زهره در هر یکسال و هشت ماه و نیم یکماه و نیم راجع باشد و عطارد در هر صد و شانزده روز بیست روز راجع باشد و شمس و قمر راجع نباشند
منطقة البروج سیر میکنند و اوراج عرض نباشد و عدیم العرض باشد و اگر کوکبی در سمت شمال از منطقة البروج باشد گویند
این کوکب شمالی است و اگر جایکه در سمت جنوب از منطقه باشد گویند عرض این کوکب جنوبی است و علامت کواکب سیاره را
در تقویم حرف آخر نویسند مثلاً زحل **ل** مشتری **ی** مریخ **خ** شمس **س** زهره **ه** عطارد **د** قمر **ر** و در میان کواکب سعد و نحس
مشتری و زهره سعدین می باشند مشتری سعد اکبر زهره سعد اصغر و زحل و مریخ نحسین زحل نحس اکبر مریخ نحس اصغر و
شمس و قمر را نیرین گویند شمس را نیر اعظم و قمر را نیر اصغر نامند نیرین نحس ... سعد باشند و نحس ... نحس و عطارد
ممتزج باشد و با هر کوکب که متصل شود طبع آن کوکب کند از سعادة و نحوست و مزاج مذکر و مؤنث بودن کواکب زحل
و مشتری و مریخ و شمس مذکر اند و زهره و قمر مؤنث و عطارد و نیم نر است و نیم ماده ... گویند و کواکب ... چند

و مریخ کوکبی باشد و زهره و عطارد و قمر لیکن شمس پادشاه کواکب است و قمر خوب بجای پادشاه زاده است و هر یک از این
کواکب را ملکی نه از برای ایشان رصد بسته اند و برجی که در مزاج موافقت با مزاج شمس خانه شمس قرار داده اند و سرطان که
در مزاج موافقت با قمر خانه قمر قرار داده اند و باقی بحسب هر یکی او خانه با ایشان داده اند و جهة مناسبت خانها چنانست
که عطارد منزلت ندیمان و ندیم چون همیشه واقف حضور باشد و دو برج که در طرفین سرطان و اسد هست باشد و هر یکی
از این دو برج بجانبهای ایشان دیگر جیست و آن جوزا و سنبله است خانه های عطارد قرار داده اند و چون پادشاه اکثر
اوقات محتاج با رباب طرب است از برای ترطیب دماغ و مکان ایشان جائی می باشد نزدیک بپادشاه و هر زمان که خواسته باشد
احضار ایشان امر فرماید و دو برج که در پهلوی خانه های عطارد است که ثور و میزان است خانه های زهره قرار داده اند و اهل
طرب از جمله خوبان زهره می باشند و چون پادشاه محتاج با مراء سپه داران و لشکر از برای دفع دشمن و قلع موانع
مریخ را سپه سالار شمس قرار داده اند و خانهای او را قبل و بعد خانه های زهره قرار داده اند که آن حمل و عقرب است
و چون شاه محتاج بوزیر صاحب تدبیر و عاقل و کامل و با توقیر مشتری که سعد اکبر است منزلت بوزرا و اشراف دو خانه
او را بعد از دو خانه مریخ قرار داده که آن قوس و حوت و چون پادشاه محتاج قلعه داران و کوتوالان جهة محافظت
قلاع و اقطاع و ... و احشام و اهل زراعة و دهاقین و زحل منزلت با این جماعة و ایشان دور از پادشاه می باشند
دو خانه زحل جدی و دلو قرار داده اند که در مقابل سرطان و اسد می باشند و دورتر از این دو برج نسبت بسرطان و اسد
برج دیگر نمی باشد و در خصوص خانه های کواکب ابو النصر فراهی گفته نظم حمل و عقرب است بهرام ∴ قوس و حوت مشتری را ام ∴
ثور و میزان چه خانه زهره است ∴ مر زحل راست جدی و دلو مقام ∴ پیر جوزا و خوشه مر سرطان ∴ خانه آفتاب شیر مدام
و وبال کوکب برجی باشد که در مقابل خانه باشد و آن برج هفتم است بحسب شماره مثلا دلو وبال شمس است و جدی وبال
قمر و کذلک بواقی کواکب دیگر را بر این قیاس که برج کوکب دیگر را هر کدام دو وبال باشد مقابل دو خانه و کوکب در خانه خود مانند
شخصی باشد که در خانه خود باشد راضی و خوشی با اهل و خوبان خود و کوکب در وبال مانند شخصی باشد که دور از خانه
خود باشد و آرزوی خانه خود کند در ... و وبال ... خانه و وبال نمی باشد فصل در شرف کواکب و مدت مکث آفتاب
در بروج بدانکه شرف آفتاب در برج حمل باشد در نوزدهم درجه حمل و شرف مریخ در برج جدی بالخصوص در بیست و هشتم درجه
و شرف مشتری در برج سرطان است در پانزدهم درجه و شرف زحل در میزان است در بیست و یکم درجه و شرف زهره در حوت در بیست و
هفتم درجه و شرف عطارد در سنبله است در پانزدهم درجه و شرف قمر در ثور است در سیم درجه و شرف رأس در جوزا است در سیم
درجه و محقق طوسی در یک منظومه اشاره بآن نموده بیت خوش ... کی شطیط ∴ هاکزه ... برج ... علامت شرف ... علامت
زحل ... علامت میزان کا علامت بیست و یکم درجه یعنی شرف زحل در میزان بیست و یکم درجه است ... علامت مشتری ... علامت
سرطان یه علامت پانزده درجه یعنی شرف مشتری در سرطان پانزده درجه است ... علامت مریخ ... علامت جدی

کح علامت بیست و هشت درجه یعنی شرف مریخ در جدی بیست و هشتم درجه است شطیط ... علامت شمس ... علامت حمل
یط علامت نوزده درجه یعنی شرف شمس در نوزدهم درجه حمل است تنبیه هاکزه ... علامت زهره ... علامت حوت کز علامت بیست و هفت
درجه یعنی شرف زهره در حوت بیست و هفتم درجه حوت است ... علامت عطارد ... علامت سنبله یه علامت پانزده درجه یعنی
شرف عطارد در پانزدهم درجه سنبله است ... علامت قمر ا علامت ثور ج علامت سه درجه یعنی شرف قمر در سیم درجه ثور است
... علامت رأس ب علامت جوزا ج علامت سه یعنی شرف رأس در سیم درجه جوزا است و ذنب در مقابل رأس می باشد
شرف ذنب در سیم درجه قوس است چنانکه هبوط رأس شرف ذنب است و هبوط ذنب شرف رأس است و برج و درجه
که کوکب هبوط در مقابل برج و درجه شرف می باشد چنانکه هبوط شمس میزان و هبوط مریخ سرطان است و هبوط مشتری جدی
و هبوط زحل حمل و هبوط زهره سنبله و هبوط عطارد حوت و هبوط قمر عقرب باشد و درجه هبوط مقابل درجه شرف
و حکم بودن کوکب در برج شرف مثل شخصی است که در شغل و عمل خود متمکن و مستقل باشد و کوکب در هبوط مانند کسی است
که از شغل و منصب خود معزول باشد و کوکب در برج شرف قوة و سعادت کوکب است و در درجه شرف اعلا مقام و نهایت
و در هبوط ضعف کوکب است و مدت مکث آفتاب در برج ابو النصر فراهی در یک بیت گفته بیت لا و لا لب و لا لا ... ان
لا و کط و کط لا لا شهور ... مطلع ... برای شش شش برج چنانچه آفتاب در هر یک از حمل و ثور سی و یک روز
مکث میکند و در جوزا سی و دو روز ... و در سرطان و اسد و سنبله سی و یک روز مکث میکند و در میزان و عقرب سی روز و در قوس
و جدی بیست و نه روز و در دلو و حوت بیست و نه روز مکث میکند فصل در طلوع بروج و غروب اثنی عشر ... دوازده
بدانکه طلوع و غروب بروج بحسب اقالیم مختلف می باشد محقق طوسی مدة طلوع و غروب بروج را در وسط اقلیم چهارم استخراج نموده
و در این زمان همان عمل میکنند و در شعری بیان فرموده بیت طلوع برج و ساعاتش مفصل گویم و مجمل ∴ ... ک
... ال ... در یک ... علامت ... علامت حوت ا علامت یک ساعت
ک علامت بیست دقیقه است یعنی طلوع هر یک از حمل و حوت یک ساعت و بیست دقیقه است ... ا علامت ثور است
... علامت دلو ال علامت یک ساعت و سی دقیقه یعنی طلوع هر یک از ثور و دلو مدت یک ساعت و سی دقیقه است ... ب
علامت جوزا ط علامت جدی ب علامت دو ساعت یعنی هر یک از جوزا و جدی مدت طلوع ایشان دو ساعت ... ج علامت
سرطان یج علامت قوس یک علامت دو ساعت و بیست دقیقه یعنی مدة طلوع هر یک از سرطان و قوس دو ساعت و بیست
دقیقه است ... ه علامت اسد ز علامت عقرب یک علامت دو ساعت و بیست دقیقه یعنی طلوع هر یک از اسد و عقرب
دو ساعت و بیست دقیقه است ... و علامت سنبله و علامت میزان بل علامت دو ساعت و سی دقیقه یعنی طلوع هر یک
از سنبله و میزان دو ساعت و سی دقیقه است و هر درجه و هر دقیقه از بروج که در افق مشرق باشد آنرا طالع گویند و هر درجه
و هر دقیقه که از درجه طالع باشد سابع آن برج از درجه و دقیقه غارب خواهد بود مثل برج ... درجه و بیست دقیقه طالع برج

آن که برج میزان است ده درجه و جهت وتد غارب خواهد بود و همچنین سایر بروج مقابل طالع غارب باشد غارب جهت سابع
[illegible] باشد برج دوم طالع را جهت ثانی خوانند و نظیر آن جهت ثامن باشد جهت سیم از طالع نظیر آن جهت تاسع باشد جهت رابع از طالع
نظیر آن جهت عاشر باشد جهت پنجم از طالع نظیر جهت حادی عشر باشد و جهت سادس از طالع نظیر آن جهت ثانی عشر
و هر جهت نظیر شش [illegible] و قسمت این [illegible] مثل هم باشند بروج طالع و برج سابع و برج عاشر را اوتاد گویند جهت ثالث و جهت سادس
و جهت تاسع و جهت ثانی عشر را زایل اوتاد گویند و از این جهت چهار خانه ساقط باشد و دو خانه از خانه زایل و آن جهت ثانی
و جهت ثامن باشد و دو خانه از خانه های زایل که آن سادس و ثانی عشر باشد از جهت و منسوبات خانه های دوازده گانه را در نظم
بیان می نماید نظم اولین خانه تن و جان است ‡ دوم احوال رزق و اعوان است ‡ نقل نزدیک و خانه اخوان ‡ در سیم
خانه حکم آن میدان ‡ چارمین خانه ضیاع و عقار ‡ آن ز آب و مقام گنج شمار ‡ جهت پنجم از آن فرزند است ‡ [illegible]
[illegible] ‡ جهت سادس غلام و بیماری ‡ [illegible] ‡ غایب [illegible] ‡ موت
میراث و [illegible] هشتم ‡ جهت تاسع علوم [illegible] بود ‡ سفر [illegible] صواب بود ‡ عمل و حال [illegible] سلطان ‡ این [illegible]
حکم از دهم میدان ‡ یازده خانه امید و حبیب ‡ باشد [illegible] ‡ ده و دو جهت [illegible] زندان ‡ [illegible]
دشمنان و هم حیوان ‡ [illegible] حمل و اسد و قوس ناریند و ثور و سنبله و جدی ترابیند و جوزا و میزان و دلو هوائیند و سرطان
و عقرب و حوت مائیند و فصول اربع بودن آفتاب در حمل و ثور و جوزا فصل بهار باشد و این بروج را بروج ربیعی خوانند و بودن
آفتاب در سرطان و اسد و سنبله تابستان باشد و این بروج را صیفی خوانند و بودن آفتاب در میزان و عقرب و قوس فصل خریف
باشد و این بروج را خریفی گویند و بودن آفتاب در جدی و دلو و حوت زمستان باشد این بروج را شتائی خوانند و بروج [illegible]
[illegible] منقلب باشد و برج دوم ثابت و برج سیم ذو جسدین چنانچه بروج منقلب حمل و سرطان و میزان و جدی و بروج ثابت
ثور و اسد و عقرب و دلو و بروج ذو جسدین جوزا و سنبله و قوس و حوت باشند و نقطه اول حمل و اول میزان را نقطه اعتدالین
گویند یعنی هرگاه آفتاب در این موضع باشد شب و روز مساوی باشد [illegible] نقطه اول سرطان و اول جدی را انقلابین
خوانند و هرگاه آفتاب به نقطه اول سرطان رسد ساعات نهار شروع میکند از زیادتی به نقصان چنانچه [illegible]
می شود و ربع طالع درجه طالع دلیل شرق درجه عاشر دلیل شمال درجه سابع دلیل مغرب است درجه رابع دلیل جنوب است
و ربع اول از درجه طالع است و ربع ثالث از درجه سابع تا رابع [illegible] خوانند و ربع رابع از درجه رابع تا طالع ربع [illegible]
[illegible] گویند فصل در نظرات [illegible] اجرام سیاره [illegible] نظرات پنج باشد مقارنه و تسدیس و تربیع و تثلیث و مقابله مقارنه آنست
که دو کوکب در یک برج و یک دقیقه باشند باصطلاح اهل نجوم و اختلاف کواکب [illegible] تعبیر میکنند هرگاه دو کوکب یا زیاده
از دو کوکب [illegible] کوکب که آن قمر و عطارد و زهره و مریخ و مشتری و زحل است در یک درجه و یک دقیقه باشند به لفظ مقارنه گویند
و هرگاه شمس با قمر باشند او را به لفظ اجتماع تعبیر میکنند و هرگاه یکی از [illegible] کوکب [illegible] عقده [illegible] در یک درجه

[illegible]

جمع شود آن را مجاسده گویند مجاسده شمس با رأس را چنین نویسند [illegible] و مجاسده شمس با کید را چنین رقم کنند [illegible] و همچنین سایر
کواکب را [illegible] پس آنست که شصت درجه میان این دو کوکب باشد و آن سدس دوره فلک است مثلا یک
کوکب در اول حمل باشد و یک کوکب دیگر در اول درجه جوزا باشد تربیع آنست که ربع دوره فلک در میان دو کوکب باشد که آن نود
درجه است [illegible] باشد مثلا یک کوکب در اول درجه حمل باشد و یک کوکب دیگر در اول درجه سرطان تثلیث آنست که ثلث دوره فلک در میان
دو کوکب باشد که آن صد و بیست درجه است مثلا یک کوکب در اول درجه حمل باشد و یکی در اول [illegible] مقابله آنست که [illegible]
در میان دو کوکب باشد که صد و هشتاد درجه است از هر طرف مثلا یک کوکب در اول حمل باشد و دیگری در اول میزان چنانکه تثلیث
و تسدیس نظر دوستی و محبت است و تثلیث تمام دوستی و تسدیس نیمه دوستی و تربیع و مقابله نظر دشمنی و عداوت و مقابله تمام
دشمنی و تربیع نیم دشمنی است و مقارنه با کوکب سعد سعد است و با کوکب نحس نحس و اجرام کواکب سیاره در این شرح مختصر مجمل
اشاره بیان شده جهت [illegible] اجرام سیاره [illegible] ‡ [illegible] ‡ مفصل این مجمل [illegible] علامت
زحل ط علامت نه درجه ی علامت مشتری ط علامت نه درجه یعنی جرم زحل و جرم مشتری هر یک نه درجه است ح علامت مریخ
ح علامت هشت درجه یعنی جرم مریخ هشت درجه است شمس علامت شمس یه علامت پانزده درجه یعنی جرم شمس پانزده درجه است
علامت زهره ز علامت هفت درجه یعنی جرم زهره هفت درجه است و ز علامت عطارد و ز علامت هفت درجه یعنی جرم عطارد هفت درجه
است یب علامت قمر یب علامت دوازده درجه یعنی جرم قمر دوازده درجه است [illegible] الاتصال کواکب سبعه سیاره
از نظرات خمسه مفصل آن این است که آنچه در تقویم مرقوم است اتصال [illegible] که آن وسط اتصال است [illegible] نصف
الجرمین قبل از اتصال از درجه و دقیقه بعد بوده باشد اول اتصال مثل مقارنه قمر با شمس [illegible] در حمل آن وسط اتصال
نصف جرم شمس [illegible] درجه و [illegible] جرم قمر [illegible] مجموع سیزده و نیم درجه [illegible] است و هرگاه این قدر بعد مانده باشد قبل از مقارنه
ابتدای اتصال باشد و هرگاه این قدر بعد باشد بعد از مقارنه آخر اتصال باشد و همچنین سایر نظرات کواکب با یکدیگر فصل
در ساعات شبانه روزی و نسبت کواکب با ایام هفته بدانکه ساعات بر دو قسم است ساعات معوج و ساعات مستوی [illegible]
شبانه روزی را بیست و چهار قسمت مساوی قسمت کنند و هر حصه را ساعتی گویند و آنچه از ساعات روز زیاده می شود از ساعات
شب کم میگردد و بالعکس یعنی آنچه از ساعات روز کم می شود بر ساعات شب می افزاید مثلا ساعات نهار دوازده ساعت و نیم
گردد ساعات لیل یازده ساعت و نیم شود و کذالک ساعات معوج آنست که هر قدر که ساعات نهار باشد خواه دوازده ساعت
مستوی باشد و خواه کمتر از دوازده ساعت و خواه زیاده از دوازده جزو دوازده قسمت مساوی کنند تا ساعات معوج حاصل شود
و همچنین ساعات لیل را بدین نحو قسمت نمایند و نسبت کواکب با ایام هفته آنست که ایام هفته را نسبت بکواکب بدین ترتیب نظم
آورده اند بیت چون یکشنبه است [illegible] ‡ وانکه دو شنبه است روز قمر ‡ روز سه شنبه [illegible] ‡ [illegible]
چهارشنبه [illegible] ‡ [illegible] ‡ روز جمعه [illegible] ‡ [illegible] شنبه [illegible] ‡ و در شنبه ساعات

ایام ولیالی بکواکب آنست که تمام ساعات آن روز نسبتی بکوکب دارد که بآن منسوبست و باز روز شنبه را دو ساعت دویم منسوبست بآن کوکب
که فرود است از او و همچنین تا بعطارد و قمر رسد بعد از آن باز بزحل نسبت میکنند و کذلک بکواکب که فرود تر است تا دوازده ساعت که هر ساعتی
از آن روز بکوکبی نسبت دارد و تا دوازده ساعت شب کواکب را با ساعات بحساب ساعات معوج باشد و آنکوکب که بآن روز منسوبست آن کوکب را
رب الیوم گویند و کوکبی که بساعات منسوبست رب الساعة گویند و ارباب لیالی شب شنبه منسوبست بمریخ رب اللیل آن شب
باشد و شب یکشنبه منسوب بعطارد است و شب دوشنبه بمشتری منسوب است و شب سه شنبه بزهره منسوبست و شب چهارشنبه بزحل
منسوبست و بشمس شب پنجشنبه منسوبست و شب جمعه بقمر منسوبست و ساعت اول هر شب بکوکبی که منسوبست تمام آن شب بدین
کوکب منسوب است و ساعت دوم بکوکبی که فرود تر است و همچنین تا منتهی شود بقمر و بعد از آن بزحل و از زحل بمشتری و مریخ و
شمس و زهره و عطارد و قمر **فصل** در احوالات **قمر** و اختیارات ایام فارسی و عربی و بیان سکته بدانکه در صفحه تقویم در میان
اتصالات کواکب قمر برجی نویسند و علامت شرف قمر **اف** نویسند و آن سه درجه ثور باشد و طریقه **رنه** نویسند و آن
نوزدهم درجه حمل باشد و طریقه محترقه **قه** نویسند و آن نوزدهم درجه میزان باشد و هبوط را **ط** نویسند و آن سه درجه عقرب
باشد و علامت مجاسده قمر با رأس **سس** نویسند و علامت مجاسده قمر با کید یعنی **کیه** و برجی **جو** نویسند و علامت تحت
الشعاع **غ** نویسند و آن دوازده درجه قبل از اجتماع باشد و علامت خروج الشعاع **خج** نویسند و آن دوازده درجه بعد
از اجتماع باشد بدانکه اختیارات ایام فرس را نظم بیان نموده اند و طریق تحقیق آن را بدین نمط بیان نموده اند **نظم** اول
ماه ای سپهر چهر ∴ اختیار طست بیع و نقل سفر ∴ دویم ماه بس مبارک دان ∴ عمل و شغل و دیدن سلطان ∴ سیم
سخت مذموم است ∴ و اندرو جمله کارها شوم است ∴ چارم ماه عروس و مهمانی ∴ اختیاری نکوست تا دانی ∴ پنجم
هر که هست روزی بد ∴ روزکی نامبارکست از خود ∴ در ششم حاجت و لقای صدور ∴ اختیارات هیچ جمله امور ∴ هفتم
ماه روزهای قدیم ∴ اختیارات شرکت و تعلیم ∴ هشتمین روز هیچ سفر شاید ∴ جمله کارها درست آید ∴ نهمین است نکو
پاس دور ∴ و دیدن پادشاه و نقل سفر ∴ سفر و خون بریدن و چپار ∴ در دهم نیک باشد و زنهار ∴ بهشت محبوب روز یازدهم
شغلها را او دیدن مردم ∴ در دوازده روزهای قدیم ∴ صنعت نیک شاید و تعلیم ∴ سیزده از قدیم باشد بد ∴ هیچ
کاری مکن پدید ∴ سفر و خون بریدن و بس کار ∴ در دو دست و پنج و چهار ∴ نیز ماه ایشود و شب ∴ عمل و شغل از ... کل
طلب ∴ شانزده چون بود از ماه ∴ هیچ کاری مکن که هست تباه ∴ اختیارات هفده هم ... ∴ سفر و نقل و دیدن امرا
هجدهم ماه جمله هست عمل ∴ نهم هیچ دواب و شغل و عمل ∴ ... اندرو و هیچ و نه همراه ∴ سفر ... ∴ بیستم
روز دیدن سلطان ∴ هست محمود خواندن قرآن ∴ روز بیستم مکن کاری ∴ که ندامت ... بباری ∴ روز
بیست و دویم کند دانا ∴ هیچ و اسباب و ... ∴ واجب است ... دیدن ∴ ... و جامه پوشیدن
چون ببینی از قدیم بیست و چهار ∴ هیچ کاری در او مکن زنهار ∴ بیست و پنج از قدیم مذموم است ∴ و اندرو جمله کارها شوم است

... شیر ... ∴ ... کار ... ∴ ... شغل سلطانی ∴ بیست و هفتم نکوست تا دانی ∴ ... جمله کارها ...
... ∴ بیست و هشتم ... کردی شاید ∴ روز بیست و نهم نکو ... است ∴ اندرو کارها ... است ∴ آخر ماه ...
سعود است ∴ سفر و بیع و عقد محمود است **فصل** در اختیارات ایام شهور عرب بدانکه بسیاری علمای عامه و خاصه اختلاف ... است
و آنچه از اهل بیت ... نقل ... اقرب و بعمل اصوب است بنا بر این بر آن نهج مرقوم میگردد **روز اول** مبارکست
جهة طلب حوایج و ... کردن و نزد ملوک رفتن و طلب علم و سفر نمودن و خریدن و فروختن چهارپایان و فرزندی که متولد
شود فرخ روزی گردد و **روز دویم** نیکوست برای زن گرفتن و خانه بنا کردن و قباله ... نوشتن و حاجات طلب نمودن و
سفر کردن و از سفر بخانه آمدن و فرزندی که متولد شود خوب ... باید **روز سیم** بطریقه نجوم ... است ... در آن روز
شایسته نیست مگر ... از بهر ... و طلسمات که اثر عظیم دارد و **روز چهارم** نیکست جهة زراعت و شکار و عمارت کردن و زن
خواستن **روز پنجم** این روز ... نجوم ... است ... در آن خوب نیست **روز ششم** نیکوست برای طلب معاش و شکار ...
روز هفتم خوب است برای شکار و طلب روزی و درخت نشانیدن و تخم افکندن و نزد ملوک رفتن **روز هشتم** محمود است
برای هر کار ... و حاجتی از خریدن و فروختن و شکار **روز نهم** بهار ... برای هر کاری که اراده نمائی مطلق خوبست **روز دهم**
نیکوست برای خرید و فروخت و سفر کردن و فرزندی که متولد شود معمر گردد و تخم افکندن **روز یازدهم** شایسته است برای ...
خرید و فروخت **روز دوازدهم** مبارکست جهة زن خواستن و دکان گشودن و ... شدن و ... سفر نمودن و در اول
این روز نزد ملوک رفتن **روز سیزدهم** موافق نجوم ... است **روز چهاردهم** خوب است برای طلب علم و خرید و فروخت و سفر ...
کردن ... رفتن و ... طلب حوایج و فرزندی که متولد شود ظالم شود **روز پانزدهم** نیک است ...
در امور ... قرض دادن و ... گرفتن ... است و فرزندی که متولد شود دلال گردد **روز شانزدهم** ... است ... این روز
خوب نباشد **روز هفدهم** ... کار کردن در ... و اگر ... **روز هجدهم**
مبارکست جهة هر کاری و برای خرید و فروخت و زراعت و سفر و ترویج و طلب حوایج **روز نوزدهم** شایسته است برای سفر و طلب علم
و طلب روزی و سعی در امور ... **روز بیستم** ... نیکوست برای سفر و بنا کردن **روز بیست**
یکم موافق نجوم ... است و کارها در آن ... **روز بیست و دوم** خوب است برای بیع و شرا و رفتن نزد ملوک و فرزندی
که متولد شود مبارک و محبوب باشد **روز بیست و سیم** نیک است برای هر کار خصوص طلب حاجت و تجارت و زن گرفتن ...
ملوک رفتن و سفر کردن و فرزندی که متولد شود نیکو باشد **روز بیست و چهارم** موافق نجوم ... است و کارها در این روز ...
روز بیست و پنجم مطابق نجوم ... است و کارها در آن ... **روز بیست و ششم** خوب است جهة سفر و هر امری که اراده
کنی مگر زن گرفتن ... است و فرزندی که در این روز متولد شود معمر گردد **روز بیست و هفتم** محمود است برای همه کارها و ...
برای ... و فرزندی که متولد شود ... و طول العمر باشد **روز بیست و هشتم** نیک است برای هر کار خصوص ...

کردن و وزیری که منسوب شود محبوب مردم گردد و در آنچه عزم کند مطلوب (?) باشد روز بیست و نهم خوبست برای جمیع کارها خصوصا ملاقات ملوک
و موافق بکام است و در تحت الشعاع و منحوست روز سی‌ام نیک است برای خریدن و فروختن چهارپایان و شروع کردن و در زندان (?) … شود
مبارک باشد و اگر در ماهی چنین روز نحس باشد بروایتی سیم و پنجم و سیزدهم و شانزدهم و بیست و یکم و بیست و چهارم و بیست و پنجم
بود و این مختار اهل شرع و نجوم است و روز عاشورا را از همه نحس‌تر گویند و روز تاسوعا که روز نهم محرم است آن نیز نحس است و
بعضی روز هشتم محرم را نیز خوب ندانسته‌اند و بیست و هشتم شهر صفر و بیست و یکم شهر رمضان و از ایام هفته روز دوشنبه و چهارشنبه
نحس باشد و گویند از حضرت رسول صلعم روایت شده که بیست و چهارم روز نحس است که در هر ماه دو روز باشد و اگر در آن ایام مریض
شود نماند و برای هیچ کار خوب نباشد یازدهم و دوازدهم شهر محرم الحرام یکم و هشتم شهر صفر یکم و ششم شهر ربیع الاول دهم و پنجم شهر ربیع الثانی
دهم و یازدهم شهر جمادی الاول دوم و چهاردهم شهر جمادی الثانی یازدهم و سیزدهم شهر رجب ششم و چهارم شهر شعبان سیم و سیم شهر رمضان
هشتم و سیم شهر شوال دوم و دهم شهر ذی قعده ششم و هشتم شهر ذی حجه فصل در حکم ستاره ذوالذنب (?) پوشیده نماند که حکمای ترک و ختا
و ایغور و چین و ماچین و غالب اهل مشرق بر آن رفته‌اند که در فلک ستاره‌ایست بر صورت اژدها که او را … گویند
و نحس است و آن هشت ستاره است و سر او همیشه بر دایره فلک است و چون در تحت الارض باشد خوبست برای تخم کاشتن و درخت
غرس نمودن و از برای قضا کندن و خزینه نهادن و سفر کردن و چون در فوق الارض باشد باید حاجت خواستن از …
و صید نمودن و سواری و عهد و بیعت کردن و قصد و حجامت نمودن … معین و مقرر کرده‌اند و ابتدای
دور او از اجتماع برجی گیرند و هر دور دوره تمام کند و ابتدا از مشرق گیرند و گفته‌اند هر گاه به سفر روند یا ابتدای کار عظیم
کنند نباید روی بدین طرف نمایند اگر او در آن جانب باشد موجب هلاکت باشد اگر ناچار در روز سفر یا زمان مقاتله و
معارضه در طرف مقصود افتد اول شب بر آن باید کرد و چند گام باید رفت و بعد از آن متوجه طرف مقصود شد و صدقه
نیز باید داد اول یازدهم و بیست و یکم در جانب مشرق باشد و در آن ایام بنا و عمارت نباید کردن که زود خراب شود دوم
و دوازدهم و بیست و دوم در میان مشرق و جنوب باشد نباید جماع کردن که اگر فرزندی متولد شود کور باشد سیم و سیزدهم
و بیست و سیم در جانب جنوب باشد بوقت زوال نباید در آب رفتن … چهارم و چهاردهم و بیست و
چهارم در میان جنوب و مغرب باشد پوشیدن لباس نو بد است و منحوس گردد پنجم و پانزدهم و بیست و پنجم در مغرب
باشد نباید … کردن که تن معلول شود ششم و شانزدهم و بیست و ششم در میان مغرب و شمال باشد هرچه در آن ایام
گم شود (?) … هفتم و هفدهم و بیست و هفتم در شمال باشد و عقد و نکاح خوب نباشد که به فراق انجامد هشتم و هجدهم و
بیست و هشتم در میان شمال و مشرق باشد نزد ملوک رفتن نیکو نباشد چه که در آن خطره باشد نهم و نوزدهم و بیست و نهم
در تحت الارض است سفر نباید کردن دهم و بیستم و سی‌ام در فوق الارض باشد خصومت نباید کرد که نیکو باشد فصل
در اختلاجات اعضا پوشیده نماند که حکمای یونان در اختلاجات اعضا حکم نموده‌اند و در هر کدام عضوی دلیل بر سعادت و نکوست

نموده‌اند

کرده‌اند و هر کدام احکام اعضا از جانب راست بر این نمط فرموده‌اند جستن فرق سر علامت جاه و عزت و جستن همه سر علامت … جستن
عقب سر علامت دولت جستن تمام سر علامت سعادت جستن زنخدان علامت حشمت جستن پیشانی علامت عیش جستن ابرو علامت …
جستن میان ابرو علامت شادی جستن دنبال ابرو علامت … جستن پشت چشم علامت رنج سبک جستن خانه چشم علامت … و
محبت جستن دنبال چشم علامت شادی جستن زیر چشم خیر و خوشی جستن رخسار علامت شادی جستن بینی علامت خصومت جستن
لب بالا علامت مهمان جستن گوشه لب علامت خصومت جستن لب زیرین علامت شادی جستن زنخدان علامت عیش جستن
گوش علامت شادی جستن گلو علامت دولت جستن دوش علامت اندیشه جستن بازو علامت توانگری جستن آرنج علامت
… جستن ساعد علامت عداوت جستن مچ دست علامت مال جستن پشت دست علامت اندیشه جستن کف دست علامت مال
جستن انگشت بزرگ علامت عیال جستن انگشت دوم علامت عزت و جاه و جستن انگشت میانه علامت راز جستن انگشت
چهارم علامت جاه جستن انگشت خرد علامت مال جستن سینه علامت خصومت جستن پستان علامت شادی جستن شکم علامت
پیوند جستن ناف علامت غم جستن تهیگاه علامت سلامتی جستن سرین علامت دوستی جستن زهار علامت مال جستن خصیه
علامت فرزند جستن مقعد علامت دولت جستن ران علامت عیش جستن میان ران علامت خیر و خوشی جستن زانو علامت
عداوت جستن زیر زانو علامت سفر جستن ساق علامت مال جستن میان ساق علامت غایب جستن بیرون ساق علامت سفر جستن
اندرون ساق علامت مال جستن کوزک پا علامت پیر شدن جستن پشت پای علامت اندیشه جستن پاشنه پای علامت سفر جستن
کف پای علامت کوچ جستن انگشت بزرگ پای علامت نعمت جستن انگشت دوم علامت خیر و خوشی جستن انگشت میانه علامت
… جستن انگشت چهارم علامت عداوت جستن انگشت خرد علامت نعمت فصل در احکام حرکات اعضای چپ جستن فرق
سر علامت جاه و عزت جستن همه سر علامت عداوت جستن عقب سر علامت جاه و منصب جستن … سر علامت مال جستن
زنخدان علامت عیش جستن پیشانی علامت خیر و خوشی جستن ابرو علامت محبت جستن میان ابرو علامت خصومت جستن
دنبال ابرو علامت شادی جستن پشت چشم علامت دوستی جستن زیر چشم علامت خصومت جستن رخسار علامت دولت جستن
خانه چشم علامت شادی جستن بینی علامت جاه و منصب جستن لب بالا علامت روزی جستن گوشه لب علامت عیش و خوشی
جستن لب زیر علامت … و شادی جستن زنخدان علامت کامرانی جستن گوش علامت خیر و خوشی جستن گلو علامت بیماری جستن
دوش علامت رنج سبک جستن بازو علامت مال جستن آرنج علامت خیر و خوشی جستن ساعد علامت رنج جستن مچ دست علامت
عداوت جستن پشت دست علامت جاه و عزت جستن کف دست علامت روزی جستن انگشت بزرگ علامت جاه و عزت جستن انگشت دوم
علامت شادی جستن انگشت میانه علامت سرور و فرح جستن انگشت چهارم علامت عداوت جستن انگشت خرد علامت غایب جستن
سینه علامت شادی جستن پستان علامت جاه و عزت جستن شکم علامت کام و مرام جستن ناف علامت شادی جستن پهلو علامت دولت
جستن تهیگاه علامت شادی جستن سرین علامت روزی جستن زهار علامت سفر جستن خصیه علامت اندیشه جستن مقعد علامت

سفر چیدن میان ران علامت حرکت چیدن میان ران علامت سفر چیدن زانو علامت شادی چیدن زیر زانو علامت عداوت چیدن
ساق علامت جاه و منصب چیدن میان ساق علامت عیش چیدن بیرون ساق علامت روزی چیدن درون ساق علامت
خصومت چیدن کوزک پای علامت نقل چیدن پشت پای علامت جاه چیدن کف پای علامت منصب چیدن پاشنه پای
علامت مال چیدن انگشت بزرگ پای علامت جاه و عزت چیدن انگشت دویم علامت روزی چیدن انگشت میانه علامت عداوت
چیدن انگشت چهارم علامت نیکی چیدن انگشت خورد پای علامت مال و نعمت و صلی الله علی محمد و آله اجمعین **ذکر آدنا**
[illegible] شهریست خوب و مرغوب مشتمل است بر ده هزار خانه آباد و جدید بین نواحی عجیب نهاد و آبش رود سیحان و هوایش
راحت فزای جان و میوه های سردسیری و گرمسیرش فراوان و حبوب و غلاتش بسیار ارزان گویند در اواخر اقلیم سیوم
اتفاق افتاده و اطراف اربعه اش کشاده است مردمش ترک زبان و مهربان و اکثر حنفی مذهب و نیک سرشت اند اگرچه
او را ندیده اما بقرب آن دیار رسیده و احوالش مشاهده گردیده است **ذکر آمل** بضم میم و سکون لام شهری عظیم و بلده ایست
از اقلیم چهارم و سواد اعظم ملک طبرستان و میوه و ترکیات و برنج و ابریشم و کتان و شکر و غیره هم در آنجا فراوان است و ساکنان
آنجا از قدیم مذهب امامیه دارند و خیل بسیار رعایت و لیلی و بی اعتبار بند و عموماً از مراتب فسق و فجور و فتنه و شور بری اند
و بزیور صوم و صلوة و سایر عبادات آراسته اند و هوایش مختلف و بیمار طوبة و آبش وسط و در اکثر عمارات آنجا رود ان راقم
آن شهر را برای العین ندیده اما بقرب و جوارش رسیده و جمعی کثیر از اهالی آنجا را دیده و طریق محبت و الفت سپرده چندی با
معاشرت و مجالست کرده است چنان معلوم می شود که عموماً مردمش زیرک و با فطانت نباشند و نوعی صدق و یکجهتی دارند
باشند آری اکثر اهل الجنة البلهاء **مثنوی** زیرکی بفروش و حیرانی بخر * زیرکی ظن است و حیرانی نظر * و جمعی کثیر و جمی غفیر
از علما و عرفا و حکما از آنجا برخواسته اند و بزیور فضایل انسانی و کمالات نفسانی آراسته اند و من جمله سید المتألهین سید
حیدر ابن علی صاحب تصانیف کثیره از آنجا ظهور نموده است **ذکر اهواز** از بلاد خوزستان بوده اکنون سالهاست خراب
و مقدار قریه آبادی در او است آبش از رود و کوراست و هوایش گرم و غم افزا است و خاکش [illegible] مردمش
[illegible] اهل قدیم الزمان اهل فضایل از آنجا بسیار برخواسته اند و بزیور کمالات انسانی آراسته اند گویند اهواز از جمله
از شهرها [illegible] بنا بر قدامت آن اکثر خوزستان را بنام اهواز خوانده اند راقم ندیده است **ذکر آبه** وهی را آوه نیز گویند
در جبال از سمت ساوه واقع و جوانب اربعه اش واسع آبش از قنات و معتدل و هوایش نیکو [illegible] و در قدیم شهری بوده
و در فتنه چنگیز به هیچ روی بخرابی آورده و مردمش همگی شیعه مذهب بوده اند اکنون نیز همان مذهب دارند جمعی
کثیر از علما و فضلا و وزرا از آنجا ظهور نموده الحال کسی که ناخن بدل زند دیده نشده و نیز آوه
نام قریه است که مابین قزوین و همدان اتفاق افتاده و اطرافش جبال [illegible] کشاده است آب خوب و هوای عجب
دارد و اقسام میوه های سردسیر فراوان است و حبوب و غلاتش ارزان و این آوه از قرای ملوک براغانست قریب دو بیست

خانه داوست و اطراف و جوانبش بغایت نیکو است مردمش ترک زبان و نیکو خواسته اند **ذکر آیدین** لفظ آیدین بلغت ترکی بمعنی ماهست
و دین خود معلوم است یعنی ماه دین ولایتی است مشهور و در افواه والسنه مذکور و مشتمل است بر بلاد بسیار و قصبات بیشمار و جبال
راسیه و انهار جاریه آبش خوشگوار و هوایش سازگار و فواکه سردسیر و گرمسیر خوب و میوه های گرمسیرش نامحصور مانند نارنج و ترنج
و زیتون و پرتقال یعنی نارنگی در غایت وفور است بغیر مانند الجزایر آیدین در عالم سیاحت در هیچ ملکی ندیده طرفه آبادی و معموری
دارد بار دیده چنانکه شصت فرسخ طولا و چهار فرسخ عرضا [illegible] از شاه راه آیدین [illegible] دیده هیچ آن باغات و زراعت
[illegible] نبوده و در مسافت یکمیل قهوه خانه و مسافر خانه [illegible] فرسخ [illegible] قریه و در هر [illegible] جوی آب روان می شود عجب تر آنکه باغات
[illegible] آنجا بار دیوار و حصار ندارد و مردمش ترک زبان و نیکو خواسته و بزیور مردمی آراسته اند و صاحبان حسن و جمال و خلق و دولت
ذکر مولانا کمال الدین محمد عارف معارف عرفان و واقف مواقف ایقان بوده و در علوم ظاهری و باطنی و کمالات انفسی و فضایل آفاقی
یگانه می بود و اکثر بلاد [illegible] روم ایلی و آناطولی و مصر و شام را سیاحت نموده و طریق حج بیت الله الحرام و زیارت [illegible]
دریافته [illegible] نموده و در روزگار بسیار [illegible] اعتقاد [illegible] دیار معاشرت و مصاحبت نموده و ابواب مجالست [illegible]
مختلفان هر قوم و دهقان هر فرقه گشوده بود روزی راقم از خدمت آن بزرگوار سؤال نمود که چون کسی در حین نقصان از عالم خاکی
بسرای جاودانی انتقال کند آیا در آن عالم جهة آن ناقص کمال حاصل می شود از حضیض [illegible] کمال ترقی می نماید یا آنکه در همان
نقصان خواهد بود و از مقام منقصه [illegible] ترقی نخواهد نمود در جواب فرمود که پوشیده نماند که **اول** جماعتی اند که مطلق بترقی و تنزل
اعتقاد ندارند و این سخن را از امور [illegible] می شمارند و میگویند که ترقی و تنزل و نقصان امر موهوم است و اینها را اصلا
وجودی نیست صاحبان این اعتقاد از طایفه زنادقه و ملاحده و دهریه و طبیعیه و امثال ایشان چنانچه راقم جمعی از آن فرق را
دیده و صحبت ایشان را اکثر رسیده و بعضی از ایشان در کسوت درویشان [illegible] صوفیه مشاهده گردیده [illegible]
و بید علایق [illegible] مینامند **دویم** جماعتی اند که ایشان کمال و ترقی را در همین نشأه میدانند و میگویند که ترقی در عالم ناسوت
منحصر است و اگر کسی در این عالم تحصیل کمال نمود در عالم دیگر با همان کمال خواهد بود چه آن عالم مقام [illegible]
[illegible] و اولیا و اوصیا و [illegible] کتب سماوی از آن خبر داده و انبیا بدان زبان گشاده اند منکر می باشند و [illegible] تاویل کنند
[illegible] از این دیده و [illegible] صحبت ایشان رسیده است **سیم** جمیع فرق اسلام و [illegible] الانام معتقدند بر آنکه در عالم
برزخ و یوم القیامت ترقی و کمال می باشد و این مطلب عقلا و شرعا ثابت است اما عقلا محققین حکما گفته اند که این بدیهی است
که هر چه ذاتی چیزی نبوده باشد البته بسبب امر خارجی از آن چیز خواهد بود مانند حرارة آب گرم که چون ذاتی آن نیست البته
بواسطه امر خارج از او در او حاصل شده است و کذلک چون نفس انسانی در حدوث احوال باتفاق جمهور عقلا هیولی محض است
که هیچ امری از امور [illegible] بذات او نمی تواند بود و [illegible] هر چه حاصل شود البته بوسیله الآت بدنیه خواهد بود و هرگاه الآت
معدوم و مفقود شوند هر چه تابع الآت باشد بالضرورة فانی خواهد بود چه عدم علت مستلزم عدم معلول است پس می باید که هم

اسباب آگاه به جنبه او را حاصل باشد بعد از فنا و آگاه بود و رتبه زایل گردد لیکن زایل شدن آنها بواسطهٔ کثافت جسمانی متفاوت خواهد
بود و العیاذ بالله اگر سبب رسوخ و قوت آن متفاوت است بعضی از انجا زود و بعضی را دیرتر و دشوارتر خواهد بود و تا بعد از خلاص و رستگاری
نفوس با رجوع بعالم اصلی خواهد بود و بحکم کل شیء یرجع الی اصله آنها را در آن عالم عذابی نخواهد بود و ایضاً [illegible]
حالهٔ منتظره است و حالت [illegible] حالهٔ منتظره است نه آن قسم که حالهٔ منتظره [illegible] خیال است و [illegible] بود که از [illegible] جسمانی بکلی متخلص شده
[illegible] از آن که دارند [illegible] باشند [illegible] چون گوید که حالهٔ منتظره [illegible] نیست و آنکه گوید ترقی و تنزل برای ممکنات [illegible]
از خود نفی است اما شرعاً آیات قرآنی و احادیث نبوی و اخبار اهل بیت عصمت بسیار است که دلالت بر ترقی و کمال میکند در جائی خدای
تعالی میفرماید یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله یغفر الذنوب جمیعا و جای دیگر فرموده ان الله لا یغفر
ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و جای دیگر فرموده ان الله غفور رحیم [illegible] معنی عفو [illegible] صورت می بندد [illegible]
[illegible] نقصان بمرتبهٔ کمال ترقی نماید میگوید که اگر قائل این قول از اهل اسلام می بود هر آینه شفاعت انبیا و رسل و اولیا [illegible]
انکاری شود و معنی آیه کریمه و لسوف یعطیک ربک فترضی را منکر می شد چه آن حضرت کجا راضی می شوند که پیروان ایشان در خسارت
نقصان باشند و امتان خویش را بهشت کامل نرسانند زیرا که معنی شفاعت آن است که شخصی واسطه شود در حضرت خدا [illegible] جرم
مجرم و بعضی گفته اند که شفاعت معنی رفع مضار و اسقاط عقاب از مستحقین است از جناب رسول صلعم روایت کرده اند که شفاعتی من
[illegible] اهل الکبایر من امتی [illegible] شفاعت [illegible] محققین فرموده اند که بموجب کل شیء یمیل الی مرکزه ناچار است
[illegible] باشد بحق خویش بیت [illegible] العشق [illegible] گفت [illegible] میل او سوی کلست [illegible] و در هر حال کل [illegible]
[illegible] خویش است و آیهٔ کریمه کل [illegible] بالمهم [illegible] نام دارد صاحب مجالس المؤمنین فرموده که [illegible]
[illegible] شده که جمیع فرق اسلام منصور [illegible] دار السلام [illegible] خواهند بود و هیچ طایفه از طوایف اسلام در نار [illegible]
و ایضاً جمیع فرق شیعه باین حدیث [illegible] که حب علی حسنة لا تضر معها سیئة [illegible] ایشان امید شفاعت از آن حضرت دارند
[illegible] آن حضرت قسیم الجنة و النار [illegible] ساقی کوثر [illegible] باشد که شیعیان ایشان در [illegible] نقصان نباشند و محبان خویش را
از آب کوثر کامل [illegible] و ایضاً اجماع شیعهٔ امامیه [illegible] است [illegible] در خصوص احادیث متواتر است که شیعه امامیه داخل
جهنم نمی شود و ایضاً حدیث است که در روز قیامت [illegible] شفاعت میکنند و صلی الله علی محمد و آله اجمعین ذکر آباده
نام دو موضع است در کشور فارس یکی در [illegible] شیراز در سمت اصفهان اتفاق افتاده و جوانب اربعه اش [illegible]
از اقلیم سیم و هوایش خرم و آبش از قنات و [illegible] و [illegible] باغات [illegible] و میوه های [illegible] ممتاز و [illegible]
و قریب پانصد خانه معمور دارد [illegible] قریه معموره مضافات اوست مردمش [illegible] شیعه مذهب و [illegible]
کامل باشد آباده دیگر در راه کرمان و اطراف [illegible] و کنار بحیره واقع شده سمت شمالش [illegible] و در [illegible]
و اطراف [illegible] بحیره است و طول آن [illegible] فرسخ و عرضش [illegible] آبش شور و [illegible]

سکن [illegible] منقوطه [illegible] الکراجیان [illegible] شیخ [illegible] نام قریه ایست از قرای
بوانات و باغات فراوان دارد ذکر آبه [illegible] است قریب بگرجستان از اقلیم پنجم و هوایش بسیار سرد و اکثر بلادش در کوهسار [illegible]
مردمش [illegible] ذکر ابرقو بلده ایست مشهور [illegible] مذکور است و چون
در دامن کوه واقع شده [illegible] از بلاد فارس بوده الحال از توابع اصفهان محسوب می شود از اقلیم سیم
و در زمین هموار واقع و اطراف اربعه اش واسع است و سمت مشرق آن کوه نزدیک و [illegible] آنجا [illegible] قدیم [illegible]
بزرگ بوده [illegible] ایام [illegible] بخرابی نهاده الحال قریب [illegible] خانه در اوست و [illegible] قریه معموره مضافات اوست آبش [illegible]
[illegible] مردمش شیعه مذهب و [illegible] خالی از [illegible] شده [illegible]
[illegible] خوب [illegible] نماند [illegible] احوال آن [illegible]
در کتب [illegible] مشهور است و [illegible] ذکر ابهر بفتح اول و سکون باء
و فتح ها و سکون راء قصبه ایست [illegible] و قریب [illegible] خانه در اوست و [illegible] مزرعه از مضافات اوست
و مشتمل است بر باغات و [illegible] قریب و نهری وسط [illegible] جاری و [illegible] باغات [illegible]
[illegible] قبر شیخ قطب الدین [illegible] از مشایخ سلسلهٔ شیخ صفی الدین اردبیلی قدس سره العزیز [illegible] آن قصبه از اقلیم چهارم
و هوایش [illegible] و مردمش شیعه مذهب و ترک زبان باشند ذکر ابیورد بفتحتین و سکون راء و میم نام [illegible] از کشور فارس و در میان
کوهستان واقع و جنگل بسیار و باغات [illegible] دارد و آبش خوب و هوایش [illegible] و میوه [illegible] فراوان و [illegible]
[illegible] قریه معموره مضافات اوست و مردمش شیعه مذهب و [illegible] ذکر ابیورد بفتح اول و یای
[illegible] و سکون راء مع الدال [illegible] از بلاد خراسان و [illegible] الرأس [illegible]
[illegible] از اقلیم چهارم و هوایش [illegible] و آبش کم و قلعه [illegible] قریب [illegible] از دولت طوس
کشته شد و آن از قلاع مشهور ایران و محل سلاطین [illegible] فردوسی گفته بیت [illegible] ایران زمین
کلاه [illegible] بهمی از مشایخ عظام از آنجا برخاسته اند و بکمال صوری و معنوی [illegible] شیخ احمد [illegible]
[illegible] الدین [illegible] قدس سره العزیز ذکر اترار بفتح اول و سکون تاء منقوطه گویند [illegible] و از متعلق
کشور ترکستان است شهری بزرگ بوده و لشکر چنگیز خان [illegible] آنجا [illegible] الحال قصبه [illegible] از اقلیم
پنجم و هوایش [illegible] ندیده [illegible] از کتب مورخان نوشته ذکر اتک بفتحتین و سکون
کاف [illegible] نام دو موضع است یکی در خراسان و شمال طوس و دیگر در راه دار [illegible] لاهور [illegible] از بلده [illegible]
[illegible] و قصبه ایست [illegible] و از بناهای جلال الدین اکبر شاه بن نصیر الدین همایون بن ظهیر الدین بابر شاه
[illegible] و آن ملک [illegible] هندوستان [illegible]

آن محمود آباد خوانند و الکا خراسان نیز از خراسان و اول ملک توران و سرحد آن است اتک هند و ستان از اقلیم سیم و هوایش بسیار
گرم و آبش گوارا و اطرافش و لکن آن قلعه بکوه متصل و رود بزرگ مانند دجله و بغداد و از کنار آن میگذرد و دسته طرف آن کرخه و سمت
سوادش گشاده و اکثر مشتمل بر آنچه مهیا و آماده است و در آن قلعه قریب بیم فرسخ باشد از سنگ تراشیده و در غایت متانت انجام رسانیده اند
قریب دو هزار باب خانه در اوست و چند مزرعه مضافات اوست اکثر مردمش مسلمان و اکثرش هندو است و آن قاطعه که قسمی از نانهای
روغنی است و در سایر بلاد مانند خوراک ترکان و مدت اول در میان ایشانست و در اتک بغایت ممتاز سازند و طایفه ترکان نیز خوب
عمل آورند و محله ایست از آنجا بر رود متصل راقم در آن تکیه درویشی الاخان نموده که حیلی نام مرید نادر علیشاه بود و با خلاق حمیده و اوصاف
پسندیده آراسته و در فقر و فنا و صدق و صفا مرتبه حاصل کرده بود و او امرید بود در ملتان گفته می حیلی متقی بوده کرورها
بر روی آب مانند هوا میرود و راقم برای العین ندیده و کرد الحار نیز نکرده شاید قابل این مرتبه باشد زیرا که انسان جوهر قابل
و گوهر کامل است **نظم** کار پاکان قیاس از خود مگیر ❊ هر چه کند همه مردان کنند ❊ رود اتک آبی بزرگست و از دو سمت بهم می پیوندد
و نصف آن از جانب جنوب و از جبال بامیان و غور رسیده و تیراه و پیشاور گذشته و از کنار و قرب و جوار کوه جلال آباد گذشته و از
ولکر و لمغانات وایه و جلکه عبور نموده و از کنار اتک میگذرد و نصف دیگر رود آباسین نام دارد و از شمال برخاسته و از صحرای بیچ را در
عبور کرده و در پکلو مسمی اتک رود بزرگ گردیده و در قرب اتک داخل رود اول گشته و چند منزل گذشته آنگاه به رود جیلم در راوی داخل
شده و از میان ملتان عبور کرده بدریای سند میریزد این رود در سند مانند شط العرب گردد و بعمان و عربستان منتهی شود
راقم گوید که قلعه اتک در رود آن مکرر بنظر رسیده و مشاهده گردیده است **ذکر اجمیر** بفتح اول و سکون جیم و میم مع الیاء و راء المهمله شهریست
عظیم و بلده ایست قدیم از صوبه اجمیر و الکونیه و قرة العین است قریب ده هزار خانه عالی در او است و قرای خوب و نواحی مرغوب
از مضافات اوست و قلیلی مردمش مسلمان و غالبش هندو است و از مقامات که میرسیش بغایت نیکوست از اقلیم دوم و هوایش گرم
و آبش وسط و قبر خواجه معین الدین چشتی در وسط آن شهر زیارتگاه طوایف انام و عبادتگاه کفر و اسلامست اگرچه راقم ندیده
لیکن بعرض رسیده و مرو مش بسیار دیده است **ذکر اجین** بضم اول و فتح ثانی و سکون یا و نون صوبه ایست از کشور هند و ستان خوش ولایت
پر بلاد و فراوان و قصبه دلپذیر و قرای بیشمار اکثرش از اقلیم دوم و قلیلی از سیم هوایش گرم و آبش از چاه و سازگار و فواکه
گرمسیرش بسیار اغلب مردم آنجا هندو و آن و قلیلی مسلمانند و بیکی از دکنش در زمین هموار اتفاق افتاده و جوانب اربعه اش
بغایت گشاده است همواره موطن و نشیمن سلاطین با حشمت بوده و در تمامی مدت دراز آنجا حکومت نموده اند اکثر سکنه اش هندو و جمع
و معدود مسلمان حنفی مذهب و اقل قلیل اهل شیعه باشند اگرچه فقیر اجین ندیده اما بقرب و جوارش رسیده و با اهل اجین صحبت نموده است
ذکر احمد آباد دکن شهریست بزرگ و مدینه ایست سترگ از بناهای احمد شاه بن علاء الدین شاه بهمنی و آن از ولایت بیدر است و سالها
دار الملک سلاطین بهمنیه بوده از اقلیم دوم و هوایش گرم و اکثر مردمش هندو و اهل سنت و قلیلی شیعه امامیه آن شهر در زمین هموار
واقع و جوانب اربعه اش واسعست قریب پانزده هزار خانه معمور در اوست و نواحی معموره مضافات اوست **ذکر احمد آباد گجرات** مدینه ایست

دکن و بلده ایست بهجت فزا از اقلیم دوم هوایش فی الجمله گرم و قریب بیست هزار خانه در اوست و نواحی بسیار مضافات اوست این شهر را
احمد شاه بن تاتارخان ساخته و بناهای خوب و عمارات دلکش در آن طرح انداخته اکثر ساکنان آنجا هندو و دیگر شیعه و جمعی
اهل سنت و جماعت و از نفیسه ممتاز که در ایران زری گجراتی گویند در آن شهر می بافند و فواکه گرمسیرش فراوان است **ذکر احمد**
آباد سند قصبه ایست و لیسه دار الاماره میان شهراب حاکم المجاب و محکومیت جا قرب دو هزار باب خانه باغات و بساتین مدار
و سکنه اش اکثر هندو و معتقد بر شیعه امامیه و قلیلی سنی اند و قلعه محکم از سنگ رخام در اوست **ذکر احمد نگر** شهریست عظیم و مقامیست
کریم از بناهای ملک احمد ابن نظام الملک بحری آن شهر مدتها دار الملک نظام شاهیه بوده و امرای اندوله در ان ولایه حماره
الیه بر بنا نموده اند از اقلیم دوم و هوایش خرم و آبش سازگار و باغاتش بسیار و اغلب مردمش هندو و دیگر اهل سنت و جماعت و قلیلی
شیعه امامیه اند قریب بیست هزار باب خانه در اوست و نواحی معموره مضافات اوست فقیر که بر کنار آب و میوه او سایر بلاد دکن فی الجمله
دارد و از خوبی احمد آباد نام چند قریه است در خراسان و عراق عجم و فارس و کرمان اکثر آنها را دیده شده چند ان اعتبار ندارد **ذکر اخقاف**
ولایتی است از بلاد عرب حضرت هود و اهل احقاف مبعوث شده بود و ساکنان آن دیار به آن نبی بزرگوار ایمان نیاورده در تصدیق نبوت
آن حضرت تکرد و در انجام عزت آن الجنة و الاصار یافته مقهور جبار حقیقی گرفتار شدند و همگی بدیار نیستی شتافتند **جنة** و ادی بود که خدا
ناممیه ارم ❊ هیچ قومی را حصار سوا نکرد ❊ **ذکر اخلاط** شهریست دلنشین و مدینه ایست بهجت قرین بوده مردم ایتم ذکر و شهر و آبادی
بوده و آب بسته و اکنون قریب پانصد خانه در اوست و چند قریه معموره از توابع اوست از اقلیم رابع و در کنار بحیره و واقع و جوانب آن
وسیع و طرف شمالش کوه مقدار نیم فرسخ دور و نواحی آن بغایت معمور آبش خوشگوار و هوایش سازگار و محلیست بر باغات خرم
و بساتین بجهت خارم و اقسام میوه های سردسیرش فراوان و خوب و خلایقش از نان و زرد آلوی آن دیار ممتاز و از حبوبات
گندمش باعتبار است قدیم الزمان شهر اخلاط دار الملک ارمن بوده مردم ارمنیه و صدها طوایف مختلفه و ویران شده و در زمان
حکومت عثمان بن عفان حبیب ابن سلمه رجال را از بالتمام بتیغ تیز تکیه را نیدو و زنان و اطفال را اسیر و عیر کردانیدند و در روزگار
خواقین چنگیزیه و امرای جوبانیه نواب و پریشانی آن دیار بغایت رسید و کردان و مراقه بار کان عمارات آن خرابی راه یافته است مردمش
ترک زبان و بغیر با مهربان و خلق اند چنانچه راقم گوید که در آن هنگام که عبور را آن ولایه نمودم حاکم آن دیار شیخ احمد نام از خاندان
کرام بود و بعقل کامل و کرم و نفس و معالی پرستی موصوف و بصباحت منظر و ملاحت سیما موصوف بود و در عدالت و مروت و فتوت اکابر
آن نواحی کوی سبقت میربود **نظم** شاه را به بود از طاعت صد ساله و زهد ❊ قدر یکساعت عمری که در او داد کند ❊ **ذکر ادرنه** بفتح اول و کسر
دال و سکون را و کسر نون و سکون با شهریست از بلاد روم ایلی و در شمال واقع و مدتها دار الملک آل عثمان بوده راقم ندیده
و لیکن مردم آنجا بسیار دیده **ذکر ادلیم** شهریست از بلاد اناطول و در قرب مغنیسا واقع است راقم آنجا را ندیده و مردمش بسیار
مشابه یکدیگر دیده است **ذکر اران** لفظ اران در لغت ترک بمعنی گرمسیر است و چون آن دیار نسبت بقرب و جوار خود گرمسیر است لهذا
ترکان آنجا را اران گفته اند و بعضی اران را بفتح همزه و راء مع الالف و نون ساکنه ولایتی است معروف و کثرت آب و خضره موصوف اکثر بلاد

ملبس رود و ارس و کر و اقعند محدود و راست از طرف مشرق باذربیجان و از سمت مغرب بمضافات روم و از جانب شمال بموقان و کرجستان
و از جانب جنوب بملک ارمن محدود است بر بلاد مشهوره و قصبات معموره آن مملکت طولانی اتفاق افتاده و قدیم الزمان ولایة معموره
بوده اکنون سالهاست ویران است که از توابع آذربیجان است مدت مدیدی در تصرف اولیای دولت قاجاریه بود و اکنون شصت سال می شود
که طایفه روسیه متصرف نموده اند دارالملک آن شهر ایروان است **ذکر اردبیل** بفتح همزه و سکون را مهمله و فتح دال مهمله و باء ابجد و یاء
و سکون لام شهریست عالیمقام از بلاد آذربیجان در برودت هوا و عذوبت آب مشهور جهانست طولش از جزایر خالدات **فب** و عرضش
از خط استوا **لح** از اقلیم رابع در دشت واقع و در چهار فرسخی کوه سبلان اتفاق افتاده و جوانب اربعه اش کشت و باغات و
و اطراف مشرق شهر تبریز منسوب ولایت طالش واقع صاحب روضة الصفا گفته که اردبیل از بناهای کیومرث است و بعضی گویند
از ابنیه اردبیل بن ارس بن لنطی بن یونان بن علم بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح ... و بعضی از مورخان را
عقیده آنست که در هنگام معاونه کیخسرو بن سیاوش و فریبرز بن کیکاوس در امر سلطنت در کوه سبلان حصاری بود در غایت متانت
موسوم به بهمن دژ و در قرون بسیار گشت ... و دیوکی در شانه آن قلعه رسیده و خیال تصرف بی صاحب خشتی بکرد آن جرگه
فتح آن قلعه را بر رفع خصومت مقرر ساختند و با اسباب و آلات حرب فتح آن حصار کردند آثار بر داشتند تخت فریبرز با طوس
بعد از نزد و بسیار هجوم و تاپوش بازگشته آن گاه کیخسرو با گودرز به نیروی اقبال رفته آن قلعه را گرفته بجای آن بنیاد دار
الارشاد اردبیل نموده هوایش بغایت سرد چنانکه در بعضی سنوات حاصل آن حصاد نموده و سال دیگر کشته مزارع گاه جدا کشته
دو فرسخی که کیلانست که مشهور است راقم مکرر آنجا را دیده و مشاهده نموده است مزار کثیرالانوار شیخ صفی الدین در آنجا بار سلطان
طایفه اهل ارور کارست در عهد دولت ملوک صفویه اردبیل بغایت معمور و آباد و نزدیک دو دور بود بعد از انقراض دولت آن طایفه
بسبب تردد افواج سپاه مخالف و موافق بارکان عمارتش خرابی راه یافته شصت سال قبل لشکر روسیه چیره و قهرا گرفته اکثر
کتابخانه و کتب خانه و اسباب موقوفات شیخ صفی الدین بتبریز آورده و الحال آن حضرت از رسب در خشیده است و
اکنون قریب دو سه هزار باب خانه در او و کشتار و نواحی چند مضافات دارد مسکن طایفه شاهسون از طوایف قزلباش و جمیع ساکنان
شهر و قراء و صحرای شیعه اثنا عشریه اند همگی سفید چهره و زرد زبان و ... مشفق و مهربانند از ایام زمره الواصلین شیخ
صفی الدین تا زمان سلطان حیدر والد سلطان جنید قریب دویست سال اردبیل دار الارشاد بوده و صوفیان کرام و
مشایخ عظام آن مقام را دار الارشاد نموده بودند و علو نسب و سمو حسب آن جناب مشهور و در کتب مؤالف و مخالف
مذکور است نسب آن حضرت برابر موجب السابقه و قدوة العارفین شیخ صفی الدین اسحق بن شیخ امین الدین جبرئیل بن شیخ صالح
بن سید قطب الدین بن سید صلاح الدین رشید بن سید محمد الحافظ کلام الله بن سید عوض الخواص بن سید فیروز
شاه زرین کلاه بن سید شرف شاه بن سید محمد بن سید حسن بن سید محمد ابراهیم بن سید جعفر بن سید محمد بن سید اسمعیل
بن سید احمد اعرابی بن سید ابو محمد قاسم بن ابو القاسم حمزه بن الامام الهمام موسی الکاظم آبا و اجداد آن حضرت

بغایت

بغایت محترم بوده اند و ملوک روزگار نسبت بدان سلسله علیه کمال احترام می نمودند احوال ایشان در کتاب انوار الصفا و غیره بطریق تفصیل
مذکور است و سلسله طریقت آن حضرت بدین منوال است آن جناب مرید شیخ تاج الدین زاهد گیلانی بوده و او مرید شیخ جمال الدین تبریزی
و او مرید شیخ شهاب الدین اهری و او مرید ابو الغنایم رکن الدین سجاسی و او مرید قطب الدین ابو بکر ابهری و او مرید نجیب الدین
سهروردی و او مرید قاضی وجیه الدین عمر البکری و او مرید ابو القاسم شیخ جنید بغدادی و او مرید شیخ سری سقطی و او مرید
معروف شیخ معروف کرخی و او مرید و دربان قطب الاولیاء و غوث الاصفیاء الامام الهمام ابو الحسن علی الرضا که یکی از دو دربان گفته
اشتهار گرفته که طایفه صوفیه را مطلق انکار میکنند و در قدح و جرح این فرقه علیه مبالغه مینمایند و زبان طعن و لعن نسبت باین طایفه عزیز
میگشایند آیا در حق صوفیه صفویه چگونه روا میکنند و بچه تاویل این سلسله را ... و لعن می نمایند و بچه دلیل آن بزرگواران را در جوامع و مجامع
تشنیع و ترجیع ... و حال آنکه همگی ایشان در راه دین وقت مجاهده بوده اند و در ترویج شریعت مقدسه اهتمام تمام نموده اند و در رواج مذهب
اثنا عشریه اموال و نفوس خود را بذل و ایثار کرده اند و قریب چهار صد و شصت سال در اعلام مذهب جعفری لوازم جد و جهد بجا آورده اند
من جمله دویست سال بطریق تلقین و ارشاد و تعظیم و موعظه سکنه ایران و روم و سایر مرز و بوم را هدایت نموده اند و قریب دویست و
شصت سال دیگر با سیف و سنان با اعتضاد صوفیان صفوی نشان مردم را براه حق دعوت نموده اند ... و توجه سعی ایشان اهل ایران
بهدایت یافتند و دشمنان دین مبین از ساحت ایران بلکه از سایر مکان ... شتافتند چنانکه بر ضمیر مستغفین کتب تواریخ و
اخبار مخفی نیست بلکه در ممالک روم و توران و سایر بلاد مخالفان مشهور و در السنه و افواه خاص و عام مذکور است که مذهب شیعه
اثنا عشریه شاه اسمعیل صفوی است مولانا محمد باقر مجلسی احادیث چند در حق سلاطین صفویه و خروج و تعریف ایشان در کتب خود
نقل کرده است از آن جمله حدیثی نقل میکند که خلاصه آن اینست که شیخ عالیمقدار محمد بن ابراهیم نعمانی که از اعاظم محدثین است
در کتب معتبره بسند معتبر از ابو خالد کابلی روایت کرده است از امام همام محمد بن علی الباقر که آن حضرت فرموده است که گویا
می بینم گروهی را که از مشرق ظاهر شوند و طلب این حق از مردم کنند و مردم از آن ابا کنند دعوت نمایند و بعد از آن چون این را ببینند شمشیرها
خود را بر دوش ها گذارند و جهاد کنند پس مردم بدین حق در آیند پس ایشان باین راضی نشوند تا آنکه ایشان پادشاه و والی شوند
و پادشاهی در میان ایشان بماند و بکسی ندهند مگر باصحاب شما یعنی صاحب الزمان و هر که با ایشان کشته شود در جنگ شهید شده است
و ثواب شهیدان دارد و بعد از این کلام مولانا گفته که بر صاحبان بصیره ظاهر است که از جانب مشرق کسی که دین حق را طلب
نموده و مردم را باین حق دعوت نموده و پادشاهی یافته بغیر از سلسله صفویه ... اتفاق ننموده است و در این حدیث مدح بلیغ
شیعیان خصوصا انصار و اعوان ائمه و لاسیما ... بسیار است و بر عاقل پوشیده نیست تمام شد کلام مولانا و از
بعضی حدیث ... از آن چند حدیث دیگر نقل کرده است و بعد حکم نموده است که دولت صفویه متصل خواهد
بود بظهور و خروج صاحب الزمان ... راقم گوید که در حکم کردن اتصال دولت ایشان بدولت صاحب الزمان تأمل نموده و
انقراض و انقضاء آن برای خود کشوده است زیرا که اهل سنت و جماعت نیز احادیث چند روایت کرده اند در باب امتداد زمان

خلق قرع باستیه از زمان ظهور مهدی صاحب الزمان و مولانا قاضی نور الله شوشتری نور الله مرقده در کتاب مجالس المؤمنین به تفصیل
ذکر نموده است و کلمات واحادیث ایشان را جواب شافی داده است اگر دیگران نیز بر مولانا مجلسی اعتراض کرده جواب گویند که اکنون مدت
دوازده سال می شود که دولت صفویه انقراض یافته و خاندان سلطنت ایشان بملک عدم شتافته آیا مولانا چه جواب خواهند فرمود در روز
گویا باید بجهت نقل کردن مولانا این حدیث و احادیث دیگر را در مدح خاندان صفویه و تمجید نمودن صوفیه در دیباچه زاد المعاد و جرم
که در موضع خود مذکور خواهد شد بعد از مداحی دیگر مذمت صوفیان و قبح ایشان لازم بود و این تعارض و تناقض در کلام از روی
غفلت و دنیاداری خواهد بود یا آنکه ... و مداهنه ... کرده است چنانکه در این زمان بنا بر اکثر علمای ایران بر این سبب
از اینجا می توان دانست که عامه اهل ایران عداوت صوفیه را و انکار ایشان را از روی دین داری و پرهیزکاری دشمن نمی
گفتند بلکه از جهت شهرت و حب ریاست و جلب منفعت و تحصیل جاه و ثروت و قبول عامه و زیب جامه و صدای نعلین و ... دنیا
چنانچه بر انصاف اهل البصیرة پوشیده نیست و نیز بعضی علما و مجتهدین عصر چنین مضمون ها گفتند و تقریر کردند که ما از برای صلاح
امر خود اظهار عداوت اهل عرفان می نمائیم و انکار ایشان را بجهت سعر دستگاه میکنیم نعوذ بالله من شرور انفسنا و سیئات اعمالنا

توضیح مرام بر ارباب بصیرت مخفی نخواهد بود که چون سلطان حسین که آخر ملوک صفویه بود بر سریر سلطنت ایران عروج نمود و بسبب
شهریار صفوت شعار رحمه خویش برقرار بود و در نظام امور انام و مهام خاص و عام اهتمام می نمود امور چند از آن پادشاه ظهور
رسید که هر یک باعث اختلال دولت و زوال سلطنت گردید **نخست** آنکه اولیای دین و عرفای اهل یقین را رنجه داده و دست تعدی
به صوفیان صفوت نشان گشاده در هر محفلی که ذکری شنیدی آن جماعت را اذیت و آزار رسانیده و هر مکانی درویشی دیده ... و خانقاه
گشته و در هر حلقه استماع ذکر نموده ذکر ایشان را از حلق آویخت و در هر انجمنی خط هویدا شد خون اهل آن انجمن را بریخت الحاصل
دود از دودمان درویشان برآورد و دقیقه از دقایق در ایذا و اذیت بجهت تغییر نکرد چنانکه عارف ربانی مولانا محمد صادق اردستانی
قدس سره را که وحید زمان و فرید دوران بود بعد از اذیت و آزار بسیار حکم به اخراج آن برگزیده احباب نمود و طفل صغیر آن جناب در اثنای
راه از شدت برودت هوا وفات یافت **نظم** چون خدا خواهد که پرده کس درد ⁂ میلش اندر طعنه پاکان برد ⁂ چاه جان عالم بقا و خاک
جهالت بر ابر یزرو بری آن شاه نادان بتبه اهل عرفان انجه لازمه جور و عدوان بود ظاهر ساختند و بعد از قلع و قمع سر هر جا عارفی
و درویشی بود از ملک ایران بر انداختند و در مجلس اهل دل دیده نمیشد طعن خواطر ایشان را خسته و ... مرأة قلوب
انوار انوار شکسته و در هر دیاری بظلم پرهیزکاری و هر بلوکی اهل سلوکی بود دست ستم بر ایشان گشوده و در هر و هر ولایتی صاحب معرفتی بود
خوار و اهانت نمودند و هر زمینی اهل یقینی و در هر ناحیتی صاحب ولایتی بود به انعدام و جوار ایشان همت گماشتند و طرق نا کوار
در تشنیع اصحاب می پنداشتند و اهل تشیع را در این مذهب ترویج نام میکردند ⁂ **حیث** لطف حق با تو مدارا ها کند ⁂ چونکه از حد بگذرد رسوا کند
سبب مقامات حکایات شیخ مجد الدین بغدادی رحمة الله علیه در کتاب روضة الصفا مسطور است که شیخ مجد الدین از مریدان
شیخ نجم الدین کبرای خوارزمی قدس سره بود و بنا بر فساد اهل فساد و سعایت حساد سلطان محمد خوارزمشاه از غلبه غرور آن مرد را قتل نمود

انگاه

استغفار کرده و پشیمان شده بخدمت شیخ نجم الدین آمده عرض کرد اگر دیه خواهی آنقدر زر و اگر قصاص خواهی اینک سر شیخ فرموده که
فرزندم مجد الدین را دیت و قصاص او سر تو و سرمن و سر هزاران در دولت تو و سرا پای مملکت است و بعد فرموده کان امر الله مفعولا
اندک زمانی گذشت که چنگیز خان از ممالک توران ظهور یافته بخوارزم آمد و کرد آنچه کرد و شد آنچه شد تفصیل آن در کتب تواریخ
بیان است **شعر** تا دل مرد خدا نامد بدرد ⁂ هیچ قومی را خدا رسوا نکرد ⁂ علی الخصوص دولتی که بنای آن طریق اراده و قانون
طریقه ظهور نماید و صاحب آن دولت بر در بارگاه صوفیان جان فشان بلا دو انصار کشیده و بقوت آن فرقه رایج مذهب ولیجای
حق کند و به پیروی آن طایفه اعدای دین و دولت را معدوم و نابود سازد و قرب دویست و شصت سال ملک و ملت بر آئین مرکز
قرار گیرد و شیرازه سلطنت و فرمان دهی نظام پذیرد و بالاخره صاحب آن دولت با آن گروه جهاد و خصومت کند و جواره ایشان را محو و ذل
و منکوب سازد و عدم وجود آن فرقه را وجه همت سازد و بر قتل و اخراج آن جماعت نماند و قوم اراذل را با شراف قبایل
مستولی گردانید و فرقه عارفان و دانشمندان را از مرتبه عدم رسانید تا این افعال چه ثمره خواهد داد و نتیجه این اعمال چه گره
خواهد گشاد آری اِنَّ اللّٰهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتّٰی یُغَیِّرُوا ما بِاَنْفُسِهِمْ **دوم** آنکه امور بزرگ و مهام سترگ را با شخاص لئیم نطفه و مردان
دون همت رجوع داشت و کارهای دون و خدمات زبون را ملک کفایه دانش مندی و عظمای با پایه بلند که از آنان از عهده برآیند
و ایشان از غلو همت تنفر گشتند **سیم** آنکه اعدای دین مبین و مخالفان شریعة سید المرسلین صلی الله علیه و آله اجمعین را
بر مملکت استیلا داد و ابواب رنج و محن و شور و فتن بر روی رعایا و برایای گشاد و ستمکاران بی ایمان که آن کافران مال مسلمانان را
بردند و خون مسلمانان را خوردند و لوث فقرا از برای بیان ساختند و بیهه ... که اخذ نمودند و بوت مسلمانان را کندند و دمار از روزگار
زیر دستان بر آوردند بزرگان گفته اند که بر دوستی آشنایان اعتماد نباید کرد چه بر بیگانگان رسد حقیقت بجهت کافران بی ایمان
و بعد مخالفان **مصراع** الله الله آشتی بر نردبان **چهارم** آنکه زنان سبد اقش و مردان بیدانش و خادمان بی غایه
جا به راه دار شوره ساخت و نظام دولت و مهام مملکت را بعهده گروه جاهل و قوم اراذل انداخت چنانکه در روزگار آن شهریار
هر ابلیسی خداوند منصبی و هر مقداری صاحب صدری و هر مجردی مالک مسندی بود و هر بی معرفتی صاحب مرتبتی و هر گدایی خداوند
جاهی و هر بی پایه بلند پایه شده هر ناوانی لباسی و هر بی سر و پایی بر پاشی و هر دون همتی بدولتی رسیده و هر بی تدبیری در بی
و هر بسیه کاری بی سپه داری و هر جاهلی عاملی و هر بی تمیزی عزیزی گشت و بواسطه زنان و خواجه سرایان امور مردان بجوم
مبدل گشت **نظم** گفتم ای رفیق بسته الگوی نقد را بینا ⁂ چشم خود کن نی نا شنو و یقین ⁂ بعد از تقریر این دو حکم ریب
چون نتوفه و سامان گشت فرایم آمد محمود جاسر و بیس علجای ... افغان با شیش و با بعض هزار لشکر بی سامان
از شهر قندهار حرکت نموده بعد از قطع مراحل و قتل و غارت منازل بظاهر اصفهان رسیده قریب مدت محاصره نموده و سنه هزار و
صد و سی و چهار هجری چترا و غیرا تسخیر گردانید و هفتاد و دو تن از خوبان و فرزندان پادشاه را بقتل رسانید و چند سپاه
هزار نهال نارسیده از پای در آورد و آنگاه آن پادشاه را به دار الملک عدم ارسال کرد و پس از آن شهر اصفهان

ز قرون فراوان از حوادث دوران مصون بوده دست غارت نگشوده و مضمون آیه ان الملوک اذا دخلوا قریة افسدوها و جعلوا اعزة اهلها اذلة
آشکار نموده و لشکریان او با چندین هزار دختران ماه رخسار زنا کردند و با چندین هزار زنان شوهردار همین کار را بعمل آوردند و در بنای
علاوه فارس و عراق و کرمان این عمل نموده بنا بر مخالفت کیش و ملت [illegible] لوازم قتل و غارت و زنا و فسق و فجور بود بعمل آورد مذکور مولانا
مجلسی را احضار کرده و بحث و مؤاخذه نمود که مولانا محمد صادق اردستانی چه گناه داشت که [illegible] از آزار و اذیت اخراج کردی و ظلم و ستم
سایر در روز [illegible] را ضایع نمودی آنگاه امر نمودی که دندانهای مولانا را کنده و بر فرق سرش مسمار کوبیدند و [illegible]
علوم کرد رسانیدند ذکر قدوة العلماء زبدة الامراء میرزا نصر الله آن بزرگوار از اکابر علمای روزگار و افاضل عرفای عالیمقدار است
جامع علوم ظاهری و باطنی و حاوی فضایل صوری و معنوی است عارفیست که در قمارخانه پاکبازی در داده اول خود را در باخته
و سالکیست که در مصطبه مهر با او زهر و تریاق و با اهل آفاق چون شیر و شکر در ساخته [illegible]
[illegible]
عراق و فارس و کرمان و آذربیجان و خراسان نموده و بصحبت بسیاری از علمای عصر و عرفای وقت رسیده و تحصیل کمالات و فضایل
در مدرسه اصفهان نموده و منظور نظر مشایخ عظام گردیده و بخدمت العارف بالله حسین علی شاه طیب الله ثراه شتافته
و تلقین و ارشاد [illegible]
روزگار آن بزرگوار گشودند مقارن آن حال نایب السلطنه عباس میرزا آن جناب را بجهة تعلیم امیرزاده معظم محمد میرزا
تکلیف نمود و آن بزرگوار بنابر اضطرار و مصلحت کار این امر را قبول نموده چندگاه به تکمیل حال و تحصیل کمال و تصفیه باطن و تزکیه
نفس امیرزاده مشغول بود و چون امیرزاده معظم بمکرمت ولیعهدی مکرم گردیده کارکنان قضا و قدر بوزارت ولیعهد آن جناب را
مقرر گردانیده مصرع گل بود و سبزه نیز آراسته شد الحال [illegible]
و ضعفا میگذرانند و چون الشیخ الکامل الواصل مجذوب علیشاه قدس الله سره العزیز [illegible] در شهر تبریز [illegible]
واصل شد [illegible]
و خلیفه کبری [illegible]
قدوه اهل عرفان [illegible]
امیدوار است [illegible] ذکر اردوباد بضم اول و سکون راء و دال
مع الواو و باء مع الالف و سکون دال قصبه ایست [illegible]
شیرینش فراوان [illegible]
حسن و جمال فی الجمله برخوردارند [illegible]
بلند ذکر اردستان بفتح اول و سکون راء و کسر دال و سکون سین مهمله و تاء منقوطه مع الالف و سکون نون قصبه ایست

[illegible] بجنوب [illegible] قصبه [illegible] از اقلیم رابع [illegible]
[illegible] فراوان [illegible] آتش [illegible] و معتدل [illegible]
[illegible] شمال اصفهان [illegible] مردمش جملگی شیعه مذهب [illegible]
[illegible] ذکر [illegible]
جمال الدین صاحب تصانیف کثیره است [illegible]
[illegible] ذکر اراک بفتح همزه و راء مع الالف و سکون کاف عربی [illegible]
جملگی اهل سنت و جماعت هوایش [illegible] ذکر ارجان بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال و کاف
عربی مع الالف و سکون نون نام دو قصبه ایست [illegible]
[illegible] از محال شیراز [illegible]
[illegible] میان دو کوه واقع [illegible] فی المعجم واسع است
[illegible] صاحب تصانیف [illegible]
[illegible] ذکر ارجیش بفتح اول و سکون ثانی و جیم مکسوره مع الیاء و سکون شین منقوطه قصبه ایست [illegible]
[illegible] از اقلیم رابع [illegible] مردمش مسلمان [illegible]
[illegible] ذکر اردلان بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال و لام مع الالف و سکون نون [illegible]
[illegible] کردستان [illegible]
[illegible] امان الله خان بن خسرو خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خسرو خان [illegible]
[illegible] ذکر اردن بفتح اول و سکون ثانی و فتح دال مهمله و سکون نون [illegible] شام است
[illegible] عظیم [illegible] مشهور [illegible]

مشرق جبال وبئر العرب واز جانب جنوب بدیار فلسطین واز سمت شمال بملک دمشق و مجموع بلاد اردن از اقلیم سیم است و هوایش سالم است
و جبال و تلال آن بیشتر از مجاری و سیلابست و میوه های گرمسیریش فراوان و فواکه سردسیریش ارزان جمیع اهالی آنجا مسلمان
شافعی و حنفی و قلیلی نصاری و اقل قلیل شیعه اثنا عشریه اند ذکر بلاد و اطراف آنجا خواهد آمد ان شاء الله تعالی **ذکر اردبیل** بفتح اول و سکون ثانی
و ضم بای موحده و واو مع الالف و سکون نون قریه بزرگست از توابع گیلان شاه اسمعیل صفوی از آنجا خروج نموده و در سید و مخروج در ان
قشلاق فرموده است **ذکر [illegible]** شهری بزرگ و جنت است سبز که هوایش سرد و آبش دلپسند مشتمل است بر نواحی مشهوره و قرای
معموره مردمش ترک زبان و جمعی مذهب و دیگر نصاری و قلیلی شیعه اثنا عشریه اند و اقل قلیل حنفی گویند یازده هزار خانه در اوست و جمعی
اند بازار بسیار و مساجد عالی و جوامع متعالی دارد و اگرچه راقم ندیده و اتابه نزدیکی او رسیده و مردم آنجا بسیار دیده و [illegible]
بعضی خصوصیات دارد و چون ندیده بودم حواله بکتب تواریخ نمودم **ذکر ارزنجان** بفتح اول و سکون ثانی و کسر زای منقوطه و سکون نون
و جیم مع الالف و سکون نون دوم شهریست خرم و مدینه ایست مخوف و از بلاد اناطولی و بقول حمد الله مستوفی صاحب نزهة القلوب
از بلاد ایران بوده و الکنون سالهاست رومیان تصرف نموده اند آن شهر در زمین هموار اتفاق افتاده و جوانب اربعه اش ... و در
و اطراف آن شهر از قرب سه یا چهار فرسخ جبال شامخه احاطه دارد و جمیع جوانب اربعه آن معمور و آباد و نواحی و قرای آنجا همگی [illegible]
و انهار بسیار در شهر و قرای جاری و بر جمیع عماراتش بساتین و قرب ده هزار خانه اهالی است و اکثر عماراتش ... است سلطان علاء
الدین کیقباد سلجوقی از سنگ تراشیده بارو بدورش کشیده و اسواق مسقف و دکاکین مسقف و کاروان سراهای خوب و تکایای
مرغوب و حمامها و خانقاهی ولکن و مساجد عبادت فراوان دارد و است از اقلیم چهارم و خاکش خرم هوا آبش خوشگوار و هوایش سازگار است
زمینش طرب انگیز و خاکش حسن خیز با غاتش فراوان و فواکه سردسیریش ارزان علافتش خوب و حبوباتش مرغوب نهاش ... صاحب
حسن و جمال و مخلص اهل حال و ارباب کمال اند ساکنان شهر و قری حنفی مذهب و ساکنان جبال کوهستان علی اللهیه و نصاری نیز و ا
و اهل حق بنزدیک شهر و کنار ... راقم گوید در عالم سیاحت در خوبی آب و هوا و روح و صفا شهری از ارزنجان کمتر شهری دیده شده
اگرچه شهر کوچک است اما نهایت با صفاست در رود فرات از کوه سنجی شهر میگذرد و منبع آن از ملکت ارزنة الروم است و از کنار ارزنجان و کماخ
و الکن گذشته و در کنار معدن رود و جلیمی از جبال اوجیق بر رومی را خفته و ... ملاطیه را قطع نموده و از شرق حلب جسور و از ...
شام عبور نموده و بادیه عراق عرب را طی کرده و از کنار شهر حله گذشته داخل شط العرب گشته بدریای عمان میریزد **ذکر ارم** صاحب
معجم گوید که آن بضم اول و فتح ثانی و سکون میم است مدینه ایست خرب مدینه ساریه از نواحی طبرستان اهالی آنجا کلهم از قدیم شیعه
اثنا عشریه اند راقم ندیده **ذکر اریحا** از بلاد و حدود اردن و از کشور شامست از اقلیم سیم و مردمش اغلب مسلمان شافعی مذهب و حالی
از علامیه نباشند **ذکر [illegible]** از بلاد خراسان و از اقلیم رابع راقم نه از عقب دیده و نه اهل او را عقب مشاهده نموده است **ذکر**
ارجان بفتح اول و سکون ثانی و کسر سین مهمله و سکون جیم مع الالف و سکون نون ثانیه بلوکیست از فارس و در شمال شیراز
واقع و هیاره در حوالی آنجا دور و هوایش بگرمی مایل و آبش معتدل و مردمش همگی شیعه مذهب و قلیل الادیه و از شرارت خالی

باشند و چند پاره قریه جنوب از حضار خاقه اوست اکثر میوه های آنجا خوب خصوص انارش که نهایت نیکوست **ذکر ارس** ارس نام رودیست
که در بلاد آذربایجان و اران میگذرد و آن رودیست میمون که از جبال قارقیاو ارزنة الروم برمیخیزد و بولایه ارمن و اران عبور نموده
و آبهای آن حدود و تمام بر آن رود میریزد طولش تخمیناً یکصد و پنجاه فرسخ و هنگام طغیان آبش سیاه رنگ و در آن بسیار است سنگ و عبور
کشتی صعب و دشوار است و عجایب سریع الجریان و از طرف جنوب بسمت شمال روان است و در اطراف آن رود زراعت فراوانست
و در عجایب المخلوقات مذکور است که اگر مسعول بخورشیده یعنی کسی که چوب را شسته باشد از آن رود بگذرد و بشرط آنکه پایش از آن نو در آب
باشد بهالطبع یعنی فوراً آن علت زایل گردد و اگر شخصی از آن آب بگذرد چنانکه همه زیر پی او در آب باشد چون و ... برابر عین الولد
شد فی الحال وضع حمل شود و از این خصوصیات غالب باور دارد و هر که خواهد در آنجا رجوع کند **ذکر ارمن** بفتح اول و سکون دوم و فتح میم و
سکون نون نام دو ولایت یکی ارمنیه کبری و دیگری ارمنیه صغری و داخل ملک روست و ارمنیه کبری از کشور ایرانست و مراد از اتم از این
موضع ارمنیه کبرا است و آن ولایت وسعت و مملکتیست عظیم مشتمل بر بلاد معموره و قصبات مشهوره و جنگلهای خوش و مراتع دلکش آبش
معتدل و هوایش پسرد میل مایل اکثر بلادش از اقلیم چهارم و قلیلی از پنجم کوهستان آن ملک زیاده از حساب است و حدود ولایت از طرف
مغرب به دیار بکر و ارزنة الروم و از سمت مشرق به آذربایجان و اران و از جانب شمال بایران و حجم رسید فارص و از جهت جنوب بکمال کردستان
مسکن طوایف بسیار و مأمن عشایر بیشمار خصوصاً اکراد و جماعت مطرده و شاکیه که اکثر بلاد و معابر و مسکنی است و براین جمله علوم و شیرین شور
اکثر دلیل کوهیست قبل از بعثت حضرت عیسی ... ... جمیع ... و مجوسیه بوده بعد از بعثت حضرت عیسی دین آن حضرت اختیار نموده
بر طریقه دین آن حضرت را رواج دادند که مطلق عبده مراسمی کعبه و چون رایت اسلام بسر بر سپهر جهانگیر کشیده و صیت دین مبین شرق و غرب
عالم رسید در زمان خلافت عمر بن خطاب و عثمان بن عفان تمامت آن ملک بخطه اسلام درآمد و آن مملکت بر اهل اسلام مسلم شد الکنون
صاحبان مذاهب مختلفه در آنجا بسیار شده و جمعی بر دین معاویه و رؤسای ایشان می پرستند و گروهی کثیر عیسوی مذهب و ایشان را
ارمنی گویند و اهل تشیع ... اعتقاد و بعضی دیگر یهود و در این طایفه در غایت غلو و تمسک دارند که علی اللهی اند ایشان از قزلباش هستند
کمتر اند و دیگر شیعه اثنا عشریه قومی دیگر اهل سنت و جماعت ایشان متفرق و بر فرقه اند طایفه شافعی مذهب و جمعی حنفی ... و فرقه سواد
اعظم و اهل سنت قبایل و عشایر آن دیار طوایف اکراد اند و در شجاعت و مردانگی جمله رستم نهاد و در قرب بعضی هزار خانه دارند و در
مغرب بر و دری مقدم اکثر و دیار ما از فرقه خوارزم و فتنه انگیز بیند و از دزدی و قطاع الطریقی نیز میرسند قدیم الزمان همان الولایت
از اطراف ملوک عجم بوده و در هنگام فرصت گاهی ولاة آنجا طریق بغی و طغیان می پیمودند و در سنه پنجم از هجری در زمان خلافت عثمان بن
عفان سلمان بن ربیعه قهراً و جبراً ولایه را گشود و بعد از سلمان حبیب بن سلمه آنجا را فتح نمود و در اغلوطه که دار الملک آنجاست قتل عام
کرد و ... نهب و غارت واسیر ... آورد و چون زمان خلافت بنی عباس و آل رشید بن بیرون شد امنای دولت عباسی التجا بمحقق نمودند و جمعی
کار امنای محقار بن ابی عبیده ثقفی ضبط کردند و بار دیگر تصرف امنای بنی عباس درآمد و چون زمان دولت آن گروه منقرض شد ملوک بنی
عباسی ... کردند و چون ارکان خلافت ایشان اختلال یافت ملوک اطراف به آنجا تاختند لکن همواره سلاطین آذربایجان بدان دیار حکم نموده

و در زمان ملوک طوایف حکام آنجا مشهور بوده مدتی بعد از انقراض دولت چنگیز خان و امرای چوپانیه و ایلخانیه و آق قیونلو و قراقیونلو و اوایل
دولت صفویه متصرف شدند و سلطان سلیمان خان بن سلطان سلیم خان قیصر روم به تصرف خود در آورده و از خوف قزلباش [illegible] کرده
و شاه طهماسب بن شاه اسماعیل صفوی جبراً و قهراً از [illegible] میان ایشان [illegible] و مدتی میان سلاطین روم و پادشاه عجم در سر ملک ارمن
شور و فتن واقع شد تا آنکه سلطان مراد خان رابع در عهد شاه صفی نبیره شاه عباس ماضی تصرف نمود تا حال که سنه هزار و دویست و
چهل و هشت هجری است جمیع بلاد ارمن در تصرف اولیای آل عثمان است راقم گوید که مدت مدید و عهد بعید در آن کشور گردیده و [illegible]
صاحبان ملک و ملت و دین و دولت آن مملکت رسیده و اکثر بلاد آن مکان و آثار ارباب عرفان و اهل کمال و اصحاب فضل و رجال [illegible]
گردیده به طریق معهود مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی **ذکر ارمنیه صغری** ولایتی است معمور و دیاری است معروف به خوبی آب و هوا و [illegible]
از مضافات کشور اناطولی و محدود است از طرف شرق به ولایه دیار بکر و از سمت مغرب به دریای روم و از جانب جنوب به دیار شام و از جهت
شمال به ملک اناطولی و مشتمل است بر کوهستان سخت و جنگلهای بی حد [illegible] جمیع بلادش از اقلیم چهارم و هوای اکثر بلادش معتدل و اغلب
سکنه اند [illegible] سواد اعظم آنجا حنفی مذهب و بعضی نصاری [illegible]
و محسوب [illegible] و مداین عظیمه و قصبات بسیار و نواحی بی شمار و انهار و عیون از حد افزون و مواضع خوش و مراتع دلکش [illegible]
آن مکان [illegible] ترک زبان [illegible] از حسن و جمال بهره ورند [illegible] سال می شود که از تصرف اولیای
آل عثمان است راقم مدتی [illegible] در آن ملک سیاحت نموده و طریق معاشرت با فرق مختلفه [illegible] و صحبت اکثر
[illegible] اهل فضل آنجا [illegible] **ذکر ارزروم** [illegible] اول و ثانی مع الواو [illegible]
[illegible] شهری دلگشا و [illegible] قدیم الشهر [illegible] آذربایجان [illegible]
[illegible] و اکثر خانه های [illegible] روان است [illegible] ارباب خانه [illegible] و نواحی خوب و قرای مرغوب [illegible]
[illegible] از اقلیم رابع و در دامن جبال واقع [illegible] سعت [illegible]
[illegible] داخل آن شهر گشته [illegible] با اهل آنجا معاشرت نموده است [illegible] ترک
زبان [illegible] **ذکر قدوة السالکین زبدة المتقین** [illegible]
کمالات [illegible] آراسته و [illegible] قطب العارفین و
قدوة الواصلین الشیخ الربانی محمد [illegible] قدس الله سره [illegible] بیست سال [illegible] خدمت
آن حضرت بوده [illegible] قیام و اقدام نموده و [illegible] آن جناب [illegible]
[illegible] شاه [illegible] نموده [illegible] در میان ولایه [illegible]
[illegible] اهل آن بلاد [illegible] اهل آن ولایه [illegible]
[illegible] آن بزرگوار [illegible] راقم [illegible] سال قبل در دار الملک طهران [illegible] ملاقات نموده

و ابواب معاشرت و مصاحبت [illegible] کشوده [illegible] کریم [illegible] آن بزرگوار [illegible]
گردیده [illegible] **ذکر اربیل** بفتح اول و سکون راء [illegible] موحده مع الیاء التحتانی و سکون لام [illegible] از عراق عرب
[illegible] از اقلیم سیم هوایش گرم [illegible] و آبش معتدل [illegible] راقم [illegible]
[illegible] **ذکر ازمیر** بکسر اول و میم مع الیاء و سکون راء [illegible] جهان [illegible]
[illegible] اکثر مردمش
[illegible] از مضافات اوست از اقلیم پنجم هوایش [illegible]
ارباب دولت [illegible] و از متاع حسن و جمال بهره [illegible] در آن شهر [illegible] معمور [illegible]
و روم در آن [illegible] **ذکر ازنیک** بهمز اول و سکون زاء معجمه [illegible] مع یاء تحتانی و سکون کاف [illegible]
[illegible] و در آن [illegible] شجاع [illegible]
[illegible] ترک زبان [illegible] اقلیم چهارم [illegible]
[illegible] از حسن و جمال بهره [illegible]
[illegible] اهل معرفت و ارباب
[illegible] اهل ایران [illegible]
از اهل ایران [illegible] **ذکر ازنکمید** بکسر اول و سکون زاء معجمه و کسر نون و سکون کاف [illegible]
و سکون دال [illegible] شهر قسطنطنیه [illegible] طرف شمالش [illegible]
[illegible] آن شهر [illegible]
[illegible] و صنوبر [illegible]
[illegible] و جبال [illegible]
آن شهر واقعست [illegible] حنفی مذهب و دیگر نصاری
[illegible] مرغوب [illegible]
[illegible] ارباب دولت و اصحاب تجارت [illegible] حسن و جمال [illegible] بهره [illegible]
[illegible] طبایع ایشان غالب [illegible] **ابن العربی** [illegible] راقم [illegible]
[illegible] اهل معرفت [illegible]
[illegible] در این زمان کسی باشد [illegible]
[illegible] اکنون [illegible]

اما گاهی ظهور و گاهی بطون و گاهی بروز و گاهی کمون را سازد بر علمی که طالب پیدا کند آن علم بروز و ظهور بهم رساند و چون مضمون [illegible]
بر علمی که [illegible] پیدا کند بطون و کمون بهم رساند و در پرده خفا رود چنانکه در این روزگار اکثر علوم غریبه و فنون عجیبه در پس حجاب رفته
و چون عروس در حجله و ستر خفته و اکنون سخنان مردم زمان حرف ضرب یضرب و فعل یفعل و [illegible]
[illegible]

[illegible] ذکر [illegible] [illegible]

[illegible] ذکر [illegible] [illegible]

[illegible] ذکر استرآباد [illegible]

[illegible]

ازان بعضی او را دار الملک جرجان گفته اند صاحب معجم البلدان گوید که [illegible] شهریست در میان طبرستان و خراسان و برخی او را از خراسان شمرده اند
و بعضی از طبرستان دانسته اند [illegible] سلیمان بن عبد الملک [illegible]
[illegible]

[illegible] طریق ذوق المتألهین [illegible]

سبیل الاجمال [illegible]

[illegible] مقدمه اول [illegible]

[illegible] مقدمه دوم

~~[illegible]~~ بدانکه صدق مشتق بر شیء اقتضای کند قیام مبدأ اشتقاق با آن شیء را چنانچه که عرف لغه هم همین باشد نامبرده که تغیر
نموده اند اهل عربیت اسم فاعل را بجز بکه دلالت کند بر امری که قایم است باو مشتق منه و این کلام دور است از تحقیق چرا که صدق حداد و مشمس
بسبب بودن حدید است موضوع صناعه او و چاه کچ تیغ و غیره باو تفویض کرده اند و صدق مشمس بر آب بسبب نسبت او است بشمس مشمس بودن
شمس او را بجهه مقابل شمس و نه بجهه قیام مبدأ اشتقاق و آن شمس حداد یا آب و هرگاه مرتسم شد صورة این اد مقدمه در ذهن تو پس
بدان که جایز است که بوده باشد وجودی که مبدأ اشتقاق موجود است لیکن قایم باشد بذات خود و او حقیقه واجب الوجود باشد و وجود غیر
او عبارت از انتساب این غیر بوجود پس می باشد موجود اعم از این حقیقه و غیری که منتسب است باو و این مفهوم امر اعتباری است که شمرده
شده است از معقولات ثانیه و گردیده است اول بدیهیات و اگر کسی گوید که چگونه متصور می شود بودن این حقیقه موجود و حال آنکه این حقیقه
عین موجود است و چگونه تعقل کرده می شود بودن موجود اعم از این حقیقه و غیر او جواب گوییم که نیست موجود آنچه بود و اعم و توهم مسئله او را
جزئی از آنکه بوده باشد مغایر مر وجود را بلکه معنای او آن چیزیست که تعبیر میکنند از او بفارسیه بهست و مرادفات او پس هرگاه فرض کرده شود
وجودی مجرد از غیر آن که قایم بذات او باشد می باشد وجود از برای نفس خود پس چنانکه موجود و وجود قایم بذات خود چنانکه هرگاه صورت
قایم باشد بذات خود می باشد عالم بنفس خود پس چنانکه علم و عالم و معلوم در جایی که هرگاه فرض کرده شود مجرد از ماده باشد حرارت
و حواره و اگر کسی گوید که چگونه متصور می شود این معنای اعم پس گوییم آنچه ملحق کرده باشد معنی عام احد الامرین از وجود او که منتسب
باو است یا مقصود حداد و حیاد او و نیست که ی باشد وجود مبدأ آثار و عملک که بوده باشد معنی عام او قایم به الوجود و اعم از آنکه وجود
قایم بنفس باشد پس می باشد قیام وجود باو و قیام شیء بنفس خود و لازم می آید از بودن اطلاق قیام بر این معنی مجاز آنکه بوده باشد
اطلاق موجود باو مجاز پس وجودی که مبدأ اشتقاق است مر واحد موجود فی نفسه است و او حقیقه خارجیه است و موجود اعم از او و از غیر
خبر او است می باشد و حاصل کلام این است که هرگاه نظر کنیم در وجودی که مشترک است میانه موجودات پس میدانیم آنکه اشتراک او نیست
اشتراک من حیث العروض بلکه من حیث النسبة است پس ظاهر شد آنکه وجودی که منسوب است باو جمیع ماهیات مرتبه قایم بذات غیر
عارض مر غیر او را و واجب است لذاته چنانکه هرگاه نظر نمایم بمفهوم حداد و مشمس هم می فهمیم در بادی النظر آنکه حدید و شمس
مشترکند میان افراد خودشان پس متفطن شویم چنانکه ایشان منتسبه مشترک نیستند عروض بلکه یک نسبتند بهر دو است پس ظاهر شد آنکه
توهم عروض باطل است و آنچه توهم نموده ایم او را عارض مشترک در واقع او غیر عارض است بلکه امر است قایم بذات و این افراد را نسبتی است
باو و نیست در این حداد و شمس و وجود جز پس هرگاه نسبت داده شود وجود حقیقی بانسان مثلا حاصل می شود موجودی و هرگاه
نسبت داده شود بفرس پس موجود دیگر هم میرسد و بگذار بعضی قول الواجب موجود ای انه وجود و معنی الانسان موجود ای انه ذو
وجود این موجود و آنکه از برای او نیستی است بواجب تعالی پس آنکه قول او وجود زید و وجود عمرو در قول الله زید و الله عمرو است و می باشد
مفهوم موجود در این کلام اعم از وجود قایم بنفس و از امور منتسبه باو بنحوی از اتصاف و دلیل بر حقیقه خبر است آنچه ذکر کرده حاذقان جنیت
که مفهومی که مغایر است مر حقیقه وجود را مثل انسان ذی ماهیة که منضم نشده است باو وجود بنحوی از وجوه در نفس الامر نمی باشد موجود

قطع و با دوام که حاظ خارجه مثل انضمام وجود را باو و حکم نیست هیچ عاقل بر بودن او موجود پس هر مفهومی که مغایر است وجود را پس او در بودنش موجود و در نفس الامر
محتاج است بغیر او که وجود باشد و هرچه محتاج است در بودنش بموجود بغیر خود پس او ممکن است زیرا که نیست معنای از برای ممکن مگر آن چیزی که محتاج است
در بودنش بموجود بغیر خود و چرا این غیر موجود باشد از برای او و با او وجود باشد از برای او پس هر مفهوم که مغایر است مر وجود را ممکن است و نیست شیء از ممکن واجب
پس نیست شیء از مفهوماتی که مغایر مر وجود واجب الوجود و حال آنکه ثابت شده است پیش از این آنکه واجب موجود است پس او نمی باشد مگر وجود که قایم
او موجود است بذاته و مشتمل است فی حد وجودش بوجود و از غیر ذات خود و اگر چه غیر او از ارتباط موجود که حقیقه قایم به الوجود است به تمیع آن جهة
که بیان او را میر ساند غیر او و چونکه وجوب است واجب تعالی بجزئی حقیقی متعین بعین قایم بذات باشد واجب است که وجود نیز از جهة بودنش
واجب بجهه آن باشد پس نمی باشد وجود مفهوم کلی ناممکن باشد از برای او افراد و می پس جزئی حقیقی است که نیست در او امکان تعدد و اتصاف
و قابلیت بذات خود و منزه است از آنکه بوده باشد عارض مر غیر خود را پس می باشد واجب وجود مطلق که منزه است از تقیید و انضمام بغیر و
بر این متصور نمی شود عروض وجود و مباینت او ممکن را بلکه مباینت چنانی بود و نیست موجود مگر آنکه از برای او است نسبتی مخصوص بحضرت وجود قایم بذات و
نسبت بوجود مختلفه و انحاء و نشئی می باشد که متعدد است و اطوار بر ماهیت تنها پس موجود کلی است لکن هر چند که وجود جزئی حقیقی باشد و همچنین ذکر
نموده است محقق شریف طیب الله ثراه و آنچه ذکر نموده است بعض مشایخ ایشان و او گفته است لا یعزب الا از المعرفة فی العلم و مشابه نموده است
او را محقق دوانی و اکثر متاخرین و نموده است محقق لاهیجی در کتاب شوارق که مخفی نیست این دلیل منتهی نمی شود مگر بطلان رای متکلمین است به آنکه
مفهوم مر بودن وجود و را واجب افراد حقیقه و اقتضای مذهب حکما پس وارد نمی آید باو آنکه بودن وجود موجود بالذات و مستغنی در بودنش
موجود از غیر ذات خود و مستلزم وجود و قایم بغیر مبدأ آنکه ممکن است بوده باشد قایم بماهیتی از ماهیات و نیست شبهه در بودن او واجب الوجود
و از این لازم می آید که نبوده باشد وجودی غیر از آنکه قایم باشد بماهیات ممکنه و آنکه بوده باشد بر حقیقه وجودیه قایم بذات خود و این بجهة
ذکر کرده است از وجوب بودن وجود جزئی حقیقی او مسلم است در وجود حقیقه که قایم بذات خود باشد و از این لازم می آید که مفهوم وجوب
که او کون در اعیان است کلی نباشد و از برای او افراد حقیقی که بعضی او قایم بذات و بعضی قایم بماهیات ممکنه باشد نباشد اقتضای کلام
وارد می آید بر اصل مطلب بر امور چند امر اول آنکه بودن وجود واجب تعالی وجود جمیع ماهیات از جوهر و عرض غیر صحیح است بجهة
افراد موجود او متفاوت هستند بحسب ماهیات او یا آنکه بعضی متقدم است بر بعضی بوجود و تعقل می شود تقدم بعضی بر بعضی بوجود یا بودن
وجود در جمیع واحد و حدت حقیقیه و اگر حقیقه معاوض نشود تفاوت بسبب تقدم و تاخر نیست در وجود حقیقی بلکه در نسبت و ارتباط است است
باو یا آنکه بوده باشد نسبت بعضی از آنها بوجود حقیقی اقدم از بعض دیگر در جواب میگوییم که نسبت از این حیثیت که نسبت است امر عقلی است و او حاصل
می شود و تفاوت در او نیست فی انفسها بلکه باعتبار منتسبات است از منتسبین پس هرگاه منسوب الیه شیء واحد باشد و ماهیته منسوبه واحد او
رکب انتساب بعضی نمی کند شیء از تقدم و تاخر و نسبت او و توقف بغیر از برای افراد پس نسبت بعضی از جهة عدم حصول و تحقق نفس انتهای
حلول پس از شیء حاصل می شود اعتبار بعض افراد ماهیت واحده متقدم و تاخر در نسبت بواجب امر دوم این است که نسبت ماهیات بواجب تعالی
اگر ممکن باشد لازم می آید بودن واجب تعالی صاحب ماهیت بلکه صاحب ماهیات متعدد و متخالفه با آنکه ثابت شده است که نیست

شی از برای او نفسی سوای وجود او کرده باشد نسبت میانه ماهیات و واجب تعالی که تعلق شی بشی فرع وجود و تحقق هر دو می باشد پس لازم
می آید که منکر بوده باشد از برای هر یک از این ماهیات وجودی متقدم بر انتساب و تعلق آنها زیرا که نیست شبهه در اینکه حقایق ماهیات
عبارت از تعلق بغیر خود نیست ... که تصور کنیم ماهیات را ... داریم در ارتباط و تعلق آنها بحق تعالی بخلاف وجود او ... زیرا که ممکن است
اینکه گفته شود که هویات آنها متغایر تغایر متعلقات و ارتباطات آنها نیست ... ممکن ... و مجوزی از برای او وجود دیگر از جهت علم پس بدانکه
سیم اینکه معنای اینکه مفهوم ... از وجود بدیهی است و او مشترک میانه موجودات و اطلاق می شود بر موجودات و ماهیات ...
اعتباری و آن معلوم بالبداهت ... اینکه ماهیات متصفند بوجود اتصاف حقیقی ... و انکار او ... می نماید ... پس ...
... این باشد که این معنی ... ممکنات حقیقتا ... در واقع معنی اعتباری ... واگر انکار کرده ...
... گفته اند اینکه از برای ممکن علاقه می باشد با واجب که آن علاقه ... منع می شود ... آنها
... بدیهی و موصوف ... و سوای ... مشهور ... که قائلند باینکه وجود ممکن ... و وجود
واجب عینی است ... و ذات ... از برای ... وجود ... ممکن ... و ...
معقولیت پس قول باینکه وجود در این طریقه واحد شخصی است و موجود ... متعدد ... طریقه دیگر ... پس از این بیان
ظاهر شد که این طریقه ... تحقیق ... محقق ... و صدر المحققین در کتاب اسفار ... بر این ایرادات ... نموده است
نظم کاش دانایان ... ** ... ** ... این سخن ...
ظاهری ** ... ** وصلی الله علی محمد و آله اجمعین **ذکر استالف** بکسر اول و سکون ثانی و فتح تا ... مع
الالف و کسر لام و سکون فا ... دهی ... دار الملک کابل بسمت شمال او واقع ... کوه ... گرفته و سایر
اطرافش ... آبش گوارنده و هوایش فرحنده ... و هوای ... غالب و مردمش ... قریب بالف ...
خانه در اوست ... چند از مضافات اوست ... باغاتش فراوان و فواکه ... آتش ... فراوان ... خانه
روانست ... بسیار ... کشمیر ... و مردمش ... **ذکر اسد آباد** از توابع همدان
... قدیم الزمان شهری بوده ... خراب گردیده راقم ندیده است **ذکر اسفاره** نام دو موضع ...
... نام قریه ... اوست راقم ... دیده است ...
بسیار دارد و آبش فراوانست **ذکر اسفرینه** از بلاد ... خراسان ... اقلیم ... است راقم ندیده **ذکر اسحق آباد** نام چند
قریه است در عراق عجم و فارس و خراسان قابل تعریف ... سکنه ... شیعه مذهب ... **ذکر اسفزار** بکسر اول و سکون
ثانی و فتح فا و زاء ... مع الالف و سکون را ... از مضافات هرات ... از اقلیم چهارم و هوایش ... آبش ... دو
... حاصل خیز و اکثر قرای او در زمین هموار واقع و اطرافش ... کوهسار ... و مردمش فارسی زبان ...
... طایفه ... افغان و فواکه ... فراوان و غلاتش ارزانست ...

سرزمین ... در ... اقصای ... سمت جنوب ... قند ... اتفاق ... اهل کمال از ارباب حال ... از انجا ... بسیار برخاسته اند من جمله مولانا معین الدین صاحب
تاریخ هرات از آنجا بوده و راقم آن ... بسیار ... کرده است ... و ... **ذکر اسفراین** بکسر اول و سکون
ثانی و فتح فا و ... مع الالف و کسر یا و سکون نون ... معمور ... از توابع نیشابور ... آنجا ...
... از اقلیم رابع ... و هوایش ... وجوب ... آبش ... معتدل ...
... قریه معموره ... مردمش ... شیعه مذهب ... و ...
... ولایت ... و ... اکثر ... و ... ارباب حال ... ازان
... برخاسته اند ... من جمله مولانا نور الدین آذری ... و خلیفه جناب سید
نور الله ... صاحب تصانیف ... و شیخ نور الدین ... شیخ جمال الدین ... شیخ
... **ذکر اسفرجان** بکسر اول و سکون ثانی و فتح فا و سکون را
... مع الالف و سکون نون قریه ایست ... قریب ... و ... مضافات اوست ...
... آبش ... و هوایش ... طرف ... گرفته ... و آن قریه ...
... و ... مردمش شیعه مذهب ...
... از توابع ... شده است **ذکر اسلام آباد** نام چند قریه است در خراسان و کشمیر و کابل ... مشهور
ترین آنها قریه ایست که در ملک کشمیر واقعست ... و ... دار الملک کشمیر ... **ذکر اسلیچاب**
بکسر اول و سکون ثانی ... مع الالف و سکون با از بلاد توران و شهر ... راقم ندیده **ذکر اسلام کرد**
نام چند موضع ... راقم ... **ذکر اسلامبول** نام شهر قسطنطنیه است ...
... انشاء الله تعالی **ذکر اسمعیل آباد** نام قریه ایست از مضافات همدان ... آن قریه ... کرده ...
... آبش گوارنده و هوایش فرحنده دارد **ذکر اسمرقند** ... **ذکر اسکندریه** بکسر اول و سکون ثانی و فتح
کاف ... و سکون نون و فتح دال ... اسکندر ... آنجا ... خوب ...
... از اقلیم سیم هوایش ... و ... معتدل ... و در زمین هموار ... واقع و اطرافش ...
... مستوفی ... حضرت رسول اکرم ... روایت کرده است راقم ... مردم اسکندریه ...
و اکثر ... **ذکر اشتهارد** بکسر اول و سکون شین ... مع الالف و سکون را و دال ...
... مسافت ... شهر قزوین ... سمت جنوب آن واقع و اطراف اربعه اش ... هموار
افتاده و اکثر ... آباده است آبش ... و هوایش ... قریب هزار خانه در اوست ... مضافات
اوست ... و میوه ... و ... خانه ... راقم آنجا ... دیده و چندی

[illegible]

ذکر خیر الحاج عبد الرسول درویشی خوش ... [illegible]

[illegible]

نظم [illegible]

[illegible]

نظم [illegible]

نظم [illegible]

ذکر اشرف [illegible]

ذکر مظهر [illegible]

ذکر صفاهان [illegible]

نظم [illegible]

تیغ کرد و سلطان ملکشاه سلجوقی شهر را [illegible] استحکام برآورد و [illegible] محمود [illegible] افغان در آن حد و حصاری محکم ساخت و خندق
عظیم و دو دروازه قدیم را از آن دیوار بیرون انداخت و در زمان دولت صفویه آن شهر بغایت معمور و اکثر مشتهیات در آن موفور بود و بعد از انقراض
دولت ایشان [illegible] نظم [illegible] آن جبل [illegible] اکنون که سنه هزار و دویست و چهل
[illegible] و نواحی آن بر این موجب است
اول ناحیه [illegible] دوم ناحیه براآن سیم ناحیه جی چهارم ناحیه قهاب پنجم کرارج ششم ناحیه [illegible] هفتم ناحیه رودشت هشتم [illegible]
ناحیه [illegible] از کثرت باغات و بساتین با یکدیگر پیوسته اند نظم [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] و آن آب زاینده رود [illegible] جاری [illegible]
آب چاه [illegible] و آب چاهش شیرین [illegible] هوایش [illegible] و خاکش [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اهل اصفهان
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
اصفهان [illegible]
[illegible] نظم اصفهان
شهر [illegible] اصفهانی [illegible]
اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible] از حضرت رسول [illegible] دجال [illegible] از اصفهان بیرون آید و خلق [illegible]
مردم [illegible] معاویة بن ابی سفیان [illegible]
سال [illegible] عمر بن عبد العزیز [illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible] اهل اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان مسعود بن سلطان محمود غزنوی در سنه چهارصد و بیست [illegible] بقتل عام فرمان داد و چند

[illegible] هزار [illegible] کمال الدین اسماعیل خلاق المعانی [illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible]
[illegible] لشکر مغول و تاتار [illegible] کمال الدین [illegible]
[illegible] خواجه بهاء الدین بن خواجه شمس الدین صاحب دیوان [illegible]
اصفهان [illegible] بهاء الدین [illegible]
[illegible] بن محمود
[illegible] افغان [illegible]
[illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible] اصفهان
[illegible] بالسواد الاعظم [illegible]
[illegible] سواد اعظم نظم سواد الوجه فی الدارین [illegible]
سواد اعظم [illegible]
[illegible] اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible] اهل اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اصفهان [illegible] عراق و
فارس [illegible]
[illegible] میرابوالقاسم [illegible]

مروج ... که از اولاد خاندان سلطنت و بزرگی ظهور کرده باشند راقم گوید که کثیراً آن شهر را دیده و چند گاه در آنجا بسر برده
و کثرت اکابر و اعاظم آنجا رسیده اگر احوال معارف و مشاهیر آنجا بطریق صدق و صفا نوشته شود باعث ملال اهل کمال و اصحاب وجد و
حال خواهد بود مصرع سخن دارم ولی ناگفتن اولیست ❊ تحقیق احوال شهر اجمالاً آنست که اصفهان شهریست خوب و جاییست
مرغوب و مشتمل بر عمارات دلگشا و باغات نزه و مدارس محکم و مساجد محکم و اسواق مسقف و دکاکین مسقف و کاروانسراهای آباد و
حمامهای پاکیزه نهاد من جمله عمارات سلاطین صفویه بغایت دلنشین و چهار باغ شاه عباس و مدرسه محمد حسین خان ...
مسجد شاه و مسجد جامع او جمیع خوش ساخته اند و مدارس شاه و چند دیگر بطرز دلکش بنا کرده اند طالبان علوم در آنجا از هر دیار
همواره بدرس علوم نقلیه و فنون عقلیه اوقات خود را مصروف دارند اکثر طلبه علوم اند بار اهل گیلان و ... و اکثر مردم آن
می باشند و عموماً اهل اصفهان با درویشان و گوشه نشینان عداوه دارند و با زمره عرفا و اهل الله طریق بغض و کینه سپارند و این
خلاف آنست که در مدح و وصف او علم گفته و نوشته اند سواد اعظم و دار السلطنه آنست که در آنجا طوایف امم و فرق بنی آدم
توانند شد و ابواب معاشرت و مجالست بر روی هر کس توانند گشود چنانکه در زمان ملوک صفویه در آن شهر چندین تکیه و خانقاه و
... بوده و اصحاب عرفان و ارباب ریاضت بجهه ... آن ... ظهور نموده اند و برای آسایش فقرا و درویشان سعیهای بسیار کرده اند
صاحبکرم امیدوارست که محبوب این نقص و عیب رفع شود و زمره درویشان ... خانقاه ...
بطریق اختصار مذکور می نمایم ذکر فخر العارفین و قدوة السالکین حسین علیشاه اسم شریف آن جناب محمد حسین بود و از عرفای زمان
و اکمل مشایخ عصر بود و در علوم ظاهری و باطنی کسی با آن جناب برابری نمی نمود و در فقر و فنا و صدق و صفا در مرتبه عالی
دارد مراتب بجهه ریاضت و زهد و تقوی و عبادت بیگانه روزگار گذرانید در ترویج شریعت مقدسه و طریقت مطهره سعی بلیغ فرمودی و
در تربیت مریدان و تکمیل ناقصان وحید زمانه بودی و در کشف حقایق و شرح دقایق ید بیضا نمودی و در تشرف مریدان و طالبان
آن جناب را عدیل و نظیر نبودی باعتقاد راقم فرمایشات که نامه آن جناب در این طایفه بی نظیر ظهور نکرده اشعار آن ... نظم ...
که ناگه وحی کرده ... ❊ باز بین اندر جهان یا او جهان اندر وی ❊ سالها باید که تا یک ... گردون ... ❊ ...
با ... ❊ با ... همچون ... ❊ ... همچون ... در میدان ... ❊ آن جناب ثانی ...
خواجه عبدالله انصاری بود و اگر به حقیقت حال ... معلوم خواهد شد اما بحسب ظاهر میان آن جناب و خواجه مناسبت تمام
بود چنانکه بر متتبعین احوال این طایفه مخفی نیست گویند اصل آن جناب از قصبه جوشقان بود و جد بزرگوار آن جناب شیخ زین الدین جامع
علوم عقلی و نقلی و زاهد و متقی و امامت جمعه می نمود مولانا حسین علیشاه قدس سره در عنفوان جوانی ... در اصفهان بتحصیل
کمالات ظاهری و فضایل ... اشتغال داشت بعد از تحصیل علوم نقلیه و فنون عقلیه دست طلب بدامان ... آن جناب گردیده قدم در وادی
جستجوی گذاشت و کسب ذخایر ابدیه و سعادات اخرویه و استخلاص از علایق فانیه ... در کشور ایران و ... نشان نمودند و
بسیاری از علما و مشایخ عصر را ملاقات فرموده آخر الامر بکعبه مقصود ... درگاه جناب سید معصوم علیشاه و فیض نورعلیشاه قدس الله اسرارهم رسید

و بدون سید معصوم علیشاه ... جناب نور علیشاه قدس سره گردیده و ... تربیت و برکت انفاس آن حضرت ... درجات عالی رسیده چند
سال در خدمت مرشد خود در سفر و حضر می بود و در حضور مرشد بسلوک و مجاهده و ریاضت اشتغال نموده تا آنکه در اطوار سبعه قلبیه و انوار
سبعه غیبیه و مکاشفات و مشاهدات و معاینات و تجلیات آثاری و افعالی و صفاتی و ذاتی سایر و در عوالم لطیفه ملکوتی و جبروتی و لاهوتی
و الهیه ... عالم ... فنای فی الله و بقای بالله ... کلیه ... حقایق توحید علمی و عیانی ...
با سماء و صفات الهی پیوسته از اعیان و اصحاب کامل مرشد ... گردید و آنگاه از حضرت العارف بالله جناب نور علیشاه قدس سره
به اجازه و رخصت ارشاد ... تربیت سالکان و ... طالبان قیام نمود و بعد از چندگاه ... حاصل
کرده بوطن خویش مراجعت فرموده و در آنجا بارشاد عباد و هدایت اهل بلاد مشغول بود و بنابر اشاره مرشد خود ... و عظ و امامت و درس اقدام
اقدام نموده ... جناب نور علیشاه ... طیب الله ثراه سوالات و
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
... آن جناب ... ❊ نظم ❊ ...
... شهریار ایران آن جناب ... طهران ... اصفهان ...
... طهران رسید ... ایران ملاقات نموده شهریار ... فرموده ...
... در کمال اعزاز و احترام بوطن ...
... چند سال دیگر در اصفهان تشریف داشت ... آخر الامر باشاره ...
... سنه هزار و دویست و سی ... کربلای معلی ...
... قطب العارفین ... العارف الربانی محمد ... علیشاه
... در شب چهارشنبه ... محرم الحرام در اول سنه هزار و دویست و سی و چهار
... در مقام ... منزل ... باب النجف ...

از طرف بسیار رسانیده و بیت و سبق و چهار کلام از دروازه دوره مدفون گردید رحمة الله تعالی علیه رسایل خوب و تصنیفات مرغوب در علوم [illegible]
فرموده از آن حضرت در صحو و در کار زیاده و کارات چون در حین نوشتن این مجموعه نزد راقم از آنها حاضر نبود و لهذا اکثر [illegible] آن جناب با این
حقیر بسیار لطف و عنایت داشت و همواره در تربیت و تکمیل راقم همت می گماشت و اصناف الطاف خود را درباره حقیر مبذول می نمود و انواع
عواطف نسبت باین ضعیف ظهور [illegible] کلی [illegible] آیات و خوارق عادات و کرامات از آن معدن سعادات بسیار دیده و شنیده [illegible]
من جمله در دار الملک طهران روزی شخصی در خدمت آن جناب از یکی از درویشان شکایت نمود و معروض داشت که فلان درویش مرتکب
امری است که لایق درویشان نیست در جواب فرمود که شخصی که بعضی شنیع اقدام نماید و [illegible] هر گناه و خواهش کند هزار بار بهتر است از آن که
[illegible]
[illegible] از ذکر باری تعالی و از قرب حق جل و علا [illegible]
[illegible] که نوبتی در اصفهان در حضور جمعی از بزرگان فرمود که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] **ذکر العارف [illegible] مشتاق علیشاه قدس سره العزیز** [illegible]

از مریدان [illegible] علیشاه [illegible] **نظم** [illegible] مشتاق از علی [illegible]
[illegible]
[illegible] شمس الدین [illegible] شاه قاسم انوار [illegible] مشتاق علیشاه
قدس سره [illegible]
[illegible]
[illegible] مشتاق علیشاه [illegible] **نظم** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شهر اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

چرا صفی و فرقه‌ای که گرایید بودند [illegible] ظاهر گشت و از ظلم و ستم افغان و نادر و افغان [illegible] اکثر
ایران از ایوان کیوان درگذشت هر کسی آنچه از معارف عرفان و مراسم طریقه ایقان معلوم داشت در تحت ضمیرشان [illegible] گذاشت
و تحصیل دیگر در چنان بلایای اندرز و انزوا گزیده خود را مدت هفتاد سال در کمال خمول حال اهل ایران اوقات گذرانیدند و در سیر صحرای [illegible]
نادانی گردیدند [illegible] در همه جان و تن [illegible] و دیگر عرض و ناموس بود و همه در اندیشه تحصیل معرفت و طریقه تحصیل نفع باطن نبوده
چون زمان دولت افغان به آخر رسید نوبت سلطنت به نادر رسید [illegible] ترکی بوده و کار لشکرکشی و دشمن کشی اندیشی بود [illegible] سپاه
دولت و دشمن و ظهور لشکر و [illegible] کسی طالب معرفت گشتی و به ضمیرش خود تحصیل [illegible] نادر می‌گذشتی و اگر احیاناً در گوشه و کنار
اسم طریقه کسی بر زبان آوردی و نام تحصیل باطن و تزکیه نفس مذکور کردی [illegible] ملایان ظاهر که عقوبت حکم بود [illegible]
قرب سلطانی اندیشه می‌نمودند منع کردندی و تفرقه نمودندی که طریقه [illegible]
دولتشان این سخنان گفتندی تا آنکه دولت نادری درگذشت و ایران خراب گشت نظم دور مجنون گذشت و نوبت ماست ✽ هر کسی
پنج روزه نوبت اوست ✽ ایران بکام قران گردید و آنچه در بطون عالم بود ظهور رسید [illegible]
[illegible] کسی صاحب دولتی کز افغان باشد [illegible] طریق عرفان چون [illegible] خواهد بود
آری کو خواهد بود نظم [illegible] ✽ [illegible] اهل بوم ✽ قریب شصت سال کشور ایران از معارف عرفان
و لطایف ایقان خالی گردیده [illegible] اسم طریقه [illegible] اهل طریقه [illegible]
[illegible]
اسم طریقه در ایران [illegible] طریقه رضویه [illegible] فی سبیل الله [illegible] معصوم علیشاه
قدس الله سره العزیز حسب الامر الشیخ الکامل شاه علیرضا دکنی قدس سره از اقلیم دکن [illegible]
کریم خان [illegible] نور علیشاه قدس سرهما [illegible]
[illegible] الخلیفة [illegible] شصت سال [illegible] اهل ایران [illegible]
[illegible] کامل رسیده [illegible]
[illegible] دشمن [illegible]
[illegible] دانشمند [illegible]
[illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible]
[illegible]
[illegible] الانکار [illegible]

آن وقت [illegible] قاعده اهل ایران [illegible] تحصیل باطن
و تحصیل [illegible] تصفیه نفس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible] معصوم علیشاه [illegible] نور علیشاه [illegible]
[illegible] دوم [illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible] اوّل [illegible]
[illegible]
[illegible] دویم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نظم [illegible]

[illegible]

[illegible]

بنمی جلوه دید یافت از تو بزم حضور ۞ وانکه جمال تو دید جام وصال تو چشید ۞ باده کوثر گوارات از کف غلمان و حور ۞ نور جلی در نظر تا نشود راه
بر ۞ زین ره خوف و خطر کس ننماید عبور ۞ وله القضا گیرم از خلق نهان کردی تو آن از شنیع ۞ کی توان کردن نهان از خالق که بصیر است و سمیع
هر که چون خاک شود و نیست بدرگاه خدا ۞ سر زبر قدرش فرش کند عرش رفیع ۞ دوزخ جان تو با خلق بود [illegible] ۞ جنتی گر طلبی [illegible]
بود خلق وسیع ۞ [illegible] ۞ تو به وای گشته [illegible] نهان [illegible] ۞ [illegible] ارادت متفاوت
بود ۞ عاصیان را [illegible] بود [illegible] شفیع ۞ وله ۞ دنیا طلب [illegible] جاوید ۞ یکدر ز [illegible] المتید ۞ دنیا طلبی و حق پرستی
[illegible] اهل توحید ۞ چشم از همه جز یکی فرو بند ۞ یکدل باشد که جز یکی دید ۞ تحقیق [illegible] ۞ [illegible]
اطلاق دل از یقین طلب کن ۞ یکدر ز [illegible] و تقلید ۞ در دولت یقین کسی [illegible] ۞ [illegible]
[illegible] ۞ یکدل [illegible] من باقیاته [illegible] در عین حجاب ۞ [illegible] کتاب
از شرح مقاصد و مطالع همه عمر ۞ در خواب شدند طالع و مقصد [illegible] القضا وله در چشم [illegible] ۞ والهیات
[illegible] ۞ چون مهر رخش در دل جان ورزیدم ۞ [illegible] تمام [illegible] القضا وله [illegible]
تجرد از علایق بودم ۞ آزاده و دل [illegible] بودم ۞ [illegible] ۞ [illegible]
نماند که از آن حضرت کرامات و خوارق عادات بطریق تواتر زیاده از حد [illegible] ارباب تحقیق و اصحاب [illegible]
[illegible] از مخالف و مؤالف برای حقیر گفتند که آن جناب در کربلای معلی شبی که ماه در غایت روشنی بود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] در دار الملک اصفهان از آن جناب شنیدم [illegible] ظهور خواهد شد [illegible] اهل ایران مشغول
شوند و در زمان [illegible] پادشاهی عادل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]

گوهرانی

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر قدوة العارفین جناب فیض علیشاه [illegible]
[illegible]
دار السلطنه اصفهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نظم [illegible]
نظم [illegible] نظم [illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر [illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بدار و همراه من بیار الحاصل دکان قنادی قند سفید ... من ... و بعد از دکان بقال ... آن ... بود
[illegible] آن جناب ... [illegible] ... و بعد ... [illegible]
و در طرف ... [illegible] ... تمام خوردم ...
[illegible]
[illegible] ... از میان ... [illegible]
[illegible] ... مشغول ... [illegible]
[illegible] ... سؤال ... [illegible]
از ... آن بزرگوار ... [illegible] ... سؤال ... [illegible]
روز که ... [illegible] ... آن بزرگوار در شهر اصفهان ... [illegible]
بود و دیگر جناب شیخ ... [illegible] ... شهر اصفهان ... [illegible]
[illegible] ... آن بزرگوار ... علیهم السلام ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... **نظم** ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... **ذکر اصطخر** ... [illegible]
[illegible] ... **ع** ... **ع** ... [illegible]
[illegible] ... جمشید ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... چهل منار ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
راقم گوید ... [illegible]
[illegible]

سالی

[illegible] ... جمشید ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... ایوان کسری در مداین ... [illegible]
صفت آن ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... آن ... [illegible]
[illegible] ... دوازده هزار دینار ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... ستون ... [illegible]
[illegible] ... ستون ... [illegible]
[illegible] ... آن ... [illegible]
[illegible] ... آفتاب ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... راقم گوید ... [illegible]
[illegible]
[illegible] ... آن ... [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ... آن ... [illegible]
[illegible] ... اهل اسلام ... [illegible]

بوده و در عهد صمصام الدوله دیلمی [illegible] سلجوقی [illegible] سلطان الب ارسلان [illegible]

[illegible] و آن شهر [illegible]

نظم [illegible]

[illegible]

[illegible]

جزاو هوسته و بر این موجب صدراد اسلان این دو دولت و ملک و رفته در خاندان مهماداریان برقرار بود و نهایت ایشان آباد و آزاد و است

[illegible]

[illegible]

گلشاه را ابوالبشر خوانند زیرا که در آن وقت بجز او و فرزندانش در گیتی بنی آدم نبود و همگی در ساحت عدل او وفات یافته عدم شدند
کیومرث خلق را براه مستقیم و منهج قویم آورد و مهابادیان چون عدل او داد او بسیار است و چون اجل وی فرا رسید بجهان جاوید خرامید
و کیومرث اول ملوک پیشدادیان است راقم گوید آنچه از تاریخ مغان معلوم می‌شود این است که جمیع کتب و صحف طایفه مهابادیان
و فرقه جیان و زمره شائیان و طبقه یاسانیان و گروه پیشدادیان و خاطبه گلشاهیان تا زمان دولت کیانیان آنچه نازل شده همگی
موافق شریعت مهاباد بوده و تمام پیغمبران عجم تقویت ملت مهاباد می‌نموده‌اند و زنده داشتند اگر نام دو نفر از روی قیاس بعد از هوشنگ است
بر وفق شریعت مهاباد تاویل کنند و زردشت را وخشور بسیاری یعنی پیغمبر بزرگ می‌خوانند چون در زمان دولت لهراسپ
کیش مهابادی شکست و ... بر شیوه ظهور یافت صحت بازی از روی یاری زردشت آیینه آن را ارسال نمود و آیین
مهابادیان که در موضع خود خواهد آمد دین زردشت را قبول فرمود مغ گوید اعتقاد ایشان آن است که هیچ دین و وقت ... باشد
و از پیش تا بپوستن بحق تعالی رسید و هیچ حقی از ملل منسوخ نکرده و هیچ پیغمبری ناسخ پیغمبری نشود و گزیده پیغمبر این جهت آن است که کار را
براه ایزد تعالی رهنمائی کنند و راه بسوی حق تعالی از حد افزون و از شمار بیرون بوده است و بر اهل دانش و اصحاب بینش ظاهر
و هویدا است که هرچه پادشاه بواسطه متوطنان و بسیار ایران توان رسید اگرچه یکی از ایشان با دیگری مخالف باشد و امرا مهم موافق
نکرده نقصان است که وزرا و امرا و متوطنان در گاه شاه با کلیه بکار ... مجموع ... هر یک از ایشان توانند شخص را در درگاه
برسانند و رسته راه آن کس متوقف نکرده و آنانی که مردم را آزار و قتل نفس نمایند از ایشان ... و السلام علی من اتبع الهدی

ذکر هوشنگ پسر سیامک بن کیومرث و شمه‌ای از مذهب او و طرق اعتقاد هوشنگیان بسبیل اجمال ذکر می‌شود

اصفهانی موبد مغان دستانی گوید که هوشنگ دختر زاده او شهریار بود و از جمله ادیان و کیانیان کمتر کسی با او برابری
می‌نمود مدت چهل سال پادشاهی ظاهر و باطن کرد و آهن از معدن او بیرون آورد و دیار بلخ و کرمان و اصفهان در زمان او بنا
گذاشت و هیچ دقیقه از دقایق عدل و داد مهمل و معطل نگذاشت و چون هوشنگ از کمال به غایت رسید امر و مشغول اوراد
بجاودان کتاب آسمانی نگذشت سخن چو آنها کتاب جاویدان خرد در روشنایی جان و نامه ... و کانون و روش بکوه و شد
پنهان و دلکش می‌نمود و هنوز این کتاب بودار و جا کرم و محترم بوده خصوص اهل ایران که آنها را تعظیم بسیار می‌نمودند و
چون عمر بن خطاب بلاد عراق را گرفت بیرون از حاصل ... و نادان بود دانش آتش ظلم بستم از وضع و کتب بسیار را در مدارس و خانه
جهد هرجا که بدست آورده بسوختند الکنون بجز ... کتاب ... مانده او واقف چند از کتاب ... است و آن اوراق بدست شیخ شهاب
الدین مقتول افتاده بود و در آن عمل می‌نمود و دیگر کتاب جاویدان خرد است چون انوشیروان معلوم کرده بود که دین او
در ایران ظهور خواهد نمود لهذا فرمود که آن کتاب جاویدان خرد را در شکم آهوی زرین نهاده در ایوان خویش پنهان کنند و ابو منصور
از آن کار خبردار بود و چون میان پسران هارون دشمنی روی نمود و ابو منصور ... را نامه نوشت و بیان نام بخدمت مامون
گرده وزیر ... بخدمت مامون آمده و چند ماه گذشت و بعد حصول آن دو ... مامون ... است که ... داد ... فرمود

عزیزترین کتابی جهانی همه چیز جان که دارای عقل باشد کرده است ذوبان زیرا که او حاجب خلیفه بسیار است و مشهور است که او را در کتاب جاویدان خرد
و از ذوبان نیز شنیده‌ام که در ایوان کسری نجیبی بود وقت الحال خلیفه زمان آن گنج را بمن عنایت کند چنانچه مامون رسانید باو
بر حسب فرمان ذوبان او را بوی داد و چند تن همراه او کرده به ایوان کسری فرستاد ذوبان بایوان کسری رسید و آهوی زرین را در دست
بجهان آسیب به خدمت مامون شتافت و کلید در خواست نمود و قفل شکم آهوی زرین را گشود و کتابی بیرون آورد و چون ذوبان
بر آن کتاب نظر کرد که این شد و بوده و ذوبان اندوه بسیار خورد و مامون گفت که مامون چنان تصور داشت که گنج نامه بدست آمده است
و در آن نظر کرده است و ذوبان و او وی کتاب را گرفت بمنزل خویش روان گشت بعد از چند ... نشستند بر خاطر مامون گذشت
که آیا در آن چه بوده و بزرگ جوهری در آن بود و ذوبان سر آن را نمی‌دانست ... در آن نامه سوال کن که این نامه چه بود و از موجب فرمان بخدمت رفت
از آن نامه پرسید ذوبان گفت این کتاب را جاویدان خرد گویند ساخته هوشنگ و آداب و آثار ابدالاباد آن استوار نموده و چون وزیر
بخدمت مامون باز گردید و بیان حال از قول خلیفه رسانید مامون گفت برو و از وی پرسش نمای که در آن نامه حیث و
ترجمه چند از آن نیز در من بیاور و وزیر نزد ذوبان آمد و پرسید ذوبان گفت شما دین تازی دارید و قوت حرفی شما را
دانستن این چیزها بکار نمی‌آید وزیر اصرار و تکرار کرد و ذوبان بیست جزو از آن نامه که چهار صد ورق بود بزبان فارسی را ترجمه
نموده وزیر بنهاده گفت در نزد شما حکمت تاریخ است به علم ... این قدر کفایت است در فهمایی که در عقیده استخوان ...
آراسته لا اله از جمله معلوم الذوات ... این معقولات بقیاس اکبر ... الکرم و تواضع یار است هر کس ...
دوست ... است و هر کس آزار و بسیار است پریشان و دور از کار ... است آنچه بر ... هر چیز ... خدای نادان است و فقیر
که دانست که ایزد تعالی همه چیز را ... است باید از خوی خود بپرد و خوی بد را بنهد بپرد ذوبان بعد از چند گاه از مامون رخصت
گرفته بکشور هند رفت الکنون آن کتاب در هند و ... است و در نزد حکمای هند عزیز و گران است هوشنگ در آن کتاب
گفته که عالم دو حالت عالم نور و عالم ظلمت و عالم گیهان است ... و عالم کیوان نیز دو عالم است عالم علوی و خلقی و عالم
سفلی و عنصری عالم نور ورای کیوان است تا وجود قبض اکبر و عالم نور نیز دو بخش است اول قدس اصغر و افلاک روحانی
که جای جانهای جاودانی است دویم عالم عقول و قدس اکبر که جای همه فرشتگان و پیغمبران است و اثر اقدس است
و ایوان ایزد نیز باشد چیزی که جای ندارد و باتفاق مردان است و مخلوق که جای ندارد موجود نیست و نیز هوشنگ
گوید که این دو عالم اگرچه ... است اما عالم ظلمانی ظلمت و معلول عالم نور است و آنچه در عالم نور است او را نمود است
در عالم ظلمت است ظلمت جمع با این اختران ... ... صورتی در زیر دارد و آنچه در بالا است ... صورت ...
اگر باشد ... معرفت ... بر رو دیا الایمان یا اصل خود ... دیگر گوید که عالم ... حق است و موجود ... است ...
اگر ... واحد است و ... از لوازم و احدی است پس چیزی که واحد بود ... که نهایت ندارد ... و صادر ... در خود ... این
کواهست ... واحد ... و ... گفته ... که آفریده ... نهایت و پایان ندارد و دیگر گفته که ... فرشتگان را ...

و جان بجو اگر چه از خطورات ناظر حادثه شطره که در خیال است و تواند بود که از حیات جسمانی فلکیه تمام منقطع شده بپایه بلند تر
از آنکه دارند فرا رسیده باشند چون گویند که نفس را حادثه خطره نیست و هم وهمی گفته که اثبات قوای گشته کار ابلهان است
و صلی الله علی محمد و آله اجمعین در بیان برخی از احوال جمشید و غدری از غدارها او مخفی نماند که جمشید پسر طهمورث است و بعضی گویند

[illegible]

از هم جدا و هست؛ بهشت و دوزخ موهوم است و ثواب و عقاب ... [illegible]

نظم [illegible]

شعر [illegible]

نظم [illegible]

[illegible]

نیست و سخن چون سنگ در این و قب از خود تهی است آنگاه شود این و مسیر ان ... که جمشید پادشاه بزرگ و شهریار بزرگ بود ...

... گروه ... که ... موجود ... است ... اعتبار ... میشود ... گفته ... هستی در وجود ... آید ...

این قول ... و بعید از طریق ... است ... عالم ... بود ...

... آفتاب ... است ... هستی است ...

... خورشید ... زمین است ... عالم ... آدم ...

... آفتاب ... عالم و آدم ... است

... آفتاب ...

عالم ... خورشید ...

این خطاب ... خدای عالم خورشید ...

... عالم ...

[illegible]

[illegible]

بهوشنگ میشود و بدو و از او اند فریدون برسید که راه او چیست که بنداز را اسمعیل می آورم زیرک عرض نمود که هوشنگ
خورشید را میبزدان و شمار که او را بسته اند ملکوت اش نزاع نمود و دو رشته و بزدان سپید اند فریدون در عالم باطن بر اشتفت
از نظر چیزی محکم و روحی هم اثابان آورده این سخن کرد که گشتاسب پسر لهراسب و دانش سر در دست و یزدان ساو تیش هوشنگ
آفتاب را میسر اند و شته بوده که با درستی و با درستی آن اند شها را بر دانایان روشن ساخته ایم و کار ها را تمام بر داخته ام
همه و با جز آن که وجود او معلوم است نه چیزی که معلوم نباشد و معدوم و موهوم باشد و اگر چه از یکی تمام بوده و اند شه
درست نموده از خود و هنداران صحیح آن باید نمائی و طریق تحقیق طلب کرده معروض شده ممای راقم گوید سخن این فریدون در آن
مبتنا است و اگر گفته شود و فتری کرده و لهذا اهمین مقدار اکتفا نموده و کیش و آئین فریدون تا زمان دولت عرب
در کشور ایران رواج تمام داشت و جمعی کثیر و قومی غفیر بر دین فریدون از حکما و علمای ایران گردیده بودند چون آئین زردشت
ظهور یافت آن کیش بر افتاد و اما گرم آفتاب پرستی در بلاد هند و سند دولت قپچاق و ختا و چین و بعضی از جنوب بسیار
و طایفه آفتاب پرستی را در اکثر بلاد و سه کوره معمول دارند و در میان ایشان عقاید پریشان و اختلاف فراوانست راقم بسیاری
از ایشان را دیده و صحبت جمعی کثیر از دانایان ایشان رسیده بعضی از آنها در موقع خود مذکور خواهد شد و بسیاری احوال فریدون
در کتب متداوله مسطور است راقم گوید مولانا محمد مظهر کشمیری الاصل که از امجد ابائی جنید و از ده خوک عجم در خاندان ایشان بوده
دو در صدد و تفحص دانه جوییی کتابی تالیف نموده و در آن کتاب نوشته که بسیاری مصنفان گمان کرده که بوزرجمهر بوده و آن
کتابست در آنحضرت ندکور است که ابو زرجمهر بختی مذهب زردشت نموده و اشتباه در عزم دون کرده است در جایی گفته که زردشت
میگوید که یزدان نور محض است که در او هیچگونه تیرگی نیست و آفتاب گوهر تیره ایست که حجاب او دامی هو و میکند و گوهر تیره او
خدائی نیست بوزرجمهر گفته که هیچ این خیال از آئین فریدون منوان گذشت و از کیش هرمز متوان برگشت زیرا که خداوند محض
کمال او و دانائی و توانائی بر مردم روشن بود و این طور موجود در عالم وجود معلوم نیست که بغیر از آفتاب بوده باشد و آفتاب بار ها
نورانیست که بیش از او دوری است و چشم آدمی او را نمی تواند دید و نهایت او نمی تواند رسید و بجز زردشت گفته است که آفتاب را
اوج و حضیض و طلوع و غروب و زوال در کوت و هبوط و وبال است و هر چه گفته از نیست و هر چه او نیکو است او خالق است و خالق الافق
خدائی نیست ابوزرجمهر گفته که اینها از امور اعتباریست اند و هر که انقص اعتباریست بر نماید بصاحب وی راجع نیست بل راجع است
مهم هنر است دیگر آنکه زردشت گفته که کارهای خدای متعلق بحکمت است و آن حکمة الهیه را حق تعالی سپید ساخته و آدمی نمی داند از
تو چنان معلوم میکرد و بعضی از چیز ها را که استعداد او موده شده تا دارد و میکرداند اما آنکه گفته که آفتاب بی اختیار مجبور است خدا بی
تو و هوشنگ بر بدبینی است که در آب و هوا کیا حالی و باید بوی آفتاب را در عالم هیچ نیست بلکه موجودی ای او پیدا می آید پس
معلوم شد که امور الهیه معلل باستعداد است و مختلف است و استعداد و حصول چیزی وقتی که تمام شد آن چیز از فیاض جود
موجود می آید خواه او را مختار دانند خواه موجب دیگر آنکه زردشت گفته که افتاب مکان دارد و هر چه را مکان باشد او را جهت و مکان باشد

بود و چه بوزرجمهر گفته است جای چه جای از آفتاب پیدا است نه آنکه او را جهت و مکان و جهات معنی آنکه فریدون آفتاب را خدا امید اندیشیده است
که عالم و جلال خدا است پس آنچه گفته که آفتاب است بر خود هستی او است و هیچ از ظلال او و جود و اشیای آنها او است و او را امکانی نیست و آنچه
مید حلی شود و اعتبار است دیگر آنکه زردشت گفته است که اگر فریدون و جمشید گفته اند که آفتاب نیکوکار است و او را پرستش نموده اند
سزاوار است این سخن درست نیست زیرا که آتش و هوا و خاک و آب نیز در افاضه چیزی که از یزدان بر ایشان رسید شریک اند و الی
پرستش نباشد ابو زرجمهر جواب گفته و بعد گفته که اگر با سخنان زردشت را دلیل آریم با آنکه آفتاب لایق پرستش نیست
چون بر او دل باشیم و زیرا که سخنان زردشت ثبت با نبرشهای فریدون برابری ندارد و زیرا که اندیشه فریدون از آفاق
و انفس جدا شده و سخن زردشت از خیال جمله بر آمده که اگر با هم مانند گوالان و دهقانان بر دو زردشت شویم و بر کلمات و ابی
زردشت بگرویم دور نیست که از کجی اندیشه مردم ایران بار دیگر بسته و گمراه بار آیند و استاد خوانند بر او میگویند از آن
دانستم که ابو زرجمهر کیش فریدون است که وقتی صباح بر آمدن او در ظلم میدیدم که رو بمشرق نشسته و هر دم افتاب را سجده میکرد
و باقتاب عجز و الحاح می آورد و چرک امید در رساله خود نوشته که کیش زردشت بجهان دین هوشنگ بوده اما چیزی چند
بر او افزوده مثل آنکه گفته که در وجود دو خالق است یکی یزدان دوم دیگری اهرمن و هوشنگ گفته دو آموزگار است و دو آفریدگار
و روش هوشنگ روان از روی کیش و ارز روش و فکر نسبی بوزرجمهر است و هر دو هر دو مجوز جمهور را اصل و متعلق بیکدیگر است و هم بوازم
گفته است را هم هوشنگ و فریدون بکیش وصف ایشان فرق نیست زیرا که هر دو ایشان بدو عالم قائل شده اند یکی عالم
و یکی عالم ماویاتی و هر دو میگویند عالم مجرد است غیر از عالم ماویات و هر دو همه از شه و روان از است یعنی گوهر ها ما نگست
نا ظلمه یعنی گوهر تیره نیست و آنچه گوهر تیره است جسم فلکی و عنصریست و هم میگویند که چون روان خود را پاک سازد بهشت
میرود و بهشت بالای ماست و روانی که از روی گوهر نا پاکست دوزخ است و میگویند اصل عنصر آب و خاک و هواست
و آتش گوهر اصلی نیست و نیز میگویند که سیاه کل عنصریه مرکب از خاک و آب و هوا و آتش است نور سلطنت مرکب و عالم مجرد
محیط است بعالم مادیات سخن فریدون آنکه عالم مجرد آن عالم سماواتست و فریدون سماوات را بهشت میدانند و هوشنگ عالم مجرد را
بهشت میدانند که سموات ظل او است و هر دو در روش اتفاق با منزل خیرات و برکات و درجات است و صلی الله علی محمد و آله
اجمعین **ذکر اصطهبانات** بکسر اول و سکون صاد مهمله و فتح طای مؤلفه و سکون ها و با مع الالف و نون الف مع الالف
و سکون تا و قصبه ایست از بلاد فارس در پنج مرحله شیراز دور و سمت مشرق وی افتاده هوای خوب دارد و آبش فراوان
و در جمیع خانهایش روان با غات خوب و بساتین محترم در او است و چند مزرعه از مضافات اوست مردمش شیعه امامیه اند
اگر چه خواهند آما از مردمی خالی نباشند و چنارهای کلانه بزرگ و موزون و سایه افکن از غرایب او است کار دران نجیب آن
وجه مشهور است و اصطهبانات در میان جبال واقع شده و راقم از آنجا بستی الحال گذشته **ذکر افسوس** بفتح اول
و سکون فا و سین مع الواو و سکون سین دوم گویند قدیم الزمان دار الملک دقیانوس بوده الکنون بالفضه خانه

وادرت اکثر گوارنده و هوایش فرخنده و میوه اش نیکوست و زنانش بغایت خوب صورت و مردانش هم نیکو سیرت آن قریه
مصریه باشند و در ملک ارمنیه منسوبی افتاده و اطراف او بعمارات کشاده است و جبال در قرب اوست و در کوه نجی انجا غار اصحاب
کهف است راقم دیده و بنیت انکی مشهور نموده است آن غار در بلندی واقع و در رو با آفتاب است چنانکه هنگام طلوع
شمس بر آن تابد و غار پرتو آفتاب دریابد از طرف سلطان روم تحفه آن ... یک آن غرات ساخته و جا بجا طرح
انداخته اند و موقوفات برای اکل و شرب مقرر نموده و خدام بجهة خدمات معین نموده اند بعضی گویند که کهف در
شهر طرسوس است و آن نیز از بلاد ارمنیه صغرا محسوب میگردد و بعضی گویند طرسوس از بلاد یونان است والله اعلم ذکر اوزبک
طایفه اوزبک قومی بسیار اند و بجهة خان اوزبک خان منسوب میشوند و هر او مغول ایشان متصل است بجهة خان او جای جمیع طوایف
اتراک از اولاد مغول ترکمان اند و طایفه ترکمان در اصل ترک جنسند بلکه ترک ماشنده و چون در سابق با اقوام ترک امتزاج
شده اند لهذا ایشان را ترکمان نام نهاده اند و بعضی گویند آن طایفه در اصل توران و ترکستان بوده و طول ولایت بسیار شجاع
و اوضاع ایشان استوق ... الکنون در اکثر بلاد اسلام سکونت دارند گویا در کشور روم قریب سی هزار خانه وار اند و بعضی
سی و چهل هزار خانه و در بلاد آذربیجان و فارس و عراق و کرمان و خراسان و خوزستان و عراق عرب قریب دو لک هزار خانه
وار اند و در بلاد طبرستان و سیستان و کابل و کشمیر و هندوستان و توران همانا صد هزار خانه وار اند و تمامی سکان ایران
و هندوستان و کابل و کشمیر شعوا امتیاز اند و اطوار ... افتاده ... و قومی ... اند و بعضی از ایشان ... اند چنانکه در تشییع
کتب تواریخ مسطور است آن طایفه شجاع و دلیر و در بعضی اخلاق ولید ... و اشخاص ... مسطور سیر او اصحاب کمال و صاحبان
جاه و جلال از ایشان ظهور کرده من جمله نادر شاه ... از طایفه قرقلو و قرقلو از طوایف افشار است ذکر افغان بفتح اول بکوچ
فا و غین معجمه بیح الالف و سکون نون جماعه مشهور و قومیند در السنه و افواه مذکور در نسب افغان اختلاف فراوانست
اصول ایشان متفرق بود و فرقه اند ... خواننده و دیگر ... نامند صاحب مرآت الفضلا گوید که در زمان حضرت
سلیمان بن داود شخصی بود افغان نام هنگامی که آن حضرت مسجد اقصی را بعمارت مشغول بود افغان ... سمجه بود
طایفه افغان از نسل اویند و بعضی از اصحاب انساب گفته اند که جماعه افغان ... اسحق بن ابراهیم ... باشند و بعضی گویند
که آن فرقه از نسل قبطیان مصر اند که آبا ایشان در عهد موسی از مصر فرار نموده اند و در کوهستان مشرق ایران پناه
گرفته قدیم الزمان مسکن آن قوم باعتبار سواد ناحیه سوالی ... از فصحا ... ابدال ... بوده
الکنون جماعه افغان از حد افزون و از حساب بیرون ... اند اکثر در بلاد هندوستان و کشمیر و کابل و زابل و خراسان و سند
سکونت دارند قوت ... یک لک خانه وار اند که الآن صد هزار خانه بوده باشند قدیم الایام آن طایفه را ... تا معلوم
کرده ... در زمان بنی امیه خالد بن عبدالله ... حاکم ... مروانی بحکومت کابل منصوب
و بعد از چندگاه معزول گشته با توابع و لواحق خود میان جماعه افغان رفته با اقوام افاغنه مخلوط گردید ... سبب

جماعه افغان بعضی گویند که ایشان از نسل خالد بن ولیدند این کلام غلط ... غلطات زیرا که خالد بن ولید ... ایشان
بکابل نیامده ... گویند که او اولاد او نیز آمده باشد ... ملوک غور ... نام میان آن طایفه رفته دختری ایشان
نام ... که طایفه لوری و سیور از نسل اند ... و قوم ابدالی که ایشان را درانی نیز گویند از عقب حسن ابدال است
و مقبره او در سمت شرقی پشاور و در راه لاهور واقع است و چون ابدال بوده جمیع طوایف ابدالی بدو منسوب گشتند ...
... نام ... زائی ... و از ... بوبل و بارک ...
... و از ... پسر ... اسمعیل ... و صالح ...
... اولاد ... و ... اولاد ...
... نور الدین و عبدالله ... و از نور الدین ...
... زائی ...
... بوبل زائی و اجکه زائی و ... زائی ... و اولاد ... حسن ابدال
... گویا ... جماعه ابدالی ... که ایشان گویند ... در اصل غلجی
زائی بوده ... بفتح غین منقوطه و لام و سکون نون غلجی در لغه ایشان ... معلوم ...
و از ... دختری ... چون ... معلوم ...
... شهرت ... والله اعلم بحقایق الحال و الامور ...
طایفه ... ایران و قطاع الطریق ... طوایف اکراد و قبایل الوار و عشایر ... اقوام ...
و جماعه ... آن طایفه ... اعتقاد ...
... بتحصیل کمال و تحصیل جمال ... حکومت و سلطنت ...
... در زمان ... لاهور ... اولاد ... سلطنت ... ملوک ... در هند و ... کمال
جاه و جلال سلطنت نمودند و ملوک ... چند سال در ایران مستولی شدند و ملوک ابدالی در کابل و زابل و بعضی بلاد
خراسان و هند و سند و کشمیر ... تا الکنون ... و عشیرت ... نصیب
نفاق و اختلاف آرای ... دولت ... ملوک الطوایف شده اند ... شجاع و دلیر و در ...
... و در ... با تخصیص حسن و جمال ... ایشان
سواد اعظم افغان از اهل سنت و جماعت ... و بعضی ... تکلم نمایند و خود شان
... اهل هند و ... چند سال ... کرده و اقوام ...
... هر یک در موضع ... والله اعلم ذکر افغان

تبع قلعه‌هاست تا اسم جولی از کرمان و در حصار شهر آن است و طرف جنوب کرمان واقع شده است و کوه‌های آن [illegible]
از اقلیم رابع اقلیمش بسیار خوشگوار و هوایش سازگار است و مشتمل بر باغات خوب و قرب بیست پنج قریه معمور دارد و فواکه سردسیری [illegible]
و حبوب و علوفه‌اش ارزان است و مردمش شیعه مذهب و قلیل الادب و کوهساری می‌باشند **مصرع** همه خرس زاده‌اند جز آدم راقم چند بار
قرب آنجا رسیده و خبری جز آنکه گفته شده لایق نوشتن نیست **ذکر اقلید** قصبه‌ایست از فارس سمت شمال شیراز و هیچ مسافت آن مرابع [illegible]
جبال اتفاق افتاده آبش گوارا و اراضی‌اش حاصلخیز و هوایش [illegible] سازگار است و میوه سردسیری بسیار و قرب هزار خانه در اوست و دو هزار
مزرعه مضافات اوست و مردمش شیعه مذهب و از مردمی بود و از کمالات نفسانی بهره ندارند راقم گوید [illegible] حاجی فاضل [illegible] آبادی است
مصرع بهشتی ولیکن پر از دوزخیست **ذکر اکبرآباد** در هند شهری است آنرا اگره گویند و از معموره هند و ستان است و شهری عظیم و جدید است
گرم [illegible] احتوال بارکان عمارت آن شهر رسیده اکبرشاه بن همایون آنرا آباد و معمور گردانیده و دار الملک خویش ساخته و باسم خود
موسوم نموده در زمان سلاطین گورکانیه بغایت معمور بوده حال اکنون قرب بیست هزار خانه در اوست و بلاد خوب و قصبات مرغوب مضافات
اوست الشهر در زمین هموار واقع و اطرافش واسع از اقلیم سیم و هوایش بغایت گرم [illegible] و آبش معتدل از کنار رود جمنا اتفاق افتاده
و اکثر [illegible] آماده است و قلعه محکم دارد و مردمش اغلب هندوان [illegible] مسلمان حنفی مذهب [illegible] اثنی عشری [illegible]
[illegible] منزل دو روز [illegible] مقبره [illegible] جهان بن جهانگیر [illegible] نام [illegible]
[illegible] مقبره [illegible] گویند [illegible] آن مقبره [illegible]
[illegible] عمارت [illegible] آن [illegible]
[illegible] است **ذکر اکده** [illegible] فارسی [illegible] و اناطولی [illegible]
[illegible] **ذکر اکلی** [illegible] فارسی [illegible] اتفاق افتاده [illegible]
[illegible] آماده است [illegible] اطرافش [illegible] کوه [illegible] واقع شده قرب [illegible] خانه [illegible]
در اوست و قرب بیست پاره قریه معمور مضافات اوست [illegible] و آب روان دارد [illegible] شهر آذربایجان
و سمت مغرب [illegible] از اقلیم چهارم و هوایش معتدل و آبش خوشگوار و مردمش سازگار [illegible]
[illegible] مذهب [illegible]
[illegible] حال [illegible] دیده شده [illegible]
می‌نماید التفصیل [illegible] **ذکر خواجه [illegible]** [illegible] عارفان [illegible] دانشمندان [illegible]
بود [illegible] احوال [illegible] اخلاق [illegible] علوم ظاهری و فنون رسمی [illegible] تمام داشت
[illegible] لطف [illegible] عشق [illegible]
[illegible] عالم [illegible]

درکدام منزل [illegible] خورشید [illegible] رسید [illegible]
[illegible] خورشید [illegible] آسمان [illegible] خورشید [illegible]
[illegible] شهر [illegible]
[illegible] طرف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **علی** [illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible] خواجه [illegible]
[illegible] مقام [illegible] دل‌آرا [illegible]
[illegible] دل‌آرام [illegible] مقام [illegible] دل‌آرای [illegible]
[illegible] المومنین [illegible] سخن را
[illegible]
[illegible] فاعلی و آیه [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] چهار قسم است **اول** کفر [illegible] **دوم** کفر [illegible]
و آن این است [illegible] **سیم** کفر [illegible] و آن این است [illegible]
[illegible] **چهارم** کفر [illegible] و آن است [illegible]
[illegible] ایمان [illegible]
[illegible] **ذکر مصطفی [illegible]** [illegible] سلیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] کالانعام [illegible] عامه [illegible]

[illegible]

[illegible] قبول عامه دارد و یقین دارم که در وادی نفاق قدم میگذارد [illegible]

[illegible] که حق در اعتدال و صراط مستقیم است و افراط و تفریط [illegible] مقبول اهل تفریط و افراط گردد و آن کس از اعتدال و صراط

[illegible]

قریب است قصبه ... و محبت ... جوار ... خانه ... دراوست و مردمش همگی شیعه اند و از مضافات ... مشهور است
زمین هموار اتفاق افتاده و هوا ... آب اش ... از چاه و شیرین و هوایش گرم ... الماس ...
خوابیده ... شجاع الدوله ... آصف الدوله بوده ... دولت ... رعایت ... غنا ...
... رسیده ... خوابیده ... شجاع الدوله ... شیعه امامیه گشته ... از این ...
... آن قصبه ... احداث ... الماس ... والسلام ... **ذکر اله آباد** شهریست عظیم
و بلده ایست کریم ... از بنای ... گویند بعد از استیلای ... عمارات ...
شاه ... آباد ... رسوم ... مساجد ... آن شهر را
احاطه دارد ... بهتر ... حصار محکم و قلعه مستحکم دراوست اکثر مردمش سنی ... شیعه اثنا عشری
را نیز ... رسیده است **ذکر الوند** الوند در اصل اروند بوده ... آن کوه ...
الکوه باسم ... مشهور شده ... الوند گفتند آن کوه ... و ... و ... کوه متصل است
... و ... و ... آن کوه ... جوانب اربعه آن ... و ...
... آن ... درخت سایه دار ... و جانوران ... در آن کوه ...
... در آن کوه ... ابدال و اقطاب ... خالی ... در آن کوه واقع ...
... دیده ... آن کوه ... و ... جستجو ... آن کوه
... در آن کوه ... **ذکر البرز** بفتح اول و سکون لام و فتح جیم ... و ... مع الالف
و سکون زاء ... است ... شمال ... طرف ... شهر ... و ...
... و ... و ... عمارات ... چشمه های ...
... و ... ترک و کرد و ... و ... قلعه ... بر سر کوه ... دارد ... در شرقی شمال
آن قصبه ... و طرق ...
... ایشان ... **در بیان مذهب یزیدیان که ایشان را الموتیان نیز نامند**
بسبیل اختصار ... این طایفه گویند بعد از ... خلفا ... و معاویه ...
... در ... علم ... و ...
... اسلام ... خاص و عام ...
... از ... و ... و معاویه و یزید و جمعی از بنی امیه ...
... و ... گروه ... عدم ... ایشان ...

... آل ابوطالب ... بر اسلام ... ارواح ... صاحبان ... گرچه
... از اول
... حرامی ... و ...
... آن طایفه ... در بعضی از کوهستان ... اشکوفه
گویند ... ایشان ... و لباس اهل
... برهنه ...
... ایشان ... از کلام مجید ...
... جاعل فی الارض خلیفة ... خلیفه ...
... از این ... بعضی ...
اعتقاد ایشان ... گویند ... اعتقاد ... بعض ...
... از فضل ... فمن یهدی الله فهو
من یضلل ... و لو شاء الله لجعلکم امة واحدة
ولکن یضل من یشاء ... انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء
... و ...
... فطرة الله التی فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله ...
...
... و الله **نظم** ...
... و هو القاهر فوق عباده و الله غالب علی امره
...
...
... **نظم** ... قل کل من عند الله
...
... لا حول و لا قوة الا بالله **نظم** ...
...
...

و ساجد و مسجود و عابد و معبود گشت و معیت [illegible] در باطن [illegible] میان و از خورد و کلان در گذشت و بحکم فمن یعمل مثقال
ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره امور خیر و شر و نفع و ضر را بدو تفویض کرده و با مر لیس للانسان الا ما سعی
و ان سعیه سوف یری بر هر چه اقدام کند خواهد دید بهشت و رضوان و حور و غلمان را باعمال انسان منوط نموده و
وعد الله الذین آمنوا و عملوا الصالحات لهم مغفرة و اجر عظیم و دوزخ و جحیم را بر افعال آدمی مقرر نموده و الذین
کفروا و کذبوا بآیاتنا اولئک اصحاب الجحیم او را محل مختار و عامل باختیار ساخت [illegible]
و [illegible] حبوط [illegible] گردانید [illegible] فلنفسه [illegible] در جهان [illegible] آدمی بود و ان الله سخر لکم
ما فی الارض جمیعا **مثنوی** آدمی بر خنگ کرمنا سوار ❊ بر کف در کش عنان اختیار ❊ [illegible]
در حیطهٔ فرمان او ❊ گشته او مختار اندر خیر و شر ❊ [illegible] نفع و ضر ❊ اختیاری هست ما را [illegible] ❊ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] امر و نهی [illegible]
[illegible]
[illegible] آن شتر [illegible]
[illegible] حیوانی [illegible] اختیار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اختیار [illegible]
بر آن پادشاه [illegible] و در فعل او انکار میکنند و دیگر آنکه باری تعالی عالم ملک و ملکوت را [illegible] تمام خلق
نموده و با حسن وجه ایجاد فرموده است و اگر نه لازم می آید که عالم و آدم ناقص و ناتمام بوده باشد [illegible]
[illegible] باشد راقم [illegible] از ایشان سؤال نمود که [illegible] امر را اراده میکند و در آن سعی بلیغ دارد و حال
آنکه آن امر صورت نمی بندد [illegible] و حال آنکه [illegible]
می باشد در جواب فرمود آنکس در امر مخصوص مبالغه نکرده و لوازم اجتهاد بجا نیاورده [illegible]
[illegible] الارزاق [illegible]
[illegible] مراد [illegible] مطلوب [illegible]
[illegible]

در هراسوزان کنند آتش شوم ❊ ور هرا شکر کنند شیرین شوم ❊ ور هرا حنظل کنند پرکین شوم ❊ ور هرا خون کنند در تن جهم
ور مرا باران کنند خرمن دهم ❊ ور مرا ناوک کنند در تن جهم ❊ ور مرا ماری کنند زهر افکنم ❊ من چو کلکم در میان اصبعین
نیستم در صف طاعت بین بین ❊ [illegible] ❊ [illegible] ❊ من کیم اندر جهان هیچ هیچ
[illegible]
نظم [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اختیار [illegible] اختیار [illegible] **حبث** [illegible]
[illegible] اختیار [illegible]
[illegible] صلی الله علی محمد و آله اجمعین [illegible]
[illegible] لا افصلکم [illegible]
[illegible]
[illegible] آدم [illegible]
[illegible] خلق الله آدم علی صورته [illegible]
[illegible] الملائکة کلهم اجمعین [illegible]
[illegible]

الابد

اگر آدمی محض از خیر بوده در خلق است و محض [illegible] بلکه برای آدمی منسوط و امور خیر و شر هر دو بر ایشان مربوط است
نظم چون نفس را می شناسی خود [illegible] ز درون [illegible] هم صنعت نام او هم خلیفه لقب ❊ ز هیولای بشری خلیفه لقب
ذات حق را مهینه آیینه تو ❊ گنج مقدس اطلسی تو ❊ میدان درج اسم ذات شدی ❊ مظهر صفات شدی ❊
موی سر [illegible] کون [illegible] ❊ زانکه هستی دو کون [illegible] ❊ قالبش [illegible] ❊ لیک در حقیقت آگاهی
مشکل عالم از تو آسان شد ❊ دو دام از [illegible] آسان شد ❊ سنگ چون موم [illegible] ❊ آب و آتش یکی
[illegible] ❊ دیو بیرون کنی [illegible] ❊ در هوا [illegible] عقاب و کلنگان ❊ نهنگ در دل تو [illegible] ❊
[illegible] ❊ گر [illegible] ترک [illegible] آئی ❊ [illegible] باز آئی ❊ [illegible] حقیقی تو دانی [illegible]
[illegible] ❊ گاه عبد و گاه معبود [illegible] ❊ چون غلام محمودی ❊ [illegible] تمام [illegible] ❊ [illegible]
[illegible] ❊ [illegible] که سبحانی [illegible] صلی الله علی محمد و آله اجمعین در بیان
مرتبه ابلیسیان پوشیده نماند که جمعی از [illegible] که ابلیس را به بزرگی ستوده [illegible]
او را طاوس الملائکه گفته اند و فرمان او از جان و دل [illegible] گفتند و یکی از بزرگان آن طایفه را پرسیدم که ابلیس
[illegible] حقیقت [illegible] در ادراک او حیران [illegible] دانایان [illegible]
اما ارباب عرفان و اصحاب ایقان در صفات او سخن گفته اند و در تحقیق [illegible] لو اظهر نوره للخلق لعبد
بالالوهیة یعنی اگر ابلیس نور خود را بخلق ظاهر کردی [illegible] آیینه او را بخدائی پرستیدندی [illegible]
[illegible] بزرگی از همه دور [illegible] افعال آدمی [illegible] اعمال انسان [illegible] نور ابلیس من نار العزة
عزوجل ابلیس را از نار عزت آفریده است [illegible] انا خیر منه خلقتنی من نار [illegible] اعوذ بالله من
الشیطان الرجیم پاسبان درگاه الوهیت گشته و حکم و اجلب علیهم بخیلک و رجلک و شارکهم فی الاموال و الاولاد
[illegible] فرمان [illegible] من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم [illegible] سلطنتش [illegible] زوال
[illegible] طریق [illegible] و کان من الکافرین و ان علیک
لعنتی الی یوم الدین [illegible] معنی است [illegible] جمال [illegible] جلال
و لعنت صفت جلالست [illegible] مصراع هر دو یک [illegible] اکنون بساط
[illegible] جهان و جهانیان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مثنوی این جهان چون گوی در چوگان اوست ❊ خلق عالم جمله در فرمان اوست ❊ [illegible]

[illegible] ❊ [illegible] آن سلطان الغ بیگ [illegible] از روی [illegible] هر طرف [illegible] مر او را
[illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] هزار سال [illegible] سلطنت [illegible] بخت النصر [illegible]
[illegible] خلافت [illegible] بنی عباس [illegible] پانصد سال [illegible]
یاجوج و ماجوج [illegible] ترک و تاجیک و عرب [illegible] فرمان [illegible]
[illegible] فرمان [illegible]
[illegible] لاغوینهم اجمعین الا عبادک منهم المخلصین [illegible] جواب داد [illegible]
مخالف شیطان [illegible] طریق [illegible] قلیل [illegible]
[illegible]
[illegible] یوسف [illegible] ابراهیم [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] نظم [illegible]
در جهان [illegible] ❊ [illegible] ذکر الهامه بکسر اول و سکون لام [illegible] مع الالف و فتح میم و سکون
[illegible] قریه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] باغ و بوستان و گل [illegible]
[illegible] جاری [illegible] خانه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نظم [illegible] ❊ [illegible]
همین است ذکر امرهوی بفتح اول و سکون میم و فتح راء [illegible]
[illegible] اقلیم [illegible]
[illegible]

[illegible] اوست [illegible] سلطان [illegible] اهل [illegible]
[illegible] ارباب دولت و [illegible] اهل تجارت [illegible]
[illegible] قدیم الزمان قریه بوده و چون [illegible] آسوده [illegible] آبادی او
[illegible] اعظم [illegible]
[illegible] الکنون [illegible] عراق [illegible]
[illegible] بر کنار [illegible] عظیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بسیار [illegible] خانقاه [illegible]
در ایران می کنند و در هر سال [illegible] مریدان و معتقدان [illegible] آمده [illegible]
[illegible]
[illegible] الکنون [illegible] از احوال [illegible] مریدان او [illegible] ذکر [illegible] شاه و مریدان
او و قلیلی از عقاید ایشان [illegible] بر رای محققان [illegible] پوشیده و مستتر نماند که در زمان دولت سلطان ابراهیم بن سلطان
سکندر [illegible] افغان [illegible] خانقاه در خدمت دولت خان افغان [illegible]
[illegible] سلطان ابراهیم [illegible]
[illegible] در ایران [illegible] سید حسن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن [illegible] مرید و معتقد آن شدند [illegible]
[illegible] توحید [illegible] تجرید [illegible]
[illegible] روستائیان و اهل دهقان [illegible]
و نیز در آن کتاب گفته که [illegible] ملکان و اقطاب [illegible] اولیا [illegible]

[illegible] سید [illegible] بزرگ [illegible]
[illegible] عبادت ایزد تعالی [illegible] آن قوم [illegible]
[illegible] رسول الله [illegible]
آن [illegible] سبحانه و تعالی [illegible] جانوران [illegible] اشرف جانوران انسان است
[illegible] طریقه [illegible] حرام [illegible] حلول و اتحاد [illegible]
[illegible] عبادت [illegible] آفتاب [illegible]
مریدان [illegible]
[illegible] گوسفند [illegible]
[illegible] ظهیر الدین [illegible]
[illegible] امیر تیمور [illegible] هندوستان [illegible]
[illegible] مریدان و معتقدان [illegible] کرامات و خوارق عادات [illegible] درین مجموعه [illegible]
[illegible] مریدان و مخلصان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ❊ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] خلیفه [illegible]

یعنی مریدان ملکشاه بسیار شدند و در اعتقاد غلو کرده و گفتند که بابا ملکشاه ظاهر است و حاکم و عالم این گروه بابات
و حال آنکه بابا ملک در ابتدای خویش بود و را بنده خدا شمرده و باری تعالی را ... یاد کرده و الحال گفته که ایزد متعال جسم
و جسمانی است و مریدان مطلق مدار دستکان یعنی ملکشاهیان گویند که بابا چنین بوده ... چنین بود
و در وقت انتقال ... کرده گویند حلول کرد بعد از وی در مریدان ... جای نمود ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر انطاکیه [illegible]

[illegible]

ذکر انقوه [illegible] ذکر انکلیس [illegible]

سکون نون و کاف فارسی و لام مع الیاء و سکون سین [illegible] طایفه ایست از فرنگان [illegible]

[illegible]

ذکر ابهر بفتح اول و باء و سکون را قصبه ایست دلگشا از بلاد آذربیجان [illegible]

[illegible] شیخ شهاب الدین ابهری از مشایخ سلسله شیخ صفی الدین [illegible] ذکر اوجان

نام دو موضع است یکی در فارس و دیگر در آذربیجان آب و هوای هر دو [illegible]

فارس در راه اصفهان واقع و اوجان آذربیجان ما بین زنجان و تبریز است [illegible]

[illegible] ذکر اوه [illegible]

[illegible]

و او کار روز مرا فرمود و می سپید ... باشند و بعضی از ایشان ورد دارند گویند ما را چهار پیر و چهارده خانواده و چهارده
دوره است اول پیر پیران حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله دویم سید الاوصیا علی مرتضی علیه السلام سیم حسن مجتبی
علیه السلام چهارم شیخ حسن بصری است این چهار پیر و او استاد ایشان شده و چهارده خانواده به دو سو منسوب است گویند از حسن
بصری دو فرقه به هم رسید خلیفه اول شیخ حسن بصری شیخ حبیب عجمی بوده و از وی نه خانواده ظهور نموده است بدین ترتیب
اول حبیبیان دویم طیفوریان سیم کرخیان چهارم سقطیان پنجم جنیدیان ششم گازرونیان هفتم طوسیان
هشتم سهروردیان نهم فردوسیان و از خلیفه دویم حسن بصری که شیخ عبد الواحد زید بود پنج خانواده ظهور
کرده اول زیدیان دویم عیاضیان سیم ادهمیان چهارم هبیریان پنجم چشتیان ... از بعده دور ... [illegible]
... به فتح کاف فارسی مشهور و سایر دورها بر حضور مستور است والسلام علی من اتبع الهدی ذکر اوزکند بضم اول و واو
مجهول و سکون زاء معجمه این اسم ترکیست او به معنی اصل و بیخ باشد و کند به معنی قصبه گویند چنانکه به این مناسبت قریه را کنت
گویند و چون در اصل معنی قصبه ... داشته ... اسم ... [illegible]
... از اقلیم چهارم آبش خوب و هوایش خوش مردمش ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... در لغت به معنی ... و در اصطلاح قوم ... [illegible]
اول ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] دویم ... [illegible]
... [illegible] سیم ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
مرقوم ... [illegible] ... والسلام علی من اتبع

الهدی ذکر اوزکنج بضم اول و واو مجهول و سکون زاء و کاف فارسی و جیم ... از اقلیم پنجم ... خوارزم است
شهری ... [illegible] ... خانه ... [illegible]
... [illegible]
... است ذکر اوزن بضم اول ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... ذکر اورنگ آباد ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
ذکر اوده ... [illegible]
... ذکر ایلول ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ذکر
ایروان ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
ذکر ایران ... [illegible]
... [illegible]

مسیح بکار می‌رود در شرح باب سمن تکلم بالفارسیة ذکر کرده که الفارسیة نسبة الی فارس ابن ثامور و قیل فارس بن یافث بن
نوح و قیل نسبة اهل الفارس الی بهرام و قیل بهرام بفتح الباء و [illegible] المجوس ابن ارفخشد بن سام ابن نوح و لد له
بضعة عشر رجلا کلهم کانوا رجالا فارسا شجعانا بالفروسیة و کان منهم ملوک حتی [illegible] البلدان و کانوا اهل
الریاسة و السیاسة و تدبیر الحرب و حسن المملکة و وضع الاشیاء فی مواضعها و هم اهل الترسل و اللطافة و النظافة و تالیف الطعام
و الطیب جمعی از مورخان گویند فارس ابن طهمورث ابن کیومرث آن ملک را عمارت کرد و عموم اهل ایران خصوص این سرزمین
که عوض مملکت را از نه قسمت تقسیم نمود ملک ماوراء النهر را که بتوران شهرت دارد در جانب شرقی ایران واقع شده
بتور عنایت نمود و مرز و بوم روم که سمت غربی ایران اتفاق افتاده بسلم مسلم داشت و کشور ایران الحق لطافت بایرج
گذارده بدان جهت بایران موسوم گشت قدیم الایام وسعت آن مملکت از لب فرات تا کنار جیحون طولا و از باب الابواب
در بند الی ساحل بحر عمان عرضا بوده بمرور دهور و کرور شهور ولایتی باسم صاحب ایالتی مسمی گردیده اکثر بلاد مشتمل است
بر اقلیم دویم و سیم و چهارم و پنجم و [illegible] اکثر بلاد وی [illegible] است و در آن مملکت جبال و تلال بسیار واقع است و بیابان ها
و محدود است از طرف مشرق بولایت توران و کابلستان و از سمت جنوب بدریای عمان و از جانب مغرب بملک عرب و تمام
مرز روم و از جهت شمال بجبال البرز و بحر خزر و مشتمل است بر بیست و دو ولایت بدین موجب اول آذربیجان دویم اران سیم ارمن
چهارم جیلان پنجم خراسان ششم خوزستان هفتم زابلستان هشتم سجستان نهم شیروان دهم طبرستان یازدهم [illegible]
دوازدهم عراق عجم سیزدهم عراق عرب چهاردهم فارس پانزدهم قهستان شانزدهم کرمان هفدهم کردستان هجدهم [illegible] نوزدهم
کوهکیلویه بیستم مغان بیست و یکم مفازه بیست و دویم مکران و هر یک از ولایات مذکور مشتمل بر بلاد معموره و قصبات
مشهوره و مواضع خوب و مراتع مرغوب و تلال بسیار و جبال بیشمار و مجاری [illegible] و [illegible] گویند ملوک دیار
کرد و افغان و بلوچان [illegible] آذربیجان روم از کشور ایران است [illegible] در زمین ایران [illegible]
و ولایت [illegible] بر ده [illegible] آمده [illegible] نماند که اهل ایران امتی بسیار و
جماعتی بیشمار بوده با عقاید مختلف و مذاهب [illegible] اسلام از زمان کیومرث تا اواسط دولت [illegible]
و پرستش و عبادت [illegible] می‌نمودند اما موافق قول [illegible] اهل ایران [illegible] و بعد طریق
[illegible] و [illegible] و مذهب هر یک از آنان مذکور شد [illegible] از زرادشت
ظاهر شد [illegible] اقبول فرمود [illegible] علی بن [illegible] اهل ایران
سر در فرمان زردشت نهادند و مضمون این بیت را [illegible] نظم کر [illegible]
[illegible] از ابتدای سنه دوازده هجری زمان خلافت ابوبکر تا سنه [illegible] هجری [illegible]
امیر المومنین [illegible] بلاد ایران [illegible] اسلام [illegible] حضرت خیر الانام [illegible] مستولی شد از آن وقت

الی سنه نهصد و شش هجری [illegible] اکثر اهل سنت و جماعت بودند و اهالی فارس و عراق مذهب شافعی [illegible]
می‌نمودند و خلق خراسان و آذربیجان طریقه ابوحنیفه سلوک میکردند و اکثر مردم دار المرز مذهب زیدیه داشتند
و بلاد [illegible] [illegible] قوم [illegible] کما اشتهر تا آنکه در سنه مذکور شاه اسماعیل بن سلطان حیدر
صفوی خروج و بر اولکه سلطنت عروج کرده در اندک زمانی جمیع بلاد آن کشور را مسخر ساخت و وجود اعدای ملک و دین
[illegible] مذهب امامیه و مسلک اثنی عشریه را رواج داد و از آن زمان اکثر بلاد [illegible] طریقه اهل سنت و جماعت
[illegible] و الحال که سنه هزار و دویست و [illegible] هجری است در آن کشور صاحبان مذاهب مختلف می‌باشند اما سواد
اعظم ایشان شیعه امامیه و سالکان مسلک جعفریه اند در بلاد ارمن و شیروان و عراق عرب و طخارستان و گیلان و [illegible]
اهل سنت و جماعت بیشترند و در بسیاری از فارس و بعضی بلاد خراسان و قهستان [illegible] و در بلخ [illegible]
[illegible] و طایفه علی اللهی در ولایت کردستان و کرمان و فارس فراوان و گروه اسماعیلیه در
خراسان و قهستان و کرمان باشند و فرقه یهود در اکثر بلاد ایران مسکن دارند [illegible] و دلیل و [illegible]
و زمره گبران [illegible] در شهر یزد و کرمان قریب دو صد هزار خانه وار اند و صاحبان مذاهب دیگر در گوشه و کنار
[illegible] لغات آنکه تکلم می‌نمایند اول فارسی اهل عراق و فارس و خراسان و کرمان و کردستان
و خوزستان [illegible] فارسی گویی می‌باشند و اهل شیروان و مغان و اران و ارمن و آذربیجان ترک زبانند و [illegible]
عراق عرب و نواحی آن [illegible] عرب تکلم می‌کنند و [illegible] مازندران و گیلان هر یک لغت مخصوص دارند و مردم
کردستان و لرستان هر یک لغت علیحده [illegible] می‌نمایند و اهل گرجستان و بلوچستان و طایفه افغان و کوهستان [illegible]
و قرای اصفهان هر کدام لغت مخصوص و زبان علیحده دارند و چندین طایفه در آن کشور حکومت گذارند و طریق [illegible]
[illegible] اول اولیا و دولت قاجاریه که در فارس و عراق و کرمان و خوزستان و دار المرز و بعضی بلاد خراسان
و اکثر آذربیجان و [illegible] و لرستان و کردستان حکومت دارند دویم امنای دولت عثمانیه که جمیع بلاد ارمن
و عراق عرب و دیار بکر [illegible] و بعضی بلاد کردستان را حکومت گذارند سیم امنای دولت روسیه اند ایشان در
دیار شیروان و اران و گرجستان و اکثر بلاد طالش [illegible] گذارند چهارم جماعه افغان که ایشان در [illegible]
بلاد زابلستان و اکثر خراسان طریق استبداد و استقلال سپارند پنجم فرقه ترکمان که اکثر نواحی جرجان [illegible]
[illegible] خاوران و سرخس و باد غیس را دارند ششم طایفه ازبکان که شهر مرو و توابع و لواحق آن را تسخیر کرده اند هفتم افغان
[illegible] بلخ [illegible] آورده اند هشتم قوم [illegible] و کرباج از جای [illegible] که جبال [illegible]
کوهستان آذربیجان را تسخیر نموده اند نهم طایفه عرب خزیمه که ولایت قاین را اول تصرف شده اند دهم عرب
خوارج که حکام عمان باشند بندر عباسی و [illegible] و نواحی آنجا را گرفته [illegible] آمده اند یازدهم ملوک [illegible]

هود از قبل کیان داشته و در ملک سیستان بطریق استقلال حکومت راندند دوازدهم اسماعیلیه که در قلعهٔ الموت و نواحی آن
اقتدار داشتند سیزدهم قره قوینلو تیموری از خلف چهاردهم آق قوینلو پانزدهم [illegible] شانزدهم حکام [illegible]
هفدهم ملوک شبانکاره در لرستان و طبس هیجدهم ملکان غور و غرجستان و امثال ایشان که در گوشه و کنار بوده‌اند و بواسطهٔ
و ساخر [illegible] علم و جور [illegible] و در تواریخ مسطور است که قبل از اسلام چهار طبقه در ایران سلطنت نموده‌اند اول
هستند [illegible] بوده‌اند اول ایشان کیومرث و آخر ایشان [illegible] بن طهماسب [illegible] بود که در الغلوب
افراسیاب وفات نمود کیومرث [illegible] دو هزار و دویست و چهل و چهار سال از هبوط آدم گذشته بود که بر سریر سلطنت
[illegible] موافق کتاب نظام التواریخ دو هزار و پانصد و شصت و هشت سال بود دوم کیانیان [illegible]
سیزده تن بودند اول ایشان کیقباد [illegible] از اسباط نوذر است چهار هزار و هشتصد و دوازده سال از هبوط
آدم گذشته بود که [illegible] جلوس نمود و آخر ایشان دارا بن داراب است که در زمان اسکندر [illegible]
[illegible] مدت سلطنت ملوک کیان هفتصد و سی و هشت سال بود سیم اشکانیان [illegible] نخستین
ایشان اشک بن [illegible] بن دارا بود که در سنهٔ پنج هزار و پانصد و پنجاه سال بعد از هبوط آدم بر تخت دارائی قدم
گذاشت و آخر ایشان اردوان [illegible] بود که در جنگ اردشیر بن بابکان [illegible] و دولت ایشان پانصد سال
گذشت چهارم ساسانیان [illegible] اول ایشان اردشیر بن بابکان [illegible]
از نسل بهمن بن اسفندیار است که در سنهٔ شش هزار و [illegible] از هبوط آدم گذشته بود که [illegible]
ایشان یزدجرد بن شهریار است که در ایام فتح اسلام در مرو [illegible] دولت ایشان چهارصد و
سال بود طبقهٔ [illegible] چهار هزار و دویست و پنج سال در [illegible] ربع مسکون [illegible]
و عیش [illegible] هوشنگ [illegible] و در روایتی مدت حکومت آن چهار طبقه چهار هزار و هفتصد و
سال بود و در این باب روایات مختلفه وارد است [illegible]
علم رسید در روزگار خلافت عمر بن خطاب [illegible] سعد وقاص [illegible] فتح ایران [illegible] اسلامیان
و کسی [illegible] اهل اسلام بر جمیع
ایران اقتدار یافتند [illegible] سال [illegible] زمان خلافت
و چون [illegible] بنی امیه [illegible] چهارده تن از آن قوم
حکومت نمودند اول ایشان معاویة بن ابی سفیان و آخر ایشان مروان بن محمد که بمروان حمار مشهور است زمان حکومت
[illegible] هزار ماه بود و چون روزگار اقبال بنی امیه در گذشت و آفتاب جلال عباسیان از مشرق اقبال طالع گشت
از این طایفه سی و هفت تن بخلافت رسیدند نخستین ایشان عبدالله السفاح ابن محمد باعتضاد ابومسلم مروزی در سنهٔ

سی و یک هجری بر اورنگ حکومت جلوس نمود و آخر ایشان المستعصم بالله ابن المستنصر بالله بود که در سنهٔ ششصد و پنجاه و
شش هجری هلاکو خان ابن تولی خان ابن چنگیز خان باغوای مؤید الدین العلقمی و باستصواب خواجه نصیر الدین طوسی
دار السلام بغداد را استیلا یافت و بحکم هلاکو خان مستعصم بدار الخلافه عدم شتافت مدت خلافت بنی عباس پانصد و بیست
و پنج سال و کسری بود آنگاه دولت آل چنگیز در آن کشور ظهور نمود و بعد از آن فرقه در ایران بحکومت رسیدند نخستین ایشان
چنگیز خان ابن [illegible] که بعد در [illegible] در سنهٔ ششصد و [illegible] اکثر ایران مستولی گردید و نهایت ایشان ارپا
خان ابن [illegible] خان از نژاد هلاکو خان بود که در جنگ موسی خان ابن علی [illegible] در زمان استقلال چنگیزیان
در ایران یکصد و یازده سال بود و در ایام حکومت ارپا خان فتور در ارکان دولت چنگیزخان رسید چنانکه بعد از وی
در هر دیاری شهریاری و هر ولایتی صاحب ایالتی ظاهر گردید هر یک در موضع خود اشاره بدان شده و بعد بنیز
شد تا آنکه نهال اقبال تیمور [illegible] بالیدن گرفت از آل تیموریه و ملوک کشور ایران حکومت
نمودند [illegible] شانزده سال [illegible] سلطنت نمودند اول ایشان امیر تیمور بود که در سنهٔ هفتصد و هفتاد و یک هجری
الاسلام [illegible] جلوس نمود و آخر ایشان بدیع الزمان میرزا ابن سلطان حسین میرزا بود که از جنگ شیبک خان
ابن عبل خان [illegible] عراق شتافت و آخر الامر در [illegible] علوم [illegible] عالم [illegible] مقارن دولت
[illegible] در ولایت ترکمانان
[illegible] دوازده تن از ایشان شهریار گردیدند اول ایشان شاه اسماعیل ابن سلطان حیدر و آخر
ایشان شاه عباس ثالث که در [illegible] شاهی شد و [illegible] محمود [illegible] از جماعهٔ افغان شاه سلطان حسین را
[illegible] آورده [illegible] و دیگر [illegible] در شاه [illegible] السیف محمود [illegible] دولت خود معدوم
گردانید زمان سلطنت ملوک صفویه من حیث الاستقلال دویست و پنجاه سال بود و جماعهٔ افغان در عراق و فارس و کرمان و بعضی
بلاد خراسان حکومت ایشان هفت سال رسید تا آنکه نادر شاه ابن امام قلی بیک قرقلو از جماعهٔ افشار در سنهٔ هزار و صد و
چهل و یک هجری خروج کرده ایران را از وجود جماعهٔ افغان منقلع نمود و در اندک زمان بر اقالیم بسیار از هند و ماوراء النهر و [illegible]
و مدت دوازده سال من حیث الاستقلال سلطنت نمود و آخر الامر بمضمون الاقارب کالعقارب خویشان آن شهریار [illegible]
بقتل آوردند و اموال و اسباب نادری [illegible] افغان و ازبک و ترک و کرد غارت کردند و در ایران انواع شور و فتن و
واقع [illegible] و هر کس در هر دیاری که بود بنوای خود سری [illegible] مقارن آن حال کوکب اقبال
زندیه از مشرق جلال طالع گردید و هفت نفر از زندیه بمرتبهٔ عمارت رسیدند نخستین ایشان کریمخان ابن ایناق
[illegible] در سنهٔ هزار و صد و هفتاد [illegible] بر فرق نهاد و آخر ایشان لطفعلیخان ابن جعفرخان بود [illegible]
[illegible] آقا محمد خان ابن محمد حسن خان قاجار [illegible] حکومت زندیه در عراق و فارس و کرمان و خوزستان

دو دار الملک [illegible] بجهان قرب چهل سال امتداد کشید آنگاه آفتاب جلال قاجاریه از افق اقبال طلوع نمود و اول ایشان آقا
محمد خان ابن محمد حسن خان بود که در حدود سنه هزار و دویست هجری الی زمان انقراض کرد و مدت [illegible]
وکسری لوازم سلطنت بعمل آورد و عاقبت در قلعه شوشه بدرجات [illegible] خویش بقتل رسید و موجب مسرت سلطان فتحعلی شاه
شهریار گردید الکنون که سنه هزار و دویست و چهل و هفت هجری است فرمانفرمای آن دیار و شهریار گردون مدار است مخفی
نماند که ملوک کامکار و پادشاهان نامدار از زمان ملوک پیشدادیان و کیان تا اوان دولت قاجاریه در کشور ایران
بوده اند و جمعی از آن پادشاه و فرمانروا [illegible] کرده اند و بعضی از خانه شوکت [illegible] و ممالک [illegible] بوده اند و
[illegible] دیگر [illegible] دوازده [illegible] ابواب و داد و انصاف بر روی سلاطین عجم گشوده اند ذکر هر یک در مقام خود شده و معدن
[illegible] حاصل آنکه کشور ایران همواره مسکن سلاطین جم شوکت و مقر خواقین عزیمت [illegible] بوده و همچنین علمای
کرام و علمای دین و شعرای بلاغت قرین از آنجا ظهور نموده اند و ائمه طاهرین و فضلای صاحب یقین آن سرزمین را
ستوده اند و حکما برگفته اند که ملک ایران در وسط معموره است از اطراف مغرب واقع شده و ما مضمون خیر الامور اوسطها
ایران خوب ترین بقاع ربع مسکون باشد و صلی الله علی محمد و آله اجمعین **ذکر اقلیم** مملکتی است وسیع و عریض و [illegible]
مستفیض و طرف شرق توران و ترکستان واقع شده بلاد و امصار فراوان دارد و مملکتی از اقلیم ششم و هفتم و هوای [illegible]
[illegible] مردمش قوم ترکمند و اغلب کافر است [illegible] ختا قریب است راقم [illegible] از اهل [illegible]
گفتن دو ایم در میان عرف با منقوط [illegible] برای اطفای روزگار و [illegible] مشهور و [illegible]
بود که عرق [illegible] و [illegible] ساحل رحمه الله اکبر الفقیر جعفر [illegible] اسکندر زین العابدین شیروانی در عرف با منقوط
[illegible] دیده و از سیاحان عالم [illegible] بسیار شنیده که اگر مجموع آنها تقید قلم آید هر آینه خواننده را از [illegible] خاطر
افزاید لهذا اختصار کوشیده و قلیلی از کثیر مذکور می نماید **ذکر بابل** در زمان سابق بزرگ شهری بزرگ و معمور بوده
از بلاد عراق عرب گویند آن شهر در انتهای راه مدینه حله و کوفه واقع بوده و راقم [illegible] آنجا دیده که مشهور
[illegible] در کتب تواریخ آمده که نمرود و بخت النصر و اولاد و احفاد ایشان و ضحاک [illegible] آن دیار دار
الملک نموده اند در وجه تسمیه آن به بابل در کتاب روضة الصفا و غیره مسطور است که نمرود جهت عروج بر طبقات
سموات حکم نمود تا در [illegible] منار عالی ساختند که مرغ تیز پرواز از هر اطراف بر قلعه آن [illegible]
نمی تواند و بر بالای آن مناره رفته [illegible] که از روی زمین دیده نمی شود مشاهده می شود از این جهت
[illegible] متحیر شده [illegible] از آن مناره بر تر آمده [illegible] آن مناره افتاد و چنان آوازی مهیب از سقوط آن
بگوش اهل بابل رسید که از هوش رفتند و چون بحال خود باز آمدند زبان خویش فراموش کرده هر قومی بزبانی
تکلم کردن گرفتند چنانکه هفتاد و دو نوع زبان در میان ایشان پدید آمد و چون [illegible] بلبله در آن سرزمین

[illegible]

واقعند آن اقلیم را بابل گفتند گویند تولد حضرت ابراهیم در آن شهر بوده و بقولی در یکی از قرای آنجا تولد نموده و [illegible]
گفته اند [illegible] در غار جبل بابل سرنگون آویخته شده اند تا قیام ساعت [illegible] خوانند **ذکر باب الابواب** [illegible]
[illegible] باب الابواب و بفارسی دربند گویند و در روایتی قبلان و حاکم آنجا را قبلان شاه خوانند و معولان [illegible]
گویند از اقلیم پنجم هوایش بگرمی مایل و آبش معتدل [illegible] گیلانی [illegible] گردد و [illegible] تمام رسانند و [illegible]
[illegible] معمور گردانید و در ایام دیگر در شهور و اعوام خراب گردید انوشیروان عادل [illegible] شهر
آن گرد و به روی عظیم از سنگ و ساروج در غایت استحکام بر آورد و در نهایت در کمال استواری متصل بدریا و یک طرف او
بدریای خزر انتها نمود چنانکه قرب سیم فرسنگ در میان [illegible] و یک طرف دیگر بکوه متصل نموده [illegible] تردد مسدود است
بعضی از اسد یاجوج و ماجوج گویند این روایت ضعیف است و تا الکنون عمارت انوشیروانی باقی است گویند هوای
الابواب گرم و حاصل خیز و خاکش مرتع آمیز است علفزارهای خوب و میوه های مرغوب دارد و راقم الحروف در سنه [illegible]
[illegible] بسیار دیده و به صحبت جمعی [illegible] رسیده است **ذکر باب الوخش** نام محله ایست از اصفهان [illegible]
آن مکان است قریب دو [illegible] [illegible] **ذکر باب الکرخ** صاحب معجم گفته که محله ایست [illegible]
واو در وسط شهر واقع بوده و محلات دیگر بآن متصل بوده اما در این زمان محله ایست جدا و طرف غربی در عهد [illegible]
از قدیم مردم آنجا شیعه امامیه بوده اند و مرشد [illegible] بوده اند از علمای [illegible] و علمای [illegible]
عباسی [illegible] فرمان [illegible] **ذکر باجور** نام ناحیه ایست از حدود [illegible] اکثر میوه های
گرمسیری [illegible] مردمش افغان و آبش فراوان و هوایش گرم قرای خوب دارد و راقم الحروف داخل بلوک
باجور [illegible] است **ذکر باخرز** ولایتی است از خراسان [illegible] از اقلیم چهارم
هوایش گرم و آبش از کاریز و خاکش حاصل خیز [illegible] قریه آباد و مردمش اکثر حنفی مذهب [illegible]
و قلیلی شیعه امامیه اند مسکن قوم هزاره محمد خان شهری بنا کرده موسوم [illegible] نموده است و ولایت باخرز [illegible]
در مشهد مقدس واقع شده ارباب کمال و اصحاب وجد و حال از آنجا بسیار برخاسته اند من جمله شیخ [illegible]
نجم الدین [illegible] صاحب تصانیف کثیره از آنجا بوده و راقم [illegible] **ذکر باخرز** [illegible]
[illegible] شهر [illegible] در جانب شمال آن واقع در قدیم شهر بزرگ بوده و الکنون [illegible]
[illegible] محل سکونت ترکمان است [illegible] آب و هوا است و در تعریف ارض [illegible]
ذکر بادکوبه [illegible] مشهور و از شهر شماخی [illegible] **حال** [illegible]
از اقلیم پنجم است اما [illegible] گویند [illegible] در آن مکان [illegible]
[illegible] آن شهر را از سنگ تراشیده طرح انداخته

و سابقا از عمارتش انقبر الا اندکی و در ساختمان آتش قیمتی و خوشگوار و هوایش بگرمی مایل و بسیار گاه در حبشی یکبار و طرف غربی
آن شهر بدریا متصل و شمالش ساحت کوه از بناهای انوشیروان و حصارش از شاهان شیروان است قرب هفتصد
باب خانه دراوست و قرای چند مضاف اوست و با عمارت و زراعت در اطراف اوست مردمش شیعه مذهب و اکثری او سنه اکثر
به ترکی زبان منند الا نفط مخصوص بتردار یعنی شاهی زعفران و نفط سیاه است که به امصار و اقطار می برند و در ملک مازندران
و گیلان و روس و شیروان بفروشند صاحب حروف راقم گوید که در بادکوبه مدت ششماه توقف نموده و با اکابر و اعاظم آنجا
معاشرت کرده و خاندان بزرگ آنجا بوده و اکنون قریب بیست سال خواهد که طایفه روسیه جبرا و قهرا تصرف نموده باستقلال
و استیلا حکمرانی می کنند ذکر آتشگاه از جمله های حیرت افزای روزگار یکی آتشکده است که در سمت شرقی شهر مذکور
ساده سه فرسخ دور واقعست و آن فرقه هندوان از اقصی بلاد هند و هندوستان آمده بروش خود آتش طایفه بر پرستش تعمل از آن
و قاعده روشن رحمن آتشکده مذکوره چنان است که چون کسی خواهد آتش مشتعل نماید تخت زمین را تعمیق جو نموده شعله
از خارج بازمین می نماید فی الفور مشتعل گردد و اگر در اثنا زمین گشت و زر لعل بوده باشد تمامه سوخته و نابود شود
و چون خواهد که منطفی گردد قدری خاک بر آن آتش ریخته خاموش گردد عجب تر آنکه اگر خواهد آن آتش را بجای دیگر
نقل کنند زمین را مقدار نیم ذرع حفر نموده انبانی بجای مذکور بدارد انبان را در اندک زمان از باد پر شود و سر انبان را
محکم بسته هر جائی که خواهند برند و چون خواهند مشتعل شود لوله آهنی بر لب انبان نهاده و شعله از خارج بدان نموده
که باد در انبان است سر لوله مانند چراغ مشتعل خواهد بود ذکر بادیه بادیه در لغت عرب دشت و صحرا باشد اما مشهور ترین آن
بادیه بادیة العرب است و در آن بلاد و امصار کم و همگی از اقلیم دوم و سیم و هوایش گرم و سالم و آب او آن طولش
از ارض شام تا بحر فارس و عرضش از مکه معظمه الی نجف اشرف زراعت و باغات قلیل و معاش سکان آنجا از شیر شتر و
سایر دواب و لحوم وحوش مانند سوسمار و موش و مار باشد و سکنان بادیه کلهم عرب و اکثری بی ادب باشند اکثر مردم
ظاهرا مسلمان شدند لیکن از اسلام بجز نام ندانند الترافشان دزدی و قطاع الطریق و شیخ بخیل را رفیقند و از مراتب مردمی
محروم الله تعالی در مذمت آن قوم فرموده الاعراب اشد کفرا و نفاقا تفصیل احوال ایشان در حرف عین خواهد آمد ذکر
بارفروش لفظ بارفروش معلوم است و نیز نام شهری است از مازندران در ساحل واقع و از اقلیم
رابع آبش فراوان هوایش بگرمی مایل برنج و مرکبات و لحوم باعتبار است مرکبات بسیار و مردمش
سازگار همگی شیعه مذهب اثنی عشریه و اکثر ایشان خالی از صدق نباشند و اشخاص نیک از آنجا برخاسته اند ذکر باجوق نام
جای و هوای گرم دارد اگرچه راقم بانجا نرفته اما شنیده و اهل آنجا مشاهده کرده از آنچه معلوم شد آن نیست که ذکر شود
ذکر بازارجوق لفظ ترکیب از بلاد کردستان کوهستان واقع شده راقم مشاهده کرده است ذکر باجروان از بلاد شیروان
از شهرهای است گویند اکنون ویران است ذکر بالس ولایتی است ترکستان از کشور از اقلیم چهارم طولش

حالیه
ذکر بامیان و عرضش از خط استوا لج و هی میان کابل و بلخ واقع و جوانب او را جبال شامخ احاطه دارد و طرف جنوبش
آن ده است گویند ضحاک تازی بامیان را احداث کرده و در زمان ملوک غور بغایت معمور بوده چنگیز خان خورد و کلان آنجا را قتل
کرده هوایش در غایت برودت چنانکه گفته اند حالیه از خاندان و بامیان ایام دارد آن شهر راقم مدار آن ولایت عبور
نموده شمس در برج میزان بوده و برف عظیم بارید و انهار اشجار مثمر در آنجا نامعمور است و آبش از رود در نهایت عذوبت و مردمش
حنفی مذهب و جبلی خوشخلق قدیم الزمان در جبال آنجا عمارات خوب و صومعه ها مرغوب کنده اند مخفی معلوم نیست که از بناهای
کیست و از هر کس سئوال نمودم قصه بانی آن معلوم نشد چنانچه بنظر آمد که قریب شش هزار خانه و صومعه مرغوب کنده اند
مرد مهمی بکوه ایجاد کرده بودند اینجا طالب ارباب دوله از کوه ها تراشیده اند در غایت صعوبت است و چند صورت دیگر صورت
انسان تراشیده اند بخصوص دو هیکل بزرگ که بصورت مونث و مذکر از اظهار کرده اند مذکر آن موسوم بصلصال و مونث
بشهامه است طول هر یک شصت ذرع و عرض آن شانزده ذرع جمیع ابدان و اعضای آن دو صورت را ظاهر نموده اند
و دست آنها را بکوه در داده کمال صنعت ظاهر کرده اند در افواه و السنه بت بامیان مشهور است و در کتب اخبار بدین عنوان
و در زیر آن بتان غاری است طولانی و در آخر بغایت تاریک و مغاره تاریک راقم گوید که من آن غار را دیدم اما بنهایتش نرسیدم
و از بانی آن غار و بتان از هر که پرسیدم از روی تحقیق خبری نشنیدم و ولایت بامیان مشتمل است بر پنج قلعه
سنین و هیکل بزرگ قریه قرن اصل شهر ارباب خانه و اردو همگی حنفی مذهب و قلیل الاولاد و بعضی قرای آن شیعه
امامیه اند و بعضی بلکه اکثر سادات شیخ شیعه و قلیلی حنفی اند مهربان و رفیق
زبان و داخل آن مردم سهل زیرا که چند فرسخ از روی کوه و معدن
طلا و غرائب روزگار یکی غار آن است تفصیل آن حواله
ذکر بجیره لفظ بجیره سوای معروف و القیا نام شهری است از ملک قرم گویند دارالملک آنجا بوده و مملکت عدد آثار است
از اقلیم پنجم و هوایش از سرد معمور و اکثر مردمش اکثر حنفی مذهب و بعضی شیعه ترک
زبان و مهربان و فراوان در تصرف ملوک روم بود و اکنون قریب چهل سال خواهد که اولیای قزلباش
تصرف نموده اند اگرچه قرم اما اهل تفصیل آنجا در حرف قاف خواهد آمد ذکر
ذکر باقرآباد نام چند قریه است در عراق و فارس و خراسان اکثر آنها دیده شده قریه باقرآباد و ملایر خوب تر است ذکر
باجبور از بلاد بلوچستان و از توابع کرمان است از اقلیم دوم و هوایش گرم و آبش مردمش حنفی مذهب و قومی
بلوچ و چند ذکر بابرنده از بلاد فرات و آب و هوای خوب دارد اگرچه راقم
داخل نرفته اما معلوم شده مردمش حنفی مذهب و ترک زبانند
ذکر باکباب موضعی است ذکر بایندر نام طایفه ای است از طوایف ترک در زمان شاه

شاه اسمعیل صفوی مغلوب جنگ [illegible] بود [illegible] **ذکر [illegible]** نام قریه ایست در سمت کابل و قرب
[illegible] خانه دراوست و چندان عمارت نیست و مردمش شیعی و حنفی مذهب اند **ذکر بخارا** [illegible] ایست معروف و در السنه و افواه
موصوف از بلاد اسلام و شهرت [illegible] بخارا یعنی دار العلم است در کشور توران بزرگتر از وی شهری نیست از اقلیم پنجم
و آبش کم و هوایش در زمستان سرد و در تابستان فی الجمله گرم در زمین هموار اتفاق افتاده و اطراف کشاده قریب [illegible] هزار
خانه دراوست و نواحی معموره و قرای مشهوره مضافات اوست مسکن طوایف مختلفه اغلب متعصب حنفی مذهب اند قریب ده هزار
باب خانه شیعه در کمال تقیه اند [illegible]

[illegible]

و بجوی در داخل بحار [illegible] نیست و در جای خود [illegible] راقم گوید که کشتی [illegible] تماشای [illegible] دریا نموده و
عجایب بحار و غرایب روزگار مشاهده کرده است [illegible] تفصیل بیان نمایم دفتر دیگر شود **ذکر بدخشان** ولایتی است معروف
در کتب مورخان موصوف [illegible]
دارد و جبال و تلال آن [illegible] از صحرا و بیابان است مجموع بلادش از اقلیم چهارم آبش خوشگوار و هوایش سازگار
و معدن لاجورد و لعل آبدار است خاکش [illegible] طرب انگیز و مردمش [illegible] و فارسی زبان و ایلاتش ترک [illegible]
[illegible]
[illegible] **ذکر بدلیس** بکسر با و سکون دال و لام مع الیا و سکون سین
شهریست [illegible] از بلاد ارمنیه کبری [illegible] در سمت غربی اخلاط واقع و از اقلیم رابع [illegible]

[illegible]

دار الملک صوبهٔ خاندیس واز کشور دکن و از اقلیم دویم و هوایش گرم و فضایش معمور و اکثر شهرهایش معمور است و مردمش
اهل سنت‌اند و آن بلده مسلمان از زمین هموار واقع و جوانب آن واسعت از بناهای برهان نظام شاه ابن ملک احمد
بحری و مقولی برهان نظام شاه ثانی ابن حسین نظام راقم گوید اگرچه آن شهر بنظر نرسیده اما حالش مشاهده و گردیده
مردم برهانپور را که دیده است ذکر برهانپور متصل آن مرحلات ملکی عظیم و کشور بسیار قدیم و مشتمل است بر جدول و رقعه
بشمار و نواحی دلکش و فزای بهجت‌افزا و جبال رواسیه و تلال عالیه از اقلیم دویم و بعضی از سیم هوایش بعضی حاره و بعضی معتدل
و سکنه‌اش همگی قوم عرب و مالکی مذهب و شجاع و دلیر و در بعضی صفات ولبند هرچند اگرچه راقم آنجا را ندیده اما در مکه معظمه
و مدینه منوره و قاهره مصر اهل بربر بسیار دیده و با ایشان صحبت نموده ذکرش آن فرقه در حرف عین خواهد آمد ذکر شیخ
عز الدین علی آن جناب [illegible] بوستان حقایق و دایر گلستان دقایق بود و در سیاحت گلزار معارف و لاله‌زار لطایف کمتر
[illegible] آن بزرگوار [illegible] می‌نمود باغ جهان دیده و در خیابان تحقیق گردیده و از یاسمین معرفت چیده بود و در روضه
[illegible] میوه‌های معانی خورده و از گل دانش رطب چشش برده و در سایه شجر [illegible] آسوده بود و در چمن عرفان و گلشن ایقان
ایام چند گردش کرده و در روزگار با طایران فردوس شهود در فضای خلد وجود هم‌آشیان بود روزی شخصی از نکته
آن طایر اوج [illegible] نمود که اگر از گلهای نصایح در یاسمین مواعظ در باغ خاطر اعطرسازی [illegible] الطاف حضرت [illegible]
[illegible] خواهد بود در جواب فرمود که گلهای مواعظ آنگاه توان بوئید که در باغ جان از [illegible] شده
و [illegible] صنایع [illegible] تناول توان کرد که باطن شخص از خس و هواجس نفس منتقی شود [illegible] ای سبیل باغ معرفت [illegible]
قطره [illegible] توحید و بار گل کل مولود یولد علی الفطرة [illegible] عالم [illegible]
الطاف خود را و المکذار و [illegible] موعظه را از در و ایشان دریغ مدار [illegible] فرمود که من [illegible] نصیحت می‌کنم و موعظه می‌نمایم
[illegible] و نقصان عمل آری و از گفتار من [illegible] بگذاری [illegible] الکره [illegible]
و [illegible] و گوشه دل را [illegible] و کلام الصوفی [illegible] خود [illegible] دانی و کلمات [illegible]
[illegible] زبان [illegible] و خویش را در وصل [illegible] الله [illegible]
[illegible] احتراز لازم شماری [illegible] و طریق عقاید اصحاب حلول [illegible]
[illegible] نظم حلول و اتحاد اینجا محال است [illegible] در وحدت [illegible] ضلال است [illegible]
[illegible] و ارباب آن [illegible] نظم [illegible]
[illegible] که آن [illegible] حاصل و در [illegible] و کلام [illegible]
[illegible]
[illegible]

گرادی

کردی یعنی [illegible] من عرف الله کل لسانه [illegible] و دعوی [illegible] اعتقاد [illegible] و کلام [illegible]
برهان خود [illegible] عشق مجازی و معبر [illegible] المجاز قنطرة الحقیقة را دلیل [illegible] و چون [illegible]
[illegible] صحبت [illegible] و صاحب [illegible] الطرق الی الله بعدد
انفاس الخلایق را دلیل [illegible] الی [illegible]
[illegible] و [illegible] و الاعیان [illegible] راقی و [illegible]
آیه ان فی ذلک لآیات لقوم یعقلون [illegible] النظر الی [illegible]
[illegible] نظم [illegible] طریق اهل [illegible]
[illegible] و کلام لولا القلم [illegible]
و طریق [illegible] وصحبت [illegible]
[illegible] الاولیا تحت قبابی لا یعرفهم غیری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر [illegible]
قادر مطلق [illegible] و کلام خلق الله آدم علی صورته [illegible] و صلی الله علی محمد و آله اجمعین ذکر [illegible]
[illegible] و در جبال [illegible] مسکن قوم [illegible] در حرف [illegible] خواهد شد و دیگر [illegible]
شهر سواد در میان سوات و دیار سوداد واقع شده مردم آنجا سیاه فام و اغلب گندم‌گون‌اند ذکر بدر [illegible]
[illegible] و [illegible] دکن است و بعضی گویند صوبه‌ایست از دکن مردمش اکثر سپاهی‌اند و از مضافات [illegible]
راقم ندیده ذکر [illegible] نام قلعه‌ایست مابین شاه جهان آباد و اکبرآباد واقع [illegible] محکم و حصارش مستحکم است و مردمش
[illegible] اگرچه [illegible] قلعه [illegible] منظور نشده اما بقرب آن رسیده و آنچه معلوم شده از قلاع استوار [illegible]
آن [illegible] استوار است ذکر برار صوبه‌ایست از دکن و مشتمل بر بلاد [illegible] و قصبات بیشمار و قرای فراوان و مزارع
[illegible] از اقلیم دویم و هوایش گرم و آبش از چاه و [illegible] و اکثر بلادش [illegible] مردمش اغلب [illegible]
و [illegible] اهل ایمان و [illegible] حاصل خیز راقم گوید که بعضی از بلادش [illegible] دیده [illegible]
ملاقات کرده اما [illegible] ذکر بردیه [illegible]
گویند که آن مکان [illegible] گرم [illegible] که آن مکان گرم باشد [illegible] در کرمان [illegible]

معدن قرین است و مشتمل است بقرای و نعمتی و دو ماه مترین قرین از اقلیم چهارم و هوایش نیوفت آب اکثر بار از چشمه را بغا
خوشگوار و برخی از کاه هر بزو ساز کاردات آن بلوک محتوی است مزرو قطعه [illegible] در کوهستان واقع هوایش در غایت سرد و
مناکو بعد از چهار ماه از نوروز اول بهار [illegible] آدور موسم تابستان هوا اصبح خوش و مراتع و املاک آن و اول کمان ملکی
خانه وان عظام و دودمان کرامت علو و مکرمه که یکی از مشایخ ارکان مقام طایفه ذوالعلات بزرگ است از علی [illegible]
[illegible] و کسی عالیمقام است [illegible] مشق [illegible] است و وجود کرامتش [illegible] فضایل [illegible]
پیراسته سالک مسالک شریعت و تابع مناهج طریقت در صدق و صفا ممتاز زر و در و احسان [illegible] فارس و عراق
[illegible] و طریق محبت اکثر مشایخ زمان نموده آخر الامر در خدمت جناب العارف بالله [illegible]
[illegible] قدس سره بسلسله علیه [illegible] و در [illegible] آن فاضل آمده [illegible] مقال و کوا
[illegible] تفصیل این کلام در [illegible] مذکور [illegible] آن عزیز [illegible] مکارم [illegible]
[illegible] از کرمان [illegible] فارس آمده و [illegible] آن عزیز [illegible]
[illegible] در آنجا [illegible] دارد و [illegible] خود [illegible] مشغول [illegible] کرم جهات
کرم [illegible] است که [illegible] مروق کرده و الحمد لله [illegible] قطعه رکن سمت شمالی [illegible]
واقع و [illegible] آن [illegible] مردمش [illegible] از قرای [illegible] است [illegible]
[illegible] آن قریه [illegible] خانه [illegible] مزرعه مضافات اوست [illegible]
[illegible] آن قریه [illegible] است [illegible]
[illegible] و [illegible] راقم [illegible] آن [illegible] بوده [illegible]
طریق [illegible] آن [illegible] صدق و [illegible] اوصاف [illegible]
[illegible] کرامت کرده من بعد از اخلاق رذیله و افعال ذمیمه بیرون آورده است ذکر [illegible] از قرای هراة و در جنب
[illegible] قدیم و دودمان عظیم [illegible] است در زمین هموار واقع و اطراف [illegible]
مردمش همگی شیعه مذهب و [illegible] و مسکن [illegible] و اکثر میوه [illegible] باغات و املاک [illegible]
[illegible] راقم [illegible] دیدم [illegible] رسیدم و چند یوم [illegible] توقف کردم
ذکر [illegible] گویند هر میوه [illegible] ارواح [illegible] راقم [illegible] ذکر [illegible]
شهرت دارد [illegible] آن [illegible] و بستان [illegible] اقلیم سیم هوایش گرم و آبش از چاه
[illegible] در زمین هموار واقع [illegible] ارباب خانه معمور و میوه های گرمسیری [illegible]
باغات [illegible] ارم در [illegible] و نواحی آن [illegible] مضافات اوست و [illegible]

محمد ابن

[illegible] و بعد [illegible] مذهب [illegible] سال [illegible] ملوک [illegible] تعلق داشت صحبت
بعد از اختلال احوال دولت [illegible] تعلق گرفت راقم گوید که در [illegible] خاندان [illegible] و دودمان
صاحب دولت دیده شد [illegible] ذکر نواب [illegible] امیر والاشان [illegible]
صوری و معنوی [illegible] و حسن صورت [illegible] بهره تمام [illegible] و احسان [illegible] عالی [illegible] کمالات
[illegible] کرم و جواد [illegible] آن شهریار عموم [illegible] که [illegible] آن شهریار [illegible] روزی [illegible]
[illegible] دودمان [illegible] و جود و کرم [illegible]
[illegible] و [illegible] آن [illegible] کار
[illegible] نظم [illegible]
کار روانی نیست [illegible] بزرگی [illegible] حضرت باری [illegible]
[illegible] نظم [illegible] احوال عالم [illegible] کرسلطنه [illegible] رسیده اند و
اکثر معموره عالم را [illegible] کرده اند [illegible] رسانیده اند مانند کیومرث و [illegible]
[illegible] و اسکندر و معاویه و عبد الله [illegible] و امیر تیمور و [illegible]
[illegible] شاه و کریم خان [illegible]
و [illegible] احوال مردم [illegible] ازلی [illegible]
پادشاهی [illegible] در شرق و غرب عالم [illegible]
[illegible] فرعون و نمرود [illegible] ایمان [illegible] آلهی [illegible]
[illegible] علما و [illegible] کرام [illegible] معصومین را آزرده [illegible]
[illegible] و [illegible] آل رسول [illegible]
[illegible] ملک [illegible] دولت [illegible]
[illegible] دولت [illegible] آیه کریمه إن الإنسان ليطغى أن رآه استغنى
[illegible] و در مجلس [illegible] الحكم الأعلى [illegible]
[illegible] و [illegible] دولت [illegible] و بخشید [illegible]
[illegible] و مساکین رسانید [illegible] و [illegible]
و ارباب دانش و اصحاب بینش [illegible] احوال [illegible] شده اند
[illegible] علما [illegible] عباد [illegible] آورد

و تقطیع و ابواب البر و صور احیا و او سیاه و مشایخ دین و عرفای صاحب یقین را با وجود ساخت و آثار رنگ و جمال با وجود
رباط و پل و حمام و جز آن میش جا و اقامه باید بر فراغت مراتب که از حلال اند اینها را اموال بر حضر حاصل شود اول آنکه آدمی را
از جبال الشره مال و حوالت و نکوه آن و از عداوت و مردم خارج سیکو دانند چه که صاحب و آنچه حسن و بخیل را دشمن پندارند و خصم
شمارند و در محافظت مال اعوان و انصار نیز در کار است و بر ولیم و بخل همواره خوار و ذلیل اند و در کارات دوم
آنکه او بخیل و نام نیکو از مرد کریم در صحه روزگار یادگاری ماند و دوستان و مخلصان برای کرم او یار شوند و مر خیل او بخیلان
و خصمان نیز از وی حرمت می گیرند بلکه دوست مخلص شوند سیم آنکه در آخرت صاحب جود و سخاوت از اهل بهشت است
مقام و جزا السخی آیه خلق النار و لو کان فاسقا شود که در حب جاه که حکایت حاتم مشهور خاص و عام است و بخیل و خسیس از رحمت
الهی دور و از مغفرت باری تعالی مهجور است و حدیث البخیل لا یدخل الجنة و لو کان عابدا امین الامام مشهور است زیرا که بخت
و خاندار مشته باشند مال جمیع مثوبات نموده و مضمون حب الدنیا راس کل خطیئة در آن کس اصناف و صاف رذیله و تمام
اخلاق ذمیمه جمع جوابر لو و حاکمه در کس حرص و بخل و طول امل و نفاق و حقد و حسد و قطع صله رحم و امساک و حرمت
و شرارت و سوء ظن و حیله گری و ظلم و جور و فسق و فجور و دناءه و لئامت خانه سیم و زر خواند اند و حب و بخل کهنه اند
کرم عالم جو ستر پرستاری مال باشد و مطلوب را اسیم و زر نباشد و عادل و سط الحال باشند زیرا که نفس بخت انکه وجود بخشد
و بحث انکه مالش بیارت رسید کان زاله الحدیث فی نار الجحیم بکار رفت او و از شیخ سعدی فرموده که بوسی کتاب خار
بنده گرد که آخرین کار آخر انتقد انکه نشنید و عاقبت شنیده ای نظم کمن نماز آنکس کیج کرد که هر یسه
تحصیل مال کرده و نخورد ❊ در بیان بعضی از فرق هندوان و نظرهایی از نیز شنیده شده است در آن مکان
برای فقرا علمای محققان ایام پوشیده و ابهام نخواهد بود از فرقی که نوشته شود در اکثر ملا و هندوستان و دیر
و شطر غیر قبیل و کثیر آمده است اما در ولایت بر بلخ جمعی از ایشان محو بوده و طرف الفه و حلقه نموده است اعداد در تحسین
آن مقام ذکر نمودن مناسب می نماید به آنکه جمعی در آن ولایات از جا فتح هندوان دیده شد که آفتاب را ملکی و عظیم
بخشنده ی و خداوند عقل و نفس خواند ندی و کفتندی که نور ساب برت ملکان و ضیاء عالم و تکوین موجودات متعلق به او
و او سرور فرشتگان و پادشاه ملائکه زمین و آسمان است و تعظیم و پرستش خورشید لازم و واجب بر هر حرث کون است
و فرقه دیگر گویند که آفتاب حق مطلق و خدا و نور حق است و آنچه در عالم علوی و سفلی است تکوین همه از وجود او شد
و او را مشاهده می نمائیم و خود را از استماع مستکنیم کاقول از دیده بگذرد و شنیده بگذرد و نقد را کذاشته نسیه اهل
نشنید و این مرده و فرقه خود را از قدما هندوان دانند و هر دو طایفه از آزار و اذیت حیوانات محترز باشند و در قتل
اسبابه و نبوی و علوفی نباشند و خواطر شند کان باری تعالی را از کجا شند و نقد و معقد در بار مردم خلقی نمایند و از کتب
و همتان وقت و فرزدوری کشند و اطراف تعلق ایشان زیاده از یک زن نگیرند و زیاده از احتیاج عمری بر خبر شد

و صورت افضا برابر چند قسم تصور نمایند و میان ایشان و انعمه لیار روایت و گویند حکمه و اسطه است میان معبود الله و موت
و در میان ایشان سه فرقه و در یا خنه کرسی لیار که ریاضت شاقه در عبادات نوق الطاقه کنند و هم از خود دور نمایند و هر کس
تعظیم نکونه نمایند احتمام را از اوست و عین الجمال و الظرف حق را نیز از وهم دانند و بر سنت دوار باشند زمین همواره آلوده ار و هم
و در حبس النفس و بار بردن آن کار باشند و سیاح صحاری و کوه ها و موشو و بیابان بی آبها نخر کنند چنانکه آثار روایت خواند
و از عجیبه هزار هند و در شهر اعرا قوره و از ته و اکثر ایشان در جنگلهای دور از عمارت ریاضت کشند و فرقه دیگر از هندوان
ماه پرست باشند و او را ملکی بزرگ و فرشته عظیم دانند و در پرستش و تعظیم آن مبالغه کنند و گروهی از ایشان آتش پرست
و از باده عبودیت او حرام سشه و آتش را اقدم دانند و نیز گویند از آتش مخلوقات باری تعالی است و هر کجا او را بیند
گشند و روات جمعی دیگر بیسته که هوا را پرستند و موجود حقیقی هوا را دانند و تحقیق حق را از هوا گفته ر دانند بعضی دیگر
آب را پرستش کنند و موجود حقیقی آب دانند و بر حقیقت ما که مانده اداانه و هر چیز را از او حیوانی باشند و او را اقدم دانند و گروهی
دیگر آدم پرستش کنند و آنرا اول خدا دانند و گویند آدم موجود حقیقی است چنانکه مذهب جسمیه اعتقاد او همین
بوده و طایفه ی طبیعه را خدا گویند و سندی او را هو سید و او را اقدم دانند و فرقه دیگر جواهر پرستند و بیدا او محرم
گویند که از آنجا بر آمده و ظاهر شده باید دانست که فرج نمودن روایت و او را قبله خود ساختند و جمعی دیگر هندوی
دیگر نمایند جماعه ذکر جمادات گویند بوده حیوان و انسان را او موجود شوند و پرستیدن آنرا لازم دانسته پرستیدن
و دیگر و پرستش نمودن او را روا گویند مناره سجده مسلمانان اشاره به دعوت و محراب ایشان کنایه از فرج این گروه
بید و شیاقی و سایر حیوان بسیار اند و بعضی از آن فرقه در ایران و روم و شام نیز خسشمار اند و با این اعتقاد را
گشند و از این جام باده محبت چشند و بعضی از ایشان وطی مادر و خواهر و عمه و خاله و دختر و سایر محارم را جائز دانند
گویند زن برای شوهر و باده جهت نزلت چنانکه یکی از آن طایفه را پرسید که این زن شوهر نسبت دارد جواب
گفت و فتی که زن شوهر او بود و زن من بود اکنون گویند تر امادر است و این خلاف مذهب هندوان و ترش
اتفاق که اوش از خویشان و قبیله خود زن بگیرند و نامعشوق بیگانه نباشد تند پرند عقاید این طایفه بسیار است
والسلام علی من اتبع الهدی ذکر یوه بولد نام قصبه است دلپذیر از مضافات خطه کشمیر میان جبال شامخه واقع
و طرفا مزخوش و اسعت و در کنار رود عظیم اتفاق افتاده و بعضی مشتبهات در آنجا مهیا و آماده است آنکس که او را بحر
بود و از روش از کسوه مردمی عور و از عالم معرفه مهجور باشد و آن قصبه را نزده فرسخ از کشمیر دور است و قریب
هزار خانه در آن است و چند مزرعه مضافات او است و اهلش جمعی بر مذهب دیگر و بعضی از آنجا دیدیم راقم گوید که قصبه و بره مولانا
دیدیم و یک در آنجا منزل کردیم و دیگر روز کشت نمودیم والسلام ذکر بریم از بلاد معین و قصر مشهوره که در قران مجید
آمده در نواحی بریم واقعه قدیم الایام شهری بوده اکنون گویند قصبه است و مردمش همگی عرب و از بزرگی خاطر منفرد

زیاده بر این زیاده است **ذکر برج** کوهست کجه بار دوع خواسته اکثر مردم عجم مشهور است ذکر کجه در چون که وقت هجیم
خواهد آمد ان شاء الله تعالی **ذکر بدخشان** بضم اول کوهستانیست نام دو موضعست کثیر المعادن لعل که تنیده و دیگر بر ایشان
قدار باب است و آن مصر الست بجوبانب جوی دارد و منزلی بند راه شهر اتفاق افتاده و هوایش از جهة آن گشاده است
قرب معصمه خانه دراوست و مزرعه چند مضافات اوست آبش از چاه و کاریز و هوایش گرم و حاصل خیز نخلستان بسیار
دارد مردمش همگی شیعه مذهب و علامه اند **ذکر بردع** بضم اول شهریست عظیم و بلده ایست از قدیم مسکن راجهای وثنی که
و رایان هم خمسه قریب سی هزار باب خانه در اوست و نواحی خوب و قرای مرغوب مضافات اوست و اغلب مردمش هند و
و دیگر مسلمان و قلیلی اهل اسلام اند آن شهر از بلاد صوبه گجرات و از عهد امین محمد آتا قسا از سنه رصورت بهار هر چند ور دا گر
منتهی تا آنجا مشهور است **ذکر برصه** بضم اول بعضی اکثر ایرن گویند شهریست در غایت صفا و هر جزایش خوش آب
و هوا از اقلیم پنجم و خاکش خوشتر آن شهر در سر منزلی اسلامبول واقع و طرف شرقی و شمالش فی الجمله واسع و چون آن
شهر در زمین پست و بلند اتفاق افتاده و طرف جنوب و مغربش گرفته و دو طرف دیگرش گشاده است لاجرم به نظر
بیننده رسیده است و مدتها دار الملک آل عثمان بوده و بعد از فتح روم ایلی شهر ادرنه را پای تخت نموده
و در آن شهر ملوک آل عثمان عمارات محکم و مساجد مستحکم و خوانق و لیسنه و مدارس ارجمند بر ساخته اند با وصف قدرشناسان
با تمکین خوش نوا و متصور محکم جید و وقت مهمانی پاکیزه نهاد و طرح انداخته اند که مهمانی آنجا بار استیاع نکرده گردد
است و چشمه های بسیار گرم در حمامها خدا ای است ملوک روم عمارات عالیه در غایت متانت و در سر آن چشمه ها ساخته اند
الحاصل چشمه ها که آبش گرم باشد در عالم بسیار و مشهور ربی از آن آنها مشاهده کرده مانند چشمه کوه سبلان از اردبیل و چشمه
قریب قزوین و چشمه سیرجان و چشمه محلات و چشمه ما بین هراة و زابل و چشمه اوبه هراة و چشمه تفلیس و چشمه فرا
ممالک روم و جاهای دیگر نیز دیده شده که در خواطر است و قلیل الحجم برخلاف این چشمه ها شرف دارد و ملاحظه آن نیز هم
ندارد و چشمه های فراوان میان شهر برصه در اکثر خانه ها روان است آبش فی الجمله خوشگوار و هوایش رطوبت دارد و
از دریا شش فرسخ دور و جمیع میوه های سردسیرش موفور است و کوه بالنگوه علیه ظرف جنوبش متصل است و
در آن کوه عیون بسیار و شکار بیشمار است قریب چهل هزار باب خانه در آن شهر برصه مسکون و ساکنین طوایف مختلفه از بیگانه
و دون است همگی ترک زبان و عرباء و هرا مهریان و سواد اعظم ایشان حنفی مذهب و بعد نصاری و دیگر خالی و دیگر
یهود و دیگر ترکان و قلیلی شیعه امامیه اند جمعی کثیر از ارباب کمال و اهل وجد و حال و صاحبان حسن و جمال و خداوند
جاه و جلال دیده و مشاهده کرده دیده بسر و سکون و استقامت می کنند **ذکر شیخ امین الدین ابو الحکم** از مشایخ انجا
وارسته ای روزگار بود و در او صاف حمیده و اطوار پسندیده بر اکثر عرفای آن دیار مستوجب بود و عمر در از یافته
بعد از بقا هجرت نزدیک بوده در مرتبه قریب ... سال عمر داشت و عالی او فات فرخنده ساحات خود را در فایده

در باب چشمه ...

هر بلده اوراد و او ذکار صرف نموده بود و راقم چند گاه در صحبت آن عارف آگاه اقتباس فیض می نمود فوتش بعد از
اشان عرض می شود که اکثر بعضی از خواص حروف بیان نمائی و بعضی حروف نفس خواص اسماء حسنی که شایع غریب خوانی
باشد جواب فرمود که علمای اسماء و حروف و عرفای صاحب وقوف در این باب کتب مفیده تالیف نموده اند و در این مختصر
طریق بسط و گنجایش نمود و اندر و در شرایط و آداب و رعایت خواندن حروف اسماء و اوراد و اذکار را اهتمام تمام کرده اند
الحال اهم و الزم این است که بیان میشود و آنکه در آداب خواندن حروف و اسماء و اوراد و اذکار شرایط آنست
که تا تاثیر آن اکمل و فیض او اتم باشد **اول** خود را از جمیع الات عالیه مستاصل و **دوم** از لقمه حرام و شبهه احتراز نماید
سیم روزه بسیار و صدقه بقدر مقدور بر خود لازم دارد **چهارم** ترک طول امل و حرص کند و باید که ملول نشود و از ارای مردمی دور
پنجم از ارشاد و مرشد از دین کبیر و صغیر اکل بی اجازه شیخ و عمل بر باد است **ششم** لباس پاک پوشد و جای پاک نشیند
هفتم از حلال و مباح نیز پرهیز کند و از طریق اعتدال تجاوز نکند **هشتم** رعایت زمان و مکان نماید و عمل بر مجلس
مقرر کند **نهم** اختیار خلوت و عزلت و ترک معاشرت و مجالسه کند **دهم** ترک محبت دنیا و خوف از ماسوای او نماید **یازدهم** بیکو
اوراد و اذکار سوره را **دوازدهم** تعظیم تلاوت حضری و الملاقر اعمش مفید حضری آنست که عدد تراکیب را معین کرده تا شنیدن
بعدد معلوم را این طریق اتم و اکمل است و الملاقی آنست که چند انکه تواند بخواند عدد معین ندارد **سیزدهم** اختیار
خلوت نماید و باید که مشغول فضای انفرادی که تمام آن و در خلوات گرد باشد در زمین حصیر و بوریا باید و دران
مکان بکر ذکر و عبادت و خلوت گاه را دیگر بگشتند **چهاردهم** باید که زبان با دل و دل با زبان موافق باشد **پانزدهم**
ترک لغو و تخلف در وعده و مناجات کند و از کلام بر دف و مخفی احتراز نماید **شانزدهم** حفظ عدد و اتمام آن کند
و اگر خلوت حرارت ترک الاعیمی نماید تا آن عدد بایقوه رسد در اثنای این عمل ممانعت **هفدهم** نیت یعنی قبل
از شروع دعا و آیه و سوره که وارد است خوانده و بر خود دمد **هجدهم** در اعتدال ملاحظه قلم حد پر وصرف الوان وقتی
که عیب است را شیده باشد و با آن حروف رقم زده باشد اصلاح را و اثبات شد که حرفی از اعمال با آن نویسند و از اراب
بر عملی لون خاصی از مدد او اختیار باید نمود مثلا در اعمال محبت لون سفید و سبز و زرد اختیار کنند که بکواکب سعد
تعلق دارد و در عداوت لون سیاه و کبود و سرخ اختیار کنند که بکواکب نحس تعلق دارد **نوزدهم** در رعایت اوراق
وهیر و بعضی را بر اوراق اشجار و بعضی را بر پوست آهو و شیر و غیره باشد که حاصل آن رعایت اعمال را اکثر نمانند
آن نمام کرده **بیستم** توجه تمامست بصورت خط و امعان نظر بر آن و اشتغال قوت خیال با مرکبات و ضبط خط
و مکتوب معمول در موم سفید یا کرباس کبود یا پارچه حریر **چراکه** اول چیزی که بر عامل لازم است دانستن
طبایع حروفست زیرا که هر حرفی طبعی خاص و مزاجی مخصوص دارد و بعضی حار و بعضی بارد و بعضی یابس
و بعضی رطب و بعضی از مرکب القوی دانسته اند از حراره و برودة و یبوسه و رطوبه و در میان علماء

شمار خود سعادت بود و در طبایع بعضی حروف اختلاف است از اختلافی که در ترتیب حروف حاصلست و حروف طبایع بقول علمای
مشارق حروف ناری اینست اهطمفشذ و حروف هوائی اینست بوینصتض و حروف مائی اینست جزکس
قثظ و حروف ترابی اینست دحلعرخغ و حروف طبایع بقول علمای مغرب ناری اینست اهطمفشذ
و حروف هوائی اینست بوینصتض و حروف مائی اینست جزکسقثظ و حروف ترابی اینست دحلعرخغ و حروف
تمیل سعادت بر ترکیب بدین ترکیب اطمفشذ و هر یک مرکب از حرارت و یبوست و حروف هوائی هم چنین ترکیب است بوینص
تضض و هر یک مرکب از حرارت و رطوبت و حروف مائی همچنین ترکیب است جزکس قثظ و هر یک مرکب از برودت و رطوبت
و حروف ترابی همچنین ترکیب است دحلعرخغ و هر یک مرکب از برودت و یبوست شیخ محی الدین اعرابی قدس سره که حروف
از حروف حسب و حشت کانه مرکب الفوقی است اول ه و آن ترابی و هوائی هوهم ... و آن نیز ترابی و هوائی است سیوم ط
... مائی و ترابی است چهارم ... و آن ناری و مائی است پنجم ل و آن ناری و ترابیست ششم م و آن مائی و هوائیست هفتم
ر و آن هم مائی و هوائیست هشتم ف و آن ناری و مائیست نهم خ و آن ترابی و ناریست و نجوم سبعه و بروج دوازده افلاک بر حروف
حروف ابجد تعلق دارند و هر حرفی که طالب عمل کند باید که حاجت روائی نحس و سعد آنها منظور داشته عمل کند ابجد متعلق بفلک الافلاک است
هوز بفلک ثوابت تعلق دارد حطی بفلک زحل منسوبست کلمن بفلک مشتری متعلق است سعفص نسبت بفلک مریخ
دارد و قرشت بفلک شمس تعلق دارد و ثخذ بفلک زهره منسوبست ضظغ بفلک عطارد تعلق دارد ... بفلک قمر نسبت دارد و تقسیم
حروف بر کواکب سبعه سیاره در لمحات ... چنین است ابجد بزحل تعلق دارد و هوز بمشتری نسبت دارد
حطی بمریخ منسوبست کلمن بشمس تعلق دارد سعفص بزهره تعلق دارد قرشت بعطارد منسوبست ثخذ ضظغ بقمر تعلق
دارد و تقسیم حروف بر منازل بیست و هشت گانه قمر که علمای طلوع بر آن مقرر داشته‌اند که هر حرفی تعلق بکدام
منزل دارد از منازل سعد و نحس تا موافق آن عمل کنند ا شرطین ب بطین ج ثریا د دبران ه هقعه و هنعه
ز ذراع ح نثره ط طرفه ی جبهه ک زبره ل صرفه م عوا ن سماک س غفر ع زبانا ف اکلیل ص قلب ق شوله ر
نعایم ش بلده ت ذابح ث بلع خ سعود ذ اخبیه ض مقدم ظ مؤخر غ رشا بدانکه در منزل از منازل قمر
نحس گفته‌اند و آن این است قطشم شوله و اخبیه و صرفه و طرفه و دبران و ذابح و بلده و اکلیل و زبانا و سماک
صاحب شمس المعارف شیخ احمد بونی گفته که چون قمر از درجات عالیه متحول گردد تاثیر خود را در مراتب سفلیات
ظاهر کرده‌اند و چون در شرطین بود الف قمر منصب الحاکم کند و در بطین ب اظهار لطف و رحمت نماید و در ثریا
ج سعادت متوسط بخشد و در دبران د تیر سعادت احداث کند و در هقعه ه نحوست و سعادت الخیر و در طرفه و
بلا و محنت افزاید و در جبهه ز حواله متوسط الخیر و در زبره ح خیر و برکت زیاده کند و در صرفه ط نحوست میان خیر و شر
و در سماک ی نحوست الخیر و در غفر س سعادت گاه حال کند و در زبانا ع نحس باشد و خیر غالب بود و در اکلیل

ف نحوست و بلا الخیر و در قلب ص سعادت بخشد و در شوله ق نحوست بود و شر غالب باشد و در نعایم ر سعادت
عظمی ایجاد کند و در بلده ش نحوست کبری احداث کند و در ذابح ت نحوست بود و شر غالب باشد و در بلع ث نحوست
و فتنه عظمی انگیزد و در سعود خ سعادت و سعت ظاهر کند و در اخبیه ذ نیز سعادت ظاهر گرداند و در مقدم ض سعادت
تمام بخشد و در مؤخر ظ نحوست بود و میانه خیر و شر و در رشا غ سعادت افزاید شیخ محی الدین اعرابی قدس الله سره
در کتاب مرحل فرموده که ا ب جنوب شمال ج د شور ه و ز کوز ا ح ط ی لسرطان ک ل باسد م ن لسنبله س ع میزان
ف ص عقرب ق ر قوس ش ت جدی ث خ دلو ذ ض ظ غ حوت بدانکه هر یکی از اسماء الله که اول آن الف
باشد مانند الله و اکبر و احد آن اسم تعلق بآن حرف دارد تا آخر بر این قیاس یعنی حروف یک اسم دارد مثل ه
اسم آن هو است و صاد که اسم آن صابر است و لام که اسم آن لطیف است و بعضی دیگر از آن جمله است که اسماء آن حرف
... هر حرفی که یک اسم دارد ذکر او بهمان است و آنکه زیاده دارد و ذکر مخصوص دارد و ذکر الف الله است
و ذکر ب البدیع و ذکر ت التواب و ذکر ث الثابت و ذکر ج الجمیل و ذکر ح الحی المحیط الحکیم و ذکر خ الخبیر و ذکر د
الدائم و ذکر ذ ذوالقدرات یا ذوالکرام اسم ... و ذکر ر الرحمن الرحیم و ذکر ز الزکی و ذکر س السبحان السلام
السمیع و ذکر ش الشهید و ذکر ص الصمد الصابر و ذکر ض الضار و ذکر ط الطاهر المطهر و بقولی السبوح القدوس
و ذکر ظ الله ... و بقولی الظاهر و ذکر ع العالم العلیم العلام الغیوب و ذکر غ الغنی المغنی
و ذکر ف الفتاح الفالق و ذکر ق القیوم القدیم القاهر و ذکر ک الکریم و ذکر ل اللطیف و ذکر م المالک
الملک المجید و ذکر ن النافع النور و ذکر و الواحد الولی الوالی و ذکر ه هو الهادی و ذکر لا بقول حی لا اله
الا الله و بقولی لا اله الا هو و ذکر ی الیه ... و در عمل هر حرفی مجموع اسماء او ذکر او را بشماره حروف مکتوبی آن
بخوانند و اگر عمل فوری خواهد در عدد افزاید و بحر د ذکر النفع کنند و از ... اسماء آن بحول نور ... دعوت
حروف کهنه انند الف وقتی که قمر در حمل باشد یا ثور و ناظر زهره یا مشتری و منصرف از زحل و مریخ حاصل کنند و در
... مطلوب ... دایره ... الف بنشد ... آتش ... که ... کرم باشد
... حرارت ... و حرارت ... در عمل
واقع شده باشد ... تمام از مطلوب حاصل گردد و هر که ... از آنکه ... حرف الف بخوانند
صاحب ... و هرگز محتاج نشود البا هر کس صد و ... و چهار بار حرف با ... و در
چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه روزه دارد و در هر روز ... و ... کند ... عمل آورد ... نوشته
... و جمعه ... و هر کس ... حرف با بخواند
... و ... که ... حرف تا ... وده ... نوشته ... گردد ... ال ت ... از زندان خلاص شود

و اگر هر روز چهل و یک بار بخواند ابواب عزت و اقبال بر روی او گشاده شود الشین اگر کسی را تب باشد هزار بار بر ظرف
سفالین از حرف شین بنویسد بعد بشوید و بخورد از آن تب خلاصی یابد ص اگر کسی بر چینی هفت بار بنویسد بر این
قسم ص ص ص ص ص ص ص و صاحب تب او را بخورد شفا یابد الصاد اگر کسی خواهد که از غایب خبر یابد شصت بار بخواند
در یک شب [illegible] خبر وی برسد الضاد اگر کسی هر صباح بر بلندی رفته سی و پنج بار این حرف را
بخواند و هر شام مثل آن بکند [illegible] دشمن [illegible] شود الذال اگر کسی این حرف را [illegible]
نشاید الراء اگر کسی روز چهارشنبه [illegible] این حرف را بر پوست آهو نوشته وقتی که قمر در جدی باشد و در تحت
الارض [illegible] نگاه دارد از آفات محفوظ ماند السین اگر کسی هر روز وقت ظهر [illegible] بار بخواند [illegible]
باشد [illegible] گردد الشین اگر کسی بر چهل پاره کاغذ بنویسد [illegible]
[illegible] زبان دشمن بسته گردد و باید که نام دشمن در وقت عمل گفته شود [illegible]
الطاء اگر کسی در وقت راه رفتن حرف صاد را تکرار کند [illegible] خسته نشود [illegible] قطع مسافت کند الضاد اگر کسی
هشتصد بار بر طعام بخواند و بخورد از مرض خفقان شفا یابد الظاء اگر کسی خواهد که از میان دشمن بسلامت رود [illegible]
[illegible] این حرف [illegible] بسلامت گذرد الظاء اگر کسی از ظالمی
بترسد هر بامداد [illegible] بار [illegible] همان حرف بخواند [illegible]
ظالم [illegible] و اگر کسی [illegible] شفا یابد العین اگر کسی
در هنگام نماز جمعه [illegible] سوره [illegible] خوشحال باشد [illegible]
زیر نگین نهند [illegible] حق تعالی زبان او را [illegible] جاری گرداند و چون [illegible]
کامل او را مرزوق گرداند و هرکه با خود دارد قدر وی بلند گردد و اگر در ذیل آن حرف اسم العزیز بنویسد اثر آن
کامل تر باشد الغین اگر کسی هر روز [illegible] بار [illegible] بخواند [illegible] دشمن [illegible] الفاء
اگر کسی [illegible] این حرف را [illegible] بخواند [illegible]
گردد [illegible] این حرف با اسم [illegible] انواع معارف و
حقایق از علوم [illegible] بر دل او مفتوح شود القاف اگر کسی [illegible]
ظالم [illegible] شود الکاف اگر کسی این حرف را [illegible]
بنویسد و با خود دارد در چشم خلق عزیز و محترم گردد [illegible] اسرار الهیه بر دل او [illegible]
اللام اگر کسی خواهد که از ظلم دشمن [illegible] شود باید که بوقت حاجت این حرف را [illegible] تا مقصود حاصل شود و اگر [illegible]
[illegible] المیم

اگر کسی هر روز [illegible] بار [illegible] آیه قل اللهم [illegible] بخواند [illegible] بر روی او [illegible]
گردد النون اگر کسی این حرف [illegible] در آتش اندازد [illegible]
[illegible] الواو اگر کسی حرف واو [illegible]
[illegible]
[illegible] دشمن [illegible]
[illegible] الهاء اگر کسی این حرف [illegible]
[illegible] الیاء اگر کسی این حرف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] من الغرقی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نظم [illegible]

ذکر بروجرد بجیم [illegible] شهریست [illegible] آبش از رود [illegible] خوشگوار و هوایش سردی مایل [illegible]

رابع در زمین هموار واقع و طرف شمالش کوه [illegible] و سایر اطرافش فی الجمله [illegible] احداث شده [illegible]

بازار مسقف و دکاکین مکلف [illegible] ارباب خانه در ولایت و نواحی دلنشین و قرای [illegible]

است و هوا [illegible] نهایت نیکوست [illegible] باغات [illegible] مانند ارم دارد و در جمیع [illegible]

[illegible] آن [illegible] بعمارات [illegible]

[illegible] بروجردی مشهور است [illegible] اطراف عالم می برند [illegible]

[illegible] خالی از ذوق و دردی [illegible]

[illegible] ذکر بجنه [illegible] اول و سکون [illegible] و فتح جیم [illegible]

مع الدال [illegible] دار الملک [illegible] قریب چهار هزار باب خانه [illegible]

[illegible] آبش از کاریز و هوایش معتدل [illegible] مایل [illegible]

[illegible] مشهور است ذکر بست [illegible] بضم با و سکون سین مع الالف

[illegible] لام [illegible] کابل [illegible] قریب [illegible] باب خانه [illegible]

آن نیکوست [illegible] دیده و [illegible] آن [illegible]

هموار اتفاق افتاده و اطرافش گشاده است ذکر بسطام قصبه ایست [illegible] آبش از کاریز و هوایش [illegible]

[illegible] میوه [illegible] فراوان [illegible] هموار اتفاق افتاده [illegible]

گشاده و طرف جنوبش کوه [illegible] بسطام [illegible] قریب [illegible] باب خانه

[illegible] قریه معموره مضافات اوست [illegible] شرقی آن [illegible]

[illegible] سلطان العارفین ابا یزید [illegible]

حضرت امام جعفر الصادق [illegible] اتفاق افتاده [illegible] مردم آنجا [illegible]

شیخ بزرگوار [illegible] آن مقام را دیده [illegible] بزرگان [illegible] رسیده است ذکر بشت [illegible] از بلاد

[illegible] اقلیم [illegible] هوایش گرم [illegible] ذکر بصره بفتح با و سکون صاد [illegible] شهریست [illegible] از بلاد اسلام

در زمان خلافت عمر بن خطاب در سنه پانزده هجری [illegible] مسجد جامع [illegible]

[illegible] خشت خام ساخته بود [illegible]

[illegible] آن شهر در اقلیم سیم [illegible] واقع و اطراف آن [illegible] باب خانه در [illegible]

و نواحی [illegible] قرای [illegible] مضافات اوست هوایش گرم و آبش [illegible] نیکوست [illegible] و طول

[illegible]

[illegible] فرسنگ در عرض دو فرسنگ [illegible] آب [illegible] داخل

[illegible] شهر از آن آب [illegible] شیعه [illegible]

[illegible] در آن [illegible] دولت [illegible] در نواحی بصره واقع شده [illegible]

[illegible] در [illegible] فراوان است [illegible] حسن البصری [illegible] امثال این

[illegible] است ذکر بطحا لفظ بطحی [illegible] در لغت عرب [illegible]

[illegible] در ملک عرب [illegible] آن در حرف جیم [illegible] ذکر بعلبک شهریست [illegible]

[illegible] آن شهر طرف غربی دمشق واقع [illegible] اتفاق افتاده و اطراف اربعه [illegible]

[illegible] قدیم الزمان شهری عظیم [illegible] الحال [illegible] قریب [illegible]

[illegible] قریه معموره مضافات اوست [illegible] آب [illegible]

[illegible] آن شهر طرف [illegible] و شرقی آن [illegible]

شهر [illegible] در جمیع خانه ها [illegible]

[illegible] قلعه بعلبک مشهور [illegible] آن [illegible]

در [illegible] آن [illegible] جمیع عمارات [illegible]

در [illegible] آن [illegible] در عالم [illegible]

[illegible] در مشرق و قلعه [illegible]

[illegible] سمت جنوب [illegible] شنیده [illegible]

قلعه [illegible] آن قلعه [illegible] عمارات [illegible]

[illegible] نمی کنند [illegible] قلعه [illegible]

[illegible] طول آن [illegible]

[illegible] قلعه [illegible]

[illegible] آن قلعه [illegible] سنگهای عظیم [illegible] سنگهای [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] آن [illegible]

[illegible] خانه ساخته اند [illegible] آن [illegible]

[illegible] ساخته شده [illegible] ستونها [illegible] کار کرده اند [illegible]

کننده کاری و نقاری نموده اند از اشکال صور فرشتگان و انس و جن و حیوانات و هوائی و مرغان هوائی و جانوران
دریائی و اشجار و ریاحین بسیار در آن جا نقاری نموده اند که گویا در حرکت و جان دارد و بنا و آنکه چند هزار سال
گذشته هیچ وجه شکست نیافته معمار آن در بنای بعلبک خلاف کرده اند بعضی گویند که بنای طول مدت بانی آن معلوم نیست
راقم در کتب تواریخ رومیان دیده که قلعه بعلبک از بناهای ملوک عمالقه است و جمعی گفته اند بعل نام بتی بوده و بک
اسم پادشاه بوده بت را بر پادشاه اضافه کرده و برخی گویند که بعل نام زنی و بک اسم شوهری بوده و بک آن شهر را
آبادان نموده باسم زن و شوهر موسوم شده عموماً مردمش سفید رخسار و از مشایخ حسن و جمال بهره ور و دارند و طبیعت ملایم
و خوش رفتارند و جنس میوه از نخل اسم میوه و مزروعه فی زند اهل اندیار همگی عرب و اکثر شیعه مذهب و قلیلی
اهل سنت و جماعت و دیگر نصاری باشند ملکش شیعه امامیه از طایفه حرافیه و در آن دیار آنچه مذکور است که حکام آنجا
از زمان خلافت خلفاء عباسیه تا آن تاریخ تا حال دواند و حکومت آن دیار است راقم گوید که وارد آنجا شده چند گاه
در آن شهر توقف نموده و با بزرگان آن دیار معاشرت کرده از ایشان خوشنود شدم **ذکر یعقوبیه** صاحب تاریخ نزهة
القلوب گوید که یعقوبیه نام یکی از غلامان انوشیروان بوده و آن شهر را عمارت نموده قریب هزار خانه دارد و گشت
و نصف باره قریه مضافات اوست آب نهروان از کنارش جاریست و نخلستان فراوان و تاریخ دلمیوهی بی پایان
دارد از بغداد ده فرسخ دور و اکثر میوه های گرمسیرش موجود است مردمش عرب بعضی اهل سنت و بعضی شیعه مذهب
وی در زمین هموار واقع و اطرافش واسع آبش معتدل و هوایش معقول اهل یکرار دیده شده است **ذکر بغداد**
شهری خلد بنیاد در کنار دجله اتفاق افتاده و هوا انبار بعد اش بغایت کثرت ده است از اقلیم ثالث طولش از جزایر
خالدات **فی** و عرضش از خط استوا **لج** آبش معتدل و هوایش بگرمی مایل خاکش چون جنت و حشر طالعش بیچ برج شمالی
بسیار و معمور باقتضای الایفضی و مافی الاصل فی از آن کتب اخبار قدیم الزمان شاپور ذو الاکتاف مسیح کرخی و بعد
قریه سامرا مسمی کرخ شد و طرف شرق آن شهر قریه احداث کرده موسوم ساباط نموده انوشیروان در صحرای
آنجا باغی بر آورده بود که اکنون باغ دلالی شد که در آن باغ داد رسی میکرد بعضی گویند نام بتی بوده و آن شهر
بنام بت مشهور شده ابو منصور جعفر ابن علی که خلیفه دوم بنی عباس بود از اهل کوفه خوف نموده و بر قول ابن
اعتماد نکرده و در سنه صد و چهل و پنج هجری طالع قوس بغداد را ساخت و عمارات رفیعه و قصور منیعه و مساجد
و ملک و اسواق زینت داد و معابر او لیا طرح انداخت موافق دفتر ابو جعفر کاتب چهار هزار هزار دینار و هشتصد و
سی و شش درم خرج شده بود مهدی ابن منصور آنجا دار الخلافه قرار دادند و در دو عصر و دولت عمارة آن رتبه
جسیم ظهور رسانید و هارون بن مهدی در تکلف و عظمت مرتبه کوشید که طول آن شهر چهار فرسخ و عرض او دو فرسخ
گردید المستظهر بالله تا المقتدر جانب شرق آن با رونق گشت و دور او را چهار هزار گام قرار داد و چهار ده

دروازه بر آن حصار نهاده و طرف غربی که سمت محله کرخ بود بنا را رونق بر آورد و دور او را دوازده هزار گام مقرر
کرده و در وقت معمور بزرگی آن چند ان مبالغه نموده گویند در زمان بنی عباس در آنجا شصت هزار حمام بوده و چون روی
بخرابی و تنزل آورد و بعضی او شمار بیست و شش هزار حمام رسید و کاهی سی هزار کرده و سایر محلات آن شهر را
بر این قیاس باید نمود و در استیلای هلاکو خان بروایت یافعی بعد از قتل مستعصم و اولادش هزار هزار کس بقتل
آمد و الحال بنام امیر تیمور فرمان قتل عام داده چند هزار کس مقتول شد بکرر خرابی در ارکان عمارة آنجا رسیده
و معمور و آباد و کرده است از عهد سلطان مراد خان تا حال در دولت رومیان است اکنون که سنه هزار و دویست و چهل
و شش هجریست قریب به پنجاه هزار خانه در او است لیکن در همین سال لشکر وبا و طاعون به آن دیار استیلا یافته قریب صد و سی و
هزار کس از بغداد و کاظمین و کربلا و نجف و حله و غیره بشهر هستی شتافتند و قریب هجرار خانه از طغیان دجله در زیر
ویران گشت و جمعی کثیر از جمیع آب در زیر خاک گذشته راقم گوید که در اوایل طوفان ملا آنجا بودم و الحمد ازظلم ظلام
و جور حکام و ناخوشی وبا و طاعون بر ایشان وارد گشت مشاهده نمودم باری حال مجموع عمارات آن از آجر و دو شت
طبقات و اسواق مسقف و دکاکین مکلف از حد افزون و مساجد رفیعه و خوانق منیعه از شماره بیرون دارد و سکنه
ارباب دولت و ثروت و ساکنان اهل بخشش و تجارت و ساکنان آنجا طوایف مختلفه اند اغلب قوم عرب و جمعی مذهب و دیگر
شیعه امامیه و دیگر شافعی و دیگر یهود و دیگر نصاری و دیگر علی اللهی و قلیلی حنبلی و مالکیه صاحبان لغات متفرقه در آنجا
دیار زبان ترکی و عموماً تازی گویی و دیگر فارسی و دیگر کردی و دیگر ترکی و دیگر هندی و ارباب لغات دیگر نیز باشند و مردمش
سفید چهره و از مشایخ حسن و جمال بهره اند و خوش خوی و کم آزار و کم اندوه باشند و در جشن و جور و جفا دل ضعیف ان
و در روش نیز اکثر اشتر وکل ادوکاهلی بر طبیعت ایشان غالب و در عیش و طرب و لهو و لعب راغب باشند در مدح مردم
اندیار بحوان ابیات حکیم انوری در مدح آنجا گفته **نظم** خوشا نواحی بغداد و جای فضل و هنر ❊ کسی نشان ندهد
در جهان چنان کشور ❊ سواد آن بمثل چون سپهر عنبر رنگ ❊ هوای آن بصفت چون نسیم جان پرور ❊ کنار دجله ز زرکان
سیمین غلغل ❊ میان رحبه ز خوبان مدیح گشتم ❊ وحمد الله مستوفی صاحب تاریخ گزیده گفته **نظم** بغداد خوش است
لیکن از بهر کسی ❊ کو را بمراد دل بود دسترسی ❊ با مفلسی از روم عزیز ❊ ضایع نگذارد دل جوانی نفسی ❊ و جمیع جا ها
در مدح اهل آنجا گفته **شعر** اهل بغداد از زمان حسنی ❊ لیغا مطلق زمان حسنی ❊ جمعی کثیر از مشایخ عظام در آن مقام
آسوده اند مانند شیخ بهلول و شیخ معروف و شیخ جنید و شیخ داود طائی و شیخ سری سقطی و شیخ حارث محاسبی و شیخ
و فرماق و مکی ایشان طرف مغرب دجله بعضی خارج شهر و بعضی اندرون مدفونند و شیخ عبد القادر گیلانی و شیخ
شهاب الدین سهروردی و شیخ نجم الدین رازی و شیخ احمد مسروق و ابو الحسن خضری طرف شرق دجله اند از
بغداد جمعی آسوده اند و از علمای ائمه نیز جمعی مدفونند و برخی در قریه ابو حنیفه مدفون شده اند و آن قریه است

صفا و مشتمل است بر عمارات دلکش و باغات بهجت افزا قریب هزار خانه در اوست و چند مزرعه صفا افزا در اوست و اکثر سکنهٔ آن
فراوان و نیکو و جمیع ساکنان آنجا حنفی مذهب و قوم عرب و [illegible]
رفیعه مزار [illegible] امام ابو حنیفه نعمان بن ثابت کوفی در آنجا [illegible] مطاف خلق [illegible] گنبد عالی در غایت متانت
و ضریح نقرهٔ خالص بالای قبرش ساخته اند و چراغ [illegible] استوار [illegible] طرح انداخته اند
از اهل دانش برای فقیر حکایت نمود که در کتب مورخان مسطور است که چون شاه اسمعیل صفوی بر ترویج مذهب
امامیه همت گماشت و تخم تعصب در قلوب شیعیان ایران و سایر بلدان کاشت و هر جا که مسلط شد معتقدان طریقهٔ
اهل سنت و جماعت را برانداخت و در هر مکان قبری از قبور بزرگان سنیان بود معدوم و ناچیز ساخت از آن جمله
چون بلدهٔ هراة [illegible] را تسخیر نمود بعد از قتل و غارت اهل سنت و جماعت قبر مولانا جامی و فخر الدین رازی را
خراب ساخت و چون به دار السلام بغداد رسید قبر ابو حنیفه را معدوم گردانید و آن محوطه را [illegible] ساخت
و بناهای عتیق و جدید او را برانداخت و چون ملوک آل عثمان بغداد را مسخر کردند بنا بر تألیف قلوب اهالی آن
در محل [illegible] ساختند و گنبدی بزرگ و عمارات [illegible] در همان مقام طرح انداختند و خلق را بزیارت
آنجا تکلیف نمودند و عوام نیز بزیارت آن مقام اقدام کردند و اندیشه نمودند که آن مقام [illegible] شده
و مردم چند سال در آنجا طهارت نموده آخر الامر زیارتگاه کردند و [illegible]
[illegible] سبحان الله [illegible] این عالم [illegible] چنانکه یکی گفته نظم ای [illegible] مظهر
[illegible] لولا [illegible] الکرم [illegible]
این عالم [illegible]
حکایت المتوکل علی الله جعفر بن المعتصم بالله محمد عباسی در تواریخ مسطور است که متوکل با خاندان اهل بیت
رسالت [illegible] عداوتی داشت و [illegible]
[illegible] سید الشهدا الحسین بن علی [illegible] خراب کرده با خاک یکسان نمود و آب انداختند
آب بمحل مرقد آن حضرت رسید [illegible] آن موضع [illegible]
و معجزهٔ آن حضرت بر همه ظاهر شد در خلال این حال متوکل [illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]
حضرت رسول [illegible]
[illegible] قطعه

چو عالم از این سبب گمراه شد [illegible] اشعار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آن [illegible]
[illegible] شیعه امام
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مصراع [illegible]
[illegible] دار السلام بغداد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ذکر بغداد [illegible]
[illegible] ذکر بم [illegible]
[illegible] کرمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
قدوة العارفین و اسوة المحققین العارف بالله [illegible] و نام گرامی آن بزرگوار میرزا محمد

صفت میرزا حسین است اگرچه بکرمانی مشهور و بین الانام معروف است اما اصل آن جناب از ولایت یم بوده و در شهر
کرمان نشو و نما نموده لاجرم بکرمانی شهرت یافته عارف معارف ربانی و عارج معارج سبحانی بوده و در فقر و فنا و
صدق و صفا گوی سبقت از ممکنان و اکثر عرفای زمان میربود آن بزرگوار از خلفای واقف رسوم سبحانی جناب
نورعلیشاه اصفهانی قدس سره بود و جامع علوم ظاهری و باطنی و حاوی فضائل صوری و معنوی بود و سفر حجاز
و عراقین و فارس نموده و جمعی کثیر از علما و عرفای عصر را ملاقات فرموده و گرم و سرد روزگار دیده و جور لسان
از ابنای زمان کشیده و جرعه از جام ملامت چشیده و باده معرفت از ساغر محبت نوشیده و کسوت رضا و تسلیم پوشیده
بود چون ابراهیم خان معاند او و درویشان و اولیا [illegible] خطیر بود [illegible] لوازم جور و ستم [illegible] قتل آن
عزیز [illegible] تقصیر نمی نمود لهذا آن جناب را [illegible] نمود [illegible] که در بازار [illegible] شهر کرمان آن [illegible]
[illegible] نموده [illegible] از تخلیف [illegible] از لوازم ایذا و آزار بود دانسته آن بزرگوار
عمل آورد [illegible] آن بزرگوار [illegible] الله [illegible] زبان طعن [illegible]
بر آن [illegible] و چند گاه دیگر آن بزرگوار در قید حیات بود و [illegible] در [illegible] فوت [illegible] الطاف
[illegible] می نمود [illegible] حال [illegible] از [illegible] و دویست و [illegible]
هجری از این سرای فانی بعالم باقی درگذشت و در قرب مزار فیض آثار شاه نعمت الله قدس سره آسوده گشت رحمة الله علیه
فقیر کرراً بحضرت آن جناب بکرار رسیده و از صحبت آن مهر پرور گردیده بود در عتبات عالیات و در دار السلام بغداد
در خدمت آن سر حلقه اهل وداد شبها بروز آورده [illegible] و ملازمت جناب شاه قدس سره را [illegible]
و در شیراز [illegible] می نموده چندگاه باهم بوده و از صحبت آن بزرگوار اقتباس فیض می نمودم الحق جناب مقامات
عالیه بود و در کشف حقایق و دقایق [illegible] بود [illegible] نظم و نثر آن بزرگوار [illegible] در [illegible]
[illegible] احوال جناب مشتاقعلی قدس سره [illegible] داده و آن [illegible] حکیم
[illegible] آن [illegible] و جلد حیات الوصال که اصل آن از جناب نورعلیشاه است
دو جلد را [illegible] مرآة المحققین است و از رساله ایست که [illegible] سلطان
مشاهده کرده و از وی سؤالات نموده و شیطان جواب داده آن جناب [illegible] راقم مختصری
از آن رساله را [illegible] من رسالة مرآة المحققین [illegible] که چون از مقام معلوم [illegible] شخصی [illegible]
[illegible] سؤال نمودم که [illegible] نام داری
[illegible] ابلیس [illegible]
[illegible]

و نوایی

و نوایی بدیل منم [illegible] ان و آورده
[illegible] نظم منم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اول [illegible] دوم [illegible]
[illegible] سیم [illegible]
[illegible] نظم منم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و در ... که از دروغ در ... و دیگران ... و منم آنکه کلام ... [illegible]

و منم آنکه ... [illegible]

[illegible]

خبر شنیده و منم آنکه در وقت شنیدن سخن اولیا یاد در خواهم باد ... در گفتن اخبار کوچه و بازار و شهر و دیار روم

آنکه در مجلس اهل حق چون راه یابم ... و خمار ... پریشان ... مشغول می‌کنم و منم آن ...

که فرزندان خود را از طلب ... منع کردن ... و منم آنکه ... لباس ...

[illegible]

در دنیا جاه و جلال ... و منم آنکه ... سعی می‌کنم که ذکر را از ذاکر ...

[illegible]

و اللّه اعلم ...

[illegible]

قرار :: باین ذوالفقار بجز بسمل مبین :: کمان [illegible] عشق آورم شرح مبین :: هر که عاشق گشت هرگز او نمرد :: چون دلش
از چشمهٔ خضر آب خورد :: عشق باشد جذب [illegible] چون او نهال :: در هوای حسن حق جل جلال :: شاهباز عشق پر را باز
کرد :: در هوای صید که پرواز کرد :: کش کشانش برد تا سوی هوا :: از تحت جاره من الهوا :: آن هوا کز [illegible]
عشق هواست :: آن هوا محبوب ذات کبریاست :: آن هوا نه کز هوای نفس خواست :: آن هوای کز ولای یاد ثبات
آن هوای کاصفیا را اشعوفت است :: آن هوای که نقبا را توجیب :: منتقش را همین قرینه آن هوا :: آنکه تقوی زهد شد
از ماسوا :: اندر این وادی که نام او هواست :: یکقدم باشد فنا دیگر بقاست :: آن فنا نه کز غم دنیا بود :: آن
فنا کاندر ره مولا بود :: نه غم دنیا و عروس الزوال :: نه غم حور او غلمان در خیال :: حور و غلمان هست وجه الله
مبین :: کل شیء هالک الا وجهه بین :: غیر وجه الله باقی نیست هیچ :: اندر این میخانه ساقی نیست هیچ :: ساقی باقی
به وجه الله هاست :: خالق باقی دل آگاه هاست :: مخفی نماناد که از آن بزرگوار کرامات بسیار و خوارق عادات
بیشمار بطریق تواتر منقول است هرچند که نزد اولو الالباب چون آفتاب روشن است و بر ارباب دانش مخفی و پوشیده
نیست من جمله جمعی کثیر از اهل ایمان برای محرر در کرمان حکایت نمودند که اتفاقاً برای العین مشاهده کرده بودند
که فرزندی یکی از دوستان و ارادتمندان آن جناب در حالت احتضار و مشرف موت بوده و تعلق خواطر بآن [illegible]
بسیار داشته والد او [illegible] معالجه بوده کرده و مفید نشده آخر الامر مأیوس گشته بخدمت آن جناب آمده با عجز
والحاح [illegible] عرض نموده بر سر بالین فرزند خود آن جناب را آورده نمود و جمعی که قطع امید از حیات بیمار
کرده بودند پنهان و آشکارا اظهار نمودند که بر بالین مرده طبیب آوردن چه فایده دارد و آن جناب بعالم
مراقبه رفته اندک زمانی توجه فرموده بعد میگویند که فرزند شما را باری تعالی شفای عاجل کرامت فرموده چون صبح
[illegible] آن جناب بر سر بالین بیمار حاضر شدند مریض را در مهد صحت مشاهده نمودند بهمان دم والدین و اقربای بیمار
بعد از مشاهده این کرامت لوازم حمد و شکر الهی را بتقدیم رسانیدند همگی در حلقه ارادت و اخلاص در آمدند
دیگر آنکه از جمعی ثقات استماع افتاد که عبدالحسین خان که [illegible] از ملوک کرمان بود و سر مخالفت
آن جناب [illegible] و عذاب ابراهیم خان گرفتار شده [illegible] در غربت وفات یافت و عبدالحسین خان [illegible]
مطلب اظهار نمود و زبان اعتراف بجرم خود گشود و دیگر آنکه [illegible] سید جلیل
القدر و عارف [illegible] برای فقیر حکایت نمود و جمعی دیگر نیز نقل نمودند که بسبب رحلت آن بزرگوار [illegible]
[illegible] آن شد که چند دینار در خانه آن بزرگوار مفقود گشت آن جناب جمیع اهل حرم [illegible] طلب [illegible] فرمودند
که باید وجه پیدا گردد و سرقت کننده آن نادم و تائب شود و از این عمل ناشایسته که در خانه ما اقدام نموده توبه
کند در این باب سه روز مهلت است و اگر در این مدت پیدا شود و عامل این عمل نادم نگردد چشم [illegible] کور [illegible] خود را

[illegible] مستور خواهم نمود بعضی از حضار عرض کرده بودند که جناب ایشان هرگز مایل دنیا نبوده اند [illegible]
بود در جواب فرمودند که سخن بجاست در خانه داده صدق و صفا و در طریقه حضرت مولانا [illegible]
بزرگ و خطائی سر گشت [illegible] که روز [illegible] موعود بود [illegible] صبح [illegible] و مشغول عبادت حضرت کردگار
بوده [illegible] و همواره لا حول [illegible] تمام نموده صبح [illegible] تشریف برده و [illegible]
و خضاب فرموده و از هر کس از دوستان [illegible] طلب نموده تشریف [illegible] خانه آورده و کمال [illegible]
کرده و بیرون آمده که ناگاه یکی از مخلصان وارد شده [illegible] و بجا توقف جام کل من علیها فان سرکشید
رحمة الله علیه :: ذکر حاجی بکتاش ولی :: [illegible] محقق [illegible] قرب [illegible] جانب [illegible] در اوقات [illegible]
[illegible] آن قریه بین قونیه و [illegible] اتفاق افتاده [illegible] اربعه [illegible]
حاجی بکتاش ولی در آن قریه مدفون شده لهذا آن مکان را بنام آن بزرگوار خوانند [illegible]
مشرب [illegible] و مخلص درویشان و معتقد ایشان راقم چند یوم در آنجا بوده [illegible]
[illegible] :: ذکر حاجی بکتاش ولی :: [illegible] پوشیده [illegible] طایفه بکتاشیه [illegible]
[illegible]
[illegible] آن بزرگوار شیخ [illegible] قدس سره [illegible] آن جناب [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان مرادخان [illegible] عثمان [illegible] آن بزرگوار [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] غلام [illegible] سلطان بخدمت آن جناب عرض نمود که لشکر اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] آن جناب [illegible] سلطان [illegible] اسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] آن جناب [illegible]
[illegible] آن بزرگوار [illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان محمود خان [illegible]

حال خود خویش که آن معبود مردود عقلای هر فرقه و کیش است کشته شد و علاوه کوس مخالفت سلطان زد و هر چند خواجه کار
از روی شفقت نصایح سودمند نمود قبول نکرد لهذا فرمان بر قتل او و استیصال آن بدکیشان صادر گشت و در اکثر
وقتی [illegible] هزار بنگی از این عالم در گذشت و حکم شد که هر جا و هر مکان و هر شهر و دیار که او باش بنگی بود
برانداختند جمیع مردان آن طایفه را از کشور روم و شام و عراق عرب و عجم هم معدوم و نابود ساختند الکنون
از ایشان بجز نام در عالم نمانده و ات سلطان محمود خان [illegible] بنگیان لنگر محمد را نظام داده و قاعده لنگر [illegible]
قوانین و قانون نهاده است راقم گوید از شرب [illegible] و تجربه بر [illegible] و لی غالب بوده و اغلب خلق [illegible] حال
شده و چون [illegible] آگهی و عقلای [illegible] و معاد [illegible] امتیاز العین [illegible] کردی [illegible] و از جام اهل [illegible]
[illegible] فقد نموده و بزرگان [illegible] کردی و مطاعن خاصیان و [illegible] سلطان و [illegible] فرامرز بیان
آوردی الکنون نیز مریدان آن بزرگوار همین طریقه دارند و این طایفه در آن کشور بسیارند در خالی بودن ایشان [illegible]
[illegible] از کسوه کبود [illegible] دارند و هر که لباس [illegible] و کبود [illegible] و [illegible] گویند و از [illegible] معرفت [illegible]
و روح سعید محمود میان [illegible] صوم و صلوة و سایر عبادات [illegible] و لیالی جمعه را محترم دارند و مراسم [illegible]
بعمل آرند و طریقه [illegible] در [illegible] بلاد [illegible] و روم ایلی و جزایر روم و بلاد شام و مصر و عراق عرب [illegible]
آل عثمان [illegible] و لکن [illegible] ایشان در [illegible] ساخته‌اند و امرای [illegible] آن حضرت
[illegible] آن طایفه [illegible] انداخته‌اند و [illegible] برای معاش ایشان مقرر نموده‌اند و [illegible]
[illegible] و جمعیت خواطر او [illegible] و [illegible] و فقرا و مساکین را [illegible] و صلی الله علی محمد و آله اجمعین

ذکر **بلخ** از بلاد خراسان و دار الملک [illegible] است و مشتمل است بر نواحی و [illegible] و نواحی [illegible] از اقلیم چهارم
[illegible] از جزایر خالدات **قه** و عرض از خط استوا **لز** در بنای آن [illegible] بعضی گویند [illegible] از [illegible]
[illegible] کیومرث [illegible] و جمعی گویند کیومرث آن شهر را بر آورده است و [illegible] اتمام نموده
و [illegible] و [illegible] عمارت آن [illegible] و [illegible] و [illegible] عظیم گردید
که آن [illegible] نام گرفت و در ایام ظهور اسلام [illegible] بر [illegible] الاسلام گفتند [illegible]
در بزرگی [illegible] گفته **نظم** [illegible] بوده [illegible] کرده [illegible] ❊ [illegible] معمور [illegible]
قبة الاسلام را [illegible] سلمانان که کرد ❊ [illegible] ❊ در تاریخ [illegible] مذکور است که در زمان
عثمان بن عفان [illegible] ابن احنف آن شهر را [illegible] و در [illegible] بنی امیه و بنی عباس [illegible] بود
که در وقت [illegible] خلیفه [illegible] در اصل شهر [illegible] و [illegible] و [illegible] و دولت [illegible] موجود
بود و [illegible] هزار کس از سادات عظام و مشایخ کرام و علمای عالیمقام [illegible] و [illegible] لشکریان چنگیز خان

نوروز و کلان و اطفال و نسوان انجا با فضل آورده و عمارات بلند و قصور از چند آن شهر را با خاک برابر [illegible]
بعد از قتل و غارت و خرابی چنگیز خانی اند [illegible] که [illegible] سعی و اهتمام ملوک [illegible] تعمیر یافته و [illegible]
[illegible] ویران و پریشان گردید الکنون که [illegible] دولت [illegible] و [illegible] قلعه [illegible]
[illegible] و [illegible] هزار خانه [illegible] و [illegible] دارند و مردمش [illegible]
حسن فی الجمله برخوردارند آبش معتدل و از رود آب و هوایش [illegible] و میوه‌هایش [illegible] معتبر
دارد و مکنه اش فارسی گوی [illegible] و ایلات [illegible] ترک زبان [illegible] هزار خانه [illegible]
ازبک و ترکمان [illegible] و [illegible] و در بعضی اخلاق [illegible]
حقیر [illegible] و [illegible] در [illegible] بلخ و [illegible] کشمیر گفته‌اند **نظم** [illegible]
[illegible] بلخ و [illegible] کشمیر ❊ سلطان [illegible] در رساله خود آورده که مردم بلخ از متاع [illegible]
در [illegible] و [illegible] حبوب و [illegible] و [illegible] و از [illegible]
[illegible] مخازن [illegible] از [illegible] و [illegible]
و بر [illegible] معارف [illegible] ظاهری و باطنی آراسته‌اند و [illegible] شیخ الرئیس ابو علی سینا و [illegible]
و سلطان ابراهیم ادهم و حاتم اصم و مولانا جلال الدین صاحب مثنوی از آنجا بوده‌اند و اکثر [illegible]
[illegible] و دار الملک [illegible] بوده‌اند و بعد از ظهور اسلام [illegible] دار [illegible] ملوک اسلام بوده [illegible] و سلاطین کیان [illegible]
بوده و زردشت [illegible] مردم آنجا بوده و در [illegible] ظهور [illegible] در بیان احوال ایشان زیاده [illegible]
[illegible] از احوال آنها بیان نمودن در این مقام مناسب خواهد بود **ذکر گنجه و بیان [illegible]**
[illegible] [illegible] و سلاطین [illegible] افتد [illegible] والاهتمام [illegible]
[illegible] سر [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] کشور [illegible] و [illegible] جهانیان
[illegible] نشاط [illegible] و [illegible]
که در این زمان چون [illegible] و [illegible] که بعضی [illegible] دانند و [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible]
و [illegible] جام [illegible] و [illegible] بحکم [illegible]
[illegible] خورشید [illegible] و [illegible]
پوشیده نیست که پروردگار آدمیان و خداوند روزی رسان و آفریننده جانوران و آسایش جهانیان [illegible]

وهرکس منکر این شود او را از خود بهره نیست چه از همه دوالبست زیرا اگر آفتاب نبودی هیچ شیء در عالم ظهور ننمودی و در جهان حیات‌افزای حیات ثباتی و ادراک روزی از هیچ وجه بدرت نیاوردی و این جهان جای تاریک بودی و کسی در آنجا آسایش ننمودی چون آفتاب با این کارات [illegible] بر اهل تدبیر سزاوار است کیخسرو را که نیست در مجلس نام سخن چند و کلمه‌ای چند در آن مجلس [illegible] ابوزرجمهر گفته که نامه در مجلس از مولفات هوشنگ بوده و کیخسرو بر آن عمل می‌نمود و جاماسب‌نامه هم از تصنیفات هوشنگ است و فریدون اعتبار تمام داشت در کتب مجوسیان آمده که چون جام جهان‌نمای بکیخسرو رسید از دانایان پرسید که حقیقت این جام چیست عرض نمودند که مایه آن جام ما را معلوم نیست کیخسرو را [illegible] نمود و آن جام جام دیگر ساخت و او را جام گیتی‌نما نام نهاد و هر دو جام [illegible] بهار روشنی تمام بود کیخسرو از آن دو جام بسی رموز حقیقت دریافت نمود [illegible] که بیژن اسیر گشته بحکم کیخسرو [illegible] که از رفته واقف اسباب او را اگرچه در چاه محبوس ساخته حیات و ممات او کسی معلوم نبود کیخسرو در آن جام نظر انداخت و گفت بیژن در چاهیست لهذا رستم جلو کرده بیژن را از چاه برآورد و گویند اکنون آن جام گیتی‌نمای در آن غاری است که در آن مزار کیخسرو است آورده‌اند که اسکندر بزیارت کیخسرو در آن غار رفته بود و قصد نمود جام را از آن غار بیرون آورد ناگاه نظر اسکندر بلوحی افتاد دید که کیخسرو بر آن لوح نوشته که یکی از ملوک روم اینجا را متوجه نماید و در این غار بزیارت من آید و قصد آن کند که این جام را بیرون برد اسکندر چون خط [illegible] اجمال جام بیرون [illegible] بعضی از ارباب تحقیق برآنند که جام گیتی‌نما اشاره بمراة ضمیر آن شهریار است از کلمات هوشنگ [illegible] سماة او است که گیتی برای آسایش [illegible] و قرب شاهانست [illegible] دانش و بر سرش [illegible] دارند [illegible] و پوشش [illegible] عالم [illegible] و این خیال [illegible] زیرا که چون [illegible] و خورسند [illegible] داشت که آن خیال [illegible] در باطن [illegible] آمده [illegible] مردم [illegible] قدر این قدر انداخته [illegible] بپایان رسانید و السلام علی من اتبع الهدی

در بیان فصلی از احوال زردشت موافق اعتقاد زردشتیان علی سبیل الاختصار

بر ضمیر خبیر دانایان سخن و دانشوران نکته‌سنج مخفی و پوشیده نماند که اکثر علمای اسلام و فضلای ملت خیر الانام در کتب تواریخ از احوال زردشت نوشته‌اند و در تالیفات خود متوجه گشته‌اند در کتب [illegible] و اخبار [illegible] از آن اخبار [illegible] جمیع [illegible] مذکور نیست و آنچه گفته‌اند [illegible] در مبدا احوال [illegible] علوم غریبه [illegible] علم نجوم و فنون [illegible] دعوی نبوت کرد و گویند این کلمات [illegible] در حکم کلی ظهور زردشت و کیفیت ملاقات او با گشتاسب و طریق ایمان آوردن آن و پرستش [illegible] کتب [illegible] تالیف کرده‌اند که مختصری از عقاید ایشان و از سخنان [illegible] نوشته شود و خلاصه آنکه چون او از نسل شهریاری [illegible] بود [illegible] و [illegible]

یزدانیان رخاوت و سرکشی بدو برخوف جهان بکام دیوان در روزگار ز مراد و اشرار گشت و شعله ظلم و فساد و جوش و فساد از ایوان کیوان در گذشت شیوه جادوگری و شیوع و قاعده افسونگری و فروغ یافت و طریق دینداری و روش نکوکاری بکلی معدوم و ناپدید و چون بنیاد عالم و فسادی آدم بغایت رسید و جور و زمان و فتنه جهان بنهایت انجامید داور جهان آفرین و کردگار آسمان و زمین بر بندگان خویش و خلایق سعید اندیش تفضل نمود و زردشت را بنیاد شیوه و جلوه رسالت را مخصوص [illegible] مفصل این مجمل آنکه چون حضرت عز و جل ذکره خواست که جهت ارشاد و هدایت عباد پیغمبری را رسالت نماید و خلق را براه ارشاد و وسیلت سداد دارد و فرماید این عطیه عظمی خوار [illegible] خداوند بود و این پیغمبری عبرا از تخمه ایرج بار سه می‌نمود [illegible] در سرشت [illegible] و جهت او دعاه و [illegible] او نیز فریدون مرسید حضرت ذوالمنن زردشت را از این دو کس ظهور رسانید و [illegible] کشش از ابتدای عدم تا انتهای وجود خواهید از آن تاریخ تا حال که سنه [illegible] هزار و دویست و [illegible] و دو هزار و دویست و [illegible] سال گذشته است فرقه مجوسیان گویند که زردشت در هنگام تولد خنده نمود چنانکه حافظ [illegible] نوشته

نظم

مرا گفتا که این پیر دو خنده [illegible] چراغ [illegible] جوهر [illegible]

و جادوگران معلوم کرده بودند که عنقریب شخصی پیدا شود که کیش پیر اطاعت [illegible] و طایفه جادوگران و کاهنان را براندازد و لهذا احمق قصد زردشت نموده و ت [illegible] لشکر کردند [illegible] بازماندند ناچار [illegible] و مطلوب مراجعت نمودند چون زردشت پس پانزده ساله رسید [illegible] آن در [illegible] سیعده و در اعتبار [illegible] و روز از شهوت [illegible] بودی و همواره در عبادت یزدان و پرستش حضرت سبحان قرار و آرام [illegible] و از خارق دنیا و [illegible] و بیرون [illegible] و در [illegible] سعی [illegible] در میان قوم [illegible] و [illegible] بنیسی سال [illegible] [illegible] نمی [illegible] سیر [illegible] و [illegible] گرفت و در [illegible] و میان خود را [illegible] داده [illegible] یزدان مشغول گردید در آن وقت [illegible] که اهل اسلام او را جبرئیل گویند [illegible] نورانی و صورت [illegible] بر زردشت نزول نمود [illegible] زردشت از [illegible] آرزوی [illegible] و در [illegible] که [illegible] داد [illegible] از [illegible] آرزو [illegible] طریق صدق و صفا [illegible] و [illegible] و طریق صواب و سلوک [illegible] حضرت [illegible] بمن [illegible] زردشت گفت که حضرت یزدان [illegible] حق تعالی زردشت [illegible] و جواب [illegible] الطاف الهی [illegible] و نظر [illegible]

باری ز رخ نو چیمشارات پس بفرمان بهمن همین زردشت برخواست و بانباره یکی داد از چشم فرو بست و چون چشم
گشاد در همین حیوه مشاهده نمود و بعضی در مقام سدرة المنتهی خود را دید بعضی گشتن جنة المأوی چون زردشت
انجا رسید الکنی دیدار حوران و فرشتگان همگی نزد او آمدند و از روی مهر الفت او را تهنیت کرد و [illegible] نزد یزدان
پاک روان شد و چون راه بپایگاه قرب حضرت آگهی یافت زبان نیاز و لسان طراز گشوده گفت ای پروردگار جهان
و کردگار زمین و زمان از بندگان تو بهتر و مهتر کیست جواب آمد آنکه براستی و درستی زیست بعد از آن دخشور یزدان
نامهای نهانی و اسرار پنهانی که بود در میان پنهانی سؤال نمود و همگی را جواب شنود دیگرباره عرض کرد که ای
دانای اسرار مرا از نیک و بد روزگار و از گردش چرخ دوار و از انقلاب لیل و نهار اعلام نمای و از حدوث
اشیا و از حقیقت عالم فنا و چگونگی بقا و از خیر و شر دنیا مرا آگهی فرمای حضرت یزدان فرمود که من آفریننده خیر
و خواهان نیکم و با نیکان و نکوکاران نزدیکم از شر و شرارت دورم و بد کردن کس را نفرمایم و راه بدکاری و شر
روزگاری بر خلق تمام نگشاده و شرارت و بدی که از اهرمن است و اهرمنان دشمن من اند او را در دوزخ انداختن
دور عذاب جاوید در انداختن بر من لازم است آنگاه حضرت خلاق از روی مهر و اشفاق زردشت را بر گردش افلاک و سکون
خطه خاک دانا و بر بسیار اختران و ستوده [illegible] آگاه گردانید و بر حقیقت [illegible]
[illegible] و در عالم بقا و کیفیت فنا و کنون آغاز و [illegible] انجام [illegible] بعد از آن ایزد تعالی
[illegible] و کشف [illegible] رسالت و کسوه نبوة [illegible] داد [illegible]
[illegible] مرا [illegible] و قدم در راه ارشاد خلق [illegible]
[illegible] و دل [illegible]
[illegible] توجه با آتش آور [illegible] محلوق [illegible] محتاج [illegible] و روشنی او [illegible]
و دوزخ [illegible] آسایش روح [illegible] بهشت و قصور و غلمان و حور را [illegible] و دوزخ و زقوم و حمیم
از ظلمه خلق نمودم چون زردشت [illegible] رسالت و خلعت [illegible] و [illegible] افلاک
در گذشت [illegible] و حقایق [illegible] ارض و سما [illegible] یزدان [illegible]
لا مکان [illegible] بود [illegible] کرده اند [illegible] معراج زردشت
روحانی بوده یا جسمانی [illegible] علمای [illegible] اتفاق دارند بر آنکه معراج زردشت [illegible]
و جسد عنصری [illegible] تحقیق [illegible] همین [illegible] زردشت [illegible]
چشم [illegible] از قطع علایق [illegible] روح مجرد [illegible]
عروج [illegible] از نفوس [illegible] معقول [illegible]

[illegible]

نفس از عالم علوی [illegible] و در این جهان [illegible] و چون [illegible] بهمن [illegible] دخشور [illegible] نهاد و [illegible]
شاد و خرم شدند [illegible] زردشت [illegible] بارگاه [illegible] امید [illegible]
و دانشوران [illegible] آراسته [illegible] و حکیمان از هر طرف [illegible] خسرو ایران [illegible] دولت
واثق [illegible] دانش [illegible] زمین دل [illegible] دخشور یزدان [illegible] تاج [illegible]
[illegible] و [illegible] آن گفتار [illegible] و در آن وقت در دست
دخشور [illegible] آذری بود که [illegible] آن آتش را در کف شاه ایران نهاد و [illegible]
آنگاه [illegible] دانشمندان [illegible] آتش [illegible] بعد از آن [illegible] زردشت [illegible]
[illegible] خسرو ایران [illegible] دخشور را [illegible] زردشت [illegible]
[illegible] شهریار [illegible] زردشت [illegible] شهریار [illegible] قرار یافت آنگاه
[illegible] دل [illegible] علمای دانش [illegible]
و [illegible] دخشور [illegible] زردشت [illegible]
[illegible] آن [illegible] مجلس [illegible]
[illegible] حکیمان در جهان [illegible]
[illegible] زردشت [illegible] خواند [illegible]
[illegible] تحصیل [illegible] از علوم روزگار [illegible] سؤال [illegible] جواب [illegible]
در [illegible] روزگار [illegible]
[illegible] مطالعه کتب و [illegible] الزام [illegible]
طریق [illegible] مصرع چون برآمد آفتاب [illegible] دخشور [illegible] علما و حکما [illegible]
[illegible] کلام موافق [illegible] دخشور [illegible]
[illegible] زبان [illegible] دلیل [illegible]
ایران [illegible] دخشور [illegible] سخنان [illegible]
[illegible] شهریار فرمود [illegible] شاه [illegible]
[illegible] علما و دانشمندان [illegible] فراموش کردم [illegible]
[illegible] آن [illegible] دخشور [illegible]
[illegible] شاه ایران [illegible] گروه [illegible] فرمان داد

امروز هر کدام بجای خویش نشسته زمره علما و دانش وران مجمعی انبوه ترتیب دادند و در الزام دختر رای
مشورت نهادند سرور انجمن ابتدای سخن نمود و در زبان حکایت گشود که این مرد بیگانه ما مردم فرزانه را در شهریار
خوار و بی اعتبار ساخت و خود لوای عزت و اعتبار در قرب و اقتدار بر افراخت و حال آنکه معلوم نیست خار کدام
گلزار و سنگ کدام کوهسار است نزد کدام مجتهد تحصیل نموده و جنس کدام عالم طالب علم بوده یقین که او مجتهد
نیست پس در این حال شغل کمین اقدام و وجود این اشخاص لازم اقلا اخراج ملکش از لوازمست اگرچه از راه
بهتان و افترا و شهادت ناحق برخی [illegible] عقیده باشد زیرا که [illegible] برای چنین کسی جایز و توقف در امثال این امور
لاجایز است از این گونه کلمات در میان آوردند و در دفع او اندیشه‌ها کردند و بند [illegible] نظم چو اغراق [illegible]
برفروزد ⁂ هر آنکس پف کند ریشش بسوزد ⁂ روز دیگر بموجب وعده مهتران علما و سروران دولت مجلس شهریار
حاضر شدند و در الزام دختر [illegible] زدند در آن اثنا دختر رضا با یمین شهریار خرامید و
مجلس را از وجود دانشمندان آراسته دید بنوعی که [illegible] در قرب سلطان منزل گزیده و علما و حکما [illegible]
مناظره و مجادله نمودند هر چند طریق سعی و اهتمام نمودند آخر الامر عاجز و ملزم شدند و بخجل و خشم خویش
اعتراف کردند انواع مکابره و [illegible] نفاق گشودند [illegible] آفرین [illegible] خواند و [illegible]
ایوان کیوان اساس زردشت والامقام شهریار رو نمود که ای پادشاه دوران و آگاه باش که من [illegible]
یزدانم و فرستاده خدای زمین و آسمانم خداوندی که زمین و آسمان و عرش و [illegible] ارکان و جواهر و
اعراض و عقول و نفوس را آفرید و زمان و مکان و طباع و [illegible] و [illegible]
و جمیع محسوسات و معقولات را از کتم عدم بعرصه وجود رسانید و ترا چنین سلطنت زمین و شوکت وافر و دولت
متکاثر و ملک دور زمین و حکومت [illegible] داده و امرای زمان و حکمای جهان و علمای روزگار و [illegible]
و سران سپاه و لشکر [illegible] برخط فرمان تو نهاده مرا برای راستی و درستی بجانب تو [illegible]
ارسال کرده و بنزد تو فرستاده و آنگاه کتاب [illegible] از بغل بیرون آورده شهریار گفت که [illegible]
[illegible] این کتاب را [illegible] باید که [illegible] فرمان [illegible] سخنان مرا از دل و جان بشنوی [illegible]
تو در آن [illegible] و اگر فرمان من [illegible] و [illegible]
[illegible] و در حقیقت خویش [illegible] ایران [illegible] و [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] و [illegible]
[illegible] آن کتاب [illegible] زردشت [illegible]
[illegible] کلام سماوی [illegible]

[illegible]

[illegible] زبان [illegible] این [illegible]
و این باب [illegible] کتاب [illegible] روزی [illegible] این کتاب [illegible] خویش [illegible]
[illegible] برای خویش [illegible] کرده [illegible] روی [illegible]
و دانشمندان از دختر [illegible] طریق [illegible] و جمعی [illegible]
اگرچه [illegible] دختر [illegible] عاقبت [illegible]
[illegible] و آن [illegible] و میان این سخن [illegible] دختر [illegible] شهریار
زمان آمدی [illegible] سلطان [illegible] روزی [illegible] داده [illegible]
[illegible] خون و موی و استخوان مرده [illegible] آن [illegible]
[illegible] این دختر [illegible] از آن [illegible] شهریار [illegible] آتش [illegible]
[illegible] دختر [illegible] زبان [illegible] که ای شهریار این [illegible]
[illegible] و این مرد [illegible] و [illegible] ربع مسکون را
[illegible] و خلق [illegible] که در جهان [illegible] و مردم را از [illegible]
[illegible] خویش [illegible] کلمات [illegible] سخنان [illegible] این [illegible]
[illegible] خویش [illegible] که از [illegible] این [illegible]
[illegible] این [illegible] دانشمندان این سخنان [illegible]
[illegible] دختر [illegible] سلطان [illegible] دختر [illegible]
[illegible] پادشاه [illegible] دانشمندان
[illegible] پادشاه [illegible] آن [illegible] شده [illegible]
[illegible] از این احوال [illegible] و از این امور [illegible] شهریار
[illegible] سلطان [illegible] بر [illegible] عرض کرد
[illegible] این [illegible] خداوند [illegible] شهریار [illegible] دختر [illegible] این
[illegible] آسمان [illegible] این [illegible] زمین [illegible]
[illegible] ساخت [illegible] شهریار [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible]

سلطان رسانیدند چون پادشاه ببارگاه آمد پاره راهبان مشاهده نمود در زمره حکما و اطبا وسط را از ابها
نموده از حیوان استفسار نمود و جمیع دانشمندان در معالجه آن حیوان سعی و اهتمام نمودند کیمیا نیکی بر شیر
و شهریار با کمال دلتنگی و آزردگی بکوه بازگردید و از غایت غم و الم چیزی نخورد و شبانه روزی بکوه و زره
در جو بهاران هفده او می برخورد رسید و چون حاجب و طبقه را حاضر گردانید احوال بیماراز تعرض دختر
رسانید و دختر بحاجب فرمود که بخدمت شاه عرض کن که چاره آن بیماره را من می نمایم و نیز از این اندوه
خلاص می کنم روز دیگر پیام زردشت الحکیم و ایران رسانید بادشاه از این خبر مسرت اثر خرم گردیده فرمود
که زود تر دختر را بدرگاه رسانند امید چنان است که مرا از این اندوه برهاند حاجب بخدمت زردشت آمده
عرض نمود که سلطان خواهان حضور شماست دختر هفده الحکیم رفته بدان مرتبه اطاعت الکاه مجلس
شهریار مرتو التفات انداخت خسرو زمان دختر نزد خود جای داده احوال بیمار باز نموده گفتم تو
گر از آن چشمه سعادت بهره ... مراین بیماره را اصلاح آوری ... دختر بخدمت پوزمان فرمود که اگر در چهار کار با من
پیمان نمائی چاره دست و پای اسب السلامت مشاهده کنی شهریار گفت آنکه است دختر فرمود که در باب این بیماره
تا آنکه نمایم بعد از آن همراه پادشاه بیا پگاه آمده گفت ای پادشاه بدان که یکی از این چهار آنست که از بار
با دل یکی نموده گواهی دهی که من فرستاده یزدانم و یقین دانی که رسول خدا و پیغام گفتار قبول نموده احکام
زردشت حق باشد تعالی بشناسید و دولت خود بر دولت بیاره بالید و دولت رسالت ... از شکم بیرون آمد شاه و شکی
پناه برد دختر را آفرین گفته دختر فرمود دوم آنکه فرزند خود اسفندیار را بگوئی با من پیمان کند
در تقویت دین و آشکار کردن اکنون کمر بندد اسفندیار عهد نمود و آنگاه دختر دعا نموده پای راست بیاره
از شکم برآمد بعد از آن بحر و ایران گفت که مطلب سیم آنکه بانوی شهریار در سر دین من اقرار آورد بانوی
بانوان نیز قبول نمود دختر از زبان بیرحا ... و پای دیگر اسب از شکم بیرون آمد آنگاه پادشاه از شور
چهارم آنکه کرد بازالمس نمائی و تحقیق آن فرمائی که اسباب سحر و افسون از کدام کس بوثاق من نهاده و بیان
فرمر الکدام اهل نفاق کرده است خسرو ایران دربانان را احضار فرموده بوعده و وعید و تطمیع و تهدید احکم
حال استفسار نمود و دربانان بخوراستی چاره دیگر ندیدند الاجرم داستان علما و دانشمندان را بشوه دادن ایشان
و بیان کرد چون برگشتن ایشان آن من او کرد ایی آمده بعرض شاه رسانید شهریار زمان از سخن دربانان
برآشفت آنگاه جلاد را فرمود تا ده الکروه مکرور اسراز عبرت کشتند بعد از آن دختر دعا کرده دست
دیگر اسب از شکم برآمد شاه و سپاه بکیش دختر گرویدند شهریار سر و روی پیغمبر خدا را بوسیده عذر تقصیر
سلف دریافت نمود آنگاه کتاب فرمود که کتاب زند و استا را بر شعصد صوم گاو بخط خوب دو نقش مرغوب

نوشته در دخمه فرخ وران ساختند و جمیع احکام ظاهر آن کتاب بر یک سطر و جواهر از معنی آن بازردشت و خوار دهم را
تحصیل و تدارک آن ترغیب نمود و هنگام فوز زردشت تمرد نمودند فصل رسانید و بنزد کس قبول نمود و بیان
قدرداران اطلبه کردانید گویند چون اسکندر رومی ایران را بگرفت کتب زند و استا را حواندن رفت و آن
میان کبران و مجوسان قلیل از آن باقیست در کتاب شارستان که یکی از کتب معتبر است آمده که روزی چهره
ایران به خسرو یزدان عرض نمود که مرا چهار آرزو و تمنا است اول آنکه قبل از مرگ خبر خود در آنجهان به چشم
دوم آنکه رویین تن شوم که در جنگ و جدال زخمی و المی بمن نرسد سیم آنکه نیک و بد چهار ابدالم چهارم آنکه زنده
به وبر بمانم زردشت فرمود که این چهار آرزو و تمنای ترا از یزدان درخواهم فلیم و لیکن هر چهار که از این چهار
یکی موقتی را الهی اختیار کن ... حاجت زهر کس بر کنی من بلوا تامن بخواهم زرد او آورد جیس زردشت فرمود
آتش ساب و شیر و بیخ و انار ری مبارک دهند زردشت دعا خوانده بر آن بدمید آنگاه جام بالبحر و ایران
داده وی سر کشید چنانچه بهوش گرد و بروان از کلبه بر جهانگاه رسید و در آنجا حور و غلمان و قصرهای جنان
و مراتب نیکوکاران و درجه خود را معاینه دید آنگاه زردشت به پشوتن که از پسری جداگانه کرد و پشوتن پیمانه نوشید
وحی از رنج رست و پیشه بیجا و دیر رسید بعض از محققان آن شان گفته اند که مراد از زندگی جاویدان هوش و دانش
نفس است که هرگز فنا نپذیرد آنگاه بعد از آنجا با ... داد و چون جاماسب آگاهی نمود و علوم اولین و آخرین را
معلوم کرد و انار را با اسفندیار داد و چون اسفندیار آن انار بخورد رویین تن گردید لهذا الم زخم بوی
نمیرسید کتاب فرمان داد که تمام خلق بدین بهی در آیند و در مملکت آن آتشکده ها مرتب نمایند و نقش نمایند
که در اصل زردشت خلاف است بعضی گویند زرابی الاصل بوده و برخی گویند از ولایت ری ظهور نموده و آخر
موبدان بر آنند که از اولاد ... فریدون است و در کتب ایشان آمده که زردشت در پنج گشته شده و ... بود
دهقان دین زردشت او دین بهی خوانند و قوم او را درخشنده ... دانند یعنی خشنود خدا گویند ... زردشت
عقد پرهرات لهذا او را پیغمبر بزرگوار گفته اند من جمله در جائی گفته که گیتی را او و صفات نعمت یزدان دانم
یزدان اندیشه کرد که صافی و امانتی پیدا شود که دشمن رد و اهرمن از ظلمات پیدا آمد و هر که گفته گرانی آن
بیرون کینی از سوراخی نگاه کرد یزدان ... و بر جائی و تیز از اول نگه بود و فساد و خبیث پیدا آن ... کدان
با فرزند ملک او باشند و با اهرمن جنگ کرد چون یزدان شده است اهرمن را مغلوب کنند و بر روی فرزند
با ملائکه صلح کرد بدین شرط آنکه مدتی معین اهرمن در جهان باشد و چون اهرمن از جهان برخیزد عالم
کرد و چنانکه گوید که زردشت که گیتی گفته اش ... بیرون کرده و از یزدان ... افزوده و از اهرمن طبع
عنصرها و فکر و نفس و میل بسوی ماده و فساد اهرمن بحسب رتبت الاشقیاء قوی بر روح و آفریدن ملائکم

اشارت کرد بجاره صفات ذمیمه و اخلاق رذیله که لشکر اهرمنند دور میکند و بعضی از افراط و توسط
کند زه باید کرد و جاده اعتدال باید آورد تا مستقیم الاحوال باشند و بودن اهرمن بمنزله معین و حاکم
اشاره منبسط و برتری خواهشات است خصوص در ایام صبا و قبل از طلوع لشکر در سایر اوضاع جاده
حرفی در معنی ایران و بیرون رفتن اهرمن از جهان اشارة بمرتبه اختیاری که سالک بن باید موفق اطوار
که سرکوب طبیعی است چون نفس آزاد کرد و خود را متصف بکمالات باید و بعالم خود در رسد که سر محض است کران
گویند بخدا من زردشت اسرار چنین میدان و براین نمط میتوان الکنون تفصیلی از احکام و شرایع او نوشته
میشود از آن جمله گوید اول احتراق بر سالک از درشت واجبست دوم باید هرکس که از ان مجال یابد بشود سیم از هم
از همه بدخواهان تا امید نیاید موجود چهارم لواط و مقاربت در دبر زن حرامست و اگر معلوم شد قتل آن
کس لازمست پنجم مرد و زن زنا نکند ششم نشتن و از اجابت زنگر رسند هفتم آنکه ادام اجر و حقوق وغیره
در آن سوزانند هشتم لمس مرده باید که نکوبانند نهم روان مرد و مادر را شاد دارند دهم مرچه در آفرینش
نماید نام یزدان برند یازدهم لیران و دختران از زو دختر که عرا کنند و اگر نشد انسته باشند یکبار افروز زنی
قبول نمایند و از گناهان پرهیز نمایند که روزه از گناهان پرهیز کردن است و چون عهد کنند خواه
با اهل دین و خواه با بیگانه بر همان استوار دارند و خلاف عهد نکنند و چون با یاران کار معلوم نباشد اقرار
نمایند و با موبدان و هیربدان مشورت کنند و جوانمرد و اهل فتوت باشند و چون ایشان بیاز گشته [illegible]
و دین و مذهب احتراز لازم دانند و استاد و موبد را تعظیم کنند و زنان حایض بسوی آتش و آسمان و آب
ننگرند و نظر نکنند و پاها بر زمین نزنند و همواره از گناهان توبه کنند و کودکان را علم دین آموزند [illegible]
قبول نمایند و برای مرده کاری احسان کنند و زنان را اجابت نیابند بآنکه روزی سر مرده زن و شوهر [illegible]
در فضای آن جوشند و راستی پیشه خود کنند و از تجربه کیوقت فی و زنا دوری شوند و بر هیز کاری کنند
و در زمین در راه رای نمایند و از گناهان ظاهر و باطن اجتناب کنند و گوشت مردار نخورند و کفر را در آرا
بر میان مرجنند و [illegible] و تراشید خود نمایند که یزدان فرموده که بهشت جای کریمانست مخفی گوید گل آرا
و نوا ایشان در کتب شیخ و استانسارست اگر مثلی مرقوم گردد جزا آینه دفتری شود و الحمد ایضا ثبت کفایه بود در بیان
طریقه زردشتیان و بعضی از فرق شان آن بوشیده نماند که در مذهب زردشت و بزرگان اهل تن فرقه و
طریقه و مکتبه باشند و هر یک از آن فرقه کتب ایشان در طریق خود تالیف نموده اند و در اثبات مذهب خویش
دلایل و براهین عقلی و نقلی آورده اند از آن جمله اهل مجاهده و ریاضت بسیار دارند و سرخوش باطن عمل
نمایند و در تزکیه نفس و تصفیه جان و تخلیه سر و تحلیه روح کوشند و کوه نکته نجند و بر هیزکاری و توکل ورزند که

بالکه

بوشند و بر توحید فعالی و صفاتی وافعالی و آثاری قایلند و گویند که طالب یزدان نخست باید که ترک دنیا و دین
اند در واحد او و خواهش نمایند و باید جمیع کل کرده و دانائی طلب فرماید و بابر دانا بتو که نجیند و از غذای
مقدار روزی برآورند کم کرده تا به درم رسانند و بعضی بیک درم بیشتر رسانیده اند و مدار ریاضت را بر حج بیشتر
منور کرده اند که نیکی و خاموشی و بیداری و تنهائی و یاد یزدان نظم هست و جوع و سهر و خلوت و ذکر
بدوام و ماتمامان چهار کند این پنج تمام شد از او کار لیس رات الحمد لله یزده است و بر کریمه
اول فن ذکر کت رو بس کت در لغت اتیان جهار را گویند و ژوب مر را خوانند یعنی ذکر جهار ضرب و ذکر
بیار وجب یعنی سه ضرب و طریق جمله ایشان بیشمار است الحمد لله یزده است چهار ده است و از آن چهار ده
جلسه پنج قسم برگزیده است و از آن نیز دو قسم را اختیار نموده اند یکی آنکه چهار زانو نشسته پای راست را
بالای پای چپ بگذارند و پای چپ را بالای ران راست گذارد و دست را بلیس پرده بدست یلین
را انگشت پای بیار را گیرد و دیگر انگشت پای یلین را گیرد و چشم را به جنی گمارد و این جلسه را فر
گیتی گویند و اگر خواهد که لاگرب و شغول شود جهار زانو نشسته و هر دو چشم فرو بندد و هر دو دست را
هر دو زانو گذارد و هر دو بغل را گشاده دارد و پشت را راست کند و سر در پیش افکند و نفس را
از سرشانگ خود تمام بر آورد و سر راست دارد و بهشتی که بآن بیوی است بان راست اشاره کند و بر بر
بیان چپ که محل دل است ختم کند و در میان کلمات فاصله نیاورد و اگر تواند چند ذکر بیک نفس فرماید و ذکر
چنین گوید که نیست هستی مگر یزدان یعنی لا اله الا الله و بیگونه ایزدی مگر یزدان و اگر بشتر نتوان
پارسی نشستن برای این معنی است که ماننه بود و با آنکه او هوان و چگونه و هر جگا و معبود است او کار نکوره
تکرار حاضر است اما بسه شیر بدان و ذکر نفس و شمار است که تا الگر در چنین ذکر شر حضرا حاضر و ناظر داند
و خود را از این شرح غافل نکرده لفت یزدان در دل بشیم روان بیر طریقه دیگر آنکه هنگام ذکر سوراخ
بینی راست را گرفته نام ایزد را از یک تا شانزده شمارد و در هنگام شمردن نفس بالا کشد الحاح درود
سوراخ چپی را گرفته شصت و چهار دفعه نام ایزد گفته در دو وقت رها کردن نفس از سوراخ راست سی و
دو بار بگوید هنگام شمردن نفس را بالا کشد و از شش گذرانیده بشکم خوان برساند از کثرة ذکر بجائی
رسد که بیند از نفس باشند و اره تجید هفتم خوان معنی باید رانامند و من موجب اول انگشت گاه دوم
نوک بینی سیم ناف چهارم دل صنوبری پنجم نای گلو ششم میان دو ابرو هفتم تارک سر و میان این انگشت
گار که علامت و کسی که نفس با پدانجا رساند حقیقه یزدانست طریقه دیگر بعضی ازیشان بیرون از کار هایی بیهوده
واشغال ناشنوده بر دارد و بگوشه خلوه روی آورد و دل بجانب مالا باشد و دوم آن بی یزدان گوید بجز که زبان

و هر لغت که خواهد مانند ترکی و تازی و فارسی و غیره روا است **طایفه دیگر** قصور بسیار است در جمیع ذکر بودائی ان که گویند
که همه عوالم لنت مجموع کائنات از صوری و معنوی مفصل آن است اگرچه بیرون از زمان و مکان منزه از حلول
و اتحاد واجب و هر است اما نسبتی میان ایزد تعالی و [illegible] صوری واجب است بنابر آن پیکر [illegible] خود را به دل
گرد و حاضر دانند که حاضر و ناظر است و حقیقت بیرنگ و بیچون و تمثیل و نمونه دانند و از جمیع الوان و اشکال
و صفت مبرا و منزه شناسند و پیوسته از من اندیشه جدا شود و از فکر پیکر [illegible] غافل نگردد و همه حواس ظاهری
و باطنی را بر آن گمارد و بدو [illegible] آن خیال جمیع موجودات را عدم انگارد و در آن حال لاشک کیفیت غیبت و
بیخودی رخ نماید و او [illegible] سالک گشته [illegible] ظاهر شود و خیال دوئی از میان
برخیزد و فی الحقیقت لا موجود الا الله از تماشاش برآید و لیس فی الوجود الا الله برآید **رباعی** گر کل بود آنچه
تو کل باشی ؛ در جمله بتو از جمله باشی ؛ تو جزوی و او کل است گر روزی چند ؛ اندر ره کل کنی یقین کل باشی
و صلی الله علی محمد و آله **ذکر سیامی** بفتح با و تحتانی و سکون میم و با با مع الالف [illegible]
و در کثرت دولت و جمعیت مشهور است از [illegible] در [illegible] از دکن است از اقلیم دوم هوایش گرم و آتش [illegible]
و به و خاکش همواره سبز و خرم و میوه گرمسیری [illegible] بسیار و فراوان و غله اش ارزان است در کنار بحر [illegible] واقع
و در طرفش دریا و طرف دیگر [illegible] اکثر هندوان و [illegible] و دیگر مسلمانان و دیگر گبران
و دیگر اسمعیلیان و دیگر اهل [illegible] تخمیناً سی هزار رباب خانه در او است و نواحی آباد و قراء [illegible]
[illegible] معمور و باغات خوب و چند برکه بزرگ دارد و قریب [illegible] آن شهر را
دار الاماره نموده اند و در کنار دریا از شهر [illegible] حصار محکم از سنگ تراشیده احداث کرده اند و
و تفنگ و سایر آلات جنگ [illegible] مستحکم نموده اند که [illegible] آن قلعه [illegible] جزیره [illegible]
و قریب هزار خانه عالی در او است و متاع روم و چین و فرنگ [illegible] و غیره در آن بندر [illegible]
ارباب دولت و اصحاب تجارت [illegible] فراوان اند [illegible] هر کس [illegible]
باشند و هر مذهبی و کیشی که دارد مراسم او [illegible] چنانکه هندوان بتخانه دارند و مسلمانان مسجد نماز
گزارند و نصاری کلیسا و گبران آتشکده دارند و هر کس روش مذهب خود را معمول آورند **نظم** بهشت
آنجاست کآزاری نباشد ؛ کسی را با کسی کاری نباشد ؛ اگرچه در تمامه کشور هند [illegible]
[illegible] روزی [illegible]
[illegible]
[illegible] علی الدوام [illegible]

ادی

روی بر [illegible] کرده [illegible] و چند نفر از مسلمانان مشاهده شد که [illegible]
و [illegible] قرآن خواند [illegible] او را [illegible] و چند نفر دیگر [illegible]
[illegible] و جمعی دیگر [illegible] بعضی دیگر [illegible] و شیعه و سنی و هنود و گبر و غیره جمع بوده و زنان
[illegible] در حضور ایشان رقص و سماع می نمودند [illegible] مشغول صحبت بودند و جمع دیگر [illegible]
مفسده [illegible] از حال یکدیگر فارغ و آزاد بودند و از یکدیگر خوف و هراس
[illegible] راقم چنین محفل در کشور هندوستان [illegible] و این طلسم را از مردم [illegible]
نظم این خرابات [illegible] شاهد و شمع و شراب و [illegible] ؛ هر که از [illegible]
[illegible] و مهابت و [illegible] **ذکر بنگاله** [illegible] شهر [illegible]
[illegible] بر عالم [illegible] از شماره بیرون [illegible]
ذکر پیگو بر وزن [illegible] ابن حام ابن نوح علیه السلام بوده [illegible]
[illegible] **ذکر [illegible]** [illegible]
[illegible] و قصبات [illegible] و نواحی [illegible] از اطراف شرق
[illegible] جبال و از سمت جنوب [illegible] از جانب شمال [illegible]
[illegible] از وسط آن کشور از جانب شمال [illegible] جنوب [illegible] از اقلیم دوم
[illegible] همواره سبز و خرم [illegible]
آتش [illegible] از رود [illegible] هوایش [illegible] زمستان هوایش [illegible]
و بسیاری [illegible] معمور و حاصل خیز زمستان هوایش [illegible]
و میوه های گرمسیری مانند نارنج و لیمو و ترنج و انبه و عین الناس فراوان و [illegible]
[illegible] و [illegible] و شکر [illegible] حاصل [illegible]
[illegible] در [illegible] فراوان در [illegible] ملوک اسلام بوده [illegible]
[illegible] **اول** [illegible] بر وزن [illegible]
[illegible] **دوم** [illegible] بر وزن [illegible] و آن مشتمل است بر بلاد و [illegible]
و قصبات [illegible] **سیم** [illegible] و شهرهای مرغوب دارد و [illegible]
[illegible] **ذکر [illegible]** [illegible] مع الالف و فتح [illegible]
[illegible] از اقلیم دوم و هوایش گرم و آتش [illegible] مقام [illegible]
[illegible] هزار [illegible] خانه در او است و نواحی خوب و ملوک [illegible]

منبع در آن شهر فراوان و در رود بار بزرگی موسوم بگنگ از کنارش روانست آن شهر در زمین هموار اتفاق افتاده و جوانب اربع آن [illegible] اکثر هندوان و دیگر مسلمانان و [illegible] مسکن ارباب دولت و اصحاب ثروت و اهل تجارتست از کثرت دولت و وجود سیم و زر آنجا را اکثر تجار [illegible] کر مقابل دولت عراق و فارس و خراسان است گویا لاف و دروغ نباشد و در کنار رود گنگ متصل شهر است قریب یکفرسخ از سنگهای رخام و تراشیده در غایت استحکام و خوبی و خوش اسلوب غسل خانها و محل [illegible] عباد و زهاد و عبادت خانه های [illegible] ساخته اند و چون آن شهر معبد هندوان و از ایام [illegible] ایشانست لهذا راجهای رفیع که در ایام [illegible] چندان باب البر و آثار خیر طرح انداخته اند که [illegible] و امرای [illegible] آن قدر [illegible] و طایفه رعایا چندان عمارات عالیه احداث نموده که [illegible] آنجا [illegible] شیخ محمد علی حزین که از اولاد شیخ زاهد گیلانی بوده و از خوف نادر [illegible] بکشور هندوستان رفته و در [illegible] یعنی در بنارس مانده و در آنجا [illegible] در تعریف بنارس [illegible]

نظم از بنارس نروم معبد عامست اینجا ❊ هر برهمن بچه لچمن و رامست اینجا

[illegible] من غرائب العشق [illegible] معارف و اعیان [illegible] بالاتفاق برای [illegible] بیان نمودند که در زمان اورنگ زیب این شاه [illegible] از جوانان [illegible] فراوان [illegible] آمده بشهر بنارس وارد شده [illegible] داد و در [illegible] تمنای دل افتاد [illegible] روز کوی معشوقه گردید و در آن [illegible] معشوقه از مشاهده آن حال اندیشه نموده در دفع عاشق بیچاره چاره جوی کرده [illegible] کرده گفت نظم خانه دل ما را از کرم عمارت کن ❊ پیش از آنکه این خانه رو نهد بویرانی ❊ [illegible] گفت دل [illegible] اگر امید [illegible] چاره نمایم [illegible] فارغ کرده ام آنگاه [illegible] داده و نزد آن [illegible] شده گفت که [illegible] زندگانی [illegible] عاشق بیچاره از استماع این خبر از کوی دلبر آواره گشت و چون معشوقه [illegible] هر روز [illegible] غسل [illegible] بیرون [illegible] از [illegible] احوال [illegible] رسید که [illegible] و [illegible] از [illegible] کردیم [illegible] تا [illegible] آن [illegible] خواطر [illegible] معشوقه [illegible] خواطرش [illegible] گفت [illegible] چندان [illegible] که [illegible] عاشق [illegible] عالم [illegible] آتش [illegible]

بود و مشعل در محلی [illegible] آن [illegible] را بر [illegible] روز دیگر آن هنگام رسید که معشوقه را [illegible] بود و نیز شعله عظیم از آن محل ظاهر گشت و از جوانب آن مکان بوالهوس [illegible] بود مانند کسی که [illegible] بالا [illegible] عجیب [illegible] چون این خبر [illegible] تسبیح [illegible] در بحر حیرت افتادند و بخدمت اورنگ زیب این امر غریب را معروض داشتند آن شهریار چند کس از عقلای [illegible] بجهت تحقیق آن کار ارسال [illegible] آن شعله [illegible] شهر بنارس آمدند و آن امر عجیب را مشاهده کردند [illegible] استمرار [illegible] تمام [illegible] در آن مدت در آن مقام [illegible] اتفاقا [illegible] معشوقه [illegible] عاشق ناکام در آن [illegible] آن هنگام [illegible] معشوقه [illegible] عاشق [illegible] آن شعله [illegible] شعله عاشق [illegible] عاشق [illegible] شعله [illegible] عاشق و معشوقه هر دو [illegible] از آن کسی از آن شعله [illegible] عاشق [illegible] عاشقان [illegible] اورنگ زیب [illegible] دانشمندان [illegible] این حکایت [illegible] کشیده و الله اعلم بحقایق الحال

نظم عشق هر دم طرفه [illegible] ❊ عشق [illegible]

ایضاً من غرائب العشق جمعی کثیر از عقلای معروف معتبر برای فقیر در آن شهر دلپذیر حکایت نمودند که در زمان دولت شجاع الدوله ابن صفدر جنگ شخصی از آدمی زادگان ایران در شهر بنارس [illegible] از ارباب دول بود و دل [illegible] در هوای عشق [illegible] عشق [illegible] آن دلآرام [illegible] روزی [illegible] غسل کردن [illegible] معشوقه [illegible] عاشق صادق معشوقه [illegible] در مقام [illegible] در جواب گفتند که آن گوهر یکتا در بحر [illegible] عاشق [illegible] شنیدن این سخن [illegible] کدام محل و در چه مقام [illegible] عاشق [illegible] آن [illegible] معشوقه [illegible] آن [illegible] آتش [illegible] رسید [illegible] در کدام محل غرق [illegible] آن [illegible] جلوه [illegible] تعجب [illegible] نموده [illegible]

سکونش انداخت وسیاه و عاشق و غافل اندیش خود را غرق بحر فنا ساخت یکجان [illegible] ازحرش بوده آن عشق نو بحر
حیرت افتاده بدر عشق قبرا اعلام نموده به روی سرزار و نالان بدر آن مکان آمده خواص جمع شده آن
دو گوهر عشق را که دست در گردن یکدیگر بوده بود بیرون آوردند و بر جنازه کردند که از یکجا بدو [illegible]
عزیز فرشته آخر الامر بموجب فرموده حاکم که مرد شیعه بوده در یکمقام دفن کردند و کشیده می [illegible] سر قبرشان [illegible]

نظم بهر گویم عشق را شرح و بیان ÷ چون بعشق آیم خجل گردم از آن ÷ عشق در شرح خود [illegible] کلک [illegible] ÷ شرح
عشق و عاشقی هم عشق گفت ÷ کی رسند این ناقصان بر گرد عشق ÷ اسمهر اذوقش سازد در رفعق [illegible] الله و حق
تمدد از اجمعین **ذکر شبانکاره** بفتح با و نون مع الالف [illegible] و سکون تا [illegible] از بلاد [illegible]
[illegible] صاحب تاریخ شبانکاری از بلاد قدیم شهر بزرگ بوده اکنون [illegible] هوایش [illegible]
معتدل و مردمش اهل سنت و جماعت باشند **ذکر شکیب** بفتح با و سکون نون [illegible] کاف فارسی و سکون شین [illegible]
نام دو موضع [illegible] شکیب صغیر و شکیب کبیر شکیب صغیر از توابع کشمیر است و شکیب کبیر از بلاد کابل و کوهستان
و مردمش همگی افغان و اهل ایمان [illegible] هوایش گرم [illegible] راقم گوید که از آنجا عبور کرده ام و وقوف ننموده
و با خلقش [illegible] معاشرت کردم خالی از غیرت و حمیت نباشند [illegible] مردان آنجا [illegible] آموختن [illegible]
[illegible] **ذکر شغار** [illegible] و سکون [illegible]
[illegible] مع الالف و سکون [illegible] نام دو [illegible] یکی در بلاد شام و دیگر [illegible] مشهور از اقلیم [illegible] هوایش [illegible]
و آبش با عذوبت اندیار میان مشرق و شمال ایران واقع اگرچه راقم آنجا را ندیده [illegible] و دیده
و مشاهده کرده [illegible] ندارد **ذکر [illegible]** [illegible] اصفهان [illegible] قریه در اوت
و آبش از قنات و هوایش [illegible] راقم مکرر دیده **ذکر [illegible]** نام طایفه ایست از طوایف کرد مسکن آن طایفه
طرف جنوب آذربیجان و شمال عربستان واقع قریب [illegible] هزار خانه وارند طاهرا مطیع [illegible]
[illegible] و خونریزند و ظلم و جور و فساد [illegible] همگی [illegible] مذهب [illegible] از رسوم [illegible]
آنست که فرزند خود را [illegible] **ذکر [illegible]** اسم [illegible] مشهور و در عدد
[illegible] مسکن آن قوم [illegible] و کیچ و مکران و [illegible] و سجستان [illegible] صد هزار خانه وار
[illegible] دزد و قطاع الطریق [illegible] همواره راه خراسان و کرمان [illegible]
و کسی که از وی [illegible] در ایران [illegible] در این روزگار [illegible] دزدی و قطع راه [illegible]
[illegible] و در بعض صفات [illegible] راقم گوید که من هم طایفه [illegible] دیده و هم طایفه
بلوچ [illegible] مذهب [illegible] در [illegible] باشند **ذکر [illegible]** بضم با و واو [illegible]

و سکون لام و ضم دال و سکون را و لفظ ترکیست بولد یعنی پیدا شده و یافته [illegible] آمده و وی
قصبه ایست بزرگ و مردمش همه ترک جغتائی [illegible] و از ملک انا طولی طرف جنوب اسلامبول
[illegible] در سرحد دور واقع از اقلیم رابع قریب چهار هزار ارباب خانه در او است و نواحی دلکش و قرای نزهت
[illegible] خانه او است [illegible] خوب و [illegible] مرغوب دارد و میوه [illegible] ارزان و اکثر [illegible]
آن قصبه در میان [illegible] الاتفاق افتاده و طرف جنوبش [illegible] متفق [illegible]
و خوابش [illegible] و [illegible] دارد [illegible] صاحب جمال و نیک احوال باشند راقم گوید که اشخاص [illegible]
و اهل [illegible] در آنجا دیده [illegible] **ذکر سلیمان آقا** مردی آگاه [illegible]
بود [illegible] عمر شخصی سی ساله می نمود [illegible] سی ساله از وی [illegible]
[illegible] و علی الدوام [illegible] حال [illegible] روزی [illegible] سوال نمود که
همواره در مقام [illegible] و در [illegible]
[illegible] عالم عشق [illegible] و [illegible]
سبب چیست در جواب فرمود که چون [illegible] در مقام وصال [illegible] هجران دوام از این
جهت است که این حسن و جمال [illegible] در من مشاهده میشود [illegible] معروف [illegible] که روشن [illegible]
[illegible] که چون بار غم بر دوش کسی افتد [illegible]
[illegible] و در اندیشه این [illegible]
[illegible] همواره [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible] و چون کسی از ذکر حق جل و علا [illegible]
[illegible] توحید [illegible] از عالم وحدت [illegible]
[illegible] فیض حضرت مطلق [illegible]
احوال [illegible] ذکر حق جل و علا [illegible] تعالی [illegible]
خود [illegible] و دل خود را [illegible] و [illegible] در عالم [illegible] و خود را از گرداب
[illegible] رسانده ام و در مقام امن رسیده و از [illegible] خلاص گردیده ام
و مصداق الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون شده ام و [illegible] از حق جل و علا [illegible]
الا بذکر الله تطمئن القلوب [illegible] از آنکه جلیس من ذکرنی [illegible] آن [illegible]
مطلق [illegible] و خالق [illegible] در همه جا و بر همه کس [illegible]

ولایه و صفات آن خرید ه میشود و واقف میگردد که بر صورت هر کس بست مظهر ذات اوست و زمین و زمان و آسمان
و انجم در اوست جلوه جمال با کمال اوست الم تر الی ربک کیف مد الظل و اگر بکمالات بی نیازی ذات آن کامل
الصفات نظر کرده می آید حیرانی رو میدهد مصراع چه نسبت خاک را با عالم پاک و چیزی بهتر نمی آید و در حیث
آن عجز و انکسار روی می نماید کلمه ... بگو با زبانم گنگ با دل ... فهو متکلم ... و ذات اکرم آن ذات
مطلق بنوعی تجلی نموده و نقشی بر من جلوه کرده که دل مرا از عزت و غیرت بپرداخته و خانه دل را از خیال
دوئی فارغ ساخته و پستی و بلندی و غم و خورسندی و صحت و بیماری و خواب و بیداری و دولت و نکبت
و عزت و ذلت و دوست و دشمن و توانگری و درویشی و داد و بیدادی و الم و شادی همگی در نظر من برابر و
یکسان شده و نیک و بد و صبح و شام و خنک و گرم و تنگ و فراخ و محنت عالم و عالمیان را بالمره فراموش و نقش نموده ام
اگر جمیع موجودات و ممکنات را اندازه جامع الکمالات من در نه خوب و خورسند نیستم و اگر همه مخلوقات
و کائنات از من بیاشند غمگین و دلتنگ نمیگردم همگی آنها را چون سراب و مانند خواب میدانم و
هر چه از معقولات و محسوسات بود یا دقیق و ذکر جمال مطلق را فانی و نابود می بینم و من از خیال وصل و هجر
گذشته و کلی واصل گشته ام و فارغ البال و مرفه الحال جناب خالق البریة الکریم من کل شی بل اکثر ان تحقق
او و قوه مسکنه را نام و در هر کس و هر جا و هر چیز ظهور ذات او را است بوده متیقنم و او را دیده ام و من در مقام
ما رایت شیئا الا و رایت الله فیه ساکن شده ام و مصداق بی یبصر و بی یسمع و بی ینطق گشته ام اگر در من
خوبی و جمال و خوبی مشاهده شود از این جهت خواهد بود که من شده ام با کل از تن و صفات از خیال
میگرام نهایت الوصال و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین ذکر عبدالرحیم اصفهانی عالمی جلیل و فاضلی
گرانمایه بود و در کمالات صوری و فضایل معنوی گوی سبقت از همگنان میربوده و با اکثر علمای عجم
و فقهای دهر صحبت داشته و علم موافقت ایشان بر سپهر اخلاص برافراشته فقیر چند گاه در خدمت آن عزیز
می بود و سخنان حقایق بنیان از آن بزرگ میشنود روزی از وی سؤال نمودم شریعت و طریقت
کدام و حقیقت را چه معنیست در جواب فرمود که این مسئله بتکیب فقیر معروض داشت که خبر الشریعة اقوالی
و الطریقة افعالی و الحقیقة احوالی قول رسول خداست پس این تفاوت و تباین و تمایز از کجا
بر خواست پاسخ داد که بسبب اختلاف احوال اسامی مختلف پیدا شده و در هر حالی و مقامی اسمی و نامی
ظهور نموده چون آن حضرت ایشان صورة دادی در آن وقت فرمود که الشریعة اقوالی و چون ترتیب
افعال نمودی در آن هنگام گفتی الطریقة افعالی و چون در مقام جمع الجمع بودی الحقیقة احوالی فرمودی
این خود مشخص است که قائل این کلمات شخصی واحد بوده و از یک ذات کامل الصفات ظهور کرده روشن تر از آن

گویم چون کسی امر کند نماز گذاشتن او قول باشد و چون مامور نماز را ادا و فعل شده و چون بحضور قلب نماز کرده حال
گشت که عبارت از حقیقت باشد چنانکه فرموده لا صلوة الا بحضور القلب پس هر که در مقام اقوال مخبرات اهل
شریعت باشد و هر کجا در مقام افعال مخبرات اهل طریقت بود و اگر کسی در مقام حال آن حضرت بود وی از اهل حقیقت
باشد پس شریعت بوات طریقت و طریقت بوات حقیقت بود و معنی بوات محال باشد و صورت شده و چون بحقیقت رسید و
گی معنی بصورت و باطن بظاهر درست شود و کذلک شریعت بطریقت و حقیقت بطریقت ظاهر گردد و آنانکه شریعت را
مطلق کافر شده و کسانیکه طریقت را انکار دارند باز مره اولئک کالانعام بل هم اضل متمم گشته و صلی الله علی
محمد و آله الطاهرین ذکر جبال بیدی در سه فرسخی شیراز واقع و اطراف قریه ایست و امعان آن بند را امیر عضدالدوله
ابن رکن الدوله دیلمی ساخت و از آن بند ناحیه کربال را که قرب چهل پاره قریه دارد معمور نمود و در تعریف
گفته اند که امیر عضدالدوله کوهی در میان دریا ساخته است بگذر دیده شده الحق در جهان مشهور مثل آن بند
دیده نشده ذکر بندر ابوشهر بندریست مشهور و در السنه و افواه مذکور آن بندر از بنادر فارس و سمت غربی شیراز
ده منزل دور واقع و اطرافش واسع آبش بد و هوایش بغایت گرم و مردمش مردمی بی مدارا اند و اکثر اعراب
و اهل تجار باشند جامی معاملات راقم گوید که سیم و سیمی آنجا رسیدم و سواد بندر و شهر را دیدم و
انشمام نمودم و مردم آنجا را باز مشاهده کردم عالم و محکوم آن مرز و بوم را قابل ندیدم که جزی از احوال ایشان
بیان نمایم ذکر بوشیا از بلاد و اعمال روم ... از طایفه آن ممالک الکنون در نظر نیست قرب چهل و هشت سال
شنودی که از آن ناحیه خبر ندارم ذکر بوسنه بضم باء الواو و سکون سین و فتح نون و ها ساکنه ولایتی
در اقصی بلاد روم ایلی افتاده و اکثر مستیا در اندریا رهب و آباد است انولایت ثغور اسلامبول و در جمع
فرنگ واقع و مملکتی واسعست و مشتملست بر بلاد معموره و نواحی مشهوره همگی از اقلیم ششم است گوارا و هوایش
نیکو فواکه اکثر سکنه اش حنفی مذهب و بغایت متعصب و معدودی مردمش خوب و نواز و شجاع و در بعضی صفات
... از اهالی اندریا بسیار دیده و از ایشان استماع کرده که یکی از ملوک آل عثمان آنجا را گشوده
و مذهب ابوحنیفه را ترویج نموده و حتی از آن وقت مردم آنجا را با فرنگیان محاربه روی نموده و اکثر مردان بوسنه
تلف آمد بعد از آن واقعه اربابش بر جهت کثرت و جمعیت اندیشه نموده دختران از بیرون آورده
و حکم کردند که با مردان معاشرت و مجامعت کنند و اگر از حرامزاده ... و شهرها پر ... رحمت
نمایند بعقد شرعی تفرقه کنند این قاعده در اندریا استمرار یافته و بعد از تبرکه قسمت از حمام روی
نمود ... دختران اندریا روی گشاده و جامه هر که خواهند اختلاط نمایند اما اگر قبل از عقد شرعی
فسادی از ایشان ظاهر گردد و یقین انها را بقتل رسانند و اما زنان در حجاب باشند و خود را از نامحرمان

دانند ولی اون شوهر بیرون نروند نکته اندیار ترکمان و از خلاف شرع محترز باشند ذکر بژآباد در نیش برجی
کاشان قریب دویست خانه در آنست آبش از کاریز و هوایش معتدل آمیزه است مکرر دیده شده ذکر بوجنورد بضم باء
مع الواو و جیم و نون مع الواو و راء و دال لفظاً بوجنورد معلوم نیست که فارسی است یا ترکی مقبر الیست
شهر مانند از بلاد خراسان راقم بدیده و تمام مردم آنجا را الکای رشاپره کرده است ذکر بوانات مشهور که بوانات را
مکرر دیده و بارها بار رسیده بلوکیست از فارس و سمت شمال شیراز و مسافه بیست مرحله دور و نواکس بعضی
سوخورات بیست پاره قریه معمور است آبش خوب و هوایش بغایت نیکوست و مجموع قرای اندیار در میان
کوهسار واقعند و ارباب حلیلیش جمیع خرسخ باشند زراعت کم دارد و همگی شیعه مذهب و خالی از ادب نباشند
ذکر بنی سویف چون آن قصبه از طایفه بنی سویف آباد شده لهذا آنجا را بنی سویف گویند از قصبات مصر است
بیست فرسخی قاهره واقع و اطرافش واسع قریب هزار خانه در اوست راقم بلکش دران منزل گزیده ذکر بهار
نام دو مکان بموضعست اول نام صوبه ایست از بلاد بنگاله و مشتمل بر بلاد عظیمه و نواحی قدیمه همگی از اقلیم دوم
و نجوم حجع خاکش و هوایش گرم و معمور و همه جنبش میوه خوراست دویم نام قریه ایست از همدان و قلیل جلعه ان
القوته در دشت و دو فرسخی همدان واقع و جوانب اربعه اش واسع باغات ولکن جانبین خلد مثل
دارد و قریب هزار خانه در اوست آب و هوایش بغایت نیکوست مردمش ترک و شیعه مذهب و اکثر بار واوارند
ذکر بهبهان گویند دار الاماره کوهکیلویه است راقم دو سه روز در آن دیار بوده و بدیده تحقیق مشاهده نموده
بهبهان از اقلیم سیم هوایش گرم و آبش از رود و خاکش حاصل خیز و آن شهر در زمین هموار اتفاق افتاده
و جوانب اربعه است کش ده است و کوه شمالش قریب و کوهسار سخت و بلوک بر درخت دارد و قریب دو سه
هزار خانه در اوست و نواحی لب ربضات اوت نرگس زاری در قرب و جوار آنجاست از وصف آن مرحم
گویند و است گفته اند یار دو فرقه اند ترک و عرب و هر دو طایفه بی اوسند از معارف آن فی دوران در هماچ
نوازی مشهورند همگی مذهب امامیه دارند خلق شهر فارسی زبان و اکثر مستعدند سادات عالیه جاه اند یا
معروف در در سوده و شی وده و مروت در قاسته ده رس موصوفند بزرگترین خاندان سادات میرزا ابو الفتوح
خان و حاکم آن مکان بود اکنون معزول و در شیراز مجد دولت ارباب فضل و کمال و اصحاب وجد و حال
از آنجا برخواسته اند من جمله از متاخرین مولانا یوسف صاحب رشحاء شمس عارف و صوفی و فاضل و جامع
بوده و نیز مولانا محمد باقر ساکن کربلای معلی عالم بعلوم اصول و فقه و مجتهد بوده راقم او را مکرر دیده
و رساله مسئله نزدش خوانده است باری سوسیاس اهلی در جبال آنجا حاصل میشود ذکر بهره بضم باء و سکون
هاء و فتح و سکون یاء ثانی نام طایفه ایست در گجرات و اکثر ایشان در سند زیسابی و سند صورت و کنبایت

واقم

واحمد آباد و گجرات و بوته سکونت دارند گویند ایشان اسمعیلی مذهب باشند مردمان بکمال خود باشند ذکر بیجاپور صوبه ایست
از کشور دکن از اقلیم دوم و هوایش گرم و آبش از چاه و ملایم محتوی بر بلاد مشهوره و مداین معموره و نواحی
دلکش و قصبات بهجت فزا ساکنان آنجا اکثر هندوان و دیگر مسلمان و دیگر اهل اسلامند دار الملک آن صوبه اورنگ
آباد است و در حرف الف مذکور شد بیجاپور از ان بعی الاسلامست ذکر بیجانگر شهری بزرگ و مدینه سترگ بوده قدیم الزمان
بیجانگر دار الملک راجهای چم شوکه بوده الحال گویند ده هزار باب خانه در اوست و نواحی چند از مضافات اوست
از اقلیم دویم هوایش گرم و ملایم و مردمش اغلب هندوان و دیگر مسلمانند و از بلاد کشور دکنست ذکر بیکانیر بر وزن
سبطیر شهریست دلنشین بر آن سرحد مابین دهلی و ملتان واقع و جوانب اربعه آن واسع حاکمش راجه بابا شوکه دراز
باجمت است آبش از چاه و هوایش گرم و معتدل است از اقلیم سیم و قلعه اش محکم و همگی ساکنانش هندوان و قلیلی مسلمان
ذکر پالم بلغت کوه ترکیب یعنی آمدن باشد گویا از ایرام خان ترکمان امیر الامرای هندوستان احداث کرده است
و معنی قریه ایست قصبه مانند و محلیست خواطر فریب در میان جبال عالیه واقع شده شاید در موسم زمستان آفتاب
در آنجا نتابد قریب پانصد باب خانه در اوست و نیز محو محکم برابر کوه مضافات اوست و بر بعد از چهار منزلی کشمیر واقع و
مجموع آن مکان از دور و نزدیک در جنگل پر درخت و کوهستان سخت اتفاق افتاده درختانش غالب جوز
و صنوبر و بعضی اشجارش مثمر است حاکم آنجا محمد علی خان بوده امیری جلیل القدر و منشرح الصدر مینمود و قریب
پانزده روز فقیر را بسم مهمانی نگاه داشت در آن هنگام مریض بودم از لوازم مردمی و پرستاری و غریب نوازی
چگونه فروگذاشت طرفه جوانمردی بود آخر الامر معلوم نمود که از اهل عرفان بود و طریق اخلاص و الا دون الکمال
پیموده نوبتی فقیر از او سوال نمود که در این کوهستان و در میان وحشی صفتان مراتب عرفان و مطالب ذوق
و وجد چون یافتی و در این جنگل و اهل جبل در وادی عرفان و ایقان چگونه شتافتی در جواب فرمود که جود
حق و فیض فیاض مطلق در هر جا و بر همه کس برابر و یکسانست اگرچه در شب و هو علی کل شیء محیط بر خوان و مضمون
ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت معلوم کردن حضرت ذو الجلال کاهیده را اعتبار حبیب بر طبق و هو الرحمن الرحیم
بر قوبه ساکنان کوهی محبت و اخلاص الطریق خاص نماید و لقمان را از سودان و اویس را از قرن و سلمان را از فارس
و بایزید را از خراسان رابعه و ابراهیم مز مصر و عیسی را از ناصره و محمد را از مکه علیهم السلام بیرون آورده و هر یک را
با علی مراتب خویش رسانید و کوه نبوت و خلعت رسالت و تشریف خاتمیه پوشانید و دوازده نفر از اهل بیت خاتم
الانبیاء را صاحب ولایت مطلقه گردانید و ابو لهب را از در خویش براند و سلمان را از فارس بخواند و بغداد و هرو لاه
و ناحیتی منعقد اهل طاهر و باطن ساز دبس در این مال اکرمحض لطف و عنایت خود حق جل و علا این فقیر را بشواری
واقفانه فیض و کرم او سبحانه و تعالی بر این ذره بمقدار شاید و از عین عاطفه این کم بضاعت را در انسوا

[illegible] خوب و بدیع نمانند **نظم** چنین جایی که جلوه دلدار ٭ متجلی از در و دیوار ٭ نخل او زیبا آمده است ٭ در
شده و خوار مندار ٭ او به چشم تو آب ده و بوسه رود ٭ سر فرو برده تو نرگس وار ٭ سر نگون ز نور بصر ٭ یکی در دو
چشم بر رخسار ٭ اندر رواح بر درون کشیت نواز ٭ وز بس [illegible] چشم تو [illegible] و طیار ٭ شاهد لا اله الا هو ٭ خوش تو بوده [illegible]
از غبار ٭ و صلی الله علی محمد و آله اجمعین **ذکر بیت المقدس** او را اورشلیم و ایلیا نیز گویند و حق تعالی در کلام مجید
خود ذکر فرموده سبحان الذی اسری بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بارکنا حوله لنریه من آیاتنا
آنکه مخفی نماند که در قدیم بیت المقدس را اورشلیم می‌نامیده و ایلیا گفته‌اند چنانکه در کتاب انجیل چندین جا
مذکور است لفظ اورشلیم در لغت عبری بمعنی بیت السلام است آن شهر در میان جبال و تلال واقع و جانب [illegible]
[illegible] و اطراف ثلاثه آن فی الجمله واسعت [illegible] طرف جنوبش [illegible] و از [illegible]
شمالی مدینه منوره [illegible] فلسطین و از کشور شام است از اقلیم سیم و آبش [illegible]
اندک کرم و [illegible] خاکش سنگلاخ [illegible] از خواص [illegible]
[illegible] آنجا از رحمة الهی [illegible] و [illegible]
جبل زیت که آن را جبل طور نیز گویند سمت مشرق شهر واقع و آن کوه [illegible] عظیم [illegible] در قرآن مجید
مذکور است [illegible] در [illegible] قریب دروازه شهر است [illegible] از اولیا [illegible]
در [illegible] حضرت عیسی [illegible] آسمان صعود فرموده است و حضرت داود [illegible] آسوده و
مدفون آن حضرت قریب دروازه [illegible] واقع شده و در بنای آن شهر خلاف است بعضی گویند که بنای آن شهر را آدم
نهاده است و جمعی [illegible] که قبل از آدم [illegible] سال جمعی از ملائکه [illegible] احداث کرده
و [illegible] گفته‌اند که [illegible] آورده و [illegible] رفته‌اند که بیت المقدس
سام [illegible] تاریخ گویند نخستین کسی که آن شهر را عمارت نموده یعقوب بن اسحق بن خلیل الرحمن
بود و سبب عمارت آن آنکه حضرت اسحق یعقوب را وصیت کرده بود که از اهل کنعان [illegible] از دختران خاله
خود زوجه اختیار کند چون [illegible] میان [illegible] یعقوب بحکم وصیت والد [illegible]
راه [illegible] در بین راه [illegible] در عالم خواب [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] نزول می‌نمایند [illegible] ای یعقوب انی انا الله لا اله الا انا
[illegible] الارض المقدسة [illegible] چون آن حضرت بیدار شد [illegible]
[illegible] مسجد اقصی [illegible] حضرت داود [illegible]
[illegible] در میان قوم [illegible] بنی اسرائیل [illegible]

[illegible]

[illegible] از طلوع آفتاب [illegible] غروب [illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
بنی اسرائیل در [illegible] بیت المقدس [illegible] آن قوم [illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] مسجد اقصی [illegible]
[illegible] سلیمان بن داود [illegible] العلم [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] تمام آن مسجد [illegible]
[illegible] حضرت موسی [illegible] بیت المقدس [illegible]
در کتب تواریخ مسطور است که [illegible] بیت المقدس [illegible]
[illegible]
[illegible] جواهر [illegible]
[illegible] آن معبد [illegible]
[illegible] حضرت سلیمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
[illegible] حضرت سلیمان [illegible]
[illegible]
[illegible] سلیمان [illegible]
آن حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت [illegible]

کس از دیار بابل بخت النصر بعد از آنکه اکثر بلاد شام را متصرف گردانیده بود روی توجه بجانب بیت المقدس آورد و بعد
از اندک زمان آن شهر را مفتوح نمود و هفتاد هزار کس از اعیان و اشراف آنجا را بقتل رسانید و هفتاد هزار نفر از
اولاد ملوک و احبار و انبیاء بنی اسرائیل را اسیر گردانید و عمارات و بناهای حضرت سلیمان را ویران ساخت و خزائن و دفائن
فراهم آمده که سالها از حوادث روزگار مصون بود از جا برانداخت و [illegible] آتش ظلم و جور را فروخت که تورات حضرت
موسی بسوخت چون خرابی آن شهر بنهایت رسید و ویرانی بغایت انجامید خداوند کریم از الطاف عمیم خود بعضی از [illegible]
بر بخت النصر گماشت بعد از آن بطریق سابق معمور و آبادان شد بیت المقدس [illegible] معموری [illegible] دوش مینمود و در زمین
آن شهر [illegible] رسانید [illegible] در کلام مجید اشاره نموده در آیه [illegible] الکرة [illegible]
و جعلناکم اکثر نفیرا [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
گشت [illegible] حضرت عیسی را بدار کشیدند و در قتل و آزار انبیاء [illegible] بقتل رسانیدند [illegible]
آن [illegible] از رفع حضرت عیسی [illegible] سال [illegible] طیطوس رومی از دیار
[illegible] ملک شام رسید و بیت المقدس [illegible] و مجموع اهالی [illegible]
[illegible] اکثر [illegible] و بعد از آن طیطوس [illegible]
بیرون [illegible] روی [illegible] بر خاک [illegible]
[illegible] از خون [illegible] شده [illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible]
[illegible] و مسجد [illegible] قسطنطین [illegible]
و توسیع آن [illegible] و بعد [illegible] بیت المقدس [illegible]
[illegible] اهل کتاب [illegible] و قوم عیسی [illegible] آن [illegible]
و آن [illegible] حضرت خاتم الانبیاء [illegible] علیه السلام [illegible]
[illegible] نماز [illegible] کعبه آورد

قوله تعالی قد نری تقلب وجهک فی السماء فلنولینک قبلة ترضاها فول وجهک شطر المسجد الحرام و حیث ما کنتم فولوا وجوهکم شطره

[illegible] عمر بن خطاب آن شهر مفتوح شد [illegible] مسجد اقصی [illegible]
[illegible] و بعد از انقراض زمان خلفا [illegible] عبد الملک بن مروان مسجد اقصی [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] آن [illegible]

چون دولت بنی امیه منقضی شد بخط تصرف بنی عباس درآمد و هم در زمان خلفای ایشان در سنه [illegible]
[illegible] عباس [illegible] المستعلی بالله چون [illegible] خلافه
[illegible] شد [illegible]
[illegible] المعظم [illegible] اهل اسلام [illegible]
[illegible] اهل فرنگ بود در آن مدت
[illegible] سلطان صلاح الدین [illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible] رمضان [illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مسجد اقصی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] المعراج [illegible] آن [illegible]
باب النبی و باب محراب مریم و باب سلیمان [illegible] باب الهاشمی و باب الولید و باب
ابراهیم [illegible] مسجد اقصی [illegible]
ذراع [illegible]
[illegible] مسجد اقصی [illegible]
[illegible] المعراج [illegible] خاتم الانبیاء [illegible]
[illegible] ایران [illegible]
[illegible] مسجد اقصی [illegible]
[illegible]
[illegible] بنی اسرائیل [illegible] مسجد اقصی [illegible] بیت المقدس [illegible]
[illegible] باب [illegible] باب المحراب [illegible]

الاسباط و باب ارمیا و در مسجد اقصی آثار بسیار است و بعضی بر آن که ... شده و در نحو و صحاها رسید و تعیین جهات
قندیل روشن میشود و همه فرش مسجد و نحو و ضا بعضه بشد بنحو که اتباع حصیر از ولایت مصر جلب الفوانی سلاطین آل
عثمان متواترات خیر کوده که بیت المقدس از غرایب روزگار و از عجایب اشارات و بعضی ارباب بصیره از ملت
آن در حیره اعتقاد بحر و خوردن ... که بنی آدم جلو زاین عمارت ساخته و شکلهای بحکونی و نقش کرده
بهتر در بنای آن انبیا عمارت معارف اخبار اشعار نموده اند که اکثر انبیا و رسل در آن مقام
بوده اند و از بلاد دمشق و فلسطین ظهور کرده اند چنانکه در کتب مورخان مذکور است که از ارزه الی حرزه
کطول ارض دمشق و فلسطین است هفتاد هزار پیغمبر مدفون و صاحب تاریخ شام و بعضی از مورخان ملتقام
گفته اند که از دمشق الی غزه بغیر عین معجمه و فتح زاء و منقوطه که نهایت ارض فلسطین است هفتاد و سه الف
و بعضی از علمای اخبار نوشته اند که در شهر انطاکیه که از بلاد شام است در جنب بخارات و بعضی از انبیای
کبار مدفون شده و در جبل عرفات ده نفر از پیغمبران آسوده اند و در حرمین سی نفر از انبیا مدفون شده و در دمشق
پانصد نفر از پیغمبران مدفون شده اند و حضرت موسی کلیم و یحیی جانب بیت المقدس آسوده و حضرت
عزیر در نمو سحی شهر بخفوده و حضرت یوشع در شهر متراکی راحت فرموده و حضرت صالح در مکه وفات نموده و حضرت
ابراهیم و یعقوب و یوسف و اسحق و ساره در حصار قریحی مدفون شده اند و جمعی دیگر در آن نواحی از اولیا
عظام و مشایخ کرام آسوده اند و هر یک در موضع خود ذکر خواهم شد منت خدا را که بزیارات ایشان موفق شدم
و در راستان حالیکه با ایشان بوده و امید در حیات و ترقیات از باطن فیض نموالی آن مقربان حضرت
قاضی الحاجات بوده شده نماند که سکان این الدیار اکثر شافعی مذهب و دیگر نصاری و دیگر یهود و دیگر حنفی
اهل ایمان و اصحاب عرفان نیز اهل فضیل دارند عموما مردم عرب و از و مهمان دوست و سلیم النفس و خوش
و سفید رخسار و از نتایج حسن و جمال برخوردار ... از اتم طرف اهوای ازانها با رتبه بهره نمود از ان حوالی بیت
المقدس سی پاره قریه دارد و هر سالی قریب پنجاه هزار نفر در ابتدای هر ولایت تردد و آمد و شد نمیکند جمیع اهل
اسلام کرده باشند و جمیع پرورش نمایند و دیگر سه ماه در آنجا بار گشت نموده و در آن مرتبه مرکز تراع و مکه
شاهده نمود و چون بنی اسرائیل آنجا بوده اند و غرض بود از این که ظهور نموده اند لهذا انظمای از مذهب ایشان
حال نمود لایق بود در بیان مذهب یهود و نصاری ... ایشان و احکام مذهب ایشان
کانحضرت موسی علیه السلام ... بعضی از احکام ... که رسول اکرم منقول است
دانسته فرقه از ایشان که میگویند کر خود ... و بر این معنی بر ... و دیگر ... جمیع و بیان ...
جسم و جسمانی ... و ایشان ... و ... جسم و جسمانی است

و هیکل آن فی حد مثالی دارد و گاه بر او کنند و گاه چون شعاع آفتاب و بعضی گویند که ایزد تعالی بر عرش
نه و حسن و جمیع اعضا دارد و او را اشتران دید و بعضی گویند که روح جسم لطیف به هیکل انسانی که مظهر او است
محسوس است و ثواب و عقاب عقلی در دار و نیات جون انسان بمیرد و نفس شود و جسد او پاره پاره ... و
نباتات و ... و قاری حیوان و امثال آن کرده و چون معدوم شود سال بگذرد روح به جزء اعظم و جمیع جمع شود و اگر
ذره از خاک ... در همه جا در یک جا جمع شود و در آن کرده و گویند بهشت و دوزخ هیکل انسانی است
و جمعی از یهود معتقدند که نسخ شرایع جایز نیست عقلا و بعضی گویند نسخ شرایع عقلا روا است اما شرع منسوخ
و موسی آخر نموده که شرع من منسوخ نشود و طایفه از ایشان گویند نسخ شریعت جایز است عقلا و شرعا و گویند محمد
رسول خدا بود لیکن او را به عرب فرستاده نه بر بنی اسرائیل اما اکثر بر آنند که عیسی و سلیمان و محمد رسول نبودند و
خود را به جادو و معجزه پیغمبر نموده و نیز گویند که ابراهیم پیغمبر بود اما ولی بود و آخر بود ان جمعی گویند که ...
با عقاد خود کشته و گویند عیسی پسر یوسف نجار بود و مریم زن او بود و عیسی از او متولد شده و گویند در ...
دعوی الوهیت فرعون مذکور ثبت و آثار و ظلم بود و در بنی اسرائیل ظلم بسیار نمود و چون موسی او را از ظلم و جور
منع نمود فرعون بسمع قبول نشنید لاجرم غرق گردید اما بعضی سلیمان را رسول دانسته و قائل شده اند که
داود او را پادشاهی تسلیم کرد و او بعد از او بایالت رسید و آخرالامر عیان کرد و بعضی از آن فرقه قائل شده اند که
خواهر ... که از مادر متولد شود و او را نکاح خود توان در آورد و خواهری که از پدر روید و آید عقد کردن
اوفق ... راقم گوید از آن فرقه در هر دیار بسیار دیده شده خصوص در بلاد روم و شام و مصر و ایران که آن
مشاهده کرده و یک ... و معاشرت ایشان معلوم شده و از گردار و گفتار آن طایفه دانسته ام خلاصه آن
انست که عموما فرقه یهود اهل صورت ... و با مسلمانان و نصاری در رعایت کین اند و در تحصیل
نهایت تلاش دارند و دقیقه از دقایق او فات خود را در اوقات فکر نمایند و در جمیع بلاد و عالم و معموره آدم
بوده اند و در هر بلاد و دیار خوار و بی اعتبارند خصوص در مذهب شیعه امامیه بغایت مطعون و
اعتبار ندارند و اهل تحقیق در میان ایشان قلیل و ارباب ریاضت و مجاهده از آن قبیل است و عباد ...
در ریاضات آن فرقه بحکم صورت ... صفات حمیده و افعال پسندیده موصوف و به اخلاق کریمه و
مکارم نیک معروف ... بر اهل ... مروّت و جنون دارند و طریق رحم و شفقت ...
و مراسم ... بر زیر دستان آورند ... جمیع فرق ... کشند و خمر را مباح دانند ...
... و خمر ... و امثال این ... اگر بحکمی نوشته شود تطویل انجامد و ...
ذکر بیت اللحم ... محمد و آله اجمعین ... و طرق ... بیت المقدس و ...

آن واقع بود و [illegible] اتفاق افتاده و بسمت جنوب و مشرق [illegible] است [illegible]
خانه در او ساکن شده و مواضع [illegible] خانه او است زیرا که آن زمین [illegible]
آن [illegible] در خانه [illegible] از [illegible] بود که [illegible]
[illegible] روم [illegible] عظیم [illegible] ستون [illegible] از سنگ [illegible]
و این عجب باتفاق نصاری متولدگاه حضرت عیسی است و حضرت [illegible] آن حضرت [illegible]
چون حضرت عیسی در آن مقام متولد گرده و ظهور نموده [illegible]
در بیان مذهب و عقاید [illegible] و بعضی از اعمال ایشان پوشیده نماند که در [illegible] آمده که بعد از صعود حضرت عیسی
باسمان قوم آن حضرت [illegible]
که عیسی هو الله و کذلک ملکانیه و طایفه نسطوریه [illegible] که عیسی ابن الله [illegible]
ثلاثة [illegible] شده [illegible]
و آن [illegible] روح القدس [illegible]
[illegible]
[illegible] روح القدس [illegible]
[illegible]
اختصاص دارد و آنکه مخصوص باریتعالی است اول اقرار کردن بانکه حق قادر مطلق دوم ایمان آوردن بانکه
خالق است سیم ایمان آوردن بانکه پسر است چهارم ایمان آوردن بانکه پدر است پنجم ایمان آوردن بانکه
روح پاک است ششم ایمان آوردن بانکه [illegible] هفتم ایمان آوردن بانکه [illegible]
بعض دیگر که مخصوص مردم واقع است اول ایمان آوردن بانکه عیسی [illegible] روح القدس
و از شکم مریم بوجود آمده دوم ایمان آوردن بانکه [illegible] سیم ایمان آوردن
بانکه برای [illegible] چهارم ایمان آوردن بانکه روز سیم زنده شده [illegible]
پنجم ایمان آوردن بانکه باسمان رفته [illegible] ششم ایمان آوردن
بانکه در آخر زمان نزول خواهد کرد [illegible] هفتم ایمان آوردن
بندگان خود مهربانست و گویند بانکه باریتعالی [illegible]
و روح القدس است [illegible]

[illegible]

در تحقیق [illegible] حضرت عیسی [illegible] در آسمان [illegible]
شده و بر زمین آمده [illegible] آدم [illegible]
خدا [illegible] گناه [illegible] عیسی [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] حق تعالی [illegible]
که عیسی [illegible] اول [illegible]
[illegible] در آسمان [illegible] که در انجیل [illegible]
تعالی [illegible] دوم [illegible]
[illegible] سیم [illegible] چهارم [illegible]
[illegible] پنجم [illegible]
[illegible] ششم [illegible]
[illegible] هفتم [illegible] هشتم [illegible]
[illegible]
آن [illegible] نهم [illegible] دهم
[illegible] اول [illegible]
[illegible] عیسی [illegible] دوم [illegible]
[illegible] اول [illegible] دوم [illegible] سیم [illegible]
[illegible] سیم [illegible]
چهارم [illegible] پنجم زکوة دادن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت عیسی [illegible]
[illegible]
[illegible] خدا تعالی [illegible] باشد

و نیز گفته‌اند که مستحق خیرات کسی که محتاج باشد در هر مذهبی که باشد آثار رحمانیه هم کیش خود نمودن اولی است و سبب
رفتن بهشت هفت درجه خیرات بعضی جسمانی و بعضی روحانی است و بعضی جسمانی آنست **اول** سیر کردن گرسنگان **دوم** سیراب
کردن تشنگان **سیم** پوشانیدن برهنگان **چهارم** جای دادن اسیران **پنجم** پرسیدن بیماران و تیمارداری
نمودن ایشان **ششم** رهانیدن اسیران **هفتم** دفن نمودن مرده‌گان اما اعمال روحانی **اول** علم آموختن بر
جاهلان **دوم** مصلحت دادن محتاجان **سیم** آسایش دادن غمگینان **چهارم** سرزنش کردن گناهکاران
و نصیحت عاصیان **پنجم** بخشیدن بر رنجاننده‌کان و آزارده‌کان **ششم** تحمل نمودن آزار دیگران و صبر بر آزار ایشان
هفتم دعای نیکو کردن در حق زنده‌کان و مرده‌کان و در باب پنجم انجیل این معنی آمده که خوش حال صلح کنندگان
از آنجا که فرزندان خدا خوانده خواهند شد و تصور مکنید که من از بهر آن آمده‌ام باطل کردن توریة و رسایل انبیا آمده‌ام
بلکه بجهة تکمیل آمده‌ام بشما راست میگویم تا آنکه آسمان و زمین زایل نشود یک نقطه و یک شوشه از شریعت هیچ
زایل نخواهد گشت شنیده‌اید که گفته شده است دوست خویش را محبت کن و دشمن خود را بغض نما لیکن من بشما
میگویم اعدای خود را دوست بدارید و از برای آنها که بر شما لعن میکنند برکت طلبید و با آنان که شما را عداوت
می نمایند احسان کنید و از بهر آنها که شما را فحش میدهند دعا کنید تا پدر خود را که در آسمانست فرزندان
باشید زیرا که او آفتاب خود را بر بدان و نیکان طالع می نماید و باران خود را بر عادلان و ظالمان
میفرستد و در باب هجدهم گفته که شاگردان عیسی نزد وی آمده گفتند که در ملکوت آسمان بزرگتر کیست
پس طفلی را نزد خود طلب نموده در میان ایشان بر پا داشت و فرمود که بدرستی که بشما میگویم اگر باز گشته
مثل ایشان نگردید و چون اطفال صغیر نگردید داخل ملکوت نخواهید گشت پس هر که مانند این کودک خود را حقیر
دارد همان در ملکوت آسمان بزرگتر است و هر که چنین طفلی بنام من قبول کند مرا قبول کرده است
و در باب سیم انجیل یوحنا مذکور است که عیسی گفت بتحقیق بشما میگویم که تا کسی تولد تازه نیابد ملکوت
خدا را نمی تواند دید سایل گفت شخصی که پیر باشد چگونه متولد میشود عیسی جواب داد که بتحقیق من بتو
میگویم که تا کسی از آب و روح متولد نشود در ملکوت خدا نمی تواند آمد و آنچه از جسم متولد شده جسم است و آنچه
از روح متولد شده روح است حیران مباش که ترا گفتم که شما باید تولد تازه بیابید و در باب نوزدهم
انجیل متی نیز آمده که شخصی وی را گفت ای استاد نیکو چه عمل نیکو بعمل آورم تا زندگی جاوید را یابم گفت
از چه روی مرا نیکو گفتی و حال آنکه هیچکس نیکو نیست بجز یکی و آن خداست و اگر اراده داری که داخل حیات
گردی فرایض الله را نگاه دار گفت کدام فرایض گفت قتل مکن و زنا مکن و دزدی مکن و شهادت دروغ مگو
و پدر و مادر خود را احترام دار و همسایه خود را چون خود دوست دار پس آن جوان وی را گفت که جمیع این لفظها را

از ابتدا

از ابتدای جوانی خود محفوظ داشته‌ام از چه حال ناقص می باشم عیسی وی را گفت که اگر قصد آن داری که کامل
گردی برو و آنچه می داری فروخته بفقرا تسلیم نما که در آسمان گنجی خواهی یافت پس آمده مرا متابعت نما چون
آن جوان این کلمه را شنید اندوهگین گشته روان گردید از آنرو که اموال بسیار داشت پس عیسی بشاگردان خود گفت
که بدرستی بشما میگویم که شخص دولتمند در نهایت دشواری داخل ملکوت آسمان خواهد گشت و نیز شما را میگویم
که شتر در سوراخ سوزن داخل شدن سهلتر از داخل شدن دولتمند در ملکوت خدا و در باب بیست و دوم همان
انجیل نیز گفته که یکی از آنها که فقیه بود از وی بر سبیل امتحان سؤال نموده گفت ای استاد حکم بزرگ در توریة
کدام است عیسی وی را گفت که خداوند خدای خود را بهمگی دل و جان و اندیشه خود دوست دار که نخستین و
بزرگترین احکام این است و دوم آن است که آشنای خویش را چون خود دوست دار و همگی توریة و رسایل رسل
بر این دو حکم متعلق است و در باب بیست و سیم انجیل متی نیز گفته که عیسی بآن جماعه و شاگردان خود گفت که
نویسندگان و فریسیان یعنی عالمان و ملایان در کرسی نشسته‌اند پس هر چه بشما امر کنند که نگاه دارید نگاه
دارید و بکار برید لیکن چون اعمال آنها عمل نمائید از آنرو که میگویند و نمی کنند زیرا که بارهای گران
می بندند و بر شانه‌های خلق میگذارند لیکن یک انگشت از ایشان نمی خواهند آنها را حرکت دهند و تمامی اعمال
خود را بجهت آنکه منظور نظر خلق گردد بجا می آرند و دامنهای لباس خود را بزرگ می سازند و دوست میدارند
صدر نشینی بالای مجلس را و مجامع صدر را و سلام را در بازارها و اینکه از زبان خلق ربی ربی خوانده شوند و
هر که خویش را بلند گرداند پست خواهد گشت لیکن ای نویسندگان و فریسیان ریاکار یعنی ای عالمان بی عمل
در بسته‌اید وای بر حال شما از آنرو که درهای ملکوت آسمان را بر روی خلق می بندید چه نه خود داخل
میشوید و نه روندگان را اذن دخول میدهید وای بر حال شما ای نویسندگان و فریسیان ریاکار زیرا که
خانه‌های بیوه‌زنان را بلع میکنید و طول نماز را حیله روپوش بکار می آرید بنا بر این شدیدترین عذاب
خواهید یافت وای بر حال شما ای نویسندگان و فریسیان ریاکار زیرا که بحر و بر را گشت میکنید تا آنکه یک شخص را
بر طریق خود داخل نمایید و چون داخل شود او را پسر آتش دو چندان از خود میکنید وای بر حال شما ای
نویسندگان و فریسیان ریاکار که پشه را صاف میکنید و شتر را فرو میبرید و چون گورهای
گچ کاری میمانید که از بیرون نیکو می نماید و از داخل از استخوانهای مرده‌گان و همگی نجاسات
مملو است شما نیز در ظاهر مردم عادل می نمائید و از ریا و گناه در باطن مملو هستید راقم گوید که این لغتها
تمام ترجمه انجیل بود و در یکی از کتب ایشان دیده که انجیل را از زبان عبری بچند زبان نقل کرده‌اند
نخست عبری و دیگر یونانی و دیگر سریانی و دیگر فرنگی و این همه را علماء ایشان دانند و عربی نیز ترجمه شده

و فارسی نیز در چند سال قبل از این در هند ترجمه نموده اند والسلام علی من اتبع الهدی **ذکر بیان شمه از احوال**
حواریون و شیوع مذهب عیسی و سبب اختلاف مذهب ایشان ظاهر بحسب معرفت ماثر علمای زمان پوشیده و پنهان
نخواهد بود که مورخین اسلام و پیروان حضرت خیر الانام در کتب جامعه خود اعلام نموده اند که بعد از صعود
عیسی به آسمان فرقه یهود حواریون را گرفته به انواع آزار ایشان اشتغال نمودند و پادشاه روم که در آن زمان
اهل شام مطیع او بودند از ظلم و تعدی یهود خبر یافت لهذا ایشان [illegible] فرستاده حواریان را از چنگ ظلمه و الم نجات
داده و از او منع مذهب عیسی شرط استعلام بجای آورده بوحدانیت ایزد متعال [illegible] القدر گرویدند و
حضرت عیسی بحواریون فرموده بود که بعد از من او عیه بر نور شما خواهد رسید و شما آن را شاد [illegible] کنید که هر یک
که هر یک از شما عالم معنی خواهید گردید الحاصل هر یک از شما باطراف عالم رفته خلق را بسوی حق تعالی دعوت نمایید
بنابر فرموده آن حضرت او عیه بر نور نازل شد و حواریون شادمان نمودند و هر یک بطبعی عالم گشتند و بعد
از استخلاص حواریون شمعون الصفا که وصی و خلیفه عیسی بود بموجب فرموده آن حضرت عمل نموده خود را
بروم و انطاکیه [illegible] و مغرب و [illegible] اسماعیل و [illegible] القیروان [illegible] و [illegible] افرنس و [illegible]
شاه بارض حجاز و یعقوب را بجانب [illegible] دنیا خلق را بدین قوم دعوت کنند و شمعون در بیت
المقدس توقف نمود و یحیی و توما [illegible] انطاکیه ارسال داشت و در اندک زمانی مذهب عیسی در عالم مشهور گشت
و اختلاف [illegible] و مدت [illegible] و لیکن اهل مذهب عیسی بر جاده مستقیم بودند و پیروان وصی بر شریعت آن حضرت عمل می نمودند
بعد از مدت مذکور بولس یهودی ایشان را در وادی ضلالت انداخت و فرقه عیسویان را المراه [illegible]
بکثرت الکعبه [illegible] و دیگر [illegible] سیم [illegible] بدین جهت لهذا در میان ایشان
اختلاف افتاد و قول تعالی فاختلف الاحزاب من بینهم و نصاری بچندین فرقه متفرق شدند راقم گوید که
انجیل در میان طوایف نصاری و ملت عیسی مشهور و در السنه و افواه عیسویان روم و [illegible] و شام و فرنگ
و غیرهم مذکور است دیده و شنیده و دیده گویند که وی کتاب سماوی نیست و بعد از رفع عیسی به آسمان حواریون
آن کتاب را مدون کرده اند و حالات و معجزات و مکالمات آن حضرت را جمع نموده اند و آن چند
رساله است که هر یکی آن را یکی از حواریون تالیف نموده اند و بنام مؤلف موسوم شده چنانکه انجیل متی و انجیل
یوحنا و انجیل لوقا و انجیل مرقس و انجیل [illegible] گویند و نوشته صحف انجیل سماوی نباشد عارفی
گویند که در هنگام اختلاف مذهب عیسی اهل انجیل از میان رفته باشد و بعد از آن این کتاب را ساخته
و نام انجیل بر آن انداخته باشند چنانکه کتاب تورات در قرآن بخت النصر ضایع شده بود و مجدد [illegible]
یهود آن را جمع نمودند و بروایتی حضرت عزیر در میان آورد و جمیع یهود بخط شده باشد و نیز شاید که

درزمان

در زمان حضرت خاتم الانبیا محمد نصاری با رسول خدا [illegible] و دیگر و [illegible] و دیگر نمودند به تکذیب
آن حضرت علمای نصاری کتاب انجیل را تحریف و در کلمات آن تعریف کرده باشند چنانکه در انجیل مرقس در باب
[illegible] آورده که هر کس که [illegible] و [illegible] انجیل نفس خود را تلف نماید نجات خواهد یافت و نیز در باب [illegible]
[illegible] که [illegible] اعلام با انجیل در تمام قبایل مرور یافت و همچنین در جایی دیگر بنام انجیل بر حق است و آن
والا [illegible] کتاب انجیل و رای این کتاب است که حواریون آن را جمع نموده اند در جواب یکی از آن فرقه گفته که این
کلام از حیثیه و بعضیت اول آنکه در مذهب خاتم پیغمبران باشد ثابت خواهد شد و از پیکار ایشان و نیز در جمیع نصاری بطریق
علم الیقین معین بل عین الیقین گشته که کتاب انجیل همین است و اگر غیر از این بودی بر ما معلوم شدی و دیگر
سید المرسلین بحواریون و از ایشان به ماء رسیدی و اگر در میان جمیع طوایف عیسوی نبودی بالیقین نزد بعضی از
که اهل حضرت بودی چنانکه اهل اسلام بر این قاعده که از رسول عربی قرآن کلام الهی است همه متفق و
بعضی از ایشان باقی و بیکجا الکتب باشد پس بالیقین که کتاب انجیل نزد فرقه ناجیه پیدا شدی و حال آنکه غیر از این انجیل
کتابی موجود است انجیل دیگر نیست و آنکه گفته شده که کلمه قدسی سماوی عیسی انجیل و کاتب کلمات حواریون نیستند
والله اعلم بحقیقة الحال مخفی نماند که قوم عیسی گروه انبوه و فرقه بی شکوه شده و در اکثر معموره عالم سکونت دارند
و در کشور ایران و روم و شام و مصر و سودان و مغرب و جزایر روم و ملک روم ایشان بی شمار بوده و در کردستان
و روس و [illegible] و [illegible] و لندن و اندلس و فرانسیس و قوم [illegible] و در بعضی بلاد بنگاله و دکن و گجرات
در کمال افتخار اند و در تحصیل معاش و توسیع ملک و تنظیم امور دنیا و تکثیر مال و تعمیر بلاد و ترتیب لشکر و
صنعت مقدم اهل روزگار اند و جمعی از ایشان در تحقیق مراتب عرفان و تدقیق مطالب ایقان و تحصیل کمال و
تکمیل احوال بر سایر طوایف سبقت دارند راقم با طوایف مختلفه نصاری معاشرت نموده و در ممالک هند و ایران
و مصر و شام و روم و سایر مرز و بوم طریق مجالست با ایشان نموده و با فرقه دانایان و دانشمندان و ملوک
و اهل سلوک و اعالی و ادانی و اراذل و افاضل و رجال و نسوان و خرد و کلان ایشان بوده اکثر مرام
بطریق تفصیل احوال ایشان را بیان نماید تطویل خواهد انجامید لیکن ان شاء الله تعالی در مقام خود مجملی از
احوال هر فرقه ایشان مذکور خواهد گردید **ذکر حبشه و بلاد الحرام** [illegible] معظمات در حرف میم بیان خواهد
ان شاء الله تعالی **ذکر حلب** بالفتح مع الیاء المثناة التحتانی و سکون شین معجمه بعد ها الف از بلاد و مدن در راه حجاز
واقع شده از اقلیم دوم و هوایش گرم گویند دو سه هزار باب خانه دارد **ذکر حمص** بالفتح مع الیاء و الراء مع الواو
و بنا و شمول طرفه مدنیت از بنا در شام و شهرت بهجه مقام کنار دریا واقع و اطرافش را ربع [illegible] دو هزار باب خانه
در او است و قرای خوب و مواضع مرغوب و صفای باغات و باغات و لکن [illegible] دارد و مردمش اکثر شیعی مذهب

و جمعی عرب آن شهر در مقابل جزیره قریس اتفاق افتاده و در چهار فرسخی دمشق واقع شده آبش از رود و خوشگوار
و هوایش گرم مایل بسردی [illegible] از اقلیم سیم خاکش نجوم و حاصل خیز است **ذکر بیهق** بالباء مع الیاء و فتح ها و سکون
قاف ولایتی است بخوش از بلاد خراسان از اقلیم چهارم و هوایش نجوم و آبش اکثر از کاریز و خاکش حاصل خیز
قریب بسیصد پاره قریه معموره در آن است و اکثر مردم آن شیعه [illegible] مردمش همگی شیعه مذهب و جمعی پیشه شان اشتغال
و دلیر و در بعضی اخلاق [illegible] کمال و اصحاب حال از آن ولایت بهیق [illegible] مراتب عرفانی و
فضایل اوصاف آراسته دار الاماره آن دیار مدینه سبزوار است در جوف [illegible] مذکور خواهد شد **ذکر بارجند** بکسر الباء و الیاء
مع الالف و سکون راء و ضم جیم معجمه و فتح میم و نون مع الدال و الاتی است بخوش از بلاد خراسان و قصبه ایست
نیکو [illegible] قریب بولایه سبزوار هوایش [illegible] و آبش از قنات و خوشگوار مردمش همگی شیعه امامیه اند و جمعی
از خوش [illegible] است **ذکر بیلقان** بالباء مع الیاء و سکون لام و قاف مع الالف
و سکون نون بلده ایست بخوش [illegible] از بلاد شیروان [illegible] صاحب تذکره گوید بیلقان از بلاد
شیروان و از اقلیم پنجم و هوایش مایل بگرمی است مجیرالدین شاعر که معاصر خاقانی است از آنجا ظهور نموده **ذکر بیضا**
نامی است ولکن [illegible] از کشور فارس و در شمالی شیراز و سمت مغرب آن واقع و اکثر نواحی آنجا
واسع است هوایش از گرمی مایل [illegible] آبش فراوان [illegible] بسی [illegible] از آنجا [illegible]
مضافات اوست [illegible] اکثر [illegible] مشهور [illegible] مذکور است [illegible] آب روان
و [illegible] هوایش [illegible] ارباب کمال و اهل حال از آن محال فراوان [illegible]
[illegible] ناصرالدین صاحب تفسیر از آنجا ظهور کرده [illegible] دیده و مردمش [illegible] شیعه [illegible]
ذکر پشت باغ [illegible] دارالملک [illegible] و از اقلیم چهارم و شهری خوش آب و هوا است [illegible] که است
در تواریخ مسطور است که آن شهر را [illegible] آن [illegible] احداث کرده راقم ندیده و مردمش [illegible]
نکرده ام است **ذکر بیت الفقیه** از اقلیم دوم و هوایش گرم و از بلاد [illegible] مملکت یمن است همگی عرب و زیدی مذهب
گوشه [illegible] و مواضع خوب و مزارع مرغوب دارد و آن شهر از [illegible]
و حیه [illegible] راقم ندیده **ذکر بیات** نام طایفه ایست از قدیم در اکثر بلاد ایران و توران و هند و ترکستان
و روم سکونت دارند و اصل ایشان از ترکستان و از نسل ترک ابن یافث ابن نوح علیه السلام اند اکثر طایفه بیات
شیعه مذهب و دیگر حنفی اند و در میان ایشان ملوک و سلاطین و امرای ترک بسیار بوده [illegible] که با آن
فرقه بسیار معاشرت و مجالست نموده ارباب سلوک و اصحاب معرفت از آن طایفه بسیار کم دیده است **ذکر بهرام**
آباد نام قصبه و قریه ایست در فارس و دو قریه در کرمان بهرام آباد [illegible] قریه [illegible] دیده شده **ذکر بید گل**

قریه

قریه بزرگ و محلی پر برکت از توابع کاشان قریب دو فرسخی از کاشان دور و قریب هزار باب خانه معمور در آن است
و مقبره [illegible] واقع و جوانب اربعه اش [illegible] آبش از کاریز و هوایش گرم [illegible]
[illegible] بحر [illegible] مردمش همگی شیعه مذهب و اکثر شعر [illegible]
[illegible] **ذکر بلغراد** بالباء مع اللام و سکون
[illegible] حاجی سلیمان شاعر [illegible] ظهور کرده **ذکر بلغراد** بالباء مع اللام و سکون
لام و فتح غین معجمه و راء مع الالف و سکون دال بلده ایست از اواخر روم ایلی در سرحد روم و بلاد [illegible] راقم
ندیده **در میان حرف باء فارسی** نوشته شد [illegible] راقم [illegible] و شنیده ام [illegible] از
دار السلطنه **ذکر پانی پت** شهری است مشهور [illegible] از اقلیم سیم و هوایش سالم و آبش از چاه [illegible]
خواه اکثر مسلمان [illegible] نظام الدین صاحب ترجمه کتاب [illegible] از آنجا بوده و در زمان سلطان [illegible]
[illegible] راقم [illegible] دیده [illegible] توقف کرده [illegible] دهلی واقع و جوانب آن [illegible]
و مردمش خالی از مردمی نباشد **ذکر پتیاله** بفتح باء و تاء مع الالف و فتح واو و سکون ها نام جزیره ایست بزرگ [illegible]
هند و [illegible] معمور [illegible] در آنجا موفور است [illegible] اکثر [illegible]
از اقلیم دوم و هوایش گرم راقم ندیده **ذکر پتربرگ** بفتح با و کسر تاء منقوطه و سکون راء و ضم با و [illegible] و سکون
[illegible] نام اول ملوک زمان [illegible] قریب صد و پنجاه سال قبل از این خروج نموده [illegible]
بنام [illegible] دارالملک کشور روس است از اقلیم ششم و [illegible] هوایش [illegible] سرد است
در کنار رود بزرگ واقع و جوانب آن [illegible] قریب پنجاه هزار باب خانه در اوست و مواضع [illegible] و مزارع [illegible]
[illegible] اوست راقم گوید که یکی از دوستان [illegible] و اقش [illegible] بوده [illegible] سال قبل از این [illegible]
[illegible] السلطنه [illegible] و صلاح [illegible] آن بزرگوار [illegible]
[illegible] اهل اسلام در [illegible] و [illegible] اغلب اوقات [illegible]
[illegible] احوال [illegible] و تفصیل احوال [illegible] روس بیان خواهد شد **ذکر بنگاله**
بفتح با و سکون نون و فتح نون و سکون [illegible] بلده عظیم آباد [illegible] از بلاد بنگاله در جوف [illegible] مذکور خواهد
ذکر پرتقال بضم باء و سکون راء و فتح تاء و قاف مع الالف و سکون لام نام طایفه ایست از فرنگان [illegible]
در جزایر هند و [illegible] سکونت دارند گویند [illegible] سال قبل از این [illegible]
نموده [illegible] و معمور [illegible] از راه دریا [illegible] راقم گوید این سخن خالی از اشکال نیست
زیرا که طرف شمال [illegible] است [illegible] **ذکر پرتکیش** بضم با و سکون راء و فتح تاء و کاف عربی مع
الیاء و شین معجمه نام طایفه ایست از فرنگان اغلب ایشان در بلاد هند و [illegible] آن ملکان ساکنند

٢١٥

فقیر هردو فقرا دیده و صحبت نموده الحق هردو فقرا از عالم هوش دور و از معارف الهی معمور بودند او خود
بر یکی از لطایف بر انتقال و بعضی احوال بهتر و در عهد دیگر شد **ذکر بیابان** قریه ایست متصل بلده و محلیست خوش
آب و سبزه در دو فرسخی اصفهان واقع و جوانب از بوداش واقعست قریب بهار خانه در او و مواضع خوب متصل
او است مردمش همگی شیعه مذهب و مکارم منش راقم دو روزی در آنجا توقف نموده جای خوب و آب روان دارد
در میان قریه جاریست و خلق خالی از هوش نباشند و اکثر مردم بر آن جمعیت خاطر دارند و متعلق میان این
ملک **ذکر برکه** لفظ برکه هندیست بمعنی ناحیه و بلوک باشد **ذکر بیسان** بفتح با و سکون سین و خای معجمه و
سکون نون بلوکیست از گیلانات و اکثر قرای آن در قرب بحر خزر واقعست آب و هوای آن ناحیه چندان
ممدوح نیست و ابریشم فراوان از آن حاصل میشود و محمود صاحب مذهب نقطه از اهالی آنجا ظهور کرده مذهب نقطوی
مشهور و در کتب قوم مسطور است که محمود در سنه [illegible] ظهور نموده مراد او از نقطه خاک و آسمان را هوا
و هر [illegible] و ذات انسان را [illegible] و خود را شخص واحد گوید اعتقاد او این است که آدم [illegible]
و از آن چاره نیست اما بر این موجب که چون مرده را بخاک برند اجزای بدن او بصورت جمادی و نباتی ظهور
کند و آن نبات یا غذای حیوانی گردد یا نصیب انسان شود [illegible] در آید و این همه در خور علم
و عمل باشد و اجزا متفرق نشود بلکه در خور علم و عمل آید خواه جمادی و خواه نباتی و خواه حیوانی
و خواه انسانی و قایل بوجود نفس ناطقه مجرده نیست و افلاک را از عناصر بیرون نداند گوید مبدأ اول نقطه خاکست
و نیز گوید که شخصی در مقام تجرد باشد و او را علاقه زن و فرزند نباشد و در اکل و لباس تقلیل کند چنین
کس احد گردد و به تدریج ترقی کرده بمرتبه الله تعالی برسد و قوه و قدرت در او پیدا شود که هر چه خواهد
بکند و اگر زن گیرد و علایق بپذیرد و نیکو اطوار و پسندیده کردار باشد این گروه این کس را گویند [illegible]
نقطوی در آید و تاویل نماید و نیز میدانشناد [illegible] گوید در آن عبارت از رجوع انسان محمود گوید [illegible]
خود را انسان مجسم شده است و چون خود را شناخت خدا است و در کلمه انسان لا اله الا المرکب المبین مرکب چنین
انسانست و گفته که چنین این معنی را در خرق [illegible] موسی بود و بیرید فرعون و چون در آن فن که موسی [illegible]
باب غرق کرد و در این فن موسی چنین گفته و فرعون ببرید پس ببرید چنین که از آب [illegible] نداد و وادی [illegible]
فرت و نیز گفته که سال درویش [illegible] بوده که شمشیر [illegible] هم شد و الکنون هیچ کوی [illegible]
رود و فقیر گوید صاحبان این عقاید در ایران و بیرجندان در کوه در وقت [illegible] و نشاند
جمعی از ایشان را دیده و صحبت نموده ام **نظم** مصوریست که از پرده برون آمده راز **بیت** ور نه در جهل [illegible]
خبری نیست که رنج **ذکر بند** بکسر با و سکون نون و دال لفظ هندیست بمعنی قریه و ده بزرگ باشد من جمله

بند ملکیست جای خوب و محلی مرغوب **ذکر بنیه داود خان** داود خان نام از جماعه افغان آن قریه را ساخته و
عمارات خوب طرح انداخته در ایام قصبه شهر مانند شده الکنون قریب سه هزار خانه در او است و چند باره قریه
متصل او است آبش از چاه و گوارا و هوایش گرم و حاصل خیز در دو منزلی متصل اکمیل و در آنجا میگذرد
مکرر دیده شده است مردمش اکثر هنود و ادنی و بعد مسلمان و آن قصبه در زمین هموار واقع و جوانب اربعه اش
واقعست از ولایت پنجاب و سمت شمال لاهور و جنوب و ملاقش معمورات **ذکر کانره** در حوالیش مزاری بوده و
طرفه مزاری محل جمیع و مدت سی سال بابر بسیار ساخته کرده اکثر ملا و هنود و سند و دکن و پورب و کشمیر و کابل
دیده و در عالم بسیار گردیده بود و مردم هوس ناک و در بستان بر خیمه بودی و بخرج نکته ندانستی و شکل
و چنین بعد از بیسی و بجز ی معتقد شدی روزی فقیر از وی پرسید که حوس چیست گفت هوا هوش که اسرار آنست
و هر که خاموش کند مستوجب دار **نظم** گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند **بیت** جرمش آن بود که اسرار هویدا میکرد
ز بعضی که اهل اسرار او را نام ببرند و بخانه که میرفته و شنیده ام این بیت را **بیت** حلال جنون آن انکار از
زیر کردن **بیت** شرط انکه سر والله اصل از گذر رون باشد کار از دیوان قاسم رسیدی کار های این چنین کوانم
شعر هم مجلسی دختر رز کرده ملولم **بیت** ای شیخ تر اگر سری نیست بمن ده **بیت** بلکه اسرار رسید بحقیقه رسید و کسی
که گشته خیم معرفت میگرفته و قلم بر فقیر دیگر به پرسید که شکسته باشد در جواب گفت ارباب ذوق و معرفت
این سخن را گفته اند و در تحقیقات سعد الله قوا در اوراق المحبل پیدا ساری الکر از نظر الی الحق انزنده نور را بسمع
داری مراقی که مراد از خر او است و زنده بوده کنایه از او است گرچه پیچم انعی غم را الکوره و ده اند و بادور
کرده اند در این باب بزرگی گفته **بیت** زحقه لعل از آن زهر در زمم **بیت** تا دیده و انعی غم کور شود **بیت** باده احمد جبیل است
از آن شاول گردد بجز تو زهرشده و چنانکه شاعری گفته **نظم** جبل گفت که زان که غم در باقی **بیت** تنبیه شکسته اول
کی هر گوشش بجام **بیت** عقل آنرا ابهم و انبیاء را محرمت در رباعی ملک شمس الدین هروی بر این معنی آمده **نظم** ز آن
رباعی هر گه که من از سبزه و طرب بال شوم **بیت** سالار سر خنگ افلاک شوم **بیت** با سبزه خطان سبزه خرم در سبزه **بیت** زان
جنس که همچو سبزه در خاک شوم **بیت** گفتم روزه که میگیری گفت آری روزی که گفتمش دیدم که تقصیر نمی دارد و غنده رش
خواستم پرسیدم که نماز گذاری گفت نماز فرض است او را الکه ارشته ام دیگر پرسیدم که سلسله طریقت شما کدام عزیز
میرسد گفت عبد الرحمن جامی هم مرادی گفتم پیر و مرادی داری باز پرسیدم که چگونه از آن کس این سلسله
بشما رسیده اند او جنس از آنکه علی ابن ابی طالب تا الحال که امده ایم میرسانند و آن حضرت را شهید کرده اند مبیس و
هم آن جنس و خوم آن حضرت بوده و از آن حضرت اقتباس فیض می نمود و نیز به دیگران می رسانیده طالبان را
بسیار منکر دانستند و از چراغ آن چندین شعله روشن شده چندین نهال ثمر آورده بود و آن سلسله از آن جاری

که بهره دولت [illegible] این طایفه [illegible] رسیده نقص و فتور راه یافته گردد و راقم گوید که غرض از این تحریر آن است که ارباب
انصاف بدانند که در عالم و میان طوایف بنی آدم صاحبان این گونه عقاید بسیار بوده‌اند و در [illegible]
برآمده و [illegible] ایشان منتقل شده [illegible] سخنان پریشان خود را بر کلمات عارفان بالله آمیخته کنند
و خود را از اکابر دین و اعاظم اهل یقین شمارند و جمعی که از حقیقت حال آگاه نیستند و بصیرتی بحال مردان خدا
ندارند این [illegible] را از جمله صوفیه شمارند و از عارفان بالله پندارند [illegible] مردان حق [illegible]
و میان حق و باطل تمیز ننمایند و خوب و زشت [illegible] فرق [illegible] ایشان [illegible] بود و آن [illegible]
احمق [illegible] قبول می‌نمود و [illegible] را صاحب ولایت مطلقه گفتی و آن احمق این [illegible] **نظم**
[illegible] انجمن کرده بود [illegible] صلی الله علی محمد و آله اجمعین **ذکر پنجاب** چون آن
مملکت در میان پنج رود عظیم واقع شده لهذا آن را پنجاب گفته‌اند [illegible] کشور هندوستان [illegible] و هوا
[illegible] است محدود است از طرف مشرق [illegible] و از سمت مغرب بولایت سند [illegible]
شمال [illegible] کابل و جبال [illegible] و از جهت جنوب بولایت دهلی و مشتمل بر بلاد [illegible] و قصبات و
نواحی [illegible] و مواضع معموره و مزارع مشهوره [illegible] از اقلیم سیم و هوایش گرم [illegible]
[illegible] از سایر دیار کشور هندوستان ممتاز [illegible]
راقم گوید که [illegible] آن [illegible] دیده [illegible] آن ولایت معمور و آباد است [illegible]
[illegible] اتصال دارد و اگرچه در موسم زمستان در آن مکان برف [illegible]
[illegible] هزار خانه در اوست [illegible]
[illegible] **ذکر بوره** بضم با مع الواو و فتح نون و
سکون [illegible] شهری بزرگ [illegible] از اقلیم دوم و هوایش گرم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و در این ایام
[illegible] **ذکر بونه** بضم با مع الواو و سکون را و [illegible] نون و
فتح [illegible]
[illegible] **ذکر [illegible]** [illegible]
مع الیاء و کاف مع الالف و سکون نون قصبه‌ایست [illegible] از توابع اصفهان

در زمین هموار اتفاق افتاده و اطرافش [illegible] هزار باب خانه در اوست و هم چندین مزرعه [illegible]
[illegible] و هوایش [illegible] و مردمش شیعه مذهب [illegible]
شده و بعضی از ایشان [illegible] **ذکر پیکو** مملکتی [illegible]
سمت مشرق آن [illegible] زمین [illegible]
و معادن [illegible] و قصبات معموره و نواحی مشهوره [illegible]
[illegible]
[illegible] نام دارد و در خورد [illegible]
شهر [illegible]
[illegible]
[illegible] تراشیده در غایت استحکام [illegible]
[illegible] دخول و خروج آن [illegible]
[illegible] معدن یاقوت [illegible] معدن
[illegible]
[illegible] آن بتخانه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
ذکر [illegible] [illegible]
از اقلیم سیم و هوایش گرم [illegible]
[illegible] هزار باب خانه در اوست [illegible]
[illegible]

لطافت ممتاز و از آن است که گویا در عالم مسخمسات زیرا که بهتر مثل برنج [illegible] و از [illegible] نیز شنیده است
مسکن طوایف مختلفه از ترک و تاجیک و افغان و هندو و ان اما اکثر هندو و ان [illegible] و مقتدر قوم افغان است
و قریب به هزار خانه شیعه امامیه در آن است [illegible]
مجموع آن الماس [illegible]
[illegible]

ذکر سید لطف الله [illegible]

[illegible]

از رسول بقوله [illegible] و در این سخن کلام [illegible]
[illegible] ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله [illegible]
[illegible] مثنوی [illegible]
[illegible]

ذکر [illegible]

[illegible]

و ما سپاس و فور و شناس باشند فامّا از آن طوائف حکما و محققان ... روح ... و حکمای چینی ... خواسته و جمعی کثیر از ایشان
بر ... فعل ... لاه ... آراسته اند **ذکر نامه** بر وزن خامه لفظ نامه در لغت هند معنی ... است
اما مخصوص نام چند ... است در کشور سند و هند بعضی از آنها دیده شده است چندان ... ندارد که در قلم آید
ذکر تاریخ بدانکه لفظ تاریخ بعضی گویند عربی است و آن ماخوذ از ارخ بضم همزه و سکون را بمعنی ... الشی ... باشد
پس معنی تاریخ ازاله کردن ... باشد بعضی گفته اند که لفظ تاریخ ... معرب ... و اصل ...
که در ... وضع تاریخ عرب ... که ... بود ... رسول ... بود که ... آنرا ماه
روز خوانند و چون ... استعمال آنرا شروع ... رسول خدا ... بعدا ماه روز ...
گفتند و بعد از آن تاریخ می آید اما در اصطلاح تاریخ روزی معین است ... که بعد از آن بود و باشد ...
و بعضی گویند که ... وقت ... باشد و ... آن ... حادثه عظمی از حوادث ... اول سال
که در آن سال حادثه واقع شده باشد ... ظهور ... دولتی ... و امثال
اینها تا چون ضبط اوقات و حوادث دیگر خواهند کنند ... تاریخ گویند و آن نیز ...
... **تاریخ ترکان** ... شماره سال و ماه ...
... دوازده سال ... شمار ... گویند و چون ...
... از هبوط آدم ... چنگیز خان ... هزار و ششصد و شصت و ...
بود **تاریخ هند** ... تاریخ ... مشهور است ...
و آن ... بوده ...
...
...
...
...
...
... **ذکر تاریخ**
رومیه ... اما معتبرترین آنها تاریخ ... که ... بوده ...
... **ذکر تاریخ یهود** بدانکه تاریخ یهود از آغاز
خروج بنی اسرائیل ... از مصر و هلاک فرعون و هامان ...
بوده ... فرعون و فرعونیان ...

ایام که فرعون و هامان ... غرق کردن ...
... **ذکر تاریخ** در میان قوم عرب تاریخ ... بوده زیرا که ... ایشان ...
...
...
...
...
... رسول الله ... تاریخ ...
...
...
... اسلام ...
...
... حضرت رسول ...
...
...
...
...
...
...
...
...
... اسلام ...
... **ذکر تبت** ...
...
...
...
...
...

و چون در انتهای راه علف زهردار بسیار است لهذا تردد حیوانات دشوار است همه بلاد دشت از اقلیم چهارم و هوایش
بسردی مایل و نجوم و اکثر از رود و سار نگار و خاکش مایل بشوره و زمینش حسن الکثر معدن طلا در آنجا بسیار است
مردمش همگی شیعه مذهب و بغایت متعصب‌اند بر خلاف اهل سنت و جماعت را نجس دانند قریب شصت سال است که مذهب
ایزدی مردم آنجا بار شیعه امامیه شده‌اند راقم الحروف داخل آنجا بار شده و بنظر تماشا آن مواضع و جوار آن دیار
رسیده و جمعی از بزرگان آن ولایت را دیده و صحبت داشته و لوازم تحقیق از ایشان بعمل آورده است ملاحظه
خراب آنجا بسیار است که نوشتن آنها باعث طول کلام خواهد بود ذکر تبریز از بلاد مشهوره و از مدائن معموره است
از اقلیم رابع در طرف شمال واقع و سمت جنوبش کوهست و در زمین هموار واقعست طولش از جزایر خالدات فب و عرضش
از خط استوا لح لفظ تبریز در لغت معنی در فصل ... از همراهان گذشتن است و تبریز بجهت خوبی آب و هوا
تب در آنجا سیر برد لهذا تبریز گفته‌اند گویند ابتدای حال یکی از ملوک عجم آن شهر را احداث کرده بمرور ایام روی
بخرابی آورده و در سنه صد و هفتاد و پنج هجری زبیده خاتون دختر جعفر بن منصور عباسی زوجه هارون
بنا نموده و عمارات خوب و قصور مرغوب طرح فرموده و در سنه دویست و چهل و چهار هجری بسبب زلزله خراب
شده و در زمان متوکل بار دیگر رو بعمارت آورده و در عهد القائم بامر الله ابا الحارث آن ولایت بامیر وهسودان
مفوض بود و در آن وقت ابو طاهر شیرازی منجم حکم نمود که شب چهارم صفر سنه چهار صد و سی و چهار هجری
زلزله عظیم شود که جمیع عمارات آنجا بار خراب و منهدم گردد لاجرم اغلب مردم در آن شب بکوه سرخاب رفتند
نظاره مینمودند ناگاه مصدوقه و زلزلوا زلزالا شدیدا ظاهر گشت و جمعی کثیر از این سرای فانی بعالم جاودانی
درگذشت همان منجم در سنه چهار صد و سی و چهار هجری بطالع عقرب آن شهر را ساخت بعضی گویند الواثق
بالله عباسی بحکم منجم احداث کرده و مدتها از زلزله ساکن و خلق ایمن بودند تا در زمان کریم خان زند که زلزله
شدید بظهور رسید و گروه انبوه طریق هستی نیستی گرفتند مؤلف نگارستان گفته که در زمان سلطان
اویس ایلخانی آبادی آن شهر بمرتبه رسید که سیصد هزار کس بعلت طاعون درگذشت و هر دم معلوم نگشت
که از آنجا بار کسی وفات یافته است راقم گوید که از ابتدای سنه هزار و دویست و چهل هجری الی الآن که سی ... است
هر سال علت وبا و طاعون خلق از شماره بیرون موادی خاموشان ... علی الخصوص در این سال
که گروه انبوه و قومی با شکوه وفات کرده‌اند و فرقه روسیه نیز فتح نموده لوازم اذیت و خرابی بعمل آوردند
الحاصل شهر تبریز طرب انگیز است آبش از کوه سهند و بعضی از رود و چشمه‌سار و هوایش بسردی مایل و ...
محبوبست باغات خوب و بساتین چون ارم و فواکه ... و قرای دلکش و قرای بهجت فزا مردمش شیعه مذهب و ترک زبان
و در عقل معاش مشهور اهل اصفهان ... و از متاع حسن فی الجمله برخوردارند و در کتب تواریخ

مسطور است که اهل تبریز بیشتر خوش طبع باشند و سرد و در خلق در دوستی ایشان را اعتماد نباشد ناسپاس و بیوفا باشند
و ایضا گفته‌اند که چون اکثر مردم آنجا بار حیوان خورند وقت صبح هر کس با ایشان سخن گوید درشت شنود و بعد از چاشت
که کیفیه افیون رسیده باشد اگر کسی صبح و شام دهد زبان ... جواب شنود راقم گوید که شهر تبریز مکرر
دیده و مشاهده کرده اکثر خوراک سیر و سیرش ... و انواع مشتهیات ارزان و مطبوخات با ... بازارش
مشتمل و مطعومات آنجا بار بسیار است قریب سی هزار باب خانه در اوست و بیست هزار از لشکر در شهر و نواحی اوست و چهل
هزار خانه اهل اتفاق و شاهسون و غیره مضافات اوست در ایام دولت هلاکو خان و اولاد او دار السلطنه بوده
و ملوک ایلخانی و آق قیونلو و قراقیونلو نیز آنجا را دار الملک نموده ارامی جلکیز خانی و امنای ایلخانی چندان
عمارت و آثار خیر ساخته‌اند که شرح آن تقلیم راست نیاید و در زمان دولت صفویه معمورترین بلاد ایران بوده
اما در هنگام اختلال دولت سلطان محمد صفوی ملوک آل عثمان بر آن مکان لشکر کشیده چندان خرابی نموده‌اند
که بوصف نیاید در مدح و ذم بلده آنجا بار در اشعار متقدمان روزگار سخنها گفته‌اند من جمله شاه طهماسب ابن
شاه اسمعیل صفوی فرموده قطعه تبریزی بخبری نه جنبی بهمان شهر که تبریزی چنینیا الصید بلی لعنه رباعی
بر از گشو و طبع تبریزی دوست معنوید جهان و جمله تبریزی بوت آسوده بنه و شمه بجانی صادق آن ... بر
تبریزی بوت وحمد الله مستوفی مؤلف کرده او خرابی در آنجا مدح کرده رباعی تبریز بهشت است و کوثرش
صفا چون آب باک باشد و از رنگ صفا هر کس که بدو وصفی نه صادق باشند رابعه بجز اهلش نگر و و مبیدا
و سوا و مهمان تبریزی فرموده رباعی تبریز نکو است جمله اشجار نکو است معدن زبیدار ... که زاهو ست
بالطبع موافقان موافق نشوند هر کز ... ودیوان دوست معتبر او لیا و اکابر عرفا در آن مکان
بسیار است من جمله مولانا ... زاهد و شیخ حسن بلغاری و شیخ ... در ... سرخاب از شعرای ملا خواجه
انس بحکیم خاقانی و مجیر الدین بیلقانی و ظهیر شیروانی و شمس الدین بسحاقی و ظهیر الدین فاریابی و امثال
ایشان و جناب قطب الاقطاب قدوة العارفین و زبدة الواصلین العارف السبحانی محمد و معشوقه جمیل ... قدس الله
سره العزیز که مرشد حضرات در مقام سید حمزه آسوده‌اند رفق الله تعالی شمرا از احوال عجیبه ... آن خطه دل
در ضمن حرف قاف و در تلو بیان طایفه قلندریه مذکور خواهد شد و جمعی از صحابه کرام در کوه سهند مدفون‌اند
و اکنون جمعی کثیر از ارباب فضل و کمال اصحاب وجد و حال از آنجا بار برخواسته‌اند و ببرزخ فضایل انسانی
نفسانی و معارف سبحانی آراسته‌اند من جمله محمد ... و سعید عرفا میرزا احمد ... که امیر الامراء قاضی
و حضرت ایشان محمد بیک و میرزا ... بهادر و لیعهد شاهزاده محمد میرزا و مرید در باب افاده علیشاه است و دیگر
میرزا عارف خان و عارف میرزا ابن میرزا ... و که مقاتش محمود است صاحب طبع سلیم و ذهن مستقیم ... میرزا

عبدالرحیم است که او صوری و فضایل معنوی آراسته و از اخلاق نکو رسیده و افعال ناپسند بدو پیراسته و شخص
درویشان و معتقد ایشان است و در سه کار دولت مدار نایب السلطنه مغفور و در حسن تدبیر و صفوت ضمیر بیمثل و بی سهم
و قریب دو سال قبل جهت اصلاح امور دولت قرار از کار نایب السلطنه در خدمت امیرزاده خسرو میرزا بجانب ملک دولت
روسیه مامور گشته و در آن شغل خطیر با تائید پسندیده موفق گشته و بمقتضی المرام برگشته و دیگر مولانا مرتضی خان کرمانی
مجتهد عالی جناب است بواسطه حقیر در جناب آخوند و تعلیقش همه آنست قدس سره العزیز در اندیار نشر علوم
نبوی و ترویج فنون مصطفوی مشغولند و دیگر مولانا محمد علی ابن الحاج عبد الغفار مجتهد زمان و در علم اصول
و فقه وحید دوران بود بواسطه حقیر در جناب آخوند و تعلیقش طالب آراه بوده و در سنه هزار و دویست و چهل و
پنج هجری از جهان فانی رحلت نمود و اگر خواهیم که وصف هر یک از بزرگان آن الطریق تفصیل بیان نمائیم الطول الکلام
ذکر [illegible] بفتحتین و نون و شده ده ثانیه و سکون با شهریست دلکش دار الملک کشمیر است و من جمله اطراف سند است
وی در زمین هموار واقع و اطرافش واسع از اقلیم دوم و هوایش بسیار گرم و آبش فراوان و خاکش دلخواه
چمنی خوش دارد **نظم** سرو می چه قدرت در چمن تو نباشد ❊ مانند گل روی تو الله نباشد از دریای سند
دو فرسخ دور و گلهای رنگارنگ دسته است و میوه های گرمسیرش همه فراوانست قریب شش هزار باب خانه دراوست و
مواضع خوش و مراتع دلکش مضافات اوست مردمش اکثر سنی مذهب و گروه بسیار دیگر از هندوان و قلیلی اهل
ایمانند مولانا احمد ابن نصر الله قاضی تتوی فاضل متبحر بوده و تاریخ الفی او نموده و اکبر شاه تالیف نموده
از آنجا ظهور کرده است راقم دو سه روز در آن شهر بوده **ذکر لال** بکسر تا و سکون را نام جبالیست ازجبال کشمیر و
سمت جنوب دار الملک آن واقع و تحقیق چنین است و لال مخفف لعل چون از آن جبال قسم تربیت لعل پیدا شده لهذا آنکوه را
لعل گویند و چنین در لغت هندی سنگ را گویند و از کثرت استعمال نرلال خوانند و قریه چهل پاره قریه
دراوست و قراء خوب و دیار خوش و مضافات اوست **مصلع** هشت و کیلومتر از دو فرسنگ **ذکر نرک** ضم تا و
در اصل نام یکی از پیران بوده و با ربیع لی ابراهیم علیم کرامت نموده الکنون نام طایفه است
بزرگ و از کثرت طوایف منقسم گروه انبوه و قومی با شکوه چند با عقاید وظیفه دیگر ترک با قبایل عرب در صحرا و دیگر
برابر و حریان باشند و هیچ فرقه از فرق اهم در کثرت و جمعیت مقابل این دو فرقه شتند صاحبان مذاهب
مختلفه و در آن قوم بسیار ند اغلب ایشان از طریق اهل سنت و جماعت دارند و جمعی کثیر عقیده کفار و جمعی گمراه غلا
عقیده دارند و جماعتی دیگر از آن طایفه علی اللهی و قلیلی شیعه اثنا عشری در اکثر بلاد روم و چهارم و پنجم و ششم سکونت
دارند و در بعضی دیار اقلیم مذکور شهرها باقته دارند غالب ایشان ان صحرانشین و دیگر قریه‌گزین و دیگر
شهرنشینند قوم ترک چند قبایل اند ~~و بعضی و بعضی دیار اقلیم مذکور شهرها باقته دارند~~ و هر قبیله از ایشان چندین

فرقه اند و هر فرقه ایشان چندین طایفه اند که عدد آنها را خدا داند از قبیل ترک چیدان ملوک نامدار و امرای
کردون اقتدار و عرفای عالیمقدار و حکمای کبار و علمای عالیمقدار و شعرای جادو نظر ظهور رسیده اند که بعضی
ازیشان ظاهر و برخی پنهان است که بعد از آن فرقه ظهور نموده و سلطان ابراهیم
و هم از جمله آن جماعت مشهور جنید معصوم شانی و ابو علی ترک بوده اند و از آن فرقه ظهور نموده و سلطان ابراهیم
ادهم و شیخ نجم الدین خوارزمی از آن فرقه ظهور نموده اند مجملا بعیدست که طایفه ترک مانند شتر یکان و افراد
علمای از این دو و صافت **ذکر ترکمان** گویند اصول ایشان از ترکستان اما جماعت ایشان بیوسته اند و ترک مانند شتر و دختر
در کتاب جامع التواریخ مذکور است که لفظ ترکمان در قدیم نبوده و هر قبیله از قبایل ترک را لقبی معین بوده و در
ایام اوغوز خان از ولایت خود بیلاقات ماوراء النهر و ایران آمدند و توالد و تناسل ایشان در آنجا مذکور بوده
و بسبب اقتضاء آب و هوا شکل ایشان مشابه تاجیک گشت و چون تاجیک مطلق نبودند لهذا ایشان را ترکمان نام کردند یعنی
ترک مانند اکنون تمامی قبایل ترکمان ترک زبان و داخل ترکانند ایشان طایفه بسیار و جماعت بیشمارند گویا قریب دویست
هزار خانه وار باشند و اغلب با دیه نشین و دیگر قریه‌گزین و قلیلی شهرنشینند عموما حنفی مذهب و دیگر علی اللهی و قلیلی شیعه اثنا
عشری راقم بسیار بر قوم ترک و ترکمان بسیار معاشرت کرده و طریق ایشان را نیکو دیده و ایام بسیار با ایشان بوده دو جماعت بوده در
و رسمی و خوی و شجاعت و سخاوت و سپه داری نظیر ندارند و در مهمان نوازی و پاسداری دلیرند و در جرات و مصادقت مشهورند و بیرون
ذکر ترشیز بضم تا و سکون را و فتح با و سکون شین ولایتی است روح افزا از اقلیم رابع و از ثغور اطراف او واسع
قرب دو هزار خانه دراوست و مشتمل بر قریه قصبات توابع و مضافات اوست آبش از کاریز و هوایش معتدل و خاکش حاصل خیز و خوراک
بسیارش خوب و علاقش مرغوب مردمش شیعه مذهب و در بعضی او مساف دلپذیر مانند چون قطب الدین حیدر سلطان
انجا ظهور کرده لهذا آن مکان را تربت حیدریه گویند اصل تربت در زمین هموار واقع شده و اسحق خان از جماعت
قرائی و در آن حصاری کشیده و آنکه تمام رسانیده و اسحق خان امیری عظیم الشأن و دلیری والامکان بوده و در آخر
اوقات خود از مضافات آن شهر بشهر سیده و بود و تفصیل
احوال او در کتاب حدایق السیاحه نوشته ام حاجت تکرار نیست و شهر تربت از بلاد خراسان و در زمین مشهد مقدس
اتفاق افتاده از توابع آن سبب عزیز آلوی خوب دارد **ذکر تبریز** بکسر تا و سکون را و کسر میم و سکون دال شهریست
نیکو بلکه از بلاد توران و محبت متفرقات آن از اقلیم چهارم آبش خوب و هوایش خوش در قدیم الزمان شهری بزرگ
بوده و چنگیز خان آنجا را قتل عام نموده برهان الدین مرید شیخ بهاء الدین پدر مولانا جلال الدین رومی
از آنجا ظهور کرده است **ذکر ترمذ** ملک مشهور در اسنه و افواه مذکور محدود است از طرف مشرق بملک اتغور
و مغولستان و از جانب مغرب بدیار توران و از سمت شمال بولایه سغین و صقلاب و از جهه جنوب بجبال تبت
و کاشغر ... در آنجا بلاد قدیمه و مراتع عظیمه و نواحی معموره و قصبات مشهوره و مراتع خوب

و هوای مواقع مرغوب و کوهستان سخت و جنگلهای پر درخت در آن مسکن کوهستان زیاده از دشت و بیابانست و جمیع اهل
از اقلیم چهارم و پنجم است و سبب آبادی آنجا را چنین گفته اند که چون حضرت نوح علیه السلام از طوفان نجات یافت و بر سوق الثمانین
نشست بحکم خالق بیچون ربع مسکون را بر فرزندان قسمت نمود و طرف مشرق و میان مشرق و شمال را بر یافث
عنایت فرمود چون [illegible] روان گردد و لوازم نصایح بر اینان بسته فرزندان خود بجا آورد و یافث از پدر درخواست که او را
دعائی آموزد که هرگاه خواهد باران بارد و نوح علیه السلام این التماس فرزند را بحضرت قاضی الحاجات عرض کرد جبرئیل اجابة دعا را
اسم اعظم را آورد و آن اسم را نوح بر سنگی نقش نموده بیافث داد و او روی توجه بمقصد نهاد و آن سنگ را [illegible]
خوانند و ترکان جده تاش گویند چون یافث از سوق الثمانین بیرون آمد منازل و مراحل طی نموده بکنار جود
رسید تا حد [illegible] بحر [illegible] را اسید و در بوم خوب و قواعد مرغوب در میان آورد و حضرت حق تعالی یافث را
دوازده فرزند ذکور عنایت فرمود و بزرگتر این پسران موجب چین و صقلاب و منشج و کماری و تبع و خزر و روس و سوریان و [illegible]
منسج و ترک و هر یک از فرزندان قطعه ای از اقطار عالم را معمور کرده باسم خویش موسوم گردانیدند و در تعمیر بلاد و
کشورها سعی بلیغ فرمودند **ذکر چین** مردی بغایت دانا و هنرمند بود و در مملکت خویش شهری بنا کرد و بنام خود موسوم
گردانید و دیار چین شهره عالم و معروف بنی آدمست و در جوف [illegible] آمده و مردم چین طبع [illegible] در امور دقت
و زرگری و نقاشی و جامه بافتن اختراع نموده فرزندان خود را تعلیم کرد و [illegible] بهجت آورده [illegible]
در چین متعارفست [illegible] حضرت حق تعالی او را پسری عطا فرمود و او را ماچین نام نمود و
ماچین [illegible] و حاصل کرده چین [illegible] ماچین گشته و او را
بنیاد [illegible] ماچین [illegible] در قرب چین شهری بنا فرموده باسم خود موسوم کرد و
لغت ایشان مختلف [illegible] چین و ماچین [illegible]
باولاد و [illegible] آن جماعت [illegible] **ذکر صقلاب** پسر دوم یافث
بود و چون [illegible] صقلاب اولاد و احفاد [illegible] نمود [illegible] روس [illegible]
منسوب [illegible] روس [illegible]
و [illegible] صقلاب [illegible] روس [illegible]
استماع نمود [illegible] صقلاب [illegible]
چهار [illegible]
ذکر کماری [illegible]
[illegible] جهان [illegible] میشد او را

دوبار [illegible] و دیگر برادر خلاس نام نهاد و چون فرزندان بجمیع [illegible] رسیدند هر یک [illegible]
اشتهار کرده و عمارت نموده بنام خویش موسوم گردانیدند [illegible] و [illegible] آورده از [illegible]
آنجا [illegible] الحال [illegible] **ذکر روس** ولد
چهارم یافث بود و روس [illegible] مسکن گزیده و در تعمیر بلاد و [illegible] جمیله [illegible]
رسانید الحال آن ولایت روس مشهور [illegible] تفصیل احوال ایشان در [illegible]
مذکور خواهد شد **ذکر ترک** [illegible] بود و مردی [illegible] حکمرانان عالم [illegible]
ترک [illegible] داد و [illegible] اسباب یافت [illegible]
و سنگی که نوح [illegible] بتُرک داده بود [illegible] آن سنگ را [illegible]
انداخته [illegible] آن سنگ [illegible] نقش نمود [illegible] ترک [illegible]
[illegible] ترک [illegible] آن سنگ [illegible]
[illegible] و بعد از چند سال [illegible] آورده [illegible]
[illegible] الامر معلوم کردند [illegible]
برادر [illegible] آن سنگ [illegible] ترک [illegible]
او بود [illegible] ترک [illegible] جنگی عظیم اتفاق افتاد [illegible] آن جنگ [illegible]
خویش [illegible] **ذکر خزر** ولد ششم یافث بود [illegible] بعد از [illegible] شمال [illegible] رسید
و آن [illegible] آن شهری خوب بنیاد کرد [illegible] جهان آورد [illegible]
خود [illegible] فرزندان او [illegible] الامر [illegible]
[illegible] کرده [illegible] سیم [illegible]
در میان ایشان [illegible] **ذکر منشج** [illegible] یافث بود و او نیز در اقصی بلاد مشرق [illegible]
سکونت [illegible] فرموده [illegible] ترکستان [illegible]
[illegible] ضرب المثل [illegible]
[illegible] از اطراف عالم [illegible]
[illegible] اولاد و احفاد ایشان [illegible] شمار [illegible]
در میان ایشان [illegible]
[illegible] از این جمله [illegible] ایشان [illegible]

وجمعی دیگر در اطراف دیار مشرق بسیر بلاد و دیار و قصبات قیام کرده‌اند **ذکر ترک** و او ترک بن یافث بن نوح [illegible]
و [illegible] ترک [illegible] یافث [illegible] و [illegible] بعضی [illegible] ترک [illegible]
[illegible] رسید [illegible] که [illegible] و [illegible] بعضی [illegible] در نواحی آن
[illegible] آن [illegible] اتباع خویش [illegible]
انداخت و از چوب و گیاه [illegible] بعد از چند گاه [illegible] پرداخت و از پوست
حیوان [illegible] در کتب [illegible] آمده که ترک [illegible]
[illegible] و [illegible] رعیت [illegible] حقوق [illegible]
رشید [illegible] از آن [illegible] ترک [illegible]
[illegible] ترک [illegible]
اول [illegible] بعد از آن [illegible] این رسم از [illegible] مردم [illegible]
ترکان و مغولان و تاتارستان و [illegible] خوارزم و [illegible] ترک [illegible] اولاد
[illegible] الحال [illegible]
[illegible]
[illegible] ترکان [illegible] فارسی [illegible]
[illegible] مردم [illegible]
و در آن [illegible] و دیگر شیعه امامیه و دیگر اسمعیلی و دیگر علی اللهی [illegible]
صاحبان مذاهب دیگر نیز [illegible] اهل اسلام بود و اکنون [illegible]
[illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] و مغولان و تاتارستان [illegible]
و در آن زمان [illegible] خاقان [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
[illegible] این دو پادشاه [illegible]
[illegible] خاقان چین [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] معدوم گردیده [illegible] **ذکر** [illegible]

و کره عین و سکون [illegible] معتدل [illegible] و سلطنت [illegible] جبال [illegible]
[illegible] سلطان [illegible]
گذشته [illegible] اقلیم دوم [illegible] احوال [illegible] ذکر
[illegible] **ذکر تفت** بفتح تاء و سکون فاء [illegible] قصبه [illegible] از توابع یزد [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] شیعه مذهب [illegible]
[illegible] شاه نعمة الله ولی قدس سره در آن قصبه [illegible] اولاد آن جناب در آن ولایت
[illegible] افغان [illegible] در آن قصبه [illegible]
[illegible] آن قصبه [illegible]
[illegible] **ذکر تکرور** بفتح تاء و سکون
کاف [illegible] و سکون [illegible] و سودان [illegible]
[illegible] اقلیم اول هوایش گرم [illegible]
[illegible]
[illegible] محمد علی پاشا والی مصر [illegible]
[illegible]
[illegible] علوم [illegible]
[illegible] **ذکر تکریت** بفتح اول و سکون کاف [illegible]
[illegible] از توابع موصل از اقلیم [illegible] هوایش گرم [illegible]
[illegible] بغداد و موصل [illegible]
[illegible] بغداد [illegible] **ذکر تنک** [illegible] و لام و سکون نون و کاف فارسی [illegible]
[illegible] هوایش گرم [illegible]
[illegible] **ذکر تنکستان** [illegible]
[illegible] فارس [illegible] هوایش گرم [illegible]
[illegible] شیعه مذهب [illegible]
[illegible] **ذکر تنکلام** [illegible] هوایش [illegible]

ارزان از مضافات شهر فسارات و قریب بصد خانه در آنجاست گویند در آنجا آتشکده بود و در شب ولادت رسول
اکرم صلعم خاموش شده مردمش همگی شیعه مذهب و کردی بی ادب و جلف از آنان نام قریه قواق با قمحی طرز دیده شد
ذکر شکاچن بضم تا و سکون نون و کاف مع الالف و ضم یا و تحتانی و سکون نون ثانی قصبه ایست از گیلان
و محلیست جنگل تو او ان هوایش معتدل و آبش فراوان حاصلش ابریشم جز زر حبش مخصوص الحبز برنج بسیار دارد و
جمیع اهل حوائج ندارد و مؤلف کتاب تحفة المؤمنین در سواد اقطاب از آنجا بوده راقم مشاهده نموده است ذکر
شکماش لفظ شکماش ترکیست یعنی سکان بسیار دارد بعضی گویند از بلاد چین است ترکان شکماش خوانند و بعضی
گویند ولایتیست معموره از مضافات ملک چین بوده و اکنون از توابع ولایت ختا است فقیر آن ولایت را ندیده و
سیاحی مشاهده نکرده که آنجا را دیده باشد در کتب تاریخ بنظر رسیده است لهذا الشرح آن الشفه تحریر دم ذکر
شکنه شاه گویند شکنه شکامعیت از نواحی بیمان موهیان اند بسیار مشهور روزگار است فقیر آنجا را ندیده اما
موهیان نیک طاب زشاهده شده است ذکر شوش بضم تا و مع الواو و کسر نون و سکون شین والانی است
والغشیس و مرحبات الت از ... و معموره زمین و محله اش قوم عرب و همگی مالکی مذهب چند راقم آنجا را ندیده و احوالش
مشاهده کرده ذکر قوهی کرمان قصبه ایست بغایت نیک و مردمش همه تاجیک از اقلیم رابع و اطرافش بی الجمع
واقع آبش از چشمه سار و بغایت خوشگوار و هوایش سردی مایل و سازگار قریب دو هزار باب خانه و داوب
و قنوت ... قریه معموره از مضافات اوست آن قصبه در زمین پست و بلند واقع شده میوه و سرد سیرش
فراوان و اکثر آن ... و حبوب و ... ارزان و بامتیاز آن قصبه بین شهر همدان و نهاوند اتفاق
افتاده مردمش نیک محضر و ستوده سیر و همگی شیعه مذهب و اکثر با ادهند اهل فن دو شهر را خالیست لهی
و حو خوش ... راقم بکرات بدان دیار رفته و چند گاه مقام گرفته صاحبان استعداد در آن مکان بسیار
... عالیه رجات و علمای مقتدر ایات و ارد من جمله آقا محمد علی از علمای آن دیار و از فضلای ستوده
اطوار روزگار بود در اکثر صفات حمیده و اخلاق پسندیده بر علمای زمان تفوق می نمود در مراتب ذوق
و عرفان دخول و چندان ... بهره بود بغایت متقی و پرهیزگار و حلیم و بردبار و باذل و کریم بود و در
... خواطر عموم ناس و خصوص معاشر شناس بغایه کوشیدی و ... راز انشای زمان
کشیدی باخبر کال القوه ... داشتی و همواره با ... خواطر خفیه نگاشتی آخر الامر مضمون این بیت
بیت اگر صد سال مانی ور یکی روز ❊ بباید رفت از این کاخ دل افروز ❊ در صد و دو شیراز و دولت و اسحاق
بجوار مرحمت ایزدی واصل گردید رحمة الله علیه قریب بتمامی از قرای تو ... کان و ... شیخ از قصبه ... و
محلی ... موخورات عارف معارف ربانی سید رضی الدین ... که در زمان شاه عباس ماضی و ...

ازوان

و هوایی ساقی ... مشهور است از آنجا بوده اما اولادش اکنون از زیده خوشتر بهره و نصیب ندارند و در کسوه اخلاقی ...
دارند از ... و اقا اند بار چند بطریق ... سید محمد تقی الملقب بمهدی علی مظهر الطاف خفی و جلی صاحب ... و صفوه ...
و خانات الحق ... ارقمان ... من ... المجان و که ... قریه سرکان شعر ... روی زمین است خطه سرکان
شرط الکه ... و سیده در دو ... تفصیل احوال سرکان در حرف سین خواهد آمد و دیگر جمعی از طایفه سکیلی ...
آمده بار ... دارند ... ترکی ایشان را گویند شخصی صاحب مقامات در ... صاحب جامع التواریخ گفته
که لفظ ... ترکی بمعنی باشد شخص بزرگ ... باشد و ... نام ... خان ابن
قراخان ابن ... قومی ... خان است و ... خان ... ابن ... اکنون طایفه ...
... گویند ... و کردی ... در زمان چنگیز خان بغایت معتبر بوده و در زمان
شاه اسمعیل ... الکنون در کشور ایران و ... و ... اند ...
و اقتدار ... راقم ... آن طایفه رسیده است جمیع شیعه امامیه ... ذکر
توخانه ... از اقلیم چهارم ... کوهستان واقع و ... الجمله واقع است چون
... در ... بغایت چند ... آبش ... خوشگوار و هوایش سازگار است
و حاکمش ... حسن ... مردمش ... مذهب و ... بعضی ... علی اللهیه ...
مهربان ... قریب ... خانه در ... مواضع ... مزارع مرغوب ...
و اکثر ... شهر ... مشهور است ...
اکر و ... از آن شهر ... و ...
و لکن ... راقم ... چند گاه توقف کرده و طریق معاشرت اهل آنجا ...
معنی ... در کتاب ریاض السیاحه نوشته شده ... ذکر توبرتو ولایتی است ...
از دار الملک کابل ... در ... ولایت ... مشهور است و در جمیع ... جبال است
جنگلهای ... دشوار ...
رحمه از ملوک اسلام آن ... امیر تیمور ... است
... همگی ... جبال ...
لیکن ... مردم ...
... زنگ ... معلوم ... از اسلامیان ...
زن ... ازوروی نان

بخشند و در کمال عزت و حرمت خوار الفرصت تماشا کنند و رونق را افزون کنند و از انفعالی کوشند و از جفت و از رحمت این قوم بی‌زوال
جوشیده زمانه و لوله در میان ایشان نباشد و اگر کسی اقدام بر زنا و لواط کند قتل رسانند **ذکر توران** کشوری است معروف
و در بیابان سموم غلی جنوب بولایت چترال و لمغانات و در شمال بلاد خوارزم و دشت قبچاق و از مشرق بدخشان و ترکستان
و مغولستان و از مغرب بخراسان منتهی الزمین اهل و رسول آن بلاد ترکستان و قندهار چون بحکم خدا بیرون تیمور سلطنت
این را توران خوانند و چون طرف مشرق سمرقند واقعست و در جنب دوران و اکثر ایشان جمیع بلاد آن کشور از اقلیم چهارم
و پنجم است و جهت آن زیاده از دشت و بیابان مسکون بطوایف مختلفه از ترک و ترکمان و مغول از سایر فرق
منتشر است و ملک بلاد و نواحی آن تاجیک و فارسی گویی و محمد و ترکمان و مجموع آن بلاد رسیده و هوا و آب معتدل است
نحو ابو العلی را السلام و مردم آن مقام که خوب است وانزل رحمت و مشاره است و در بعد از ظهور حضرت اسلام قبول نمودند
و راسخ و در محرمی اهل اسلام آن بلاد اکثر و در اکثر و ساکنان آنجا اغلب مذهب ابو حنیفه دارند و شیعه امامیه
بسیار بودند و در بعضی جبال آن بلاد اسماعیلی چند و جمعی خالی از اهل قبیله بود و مسلمانان بسیار و دلیر و جوانمرد
و در مروت و فتوت ممتاز و مخصوص بصلاح و دانشمندان آن مکان باکثر اوصاف حمیده و اخلاق پسندیده موصوف
باشند و بسبب وجه دل بنیکان و علما ارادت خالص دارند و اغلب ملک و اشکال کوسه و سفید چهره و از تشریح حسن و
جمال و فضیلت بهره ور و در اکثر بلاد و اکثر ملک آنجا مخصوص ترک و ترکمان و داشتن دو صفت
و در حسن او خاطر محبوب و خلق ایشان دلکش دارند و کام و دیگر آن کمتر از مرد ویران است
چون هر یکی بقدر بر توران نیز و چون هنگام در آن کشور وطن آن که بنا بر چند کرده است و در مواضع بر او رفتی عظیم
کار او بکی بود و بنا بر جواطلاق محرم و غیره بقتل رسانیدند بعد از چند گاه منوچهر بحکم جد خویش قصاص ایرج از تور و
سلم را بقتل رسانید بعد از تور افراسیاب که از نسل او و اولاد او بود حاکم توران گشت در زمان او پیدا شد و افراسیاب دیگر
اهمیت دوازده سال آنچه بار دیگر بر روی خود در ایران ملک و بجنگ سیاوش بن کیکاوس و دختر داد و فتنه او انجامید
آورد و آخر الامر بدست کیخسرو و بهمن و ارشان و بعد از آنکه جمعی بسیار بقتل رسید که تفصیل آن در کتب تواریخ مذکور است
از آن وقت تا حال از اهل توران برای ایران زحمت رسیده و میرسد **نظم** بکی گیتی از بد برایران شوی توران
تا چون هنگام جنگ رخ گاو و کاوس بشنید **نثر** بعد از ظهور اسلام علمای علوم و عرفای عالی مقام و جماعتی ذوی الاحترام
و ملوک کرام و امرا و وزرا و از اعیان عقل و فضل و بر خود آسوده اکثر سلاطین کشورستان از آن مکان ظهور
نموده و قیصر روم و ایران و والیان کاه و کران ساختند و دعوای اقتدار کرده میدان روزگار را از اخلاف مشرق پر کردند
سامانیه و سلاطین غزنویه و خواقین سلجوقیه و پادشاهان خوارزمشاهیه و خواقین چنگیزیه و ملوک تیموریه و امثالهم
قرنها بی‌حسرت در ملک ایران و روم و هند و توران و خوارزم و ترکستان متصرف بوده و هم اکنون هر کدام دولت سال

هر قوم که بپرتو علم عرب بنماید توران قومی داده اند و حکم شرع نموده اند که از اهل ایران بیرون شوند آن اقوام و تعمیر
بی‌غوش بدانند ایشان گردد و اسم او و خوار رسد و ولایت ایران سایر بلاد خراسان و قهستان و گرجستان کرده و می‌گفتند
و ملک توران و خوارزم و سایر بلاد مشرق برده و بقیه‌ای آسیا قرو نشسته اگر کسی گوید که قریب دویست هزار ساله ایرانشاه
و تمام ایران و ملک توران شد به حکم خاقانیان شد سپه از کرم بگیرد و لطف خدا و بقدر قدیم جهان که جمع شدند کاین بوش
و علو تو معصیت امر قبلا از دول سپری نمی‌شود کار و لشکر و مملکت و خیال تو ماهیت گشته بگذار تا در تکاری کند **ذکر مولانا معین**
الدین محمد راقم گوید که در سه ربیع الاول در کشور حجاز و مصر و شام رسیده و داخل و در ملک روم ملاقات کرده علمی و دانشمند
و عارفی پاییه بلند بود و در مجلس علمی و عملی از اکثر و داشت مندان که در مجلس بود و چون مجلس روزی سرای جمعی قوی بود
که وساطت علم جلال معارج سعادت و ارتفاع فقه مجمع معارج کرامات حکمت که بر حکمت تقسیم اولی بعلم عملی و علمی
مشغول و اقسام بسیار و مشتمل بر فنون مختلفه است صاحب کتب حکمت شرح آن شئون و بعضی اهل حکمت تحقیق آن
معرفت حکمت در عرف اهل معرفت عبارت از دانستن حقیقت اشیاء و اوصاف و احکام آن چنانکه باشد و دانستن اقوال
و افعال را بر وجهی که مقتضی حسن و عقل بود تا و افعال بعضی از آنها تغییر کنند تقسیم نمودن هر کار بجای خود که
باید بقدر استطاعت نفس انسانی تکمیل که منسوب آنست برسد پس حکمت منقسم شود به دو قسم یکی علم و دیگر عمل هم تصور
حقایق موجودات بود و تصدیق بر احکام و لواحق آن چنانکه فی نفس الامر باشد بقدر قوه انسانی و عمل ممارسه حرکات
و مزاولت صناعات از جهت اخراج آنچه در حیز قوه باشد بحد فعل بشرط آنکه مودی از نقصان بکمال بحسب طاقت بشری
و هرگاه این دو معنی حاصل شود حکیم کامل و انسان فاضل گردد و مرتبه او بلندترین مراتب نوع انسان باشد چنانکه فرموده
حضرت باری در آیه یؤتی الحکمة من یشاء و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و چون علم حکمت دانستن همه چیزهاست چنانکه
هست پس باعتبار انقسام موجودات منقسم شود بحسب آن اقسام و موجودات دو قسمند یکی آنکه وجود موقوف بحرکات ارادی
اشخاص بشری نباشد دوم آنکه وجود آن منوط بتصرف و تدبیر این جماعت بود پس علم موجودات نیز دو قسم بود یکی
علم بقسم اول و آنرا حکمت نظری خوانند و دیگر علم بقسم دوم و آنرا حکمت عملی گویند و حکمت نظری منقسم شود به دو قسم
یکی علم بر آنچه مخالطت ماده شرط وجود او نباشد و دیگر علم بر آنچه تا مخالطت ماده موجود نشوند و این قسم
اخیر باز بدو قسم شود یکی آنچه اعتبار مخالطه ماده معلوم باشد پس بر این وجه حکمت نظری سه قسم شود اول را علم
ما بعد الطبیعه خوانند و دوم را علم ریاضی و سیم را علم طبیعی گویند و هر یکی از این علوم مشتمل بر چند جزو که بعضی
از آن بمنزله اصول باشد و بعضی بمنزله فروع اما اصول علم اول دو فن بود یکی معرفت الله سبحانه و تعالی و مقربان حضرت
او که بفرمان حق عز و علا مبادی و اسباب دیگر موجودات شده اند چون عقول و نفوس و احکام و افعال ایشان
و آنرا علم الهی خوانند **دوم** معرفت امور کلی که احوال موجودات باشد از آن روی که موجودند چون وحدت و کثرت و وجوب

و امکان و حدوث و قدم و غیر آن و آنرا الهی اول خوانند و فروع او چند نوع بود و چون معرفت نبوة و امامت و احوال
معاد و آنچه بدان ماند اما اصول علم ریاضی چهار نوع باشد هندسه و عدد و نجوم و تألیف و اما اصول علم طبیعی ... منقسم بود
شرح این انواع و تفصیل این اصناف مقتضی تطویل است و اتضاح در آنها در این تفاصیل حاصل بعضی اقسام حکمت نظری
این بود که مذکور گشت اما حکمت عملی و آن دانستن مصالح حرکات ارادی و افعال صناعی نوع انسانی بود بر وجهی که مؤدی
باشد بنظام احوال معاش و معاد ایشان و مقتضی رسیدن بکمالی که متوجه اند بسوی آن و این نیز منقسم شود بعلم
تهذیب اخلاق و تدبیر منازل و سیاست مدن و این را فروع و شعب بسیارست و تفاصیل آن موکول بعضی کتب است
و چون بعضی اعلام حکمت معلوم شد و مقصود بیان این معنی است که حکمت بسیار اتفاقی باشد مدارج کمالات و حصول
اعتلای او بمعارج سعادت اول باید که معلوم باشد که نفس انسانی چیست و دیگر باید دانستن که غایت کمال او در چیست
و قوتهای آن کدام است که چون آن را استعمال بر وجهی کنند که می باید بکمال و سعادتی که مطلوب اوست حاصل آید و
آن چیست که مانع او باشد از وصول بمرتبه کمال و آن الهی المعود ترکیه و تهذیب که موجب فلاح و نجات او شود کدامست خدای
تعالی فرموده و نفس و ما سویها فالهمها فجورها و تقویها قد افلح من زکیها و قد خاب من دسیها و تشه ... ان که میان حکمت
مزخرفه زوریه و حکمت الهیه فرق بسیارست آن موروث شقاوت و این مورث سعادت و آنرا ده خیال و این را داده
ذو الجلال **نظم** گر تو خواهی که شقی و ظالم شوی * چند کنی تا که تو حکمت گم شوی * حکمتی کز طبع زاید وز خیال * حکمتی بی
نور فضل ذو الجلال * حکمت دنیا فزاید ظن و شک * حکمت دینی برد فوق فلک * و صلی الله علی محمد و آله اجمعین **ذکر تهامه**
نام دو موضعست در عرب یکی تهامه حجاز و دیگر تهامه یمن و هر یک از آن محتوی بر نواحی چند و قرای دلپسند
هر دو از اقلیم دوم هوایش گرم و آبش کم است دار الملک تهامه یمن شهر زبید است سکنه اش زیدی مذهب همگی قوم
عرب بعضی بادیه و آن در کنار دریا واقع شده ... آنجا واقف بودت ... تهامه ... بعضی اوقات ... وارد شدم
آنجا می تهامه حجاز است **ذکر شمیری** نام طایفه ایست در نواحی هراة و خاف قریب دوازده هزار خانه وار باشند مردم نیکو
نهاد و خوش اعتقادند از ایشان دیده شد بزرگان آن طایفه شیعه امامیه و ادانی ایشان سنی مذهب **گفتار چهارم
در بیان حرف ثاء** ... مراتب ... کشور ... معروفه ... بسیار ... بیشتر ...
شهرهای بزرگ و قصبه سترگ دیده و شنیده نشده مگر نام دو سه موضع که از تحریر آن ناگزیر است ... اقدام می نماید
ذکر ثلج نام قریه ایست در شش فرسنگی بیت المقدس در دامن کوه بزرگ واقع شده قریب دویست خانه در اوست مردمش
همگی شافعی مذهبند چون آن قریه بسته ... نواحی خود سرد است لهذا اهل آنجا ثلج خوانند ... که ثلج در لغت عرب برف را گویند
ذکر ثمد بفتحتین و سکون دال قصبه ایست از بلاد یمن در کوه قلعه محکم دارد و از اقلیم دوم هوایش گرم و سالم و
آبش ... و سکنه اش زیدی مذهبند و قوم عرب از طایفه ... مظفر ... قریه ... مضافات اوست راقم بوده **ذکر ثعلبیه**

... از ولایت چین و سرحد چین از توابع ممالکات و منسوب دار الملک چین است تفصیل چند پاره قریه معموره دارد
هوایش خوب و آبش روان و در خانه های آنجا ... **گلشن هفتم در بیان حرف جیم** مراتب معروفه بسیار و آبادان
بسیار ... بحره و التمنه ... بیشتر نگاشته بود که آنچه در حرف جیم بلاد دیده و قصبات شنیده بیان
مینماید **ذکر جابلسا و جابلقا** اخبار آمده که جابلسا و جابلقا نام دو ولایت یکی در مغرب و دیگری در مشرق از نعمای آنجا
شهر هاشان نوشته اند که هفتاد هزار دروازه دارد از شنیدن آن حیران میگردد و اما از اولاد آدم و از طوایف امم اینجا
نبوده و تمام ... کسی بنظر درنیامده و کیفیت احوال ایشان ... حضرت رسول علی مرتضی در روز ... بجهت ... سؤال ...
بود و معلوم نبود در آن **بیت** سخن کز هر طرفی گوی آید ... سر بریده عراقی ... بجابلسا و جابلقا ... فرق
جابلق و جابلس را ... سید محمد نور بخش صاحب شرح گلشن راز از اهل مشرق
و می گوید که از ... افلاطون و ارسطو ... بعضی ... گفتند که این اسامی ... دو عالم مثالی اند که در جانب مشرق
ارواح واقع است و برزخ میان عالم غیب و شهادت و مشتمل بر صور عالم ... در عالم جابلسا ... در جانب
عالم مثال و ... از ... بعد از مفارقت از نشأه دنیویه ... اند ... جابلقا ... بود ... و آن برزخ
در جانب مغرب ... اثبات شهرهای ... در ... حقایق ... الطیفه ...
که خلق ... عالم ... کرده اند ... صور ... باشند و اکثر را
تصور آن که هر دو برزخ یکی است ... از مفارقت دنیا ارواح ... آن برزخ ... بود و این
از برزخین که میان ارواح مجرده و اجسام واقعست ... مراتب ... و وجود معارج او ... در اشکال ...
... اول ... دوری ... صورت ... این برزخی که بعد از نشأه دنیویست ... بوده ... اند
و دنیوی ... صور ... که لاحق ارواح در برزخ ... اعمال ... اخلاق و افعال و ملکات است
که در آن برزخ ... و این برزخ اول ... بر ... که ... عالم و ماهیات جواهر نورانی
... والله اعلم بحقایق الامور **ذکر جانبک** ... و کشور ... و
نزدیک ... بلاد معموره و قصبات ... مشهوره ... اقلیم چهارم ... و هوای
... و آبش ... و اکثر مواضع ... در کنار دریا واقع ... سمت شرقی ... اتفاق افتاده است
... اهل ... مذهب ... و اکثر ... ظاهرا ...
از ... **ذکر جام** نام قصبه ایست ... از بلاد خراسان ... توابع هراة ... آن
و هوایش ... معتدل ... اقلیم رابع ... مغرب هراة و شمال ... و
قبل از این شهر بوده ... الحال ... قریه ... خانه ... معموره ... اوست

بخانش فراوان و ملاقات اولیای زمان و هر دو عقل ... مذهب و فقه ... خانقاه ... [illegible]

ابن حسن ... عبد الله ... ارباب وجد و حال ... [illegible]

... مولانا عبد الرحمن جامی و خواجه ناصر الدین ... [illegible]

... ذکر جاجو ... [illegible]

... ذکر جاجیم ... [illegible]

[illegible]

اینان را حالت دارد اول ... دوم ... [illegible]

ستیم ... [illegible]

[illegible]

والسلام علی من اتبع الهدی ذکر جیل بفتح جیم ... جیلان از نواحی شام و ... شهر الاقصه و ترشیش
و ... در کنار دریا واقع و ... خوب دارد و ... سلطان ابراهیم ... در ... اهل روزگار است ذکر
جیان نام ... از زمین ... و قوم ... از آنجا ... و جمعی ... ذکر جید
اول و دال ... از ... که ... مغرب ... و اکثر ...
... و ... در ... آن ... خانه ... و ... هزار خانه ... در او است
از اقلیم دویم و هوایش گرم و آبش کم و مردمش ... اکثر شافعی مذهب و ... و در آن ... باشد
... در خارج ... و ... آن ... کنار دریا اتفاق افتاده و اطرافش ... است ذکر
جیاهی بکسر جیم ... از ... راقم ... و مردمش ... ذکر ...
بضم جیم قریه ایست ... از توابع ... مردمش ... شافعی مذهب ... از ... اعمال واقع و ...
شمالش ... هزار خانه در اوست و ... آبش از کاریز و هوایش ... راقم ... من هم ...
و ... هم ... آب و هوای ... است ذکر ... بکسر جیم ... نیکان ... گویند
از اقلیم رابع و اطرافش ... آبش از رود ... و هوایش معتدل ... حاصل
... در زمان بنی عباس ... معمور بوده ... هزار خانه در اوست و ... قریه معموره ... اوست
... مردمش ... شیعه مذهب و ... از شیراز ... ذکر
... ذکر
... در قدیم شهری عظیم بوده ... ایام ... خراب شده ... امام جعفر الصادق ... گویند
... ذکر ... بکسر جیم ... از فارس ... شیراز ... هوایش گرم و آبش از رود
و مردمش ... شیراز ... ذکر
... از خط شیراز ... ذکر ... باشد و ...
ذکر جوبیار ... از اصفهان و ... آن ... و ... راقم ...
... و آن ... جمیع ... واقع و
اطرافش ... آبش از کاریز و هوایش ... شیعه مذهب ... مردم
... ذکر ... بکسر اول ... از ...
از ... در قدیم الزمان ... معمور بوده ... اکنون ...
... در زمان سابق ... دار الملک ... و ... افتاده

افتاده

افتاده آبش ... و هوایش ... از اقلیم ... و ... ذکر ...
مردمش ... مذهب ... قوم ... ذکر ... و ...
... که اطراف او را آب احاطه کرده جمیع ... جزیره ...
... اقدام ... الکاهل ... از ... خود ... ذکر ...
و ... و ... روم و ... و ... و عمان و ... و عجم ... هزار جزیره ...
... نام شهری است ... مغرب ... در کنار دریا ... شیعه ...
و ... مشهور ... سنی ... مذهب و ...
واقع ... ذکر جعفر آباد نام ... در عراق و فارس ... میان قم و قزوین واقع
شده و ... ذکر جلالیه بضم جیم ... الالف
و ... واقع ... اکثر ...
شمالش کوه ... قریه ... هزار خانه در اوست ... هوایش ...
... در ... از ... مذهب ...
... آید که ... آن ... و ... ملکان ... و اهل ... یک
... شرط ... در آن مکان ... تمام ... و ... آب
... کنند و بعضی ... در آن آب غرق ... و ...
مذهب ... چون ... بسیار ... مردان ... و زنان
... آب غسل کنند ... مخصوص آن مکان ... آورده خود را
... مذهب ... و ... ذکر ...
... بعضی از عقاید ... ایشان ... و ...
... ایشان ... مذهب ...
... جمیع ... ایشان ... عقاید مختلفه دارند ... از ...
... که صانع موجودات و خالق مخلوقات ... افعال و اقوال ...
... ایشان ...
... موجودات که ... اعمال ... اقوال ...

واحوال رشید موجود در جمیع عقد و اصول کرد بعده اثر در مها لقوة فاعله و کثرة عبادة و قدس اریس ریاضیه عالم را اسکان
کرده و مرتب نظم و نسق کرده دره حیثیه دار کتم عدم موجود آورده و جمیع امکان عبد که کتاب سماوی است بر این معنی کامل حقیقت
بعضی بر سر حیثیه از مراتب ملکی مربوط بعضی بمصالح و حشر و ظاهر و از حکومت و چون نفس ناطقه جواهر ملکوتیه هم که مراتب
او هما جمیعا آنکه به فعال الکونیکی از منصب صادر برسد چنانکه آن منصب کرد و تا مرتبه سید و جمیع متصور کمال انسان شود
مثلا یکی از ارواح انسانی که در علم و عمل بمرتبه رسد که قابل منصب رسالت کرد و اطلاع او را جاری کرد اثر بعد از
نهایته بود برسهای موجود منصب موجود و هوی متصور شود و همچنین سایر مراتب ملائکه و فرشتگان بعد رحلی بر ابدال را
مراتب و نهایه و نه عدد و نه غایة باشد و اتفاق است که گویند اعمال بر دو قسم است قسمی کردنی و قسمی با کردنی اما کردنی چو
توبه آوردن در سجده یعنی در کتاب سماوی با قدام و قیام آن امر و حکم صادر شده و چون عبادت متصور نمی شود
لازمی از عفو کردن و روی با قضا آوردن و علم آموختن و احسان کردن و مظلوم نمودن و زنا ایستن و امثال
رسم با کردنی شود چون کشتن و نا بردن سلاح ... و کردن و ظلم نمودن و دزدی کردن و امثال اینها
جنانچه از دانشمندان و حکما چنان است که گویند که معبود حقیقی و صانع موجودات منزه از مخلوقات باشد و او را
از اتصال و آثار مخلوقات مبرا بوده اند و خلق را چنانکه مذکور شد کرده رسند اعمال و کمیه افعال شناسند در کتب بسند
مسطور و در زبان ایشان مذکور است که صانع حقیقی در ابتدا بترکیب سخن با برده راستی یعنی طبیعه را ایجاد کرد و او را
بیون یعنی حقه داد یعنی طبیعه چهارده چیز را ابر حق در وجود آورد اول زمین گویند و بعد آن هیچ کون و جنس
و هر کونه صید ملک چون است و هر جوهری یک در تیج و تحت آن است دوم آب و آن فوق زمین است سیم آتش و آن
بالای آب است چهارم هوا و آن فوق آتش است پنجم اسمان و آن محیط هوا است ششم انهار یعنی انابته و موج
وی بالای اسمان است هفتم مهتاب یعنی ماده و آن ده برابر همه است و طبیعه جمیع آنها را فرو گرفته است که
عدت محق همه را گرد و ما لا رود هشتم طبع اسمان که ادراک اصوات میکند نهم طبع هوا که حرکات حسی دهم
طبع آتش که ادراک صورة و لمس صورت است یازدهم طبع آب که ادراک صورة و لمس و ذوق میکند دوازدهم طبع زمین که ادراک
صورة و لمس صورة و طعم و شم می نماید سیزدهم طبع انسان که ادراک حب و تودد است که تمیز همه میکند و فرق می کند در
حسن و قبح و این و آن میکویند چهاردهم طبع ماده که ماده است که جمیع اشیا از آن حاصل میشود یعنی گفته اند که وجود
مراتب دارد فوق و تحت و میان و مجموع چهارده مرتبه با مرتبه عبارت از وجود حق و ذات مطلق است و اکر بعضی
از ایشان گویند که از حق مطلق اول طبیعه موجود آمد آنگاه از طبیعه زمان خلق شد و از زمان عنصر اعظم یعنی ماده
موجود گشت و از ماده انحصار در وجود آمد و از انحصار ستارگان و از حس و تماس موجود شد ستارگان عبارة از قوة عقلی
و از حس عبارة از جذب علایم طبیعت و تماس عبارة از قوة جسمی است از ستارگان طبایع موجود شد و از ارواح حس و حرکت

دلیلی موجود آمده و از تماس حواس ظاهری موجود کردید بعد از آن اسمان و هوا و آتش و آب و زمین ظاهر گشتند انتها و بعضی
در بهار و بعضی گویند فرشته بودند و بعضی موجود خواهند بود و بعضی از ایشان گویند که حق عبارة از زمان و بعضی طبیعت و بعضی
روح و بعضی انسان اگر حقیقت و فرقه گویند که حق تعالی نور است در خانه اشراق و حکمت و نهایت صفا و از حلول و مکان مبرا
و از جسم و جسمانیت منزه و مجرد و بسیط و صاحب صفات و جمیع موجودات و حق مطلق موجود و هیچکس جز فاعل و ایجاد و موجود قوی
و کوتاه کویند که موجود حقیقی وجود ذات بحت و در احصر نبوده و وجود ذات معتبر و عدم از وطریق وصول بحضرت او حضرت وحدت جمع
و جمیع شهود و عیب و عوالم حواس ظاهری و باطنی و اشارات متعدده از این گویند در معنی که عالم اعیان بعد از عدم
شده هم و در آن حضرت در خواب و صورت بوده و چون از خواب بیدار شد یعنی تعقل منور عالم موجود آمد و بعضی گفته اند که
ابتدای تحت در مقام جمعیت بر نحو باشد یعنی بیرنگ ولون و در آن وقت از الوان و اشکال اسرار او از حجاب ظهور سلب
بود آن جا مدة از آن مقام تنزل نموده تشخص اراده برسیدن مقام و اوراد و اطوار و غیرت بحث و باقی موجودات را
بر سیاه از پرده پوشی جلوه گاه هستی آورده و همچنین از ذات یک در نقش آفرینش جلوه نمود و ذات و صفات و اعیان و مختلف
ایجاد موجود از آنجا مرتبه تنزل کرده بعد مرتبه دیگر را آفرید و در هر وقتی که حکمت ازلی اقتضا کند موجود نو عالم را آفرید
کنند و کویند بعد از هر مرتبه آن نوشته باز تجلی سرمدی از ابن حقیقت مرتبه وجود وجود دارد و همچنان او قوة می کند و بعضی در حقیقت
کلمه حق تعالی ظهور تجلی ... اند که تخفیف کرد و حجاب را صفات و اسباب طرق و صول موجود و اسباب قرب
و حق تعالی ظهور حقیقت ذات میباشد و تعالی باین الاسرار دلا قرب حقیقت مطلق بعدت زوال ... بر هر نوعی از انواع ملک و
و اوامر و نواهی و اعمال و احوال و اشخاص موجود حقیقی را بر باقی کند و در وحدت طرق و تعلقات و موجودات مخلوق
هر اطوار باید و ظهور قدیم و دایم ظهور الوهیت حقیقت و فیض مقدس کرده اند که بعد از وجود و ثبات انوار و لیته و سموی و ستر
حقیقت دارد که عبارة از ماده است و باتفاق ابدی است و خلاف نیست و هر چه است بکرده و وجود او از جبل بر دوش
اوست و وجه او مکانی است که ابد است و نه زمان بلکه قدیم است و نه کشش و زمان و دور نیز از بعده و ملتفت است
و ماده سماوات بر طریق حقیقت و جهت کویند که ارواح ایشان برقت در ...، اگر از جاه امتیاز ... که حق تعالی احدیت است اکر بعضی اتفاق تعین موجود
بیند حق در ماده و هنر اینست حقیقت ... بعد با اکر ... مرتبه بینند و حق تعالی جمیع نماید و اگر و در
مقدار ان حقیقت و ما اعمال حسنه ... احوال انسان بینند و نیز در حوالی کرده و خطوط شوند و جون زمان
و دوره حقیقت رسد باز بعالم سفلی رجوع نمایند تا بار دیگر بسلوک عمل کنند آنگاه الامر موافق عمل ثمره بینند اگر
بهشتی اند بر حسب مقام نیکو بینند که جمع کرده اندر ادر آمدن در بهشت بینا است و میسر است و احقایق عالم سفلی
بعد از حیرت و ... آن بیشتر احوال و اعمال نیک ... که در ماده بعضی کردن از ان هیچ رحمت و بهشت و امثال
الحمد لله از بعد قدرت ... از صحرا اسرار ... شب بهار ... که در سفید ... موجود جنت و جهنمی شود و کوه با جماعت

و نخبه جز مراد خود را آنچه شناخت عوض کرد که در روی زمین هر چند گردیدیم هیچ کس را ندیدیم را مجید گفت که زمین
پر از کیسه است او در قیدگاه شده در این روزها عجیبی از ما ظاهر گشته و اکثر برای خدا است و ما ایم لهذا این نوع چیزی بنام
و ایضاً گویند جمعی که به کار و تنبه روزگار رفته در این عالم باید و شیر و ببر و چیتا و گرگ در ملک و جوکی و شغال
روباه و مار و عقرب و حشرات الارض و نبات و معدن هوشه خواهند بود و در خور هر عملی تنی که یکی از آنها شناسند
و جمعی که بعبادت کنند و کار و از باشر از نو خود نیز روند و در آنجا مدتها مانند و در خور معصیت خود عذاب کشند و باز
به دنیا آیند و بعضی نیک و بد اشتغال نمایند بر علم شد و آن بهشت را یا در شد هشت اندر تمام و او را خبر سجنید هم در آن
و چون اندر پادشاهی خود در اثر وفق عمل خویش تمام کند اندر دیگر پیدا شود و سجید زن او گردد و نیز گویند که
ستاره که این مردم هر چیز که رو نیکوکار بود و نزد قوتی ریاضت و مجاهده نورانی شده و در آسمان ستاره گشته و
نیز گویند که زحل پسر آفتاب بوده و مریخ ولد زمین بوده و آتش یار کش ظهور کرده و زهره والد جادو گو و عطارد
ولد قمر و قمر پسر انهر جانی بوده و جمعی گویند که آسمان موجود نیست و بنظر چنین می نماید و نیز گویند که ستاره‌ها
ثوابت موجود و خبیثه و آنچه در شب می نماید آنها روزها است از زمین است که مرجع هر روز و ابر و باد و قوت می‌نمود و اند و برای
آسایش اهل بهشت مرجع کرده اند و بعضی اعتقاد دارند که جن و فرشتگان واقعند و در قرار آن موجود می شناسند و بر سما
و بشن و مهیش بسطر او خواسته داد و را موجود تحقیق گویند که عم این ان زحل و مرد و لنگ است و زهره و مریخ عقارب و
و بیکانگان و مشتری مرتبی و هیبتی گویند کلام آسمانی آن کرده که هیچ یک از طوایف امم برای تعلم نخستند و بعد از
کسب ایشان در عالم بهم رسیده گویند این کلام فرشتگان و قوا اهل آسمان است آن بید از جهتهای پیوسته
و برای نظام عالمیان ظاهر کرده اند و است و هر که خواهد از بید دلیل بر مذهب خویش تواند برآورد و از آنجا
استخراج نموده اند که دلیل بر محو حکمه و اما بعد الی و الی دو جود ته و قیراتیه و لکری
جرمی و مسلمانی و مسیح و تشیع و تفوق و جبر هم از آنجا بر آید و در اصطلاح ایشان هر کس در مذهب یقین دارد
نباشد و بابا می ال یاستود و افعال انجمند و اقدام نماید او را الکس خوانند یعنی جغربه و جنس هر انکه
نزد هنود ان زمان جوهریست قدیم بذاته و مجرد از ماده که همیشه موجود باشد و قابل عدم نیست و زمان بر سه
قسمست ماضی و مستقبل و حال و چون تغیر پذیر نباشد لهذا ماضی و استقبال و حال حقیقة صفة زمان نباشد
بلکه مراد آن صفة حقیقیه حاصل در افعال است که در زمان کرده شود و جمیع افعال زمانه از طریق مجاز
ماضی و حال و استقبال گویند و بسبب گردش و اختلاف اوضاع آفتاب زمانه را روز و شب و ماه و سال و فصل
خوانند و هنود ان بر آنند که مدار عالم بر چهار دوره است دوره اول ست جگ مقرر باشد و مدت
این دوره هفده لک و بیست و هشت هزار سال و در این دوره عالمیان از اعلی و ادانی در طریق صدق و صفا

باشند و اوقات خود را همه در رضای باری تعالی صرف دارند و در خیرات و حسنات مشغول گردند و عمر طبیعی مردم در این دور
لک سال بوده باشد دوره دوم ترتیا جگ مقرر است و مدت این دوره دوازده لک و نود و شش هزار سال و در آن وقت
ربع مردم از اوضاع خلق بر خلاف رضای باری تعالی است و خیرات و حسنات نیز کمتر شد و عمر طبیعی مردم ده هزار سال
باشد دوره سیوم دواپر جگ مقرر است و مدت این دوره هشت لک و شصت و چهار هزار سال در این دوره نصف اهل
جهان اوقات خود را بکردار رسیده و افعال ناشایسته گذرانند و نصف دیگر خیرات و حسنات و عمر خود را صرف عبادت کردی
و عمر طبیعی مردم در این دوره هزار سال باشد دوره چهارم کلجگ مقرر است و مدت این دوره چهار لک و سی و دو
هزار سال و در این دوره اهل جهان با فعال شنیعه و اعمال رذیله موصوف باشند و شرارت و فساد در طبایع ایشان
غالب گردد و عمر طبیعی صد سال باشد و چون چهار دوره یکبار دیگر کلجگ گویند و چون
یکبار یکی به انجام رسد یکروز از روزهای عمر اندر گذرد و باز بهمین ترتیب دور گیرد و از ایام زندگانی مهادیو
تمام شود گویند چند ان اندر و مهادیو آمده و گذشته که علم آدمی بر آن محیط نیست و آنچه بر او در کتب ما مذکور است
مهادیو موجود هزار و یکصد و از عمر او پنجاه سال و نیم گذشته است و شروع در نیمه دوم سال پنجاه و یکم گشته
و چون عمر برهما تمام گردد دوازده خورشید در آسمان شود و عالم و عالمیان فنا شوند و چیزی بر جای نماند
خوانند یعنی قیامت قایم گردد و آنگاه برهمای دیگر ظهور کند و از نو جهانی پدید آورد و هم بر این منوال
و اکر اعود نهایت نباشد و نیز گویند که بت‌ها فرشتگان اند و آن صورت مهادیو و ناراین و چکل رو جانب و پرستش
آنها باعث قرب باری تعالی است نه الوهیت و صنم خدا است این چنین سخن گفتن بر اهل خود رنه روا است چون از آن
مجموعه معنوی و تعلیق لفظ ایشان با دیدن قدر رسیدن او لیکن و نیز گویند چنانچه در فروع خود از چهار وجه
و جوان کامل باشد تعظیم نمودن آن لازمست اکنون چند انکه زن خواستن نزد هنود وان بر انواع است اول
انکه اگر زن شوهر نداشته باشد شوهر دیگر تواند نمود و چنانکه باشد بر سرام کهتریان قتل کرده زنان ایشان
با برهمنان شوهر نموده و فرزندان آوردند دوم انکه اگر زن از شوهر خود جدا شود و خواهد که شوهر دیگر کند
چنانکه جوجن کند می اول زن پر اشر خود دوازدهی پسری آورد و بعد از آن زن با دیگری شد سیوم انکه زن بی
شوهر خود با پدر و سیلت خواهد آن بکشد چنانکه راجه بل زن خود را نزد برهمنی فرستاد و از وی پسری یافت چهارم
انکه اگر پسری از پدر جدا و از او بر یکی باشد زن برادر خود را خواهد گرفت چنانکه سرجودهن کند زن برادر
خود را که از او در یکی بود نکاح نمود پنجم انکه چند کس از هم کیشان یکی زن خواهند گرفت چنانکه دختر راجه دروپد
پنج تن نکاح نمودند و دختر یا پدر راجه راده تو عقد کرده و گفته اند که در قدیم زن و شوهر منصور بود و هر زن
که خواهش مردی نمودی با او نزدیکی می کرد و آرزوی آن زن بر آوردی انکه زن عادی بامردی

اسیر شیر این آن جماعت را چو گناه در طول شب به عادت دعائی کرده که هر زنی که با بیگانه اختلاط کند دوزخی باشد
از آن وقت زن و شوهر مقرر گردیده و گفته اند که زن بر دو قسم است یکی زن معین است که با بیگانه آمیختن روا
نباشد و دیگر زن هرجائی باشد یعنی فاحشه و اختلاط با ایشان زنا نیست چه که زنا آن کس با زن بیگانه اختلاط نماید
زنان فاحشه در اماکن مشترکه هستند و ایشان بسیارند و قدمای ایشان همه فلکی شهوة از و ارادة و مساوات مقرر
واجب عمل را موجب درجات و حسنات دانسته و مزد و اجرت نگرفته و خلاف مذهب ندیدند و ایضا گویند اگر خواهد
زنیا نکاح نمایند با آن زن نجیبه و اصیله و نیکو قیافه و باکره باشد و او نسبتی و خویشی و پیوندی نیست
المجامعه نباشد و تا ده وقت حیض و نفاس و در میان امثال او اقران آشکار باشد و اگر شوهر زن فوت کند بعد از آن
شوهر کردن روا نباشد و اگر خواهد خود را با شوهر خود بسوزاند نزد خویشان بوده با کم خوری و عبادت مشغول شود
و اگر خواهد بسته شود و هر روز بعضی خود را با شوهر بسوزاند کسی نیز حرام او نگردد زیرا که اگر زن بسته شود و شوهر خود را از
بیرون آورد وقتی که ... دیگر نگیرد و ایضا گویند که آنزدیک جانوران و کشتن ایشان گناه بزرگ باشد و خیانت
کردن و دروغ گفتن روا نباشد و عار دانند و ایشان اکثر بالطلاق فاسق و بیره است و در شرایع
ایشان احکام دشوار بسیار است بعضی ... و شیئی الله ... را الا اقتضی **ذکر جگناتهه** بکسر جیم و سکون کاف
فارسی و نون مع الالف و سکون تاء و هاء فوقانی نام بتی است نزد هنود و او بتخانه عظیم ایشان است نام بت را هم
اندراجه و آن شهر را جگناته موسوم ساخته اند آن شهر در کنار دریای هندوستان و در اقصای بلاد ... آن است
و بیست هزار خانه در اوست و نواحی بسیار و قرای بیشمار مضافات اوست از اقلیم دوم و هوایش گرم و خاکش ...
جمیع هنود از بزرگی آن بتکده ... و ... او را عجایب ... حکایت عجیب از آن نقل کنند
گویند سالی یکروز معین سخن گوید و گروه هنود از آن اطلاع یابند و از آینده خبر دهد و از احوال عالم اعلام
نماید آن بت ... آدمی ... و ... مانند ... گویند
یکی از ملوک اسلام بر آن دست یافت ... روز آن بت را در آتش نهاد ... و آن که ...
... گویند ... بت ... بر ...
آن بت ... عرابه بغایت بزرگ ... عرابه عظیم است که صد هزار ...
... هزار گاو ... هزار ... و ... عرابه ... کنند و آن عرابه
... و ... آن بتکده ... خود را
فدا سازند ... اعتقاد ... **ذکر جیول**
پور شهر ... هندوستان و آب و هوایش ... باز ...

ذکر جلال آباد قصبه ایست جنت بنیاد و آن قصبه ما بین کابل و ... و افغانستان و
... هوایش گرم و ... و ...
... و قرای ... مضافات اوست با باغات فراوان ... و در ...
آن قصبه را شاهنشاه جلال الدین اکبر پادشاه ... **ذکر جلندر** ...
... هوایش ... گرم ... از
... و ... قرب ... خانه در اوست ...
گویند که ... **ذکر جعفرآباد** ...
... در عراق و فارس ...
ذکر جنابد نام ... از قدیم ...
... روم و توران ...
... و ... آن طایفه ...
ذکر جلال آباد نام قریه ایست در عراق و فارس ... جلال آباد و قزوین و قریه ... **ذکر جلولا** نام ...
... هندوستان در اقلیم اول ... **ذکر جروه** نام قریه ...
... **ذکر جاجرم** نام ...
... **ذکر جو** ...
... قدیم الزمان ...
... هزار خانه ... از اقلیم ... هوایش ...
... سلطان ... و ...
... و ...
... **ذکر جنوبه** ... بفتح جیم و سکون نون و واو مع الیاء و سکون ...
... قدیم الزمان ملوک روم ...
... آن طایفه ...
... **ذکر جبل ...** ...
...
... **ذکر** ... آواز ...

نمود حمل ... راقم چند یوم در میان آن قوم بوده و آثار اینها مشاهده نموده الحق طرفه غریب نوازند و در این شیوه ممتازند ذکر

جنیبن بفتح جیم و فتح نون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن امیر [illegible]

[illegible] شعر [illegible]

[illegible] دار السلطنه تبریز [illegible] قطب العارفین حضرت محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

بوده از آن پس بر خوردار شد ذکر راجه بیرنایک چند این راجه بصورت ... [illegible] ... از خاندان قدیم و راجه های لازم التعظیم بود

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بلاد خوی واقع شده و در بین تبریز و خوی اتفاق افتاده طرف شمالش کوه قریب و بحیره طرف جنوبش واقع شده قریب هزار خانه [illegible]

[illegible]

ذکر چین کشوری معروف و دیاری موصوف از اقلیم اول و دوم و سیم مشتمل است [illegible]

[illegible]

[illegible] **اول** [illegible]

[illegible] **دوم** [illegible]

[illegible] **سیم** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **ذکر** [illegible]

[illegible] **ذکر** [illegible]

[illegible] **ذکر** [illegible]

[illegible]

[illegible] **ذکر حجاز** [illegible]

[illegible] **ذکر جده** [illegible] **ذکر صعده** [illegible]

حرم [illegible]

[illegible] **ذکر حرم آباد** [illegible] **ذکر حران** [illegible]

[illegible] **ذکر حسن آباد** [illegible] **ذکر حسب** [illegible]

[illegible] **ذکر حله** [illegible]

[illegible] **ذکر حصن کیف** [illegible] **ذکر حصن الاکراد** [illegible]

[illegible] **ذکر حلب** [illegible] **ذکر حموه** [illegible]

[illegible] **ذکر حمص** [illegible]

[illegible] **ذکر** [illegible]

[illegible]

شیخ ابراهیم [illegible]

[illegible]

باشند اخبار وآثار وارد شده ... اخلاص کرده اند از برای خالق خود و امید ثواب از او ...

اگر چنین جماعتی را ببینی ایشانند شیعه جعفر ... شیخ طوسی ... روایت کرده اند از حضرت امیرالمؤمنین ...

... حضرت فرمود ... شیعیان ...

امیرالمؤمنین ... نظر کرد ... شما سیمای شیعه ... سیمای شیعه ...

... از بسیاری شب زنده داری ...

... از بسیاری روزه ...

... شیعیان ... و نیز حضرت صادق فرمود که شیعه ... و دعوی تشیع کنند ...

... شیعه کسی است که موافقت کند ...

شیعیان ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

که این لسعت اشد است نظم هرچه گویم عشق را شرح و بیان چون بعشق آیم خجل گردم از آن گرچه تفسیر زبان روشن گر است لیک عشق بی زبان روشن تر است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... اول بدایات دوم ابواب سیم معاملات چهارم اخلاق پنجم اصول ششم اودیه هفتم احوال هشتم
ولایات نهم حقایق دهم نهایات ...

[illegible]

... اول عام دوم خاص سیم خاص الخاص ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اول احسان دوم علم سوم حکمت چهارم بصیرت پنجم فراست ششم تعظیم هفتم الهام هشتم سکینه نهم طمأنینه دهم همت [illegible]

[illegible]

قال الله تعالی هل جزاء الاحسان الا الاحسان [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] مرتبه دوم [illegible]

[illegible]

سیم [illegible]

[illegible]

[illegible] قال الله تعالی [illegible]

[illegible] اول [illegible]

[illegible]

[illegible] مرتبه دوم [illegible]

[illegible] مرتبه سیم [illegible]

[illegible] قال الله تعالی [illegible]

اول [illegible]

[illegible] مرتبه دوم [illegible]

[illegible]

مرتبه سیم [illegible]

[illegible] قال الله تعالی [illegible]

[illegible] اول [illegible]

[illegible]

[illegible] مرتبه دوم [illegible] مرتبه سیم [illegible]

[illegible] اول [illegible]

[illegible] مرتبه دوم [illegible] مرتبه سیم [illegible]

[illegible] قال الله تعالی [illegible]

[illegible] اول [illegible] مرتبه دوم [illegible] مرتبه سیم [illegible]

[illegible] قال الله تعالی [illegible]

[illegible] مرتبه سیم [illegible]

پس میگفتند و اکنون اثری و علامتی و صاحب علامت نشد غیر از حق ... پس باقی نماند از اثری و علامتی ... کل شیء هالک الا وجهه ... وجه ذو الجلال والاکرام

است چنانچه قال الله تعالی ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید ...

[illegible]

[illegible]

و احکام محبت [illegible] اگر کسی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اتصال [illegible]

[illegible] فتدلی فکان قاب قوسین [illegible] اتصال [illegible]

[illegible]

[illegible] اول [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

اجمال حالات حضرت السید صدر الدین قدس سره

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

والمرتبة العليا [illegible] معرفة الصانع تعالى بما له من صفات الكمال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] اول [illegible] دوم [illegible] سیم [illegible] چهارم [illegible] پنجم [illegible] ششم [illegible] هفتم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فرد [illegible]

[illegible]

[illegible] نظم [illegible]

[illegible] نظم [illegible]

[illegible] ششم [illegible]

[illegible] فرد [illegible] ششم تسلیم [illegible]

[illegible]

[illegible] نظم [illegible]

[illegible] فرد [illegible]

[illegible] نظم [illegible]

[illegible] بیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

کن نفحات ربی محیدان المحسنین یعنی دستور است اول صورت از محیدان محسنین مشغول‌اند سی و پنجم [illegible] و مراد از عدل راستی کردن است در همه امری خواه با غیر و
خواه با خود حقتعالی فرموده ان الله یأمر بالعدل والاحسان و حضرت رسول خدا بیان فرموده که عدل ساعة خیر من عبادة ستین سنة و نیز فرموده بالعدل قامت
السموات والارضین و بر ایشان گشاینده عدل سلطان السلطان و عمارة البلدان نظم اگر بخت مملکت شاهی عدل کن کز این نگاهی تخت الاستوای [illegible]
ملت پادشاه استواری از عدالت [illegible] شاه عادل [illegible]
[illegible] سی و ششم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سی و هفتم عفو [illegible]
[illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چهل و یکم [illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نظم [illegible] چهل و سوم [illegible]
[illegible]
[illegible] چهل و چهارم [illegible]
[illegible]
[illegible] چهل و پنجم [illegible]
[illegible] چهل و ششم [illegible]

نفس رغبت [illegible]
[illegible]
[illegible] چهل و هفتم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] چهل و هشتم [illegible]
[illegible]
[illegible] نظم [illegible]
[illegible]

[illegible]

اکثروا ذکری باللیل و النهار ... قال رسول الله من اکثر ذکر الله عز و جل احبه و من ذکر الله کثیرا کتب له برائتان برائة من النار و برائة من النفاق

[illegible]

ذکر احادیث که مخصوص حلق مجالس ذکر وارد شده

[illegible]

ضرف علی وادوجهل الناس یعلمون و یکفرون و یرفعون اصواتهم [illegible]

شواهد این بیان است و از آنچه مذکور شد معلوم حاصل و منصف میشود که [illegible]

ظاهر مشایخ صوفیه [illegible]

شواهد و در فرض تسلیم جواب میگوییم که مشایخ [illegible]

[illegible]

بدینسان بعد از آن قصر عن ذلک [illegible] یا سلمان یا جندب ان معرفتی بالنورانیة معرفة الله عز و جل و هو الدین الخالص [illegible] منصور [illegible]
اجازه یعنی مرشد آنست که [illegible] تدریج نور امام در [illegible] و کتاب کافی روایت شده از ابی خالد کابلی که گفت
سئلت ابا جعفر عن قول الله عز و جل فآمنوا بالله و رسوله والنور الذی انزلنا فقال یا ابا خالد النور والله الائمة من آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم الی یوم القیامة
الذی فی السموات والارض والله یا ابا خالد لنور الامام فی قلوب المؤمنین انور من نور الشمس المضیئة بالنهار و هم الله ینورون قلوب المؤمنین و یحجب الله
عز و جل نورهم عمن یشاء فتظلم قلوبهم [illegible] آدمی مجمل عالم و عالم مفصل آدمست [illegible] مجمل [illegible] شعر جهان
انسان شد و انسان جهانی [illegible] و خطاب سرور اولیا علیه التحیة والثنا فرموده است عربیه اتزعم انک جرم صغیر و فیک
انطوی العالم الاکبر و محمد بن ابی جمهور الحساوی در مجلی و غیره از اهل عصمت روایت نموده که ان الصورة الانسانیة اکبر حجة الله علی خلقه و هی الکتاب
المبین الذی کتبه بیده و هی الهیکل الذی بناه بحکمته و هی مجموع صور العالمین و هی المختصر من العلوم فی اللوح المحفوظ و هی الشاهد علی کل غائب و هی الحجة علی کل جاحد
و هی الطریق المستقیم الی کل خیر و هی الصراط المستقیم الممدود بین الجنة والنار نظم [illegible] عیان [illegible] نهان [illegible]
والنفس [illegible] انسان کامل [illegible] و ایضا از علی بن موسی الرضا علیه التحیة والثنا روایت شده که [illegible]
هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین [illegible] الانسان [illegible] العبادة [illegible]
انما العبادة التفکر فی امر الله [illegible] صادق [illegible] افضل العبادة [illegible] التفکر
فی الله و فی قدرته [illegible]
[illegible]
[illegible] مفتاح الاسرار [illegible] خاطر سالک [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] قیام و رکوع و قعود و سلام [illegible]
قال النبی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ابوبکر

اجدبک [illegible] اولیا [illegible] صورت مرشد [illegible]
شیطان [illegible] شعر [illegible] ولی در ذات حق محض [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مثنوی [illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] خیال روی تو [illegible]
[illegible]
[illegible] فلسطین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] نوح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اول [illegible] دوم [illegible]
[illegible] سیم [illegible] چهارم [illegible]
پنجم [illegible] ششم [illegible] هفتم [illegible] هشتم [illegible]
[illegible] نهم [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

ست و الف و هفتاد و دو هجری [illegible] شد و [illegible] و هزار گز [illegible] و اکنون [illegible] قاهره گوید صاحب معجم البلدان
گفته که عمارت و کثرت [illegible] که در آن [illegible] هزار مسجد [illegible] حمام [illegible] که بتحقیق [illegible] قاهره قریب [illegible] هزار
[illegible] هزار دکان [illegible] هزار [illegible] مسجد جامع [illegible] خانقاه و زاویه [illegible] حمام [illegible] هزار [illegible]
[illegible] عمارات [illegible] خانه [illegible] که از [illegible] الشمس [illegible] شهر [illegible]
[illegible] قریب چهل هزار [illegible] و [illegible] جمیع عمارات [illegible]
[illegible] سنگ [illegible] شده [illegible] هزار [illegible]
و سنگ [illegible] جوامع و مساجد [illegible]
[illegible]

[illegible]

که چون جوهر خواست که مصر جدید بنیاد کند در آن وقت حیات کند اهل نجوم را احضار فرمود که طالع سعد اختیار کنند و عمله و کارکنان را گفت اساس
نموده قوایم چند از چوب بر اساس او نهادند و در ریسمان بسیار بر آن قوایم بستند و جرس فراوان بر آن ریسمانها استحکام دادند که در هنگام [illegible]
کارکنان و منجمان ریسمانها را بحرکت آورند [illegible] استادان مشغول ساختن و سنگ و گل انداختن شوند [illegible]
روزی نموده و بر قوایم اساس نشسته جرسها را [illegible] که کارکنان و منجمان ریسمانها را حرکت داده اند یکبار فعله و عمله [illegible]
مشغول شدند چون اهل نجوم دیدند که کار گذشته فریاد برآوردند که لا لا القاهر فی الطالع مقصود جوهر آن بود که طالعی اختیار نماید که اقلیم مصر از تصرف
اولاد المعز بیرون نرود و چون المعز [illegible] از مغرب بدیار مصر رسید [illegible] و کمال [illegible] شهر را بقاهره موسوم گردانید [illegible]
[illegible] که گردش افلاک و اوضاع کواکب چنین معلوم میشود که بلاد مصر [illegible] بتصرف طایفه ترکان [illegible]
انجام [illegible] اهل مصر بموجب فرمان المعز اسکندریه و [illegible] و مکه معظمه و مدینه منوره از تصرف اولیای بنی عباس بیرون آورده [illegible]
و الشام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نظم

[illegible]

[illegible] **(شیخ محمد بن شیخ [illegible])** [illegible]

[illegible] صاحب فضایل بود [illegible] علوم ظاهری [illegible]

[illegible] فضایل انسانی و کمالات نفسانی [illegible]

[illegible]

[illegible] علوم غریبه [illegible]

[illegible] علم [illegible] در کیمیا [illegible] کیمیا [illegible] سایر علوم و فنون [illegible]

[illegible] تحصیل کند [illegible]

[illegible] اهتمام [illegible] صاحب [illegible]

[illegible]

[illegible] **نظم** [illegible]

[illegible] کشف و تحقیق [illegible]

[illegible]

[illegible] کلام مجید [illegible] الاول و الآخر و الظاهر و الباطن [illegible]

[illegible] اعداد [illegible] صورت [illegible]

[illegible] عدد [illegible] مربع [illegible]

[illegible] خانه [illegible] یکسان نباشد [illegible]

[illegible] علم اعداد [illegible] اضلاع طولیه و عرضیه و اقطار مساوی باشد [illegible]

[illegible] عبارت از مربع [illegible]

[illegible] زاویه [illegible] عبارت [illegible] چهار گوشه [illegible]

[illegible] ضلع [illegible] الواح [illegible] خانه [illegible] ضلع [illegible]

[illegible]

[illegible] اول لوح [illegible]

[illegible] خانه [illegible] ضلع [illegible]

[illegible] ضلع [illegible] زاویه [illegible] ضلع [illegible]

[illegible] زاویه [illegible] ضلع [illegible]

و چون [illegible] وضع کنند [illegible] توضیح صورت [illegible] اما طریق اضلاع

۸	۳	۴
۱	۵	۹
۶	۷	۲

۸	۱	۶
۳	۵	۷
۴	۹	۲

۴	۳	۸
۹	۵	۱
۲	۷	۶

۲	۹	۴
۷	۵	۳
۶	۱	۸

نوشته میشود [illegible] بیان [illegible]

[illegible] وضع [illegible] لوح [illegible] ضلع [illegible] خانه [illegible]

[illegible] ضلع [illegible] خانه [illegible] ضلع [illegible]

[illegible] خانه اول [illegible] ضلع [illegible]

ضلع [illegible] خانه [illegible]

وضع کنند [illegible] خانه [illegible]

و صورت [illegible] اما طریق وضع عدد در لوح مخمس [illegible]

۸	۱۱	۱۴	۱
۱۳	۲	۷	۱۲
۳	۱۶	۹	۶
۱۰	۵	۴	۱۵

[illegible] ضلع [illegible]

در خانه میم این او به بخوابد و صلیب ضلع [illegible] بر بالای طالب البر ضلع وسط هفت عدد او به که فوق انجا است بیست [illegible] یمنی پنج [illegible]
سطر موضوع العدد باشد باقی از این شطر که هشت خانه دیگر است خالی مانده [illegible] اگر سه درست [illegible] که مذکور شد سه سطر پر سازند پس [illegible]
این لوح کرد و اهل مخمس است نظر کردیم و دیدیم که بعضی قرینه [illegible] و در مثلث عدد [illegible] مخمس در مقابله [illegible]
در مقابله شش [illegible] در مقابله پنج و بیست دو را در مقابله چهار و بیست و سه را در مقابله سه و بیست و چهار را در مقابله دو و بیست و پنج را در مقابله یک
حاصل آنکه چون به جمیع مقابلات رسید طریق منازل [illegible] عدد واحد [illegible] تمام شکل و صورت نمود درست
تا بر طالبان آسان گردد و صورت ثبت [illegible] صاحبان این فن در مثلث و مربع و مخمس ترتیب اسما نمایند [illegible]

۲۳	۸	۰	۴۲	۷
۱۵	۱۶	۱۱	۱۳	۶
۱	۹	۱۳	۱۰	۲۰
۲	۱۳	۱۰	۱۰	۲۴
۱۹	۱۸	۲۱	۲۴	۳

از این سه لوح حاصل میشود محتاج نمیشوند ترتیب اسما [illegible] در لوح فوق الطبع [illegible] ترتیب اسما [illegible]
و نیز از جهت آنکه اگر مقصود از جنس انفصالات مثل تفریق میان دو کس و انفصال دولت دشمن [illegible] مثلث حاجت
و اگر مقصود از جنس اتصالات مثل اتصال میان دو شخص یا حصول دوستی برای خود یا مطلب دیگر [illegible] و اگر مقصود از جنس [illegible]
رسیل محبت [illegible] مثلث و مخمس [illegible] چون خواهند که اسم طالب و مطلوب [illegible]
میان ایشان در مثلث ترتیب کنند [illegible] به حساب ابجد [illegible] وفق طبیعی مثلث [illegible]
طرح عدد وفق طبیعی [illegible] وضع طبیعی [illegible]
خواهد وضع کردن [illegible]
که حاصل نام طالب و مطلوب [illegible] وفق طبیعی مربع [illegible]
بر [illegible] خانه اول وضع نماید [illegible] طریق ترتیب اسما در مخمس [illegible] نام طالب و مطلوب [illegible] وفق طبیعی
مخمس [illegible]
فن [illegible] کواکب سیاره [illegible] لوح مثلث [illegible] مربع [illegible]
[illegible] زحل [illegible] مشتری [illegible] مریخ [illegible] شمس [illegible] زهره [illegible] عطارد [illegible] قمر [illegible]
[illegible]
[illegible] زهره [illegible] عطارد [illegible] قمر [illegible]
[illegible] زحل [illegible] شمس [illegible] مشتری [illegible] مریخ [illegible]
[illegible]
وضع مثلث کنند [illegible] وفق طبیعی [illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] کند مطلوب [illegible]
[illegible] محبت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] وفق [illegible]
این اوفاق [illegible] **ذکر محمد علی [illegible]** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ذکر قاسم [illegible]** [illegible]
[illegible] **ذکر [illegible]** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ذکر [illegible]** [illegible]
[illegible]
[illegible] **ذکر [illegible]** [illegible] عراق [illegible]
[illegible] **ذکر [illegible]** [illegible]
[illegible] شاه اسمعیل صفوی [illegible]
[illegible]

این صنف که در طایفه قاجاریه ملک روم و ایران و توران بسیار و کشور ایران و در کمال عزت و قدر اند و اقوام بسیاری از ایشان جماعت بیات و ... [illegible]

و امرای ایشان از آن فرقه رسیده و روزگاری با اکابر و اعاظم آن طایفه معاشرت نموده و طریق مجالست و مخالطت نموده ... و در کشور ایران سکونت ... [illegible]

... [illegible] ... ذکر ... [illegible]

[illegible]

از شهوت و غضب ... زمان و ... که ... تحصیل و ... از ... و ... بسیاری کتب محققین و متکلمین از مجادلات ... لا ... از نظر ...
آتش ... صحبت بسیاری از عباد و زهاد و علما و عرفا و حکما گرفته اند میرزا محمد علی میرزا مظفر اصفهانی و مولانا محراب جیلانی و میرزا ابوالقاسم
... اصفهانی و مولانا علی نوری و میر محمد علی کاشانی و میرزا ابوالقاسم قمی و میرزا مهدی مشهدی و میرزا محمد ... خراسانی و آقا محمد باقر ... و میر سید علی
اصفهانی ساکن کربلای معلی و میرزا آقا سید محمد و میرزا مهدی شهرستانی و سید مهدی طباطبائی و شیخ جعفر نجفی و شیخ احمد لحساوی و امثال ایشان و
چون علوم ظاهری ... اصلا مطلوب نبود و فضایل صوری ... شیخ ... فرموده نظم علم رسمی سر بسر ... قال است و ... کیفیتی حاصل
نه حال ... جمع الاغر ... مولوی ... علم نبود غیر علم عاشقی ... حکیم سنائی فرماید نظم ...
... العلم ... حجاب الله الاکبر مولانا محسن کاشانی ... علم کلام ... که این فضل و کمال ... حضرت ذوالجلال ...
... که هر ... مولانا عبدالرحیم ... در کتاب ... که ... علم ... علم ... است که ...
... از ... که ... ارث محجوب ... بعضی ...
و بعضی نصف ... که ... طلب ... بحث در وادی جستجوی ...
... در کشور عراقین و خراسان و غیره اتفاق صحبت افتاده و بسیاری از ارباب عرفان و اصحاب ایقان ملاقات نموده و اکثر محققین ...
و مجالست ... و اعتصام بخدمت قطب المحققین و قدوة السالکین العارف ... حسین علیشاه طیب الله ثراه مشرف گردید ... آنحضرت ...
و ... از ... آنحضرت ... عرفان ... در علم و عمل ... کامل و مکمل گشت و صیت فضایل و کمالات ...
... آنحضرت از ... عرفان ... مولانا ... علیشاه ... مشرف گردید ...
نظر کیمیا اثر ... فیضیاب شده ... کربلای معلی ... حضرت ... علیشاه قدس سره ... آنحضرت ...
و اجازه ... و ... عباد و ... طالبان ... گمگشتگان وادی حیرت ... ارشاد ... طریقت ... فرماید ... ولایت ...
... کربلای معلی جناب حسین علیشاه قدس سره ... العارفین ... آنحضرت ... خلیفة الخلفا ساخت ... سالکان سلسله علیه ...
آنحضرت ... آنحضرت ... اوقات ... طاعات و عبادات ... و لواقف ...
و نشر علوم ظاهری و باطنی و تربیت سالکان و تکمیل ناقصان ... ملاهی ... و از احکام و ... علوم دینی ...
... و ... نظم ... حلال ... ابوالقاسم قمی ...
... آنحضرت ... احکام ... آنحضرت قبول ... امثال ...
و هرگز کلام ... بر زبان ... از ... دایم الذکر و دایم الحضور بود ... آنحضرت ... مشاهده ...
اوقات ... و عبادت و مجاهده مشغول بود ... قرب ... چهار سال رسید ... اعمال ...
... آنحضرت ... سلطان ... حال ... وجود ... علماء ...
... علمای عصر ... آنحضرت نوشته و ... که اسامی ایشان ... شده ...

تناوب

ابنای زمان در حیرت ... افتاده ... خوانند ... و حکام ... بسیاری از بزرگواران ... گوید که چنین ...
... این ... و ... فی الاسلام ... خبیث و ... مجادلات ... حضرت ... عداوت
... محکم شود ... که چون کسی ... تعالی ... آنحضرت ... عداوت اهل دنیا ... دشمنی ...
... فرد هر که ... بجام ... اگر کسی تاریخ عالم ... احوال انبیا و اولیا و ...
... اگر ... فرد ... عاشقی ...
... الانبیاء ثم الاولیاء ... الامثل فالامثل ... که ...
... نظم ... که ...
خیر الدنیا سجن المؤمن و جنة الکافر ... دنیا ... و حدیث المؤمن ...
... الدنیا ... حاصل کلام آنکه ...
و ... امتحان ... محک ... عالم ... اولیاء ... امم ...
... آنحضرت ... آنحضرت ...
اول اصل ... آنحضرت ... اهل ... دولت و ثروت و حکومت ...
... احسان ... اصل ... اصل و نسب ...
... نظر ... انبیا و اولیا ... امثال ایشان ...
... چنانچه اصل ... عالم ... دوم ...
... فضایل صوری ... آنحضرت در علوم نقلی مجتهد زمان و در علوم عقلی ... و فضایل
و کمالات آنحضرت را ... سیم مراتب عرفان و مطالب ذوق و وجدان ... آنحضرت ...
... اهل عالم ... ایران و ...
اصل و نسب ... علوم صوری و فضایل ... اصل و نسب ... عالم بعلوم ...
... علوم ... بعضی از ایشان ... علوم نقلی ... بعضی از ایشان صاحب اصل و نسب ...
عقلی و نقلی ... عرفان ... ریاضت و عبادت ...
و ... تصدیق ... علوم ظاهری ...
و تحصیل ... آن بزرگوار ... فضل و دانش ...
... کثرت طاعات و عبادات آنحضرت ... علوم ظاهری ... ریاضت و عبادت ...
... که ...

کثرت طاعات و عبادات ... اعمال ...

[illegible]

[illegible]

چند عاجی هست بیجان نمیباشد چه وره‌ی هست جوان نمیباشد ... حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش
العظیم در جای دیگر فرموده که در این مدت ... شاه المستعان ... طریق ... و آزادی ...
[illegible]

[illegible]

سلطنت و دولت او روز بروز [illegible] زاید و [illegible] گرفت [illegible] سال بسال مرتبه جاهش بلندی و رفعت پذیرفت و در اندک زمانی بر
تمامت صحرانشینان و بلاد ختا و ختن و چین و ماچین و مغولستان و سقسین و بلغار و تاتار و روس و دشت قبچاق [illegible]
ششصد و شانزده هجری [illegible] خلافت [illegible] سلطان محمد شاه [illegible] ترکستان شتافت و در سنه مذکوره به ولایات [illegible]
[illegible] سوخت و قتل عام [illegible] تمام بلاد توران و ترکستان [illegible] ششصد و هفده [illegible]
[illegible]

[illegible]

ذکر [illegible] از اقلیم ششم [illegible]

ذکر [illegible]

ذکر [illegible]

ذکر [illegible]

ذکر [illegible]

ذکر [illegible]

ذکر [illegible]

سیاه بود ... اول آن زلف دراز و آن کردن دوست داموی و مژگان است دوم ابرو و آن کمر و چین دموی و انگشتان است سوم گره و آن ... روی و دو قرن ...

دیده چهارم ... و آن ... پنجم ... و آن ... ششم ... و آن جبین و پیشانی و میان چشم و عارض است هفتم ... و آن

موی و ابرو و مژگان و مردمک دیده است هشتم ... و آن ... و صورت و بینی و ... است نهم فراخ و آن سینه ... و پیشانی و کف دست است

دهم ... و آن شکم و میان و ساق و انگشتان ... چنانچه شاعری گفته نظم ...

[illegible]

و وفات ... [illegible] ... ارباب فضل و کمال و اصحاب ... [illegible]

صاحب تصانیف کثیره ... جامع علوم ... و صاحب تاریخ گزیده و نزهة القلوب ... [illegible]

[illegible] ... معاشرت ... [illegible]

[illegible] ... **ذکر قزوین** ... [illegible]

[illegible] ... **ذکر قاقلی** ... [illegible]

[illegible] ... **ذکر قزلباش** ... طایفه ... ترک ... [illegible]

طایفه قزلباش ... [illegible]

[illegible] ... قزلباش ... [illegible]

قزلباش گفته‌اند که سلطان جنید ... سلطان حیدر صفوی ... حضرت امیر المؤمنین ... ائمه معصومین علیهم السلام ... [illegible]

[illegible]

از جهت متصل قلعه است قریب سی هزار خانه دارد و دکاکین بازار و مساجد بیشمار و کاروانسراهای بیشمار مضافات اوست [illegible]

[illegible]

اول [illegible] دوم [illegible]

[illegible] پنجم [illegible] ششم [illegible] نهم [illegible]

[illegible] هفتم [illegible]

[illegible]

[illegible]

الحمی کو بملک عقل رسیده او جهان را چنانکه هست ببیند خود را نیز بنور انکشاف دید [illegible] که این مجلس که
صاحبان هوش و عقلند ذات معروف خویش اند مذاهب مختلف دارند بعضی نصاری و بعضی یهود و برخی سنی و جمعی شافعی و گروهی مسلمان و فرقه مجوس
اکنون بیان فرما که بر طبق عقل کدام طایفه سخن [illegible] کدام فرقه کلام [illegible] بر ضمیر انور روشن است که جمیع طوایف امم و فرق بنی آدم خود را
عاقل دانند و بعضی از ایشان به تقلید [illegible] استماع کلام [illegible] فرموده که از تقریر [illegible] مستفاد میشود که این اصحاب مجلس که هر فرقه برحق

[illegible]

قوت کند و به ولی خود تصرف کند که جان شیخ بیاوه و همچنین در قران و اخبار جمله طب نبی [illegible] علت و دارو و عادات که معالجین [illegible]
در او جمعیت دینی و او حسنا اطبا حاذق درین بودند که بیماری را شناختند و معالجه هر کرا فرمودند مشایخ عظام از آنحضرات کرام علم طب [illegible]
در صحبت ایشان تجربها یافتند و همچنین فرا گرفتند تا بعین علم و تجربه [illegible] و هر کرا از انواع علوم دینی که بر سبیل کتب فراوان علمی و حکمی [illegible]
در تجربت بیماء صاحب واقعه معالجه خود از کتب ایشان [illegible] اگر چه از علم کمال بیشتر باشد زیرا که گفته اند رای العلیل علیل [illegible]
طبیب حاذق صاحب تجربه باید که هم معرفت امزجه مختلفه دارد و هم بر قانون طب علمی و عملی اطلاع تمام بر جمیع امراض و علل بیاشد تا هر مریض را معالجه
خاص قبول نمود اگر چه یک مرض باشد اما مزاج طفل و مراهق و شباب و کهل و شیخ برابر و یکسان نباشد و با یکدیگر تفاوت بسیار دارد و به اشخاص معین نیز
تفاوت کند و چون این معنی محقق گشت پس باید که سالک [illegible] بر شیطان [illegible] نفس مغرور نگردد و بر عقل و علم خویش اعتماد نکند و چون بحکم ارادت در دین
[illegible] در حکم شیخ [illegible] و اقتدا بحقیقت [illegible] بیاید [illegible]
ارادت بر شال [illegible] شیخ [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] فرموده اند اطلبوا العلم ولو بالصین و تسلیم تصرفات [illegible] شیخ [illegible] که از شیخ کامل [illegible]
[illegible] و الطاعة [illegible] تصرف [illegible]
باشد که در تصرف خیال خود باشد از آنجهت که مشایخ فرموده اند که اگر در تصرف کرده باشی باز آن که در تصرف خود باشی و باید که [illegible]
شود از صحبت شیخ [illegible] ارادت [illegible] و هیچ [illegible] از این دولت عظمی محروم نماند که محرومی [illegible] ارادت [illegible]
[illegible] نمایند بحقیقت [illegible] سر [illegible] **نظم** سر [illegible]
[illegible]
[illegible] شیخ [illegible] صادق [illegible]
[illegible] ارادت [illegible] شیخ مشرف گردد [illegible] شرایط و آداب ارادت موصوف شود [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] ارادت [illegible] **اول** توبه نصوح کند از جمیع اموری که مخالف شرع [illegible] تمام اعمال و افعال و احوال این
اصل [illegible]
مناسب [illegible] **دوم** زهادت باید [illegible]
سیم تجریدات باید [illegible] **چهارم** عقیدت باید [illegible]
[illegible] **پنجم** قناعت باید [illegible]
[illegible]
ششم [illegible] شیخ [illegible] ولایت شیخ [illegible]
[illegible] **هفتم** مجاهدت باید [illegible]

صورت [illegible] **هشتم** شجاعت باید [illegible]
[illegible] **نهم** سخاوت باید [illegible]
[illegible] **دهم**
[illegible]
یازدهم صدق [illegible]
[illegible] **دوازدهم** علم [illegible]
[illegible] **سیزدهم** [illegible]
[illegible] **چهاردهم** [illegible]
[illegible] **پانزدهم** [illegible]
[illegible]
[illegible]
شانزدهم [illegible]
[illegible] **هفدهم** ادب باید [illegible]
[illegible]
[illegible] **هجدهم** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **نوزدهم** تسلیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

ذکر صدر اعظم و دستور مکرم [illegible] پاشا

[illegible]

[illegible]

ذکر سلطان محمود خان ابن سلطان مصطفی خان

[illegible]

[illegible]

... عثمان بیک ... بکمال ارادت ...

... عثمان بیک ... در عالم خواب ... شیخ آمده ...

[illegible]

وصف و صفا و جود ... [illegible] ... اهل کمال قرین بود اصحاب کمال ... [illegible]

[illegible]

ذکر ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] هشتم یک اربعین [illegible] نهم یک اربعین [illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر مولانا جلال الدین محمد بن شیخ بهاء الدین محمد

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر العارف بالله ... مولانا ... حبیب الله

[illegible]

[illegible]

و الحق فیه بدانکه بعضی غنا را چنین تعریف کرده‌اند که غنا عبارت از ترجیع صوت با طرب است و ترجیع عبارت از آن است که صوت را
[illegible] در حلق [illegible] مکرر گردانند [illegible] و بعضی گفته‌اند که ترجیع یعنی رجوع کردن در صوت در مقام سابق و طرب
[illegible] که به سبب شدت حزن یا فرح [illegible] و بعضی گفته‌اند که غنا همین ترجیع صوت است [illegible] طرب و بعضی گفته‌اند که غنا طرب
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بود و پس لحن حکم کرده می شود بطلان نماز و از جمله حدیث دیگر است که در شمایل مذکور است که حذیفه بن الیمان روایت می کند از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود اقرءوا القرآن بلحون العرب واصواتها وایاکم ولحون اهل الفسق واهل الکتابین فانه سیجیء بعدی اقوام یرجعون القرآن ترجیع الغناء والرهبانیة والنوح لا یجاوز حناجرهم مفتونة قلوبهم وقلوب من یعجبهم شأنهم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

... کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری الایة و اگر مراد از این معنی ... [illegible]

... عین الیقین ... مولانا محمد محسن کاشانی قدس سره ... [illegible]

[illegible]

نظم

[illegible]

... شیخ بهاء الدین عاملی ... [illegible]

... المولوی المعنوی قدس سره ... شیخ ... بهاء الدین محمد عاملی ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

غیر المغضوب علیهم [illegible] سیاق کلام [illegible] الصراط المستقیم [illegible]

صراط الذین [illegible] انعمت علیهم و غیر [illegible] المستقیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

وسیع عالی که چهل ستون یکپارچه از سنگ ... در آن کار کرده‌اند و تخت یکپارچه ... طول و یک گز و نیم عرض
... دیده‌اند ... مانند آن تخت و دیوانخانه ...

[illegible]

... و در شاه‌جهان‌آباد ...

[illegible]

ذکر السید الفاضل المؤید العلامه میان ... شیخ ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **اول** [illegible] **دوم** [illegible]

[illegible] **سیم** [illegible]

[illegible] **نظم** [illegible]

[illegible] **نهم** [illegible]

[illegible]

[illegible] **نظم** [illegible]

[illegible]

ذکر لحیا

ذکر لحسا

[illegible]

ذکر لمغان

[illegible]

[illegible] نظم [illegible]

[illegible] ذکر لنبان [illegible] در اصفهان [illegible] و آن در خارج شهر [illegible]

[illegible] ذکر [illegible]

[illegible] ذکر وکر [illegible]

[illegible] ذکر وله [illegible]

[illegible] ذکر له [illegible]

[illegible] ذکر [illegible]

[illegible] ذکر [illegible]

[illegible] نظم [illegible]

[illegible] نظم [illegible]

[illegible]

[illegible] و میر سید شریف از قصبه بیرون آمده استقبال نمود چندان ازدحام شد که نزدیک بود که میر سید شریف زیر پای
مردم پامال شود آن حضرت قوت او را گرفت و از میان مردم بیرون آورد [illegible] آمد میر سید شریف سجاده خود را بر دوش
[illegible] و خواجه [illegible] معارض شود که چرا چنین کرد میر سید شریف فرمود که از تو حالت اولیا
[illegible] اقدام کرده [illegible] که [illegible] در خدمت آن حضرت [illegible]
[illegible] شاهرخ میرزا [illegible] آن حضرت [illegible] شاهرخ میرزا [illegible]
حضرت [illegible] علوم ظاهری و باطنی [illegible] شاهرخ [illegible] آن حضرت
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
آن حضرت [illegible] شاهرخ میرزا [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت
[illegible] **نظم** [illegible] ایام [illegible] الاحلال [illegible] کلام کرامت انجام آن حضرت
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
طعام [illegible] این حضرت [illegible] آن طعام [illegible]
[illegible] آن حضرت فرمود
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] این حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible] و وفات آن حضرت [illegible] آن حضرت [illegible]

[illegible] آن بزرگوار [illegible] از نظم و نثر [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] دیوان اشعار آن بزرگوار [illegible]
آن بزرگوار [illegible] میر سید علی همدانی و خواجه اسحق ختلانی و سید محمد نوربخش قهستانی و میر [illegible]
مولانا محمد [illegible] و شاه قاسم انوار تبریزی و شیخ صدر الدین [illegible] و مولانا شیخ زین الدین خوافی و خواجه [illegible]
[illegible] و مولانا نور الدین [illegible] و مولانا محمود [illegible]
حضرت [illegible] **رباعی** آن شاه [illegible] ملک [illegible]
[illegible] **در بیان طریقه آنحضرت [illegible]** [illegible] آنحضرت
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تحفة الاحرار [illegible]

مقامات دانست ؛ راقم گوید که سلسلهٔ نوریهٔ العلیه صفات حمیدهٔ مخصوصه و نسب آن از سایر سلاسل ممتاز شده و امتیاز اوّل اگر چه
این سلسله حضرت [illegible] خالی نخواهد بعضی از صاحبان سلاسل که در ایشان قبض بیشتر و لبه [illegible] است نظم اگر تو پای نداری چرا
طلب نکنی ؛ و گر بیار رسیدی چرا طرب نکنی ؛ دوّم آنکه گوی تحیه سالکان طریقهٔ این حضرت معین نیست و جامهٔ مخصوص نداریم
جناب خرموده است که حق پرستی و خدا جوئی در هر لباس ممکن است و خود وجه را اعتبار نیست شعر در وحدت ای شیوه [illegible]
طلب کند ؛ خواهی سفید جامه و خواهی سیاه باش ؛ این نیز بخلاف جمعی از مسالکین سلاسل دیگر است زیرا که اکثر ایشان [illegible]
اختیار کوتی خاص و جامهٔ مخصوص مقرر نموده اند سیّم آنکه در آن سلسله ترک کسب و کار کردن و روی در عطلت آوردن نمی [illegible]
آن جناب فرموده است که هر کسی در کسب و هنری که دارد حیوانی بند کی کند و آخر به کار خود را عیادت نماید و هر که ترک
کسب نموده طریق عبادت پیش گیرد هر آینه شیرازه عالم نظام نپذیرد با رتعالی اسباب برای هر چیز [illegible] آفریده
و بر چیز محتاج و منقطع گردانیده است اوّل اکل و شرب که قوام بدن بدو است دوّم لباس و جامه که ستر عورت و دفع [illegible]
برودت و حرارت از او است سیّم مسکن که آرام و آسایش و دفع الم و باران و غیره بدو است و این سه چیز حاصل نمی شود
مگر از سه چیز اوّل ملک و کسب مراتب دارد دوّم سرقه و دزدی و آن نیز مراتب دارد سیّم طمع و خواهش از مردم کردن [illegible]
مراتب دارد و باتفاق عقلا انبیا و قسم دوّم و سوّم نزد باریتعالی مذموم است و باقی ماند کسب و آن محمود و ستوده است پس [illegible]
لازم است که مجرّد بسعی خود کسبی اختیار کند و در آن ضمن معرفة الله را حاصل نماید و باید بنده گی هر روزی خود بحثی یا بر [illegible]
رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله ؛ بیاید لائق بر به جا دارد و اگر حضرت حسن خدا ؛ به وقال النّبی کسب او باید و [illegible]
و سنتی میبرون آورد و آنرا حکمت جلیله که در این کتاب در مقام خود حکم آن نوشته شده است و در این طریقه [illegible]
بعضی طرف در روش من جمله اکثر ایشان ترک کسب و کار را لازم میدانند و از مشاغل دنیوی احتراز واجب شمارند و [illegible]
طریقهٔ آن حضرت منکر دوام و ذکر مستدام بودن و در راه صدق و صفا و متابعت شریعت حضرت مصطفی و ائمه هدی [illegible]
و طریق نفی الله نقش و هوا و هوس احتراز کردن و از اخوان صفا و مشایخ با توجه و صحبت نمودن و در تصفیه قلب و
تزکیه نفس و تجلیه روح و تخلیه باطن کوشیدن و کسوت فقر و فنا و تسلیم و رضا و مهر و وفا پوشیدن است و خلوت در انجمن
بودن است بیت از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش ؛ اینچنین زیبا روش کم میبود اندر جهان ؛ هر کس که دوست [illegible]
رسول الله است اگر چه از ایشان نبوده که اهتمامی و اگر سالک شد در سیر و سلوک طلبیدی اگر چه شیخ روزگار بود و [illegible]
و نیز فرموده که طوالع انوار حقایق بر دل ایشان از مشکوة و لایت علیه بود و آن امام سالک چیز آن اولیت [illegible]
آن سلسله در لیالی جمعه با یکدیگر بسر برند و آنچه برسید برسم نیاز در حضور شیخ صرف نمایند و ذکر و مراقبه و حق لا اله الا [illegible]
و اصغیا شیر را بسیج نمایند و از طمع و سؤال احتراز لازم دانسته و از راحت و آسایش یکدیگر بکوشند و با اغیار بیگانه [illegible]
نکوشند و در آن طریقه حصول صفا و کسب اسرار است که موقوف بارشاد شیخ است و صلی الله علی محمد و آله اجمعین ذکر [illegible]

انوا بطریق اشاف و در حرف فا مذکور شد ذکر ماکو قصبه ایست بکوه از توابع آذربایجان گویند جائی خوب و محلی مرغوب است راقم
ندیده ذکر ماهین قریه ایست و قلعه میان کوه اتفاق افتاده جنوب و شمالش کوه بیشه و دو طرف دیگرش گشاده است و آبش
فراوان و میوه و سبزه و ریاحینش از زمان و هوایش بسردی مایل و مردمش شیعه مذهب و در ده منزلی آنجا قریب راقم در [illegible]
شیراز مسافت سه مرحله و در وجبلی ایشان موقوفات بکثرت شاهده شده است ذکر ماوراء النهر کشوری از توران است و چون
طرف مشرق رود جیحون واقع شده لهذا او را ماوراء النهر خوانند و در حرف تا مذکور شده است ذکر ملکه ایا بالمیم
مع الالف و کسر لام و سکون کاف عربی قصبه ایست ما بین کشمیر و ختن و هوایش بسردی مایل و ابش معتدل قرب دو هزار
خانه در او است و قرای بسیار حضارات او است اکثر مردمش مسلمان حنفی مذهب و دیگر هندو و ارمن و معتقد اهل ایمان
و در و ریش شده و او از مصنفات اوست ای مصالحت که در حرف صاد گذشت ذکر ماردین شهری است ولنشین از دیار ملک
دیار بکر به منزل دور و اکثر مشتمل بر موقوفات و آن در دامنه کوه واقع شده آبش بسیار و هوایش اندک حار
و با غاتش فراوان و حاصلش ارزان و مردمش اغلب حنفی مذهب راقم اگر چه داخل آن شهر نگردیده اما از خوب و خوش [illegible]
ذکر مارین بلوکی معتبر قرب شهر اصفهان اتصال دارد و قریه ایست بیا ره و قریب دو فرسخ راه است و آب و هوای آنجا نغایت نیکوست
اکثر قرا با غات فراوان و اکثر مردمش مؤمن و مردمش همگی شیعه مذهب خالی از حوبش نباشند راقم آن بلوک را ندیده از [illegible]
استماع نموده ذکر مالوه بالمیم مع الالف و الکسر و ضم لام و فتح واو و سکون هاء موضعی است از ممالک هند و ستان که شتمل بر [illegible]
فراوان و قصبات بسیار و ولایه هنجار همگی از اقلیم سیم و بعضی از دوم هوایش گرم و آبش ملایم و حاصلش حاصل در [illegible]
ملاحه انگیز چواکه گرمسیر فراوان و میوه ولش ارزان و مردمش اکثر هندو آن و قلیلی مسلمانند ذکر ماچین از لاچین است
مشهور و در السنه و افواه مذکور از دیار فرنگ و از اقلیم ششم هوایش سرد و مردمش حلیم و بیکه گویند ای [illegible]
سازند راقم آنجا را ندیده و فقیر بخط رسیده و دیگر جائی کم در عیبش از سواحل ممالک شمال راقم ویرانی نمی شده است
ذکر مبعد آباد قریه ایست بحوم همدان متصل بشهر همدان بکثرت آمده و شده و باغات فراوان دارد ذکر محمد آباد نام چند قریه ایست در [illegible]
چند ان معموره دارد ذکر محمد آباد نام چند قریه ایست به همدان درست است بر عراق و خراسان مراد از راقم محمد آباد همه توابع است و قریه ایست
دلکش و دلربا و روح افزا و زمین همواری در آن اتفاق افتاده و در اطراف آن کشاده است آبش از کوه سرد و هوایش معتدل
آخر قریب دوازده هزار خانه در او است و چند مزرعه مضافات او است مردمش شیعه مذهب و نیک نهاد و صاف اعتقاد و بدین بیک [illegible]
سکو محمد و ستوده سیر از اکابر طهور بود و امیرحسین جد جناب با کمال و صفا علی ارزانی بوده لهذا راقم بکرات اتفاق را ورود [illegible]
و بصحبت مرد و مردم انجا رسیده و است جمعی از دوستان خدا و مخلصان جناب مولا در آنجا دیده شد که بخیر با ایشان مجموعه او [illegible]
ذکر محلات قصبه ایست بخاک آبادان و در آن حوالی مساوات عراق است میلی از نکیه بکیه دور و ابش معتدل و هوایش با نکار و
با غاتش بسیار محمد بلاد عراق و این کوه واقع شده و در سفلی در وسط آن اتفاق افتاده اقدام فواکه سرد و سیرش فراوان

دشت مهیا فیض ... زان است و قریب هزار باب خانه در اوست و چند باره و قریه مضافات اوست مردمش شیعه امامیه اند اکنون
قریب چهل سال میشود که نفس ساوات عالیدرجات هم جمعیت و هم از آن سبب بقعه معمور و مهیجترش مشهور است
راقم مکرر آنجا را مشاهده نموده و چندگاه در آنجا بوده با اشخاص صاحب کمال و خدا دوستان و صاحب حال
در آنجا دیده و صحبت جمعی کثیر از اکابر و اعاظم آنجا رسیده است ذکر در وقوفات اقدام می نماید ذکر عارف معارف
یقین دلیل معارج دین ... العارف بالله حضرت ... شاه سلمه الله تعالی اسم شریفش میرزا محمد علی ابن صدرقلی
خلیفه است **نظم** پدر برادر که ایشان خلف است ÷ مادر برادر که همچنین ایشان است ÷ آنکه اش برایشان قیاس است ÷ با سبیل
برایشان درست ÷ و آنجناب خال جستعلیشاه و ابن شاه خلیل الله و خال خال جمال خانزادان آنها حیث العلم و علی باب
و با جناب جستعلیشاه شریک بحر و نیز حتی اعمام کهکر به ذکر او برید العارف بالله حسین علیشاه و هم او در طریق حضرت مجذوب
علیشاه است آری آنجناب بدر همی و ما همچنین مرشد همی و جان برادری و همچنین فرزند همی بیک الاین افتاده طرفه فرزرک
کوچک خواز و از عهده این و آن آزاد است بحسن خلق و کرامت نفس و لطافت طبع موصوف و بصدق و صفا و فقر و فنا و حلم
قدر معروف آن بزرگوار از خلفای سلسله علیه نوریه اللهیه می باشد جناب قطب العرفا مجذوب علیشاه قدس سره او را رخصت
ارشاد فرموده و بهدایت عباد بشر ... تعین نموده است آن بزرگوار در ترویج شریعت غرا و طریقت بیضا اهتمام تمام
دارد و در مراسم رواج فقر و فنا سعی بلیغ بجای آورد و در طریقت علیه خانه نقشبند و صلاحیه دارد و با فقرا و درویشان
طریق کمال اتحاد و یگانگی بسیار و راقم را با آن بزرگوار نهایت محبت و مودت است و اکثر از آنها بفقر خانه خلوت و نشستن
ایام بسیار و روزگار بیشمار همراه آن جناب بوده و در پیشرفت مهمات فقرا حاضر چند ان سعی و مبالغه نموده که مزیدی بر آن
متصور نتوان کرد و در زیاده بر آن در هر صفت خیال نتوان آورد امسال که سنه الف و مائتین و نیف و خمسین افتاده است
از کرم صاحب کرم چنان است که عقوبت بخیر و سلامت مراجعت فرموده ... اخوان صفا مسرور گردد **شعر** آن خو کرده که بعد
فقد و دل هم ره اوست ÷ هر کجا هست خدایا بسلامت دارش ذکر ... شهر کبیر با حسن و صفا و فایده و اتفاق افتاده
و هوای اربعه آن کثیره و است آبش معتدل و هوایش بگرمی مایل و قریب به هزار باب خانه در اوست و نواحی
معمور و مضافات اوست و باغاتش فراوان و حقوقاتش ارزان است مردمش قوم عرب و عموما شافعی مذهب و بغیر مهربانند
مخفی در آن شهر در روضه عید آقا یاشش تیر رسیده صاحب احوال او در روز مخفی خطاب کرده فرمود که سعی و جهد نما که مظلوم بشی نه ظالم
بشر جفا دل مردم خراشی زیرا که مظلوم در هر حال مرحوم و ظالم در همه احوال از رحمت حق محروم است ... خلعت حق اکرام
و ظالم را الهی مخذول کرده حتی که رانده درگاه ولی و طعن و لعن الله می گرفت را آگهند ظالم و ستمگر بود بنده و بر روح
ظلم فی صفوت بنده والا آنچه در زوال او تعجیل بود ... و اعتقاد و اخبار رسل واقف به ... صوم و صلوة و سایر عبادات میکرد و بنده جاء
و اعتماد می نمود و چون او طریق ظلم و جور پیشه خود ساخته لاجرم چون ... کشته و السلام علی من اتبع الهدی **ذکر ...** ...

بنده که

اعظم بزرگ در بلاد امن ممل واقع و جوانب اتواع جای خوب و فعل مرغوب قریب سیصد خانه در اوست و آب و هوایش نفایت حکومت
از شهر محله ساخته و قریب دور و اکثر مشهور ... سنجانه و نیکو مشهور است راقم یکباره در آن قریه بوده و با حاکم آنجا ملاقات نموده
ذکر یمن یمن اقلیم بیشتر است عظیم از بلاد یمن و از توابع شهر صنعا هوایش گرم و آبش فی الجمله گوارا است و قریب چهار هزار
باب خانه در اوست و نواحی معموره و قرای مشهوره مضافات اوست مردمش عموما عرب و زیدی مذهب و اکثر شغل تجارت
اشتغال دارند و ساحل فرق بیشمار بنادر یمن ... از شهر صنعا ... رحله دور و اخلاق شیعیانه ... بخورند خواه کم یا بیش
نا محصور است و شرقش دریا و سه طرفش صحرا است قهوه خوب در نواحی آنجا حاصل میشود و قهوه در حدود ... واند
بعضی از نوادر ... شیخ ابوالحسن شاذلی معروف ظهور یافت و هم در آن نزدیکی مشهور شده و قبر شیخ عمر در آن
مشهور است و بوت قهوه را در اکثر بنادر یمن ... اسم زنگ میشود و بیل بلاد و ... است
راقم چند یوم در ... بوده و با مردمش معاشرت نموده است عموما در طبیعت مردم آنجا ملایمت **ذکر همدان** همدان شهری است
و در نخبه قدیم بسیار است چون آن شهر بغایت بزرگ بوده ابتدا او بیان او را چنانچه ... نموده اند شهر عظیم بوده از شهرهای
خوب و ملوک ساسانیان آنجا را دارالملک نموده اصل آن شهر را طهمورث و ... احداث کرده موسوم بکرد آباد
ساحت و جمشید جم در روشنی آن کوشیده علیقون نام کرد از اقلیم ... هوایش بگرم و آبش خوشگوار و اطراف آن
واسعت ... بوده و مرور ایام خراب شده که اکنون معموره آن شهر در کنار ده ... واقع بوده
و جمشید برای حجره از سنگ و آجر ... در خانه ... ساخته و چون اسکندر رومی ... از خانه رنگ ... که از ملوک عجم
اینجا شهر بزرگ است لاجرم ... آن قریات و قریه های بسیار آن ... اکثر ... باطن ...
نموده و خراب است آن محل را ... کنند ... راقم گوید که ... تواریخ ... الحمد
داد و ستد ... و فضل و کمال ... آن ... ادباء ... اعلام محققان علوم ... و اوت آن
شهر ... شده ... و آن پادشاه ... سلطان ... بالکوه ... در حکم
بوده ... ارباب فضل و کمال و احباب ... حال ... آن شهر ... کتب
مسطور است که ... آن ... تالیف نموده ... الشهر ... پادشاه ...
چنانچه ... عطا کرده ... الکرام ... عیان ... ملک ... آنکه
سه روزه ... اعتراض کرد ... ارباب الدول ...
در ... که اگر ... حاذق ... ترجیح ... زنده ... است
و هرگز ... عوض ... شهر ... است
که ... عوض ... و اگر ... حالم ... خسرو ... کسانی نزدیک

شمرده و عظمت شان نام برده و تمجیدها کرده و تحسینها بر زبان آورده و منشور حاکم و مذکور بهشتی آدم کرده اند و بود
شنا بایسته پیش باز بر سر بر رسانیده و در عوض این مقدار ستعد ارجمند باشد و این قدری باعتبار که اگر آن تفصیل و
سبب بود و ارد که شمه از بیان علمی در از و باب بنگار بر روی مایه زی کشید **نظم** جهان هر چه در او هست سهل و مختصرست
سوخته این مختصر در ربع مران آکرفتی سفید و شاپوره می کنند که طوک روزگار و سلاطین کرده و اقتدار حشمتهای آن
و قصرهای زرنگار و کاخهای عالیمقدار و باغهای خلد آثار بر ساخته و خزینهای پر زر نهاده و سرور و هوای خویش را
آرایش نموده و در میدان بر خود برشان آسوده و چشمهای چون گلشن آراسته و دیوان ماه پیکر و شیرین
منظر خواسته و جامهای رنگین و لباسهای گوهر آگین پوشیده و طعامهای ملکین و شرابهای سرد و خوش
و بیدوهای باد سما با سوار شده و بانیر بیان عمر رفتا بر نشستن آمده آخر الامر با بیزار ازین حرفه ازین جهان رفتند و در سر خویش
و تو و خاک منزل گرفتند از نام ایشان جز حرفی و نشان از آثار ایشان اثری کجا که واقع یابی و کوه ایشان مراد و رکیب آورده
رو و ایش مسند آن آثار ایشان مراد در تالیفات خود ذکر کرده اند و ذکر جمیل ایشان را بیان نموده اند و نام ایشان را بنیکوئی یاد
فرموده اند چون امثال این دو فقره این مجمله حیف نمیشمارند از اینکه معروف گشته و مشروع نموده و تملکی نیک مجروح ملک را
بر محصور رخم خویش او جان گم شده حارق گوید که برادر باب خود پوشیده حیث که اگر دانای گیرا صح و شنا عدا در
در زبان مرد و مقبول شخصی گشایسته است زیرا که جان دانای او خواص اخف فی شرا و دلش را امراض حرص و طمع صوت
و نفس او از لوث کذب و بهتان دور و خیال او از خلق و صدا منه دور است نه اگر جلال حسنه خود را با نیش گشته شمار شد و خواهی
خود بیند خود را با چوش حسد مینه ارند و برای عقوبانی خیار زمین را نقاسم الارزاق شمار شد و بکار نشسته آن را انبار اجلاس
و انتشه و جمیع دست خلق گویند برادر اسمعیل نامند و بجای آن جرد کرکر ابو یوسف احف گشتند و منصور و سوم حسنه
جزیده برادر امیر المؤمنین شدند و نقامبات و تقسیمات هر دست صاحب البقر ما کاه و برادر امیر موسی کوشیده و بعد ای خود جهانی غیر برا
حبشی گویند و مترجم حقیقی که آیا قوی و یا قوی و جمیل را مرد الحکم نه طب نمانید **شعر** چه بکویم که دور او دمادم ازاری
قدرم هم بعد ما ماثت حق انشا چون آن رونق بلطف آن ملک اکبر اثرا از وجود اعدا صیقان ساخت و این را معمور کرده انگلره اثر
اند اخت و از خوشی مردان عادل این قیاد و رستگی ایوان حالی از کج و اقوت کرد و صحن آن گستر ان با صفه و نجاه گز برآورد
و بعد از تماشا صفه بزرگی احداث نمود طول آن صفه هشتاد و دو گز و عرض آن چهل و دو گز بود و بلندی آن شصت
شصت و پنج گز بود و در اطراف آن طاق عماراة بلند و حجراة ارجمند و نجوهای آن تمام نمود گویند پنج آخر در ای حجم
عمارتی میان عظمه و متانت شکست است راقم گوید که در سنه هزار و دو لیت و چهل و پنج هجری تماشا را دیده هنوز آن طاق
بخود رسید ها است و تغییر از طاق در ایشکار عرصه نداد **بیت** بر اوج چو عکس بین که روزگار منورش خواب خوش گشته بیا که بر کرا
ورانسه تنزر ده هجری نعدجن و قدمی نوشتان عهد جهان خلافت بانگی را فتح نمود و بر دو و این شهر با ریکه آخر ملوک ساسانیان

بود فرا کرده و بعد غنائم با جمع آورده و بعد از اجتماع اموال خمس اثرا نامه جهت فرستاده و باقی را در میان غزاه قسمت نموده بهر
بود سه و بر شصت هزار فوجی بنمود شد هر یکی را دوازده هزار درهم رسید و حال اگر بعضی بر شبات و اصل سخته کرده اند و بجای آن
برادر المؤمنین سال کرد و خود جنه قعقاع این عمرو در فتح بود ان دید که جمعی از عساکر شیر را حاصله کرده اند قعقاع بحافظه خود
برآن جماعه حمله کرده این شیر اشتوق کرده اند و آن شیر را با دو صد و سه که از آن بود حفظ اسعد رسانید و چون صد و قرآن
کی و منقور آن جامه بود از هر واریر طاق ان بیرون ان آن برادر سعد منصوری و کوشوارهای در میدم تختین کواهر همین و نحت
عدد افزونی از یاقوت کو بیر بیان ان از قیمت آن عاجز بوده شکر ابیه جزا ارسال نموده در شب و الاده حضرت رسالت پناه کنجی
کنکره طاق کسری خراب شده و دریا در بیش و وی متناسب که اکنون میان قیم بیت گویند منصور عباسی جهت بقیر بغداد بر آن
عمارت خراب گشت و از اسباب آن بغداد را آبادانی نمایند مقداری نیز خراب نمود و چون از جمعه آن شباهه ترک نمود
ذکر دین بفتح میم و سکون دال و فتح یا و سکون نون گویند نام یکی از فرزندان حضرت ابراهیم بوده و بیاری از کثرت
عمارت کرده بنام خویش موسوم نموده و مردم انجا بافرماتی حضرت شعیب علیه السلام کرده و طریق ضلالت و گمراهی نموده بنابران بعذاب
آلهی گرفتار شده طریق عدم پیموده اکنون اثر آثار معمورات **ذکر مدینه منوره** گویند آن شهر را یثرب نام بوده و خاتم
رسول اکرم طیبه موسوم نموده و بعضی از علمای اخبار را نکار را رض تمام گفته اند و جمعی برآن رفته اند یثرب و لامی جنت
خویش بوده و بیان منتیعین کر عظم و دوش مدینه بیتی حالا از اقلیم دوم طولش از جزایر خالدات **مکه** و عرضش ک
ک در زمین هموار اتفاق افتاده و حوالی اربعه آن گشاده است و بجمل احد بوی قریب است امیر عضد الدوله و ابواسحاق
کشیده و در استحکام آن سعی بلیغ بظهور رسانید قریب دو هزار باب خانه در او است و فضای جهت عارفانه او است اگر چه آن شهر
مخصب بینه است اما اثرات او عمده است و زمین حاصل در او نخاکم و نخلستان بسیار و آتش ساز کار و هوایش حار و بخار
از آبهو عفن نه استوار و مردمش لاغر و باسمر و از شیوع علاقه مرده در روز اکثر اقیان لم نمود و اگر و پیچه و رند عمومانند پیاش
و دیگر جنلی دارند و شیوه امامیه نیز در نواحی آن بسیار اند و جمعی از اقیان ان سادات عالی نسب و شرفای صاحب حسب
و جمیع ملک عرب روزش به اهل اسلام و قوم حرمتند از خواص آن شهر است که چون در آن شهر رفتند و آمد و شد کنند بوی خوش
از در و دیوار منحلق شود و نیز از خواص اشکال است که غریب در آن شهر وارد شود بوی خوش شنود و تملک نم بجا از حاجو آب باران
وجوب و خلاف و شرک کسر اف اش قرار و از ان است روضه منقد مه حضرت خاتم الانبیا در میان شهر طرف شرق قریب مقرستان
بقیع واقع شده و آن خانه حضرت بوده اکنون داخل مسجد شده و ابابکر و عمر در قرب وی آرمیده اند ابیا گمه فوت شده اهل
اسلام شغفته سر را بیک آن امری او در امیر المؤمنین اتفاق افتاده است و قتی که جناب رسول خدا گمه جنیه هجره و خو
آن موضع زمین به دو خم و آنرا خرید و از خشت خام و چوب نخل مسجد و خانه ساخت و عمر بن خطاب برآن بیار در افزود اخت و عثمان
ابن عفان برآن افزوده و بود از خشک منقش بنا نمود و سقف آنرا از چوب ساج ساخت و عمارة آنرا بر اوج آسمان افراخت

و ولید ابن عبد الملک مروان به عمارت آن افزوده و مهدی عباسی در رونق آن مبالغه نموده و مامون ابن هارون در
آن سعی فرموده و اکنون بر آن قرار است که ملوک اسلام و سلاطین کرده‌اند اهتمام در تعمیر آن مقام اهتمام تمام نموده‌اند
حضرت رسول خدا صلی الله علیه در فضیلت آن مسجد فرموده که ما بین بیتی و منبری روضة من ریاض الجنة و قائم که این میان مسجد
کرده به رسول شده آن حکم آن بهی راتبی فرموده از خوابیدن و فرموده که در مسجد خواب بکنید که خنثم حتی به قطب الاولیا
امر فرموده که ... و حتی ... از آن ... تا ... آورده و ذکر تفصیل آن در کتب مفصل مسطور است
مصلای حضرت رسول که در اعیاد و ایام شریفه در آنجا خطبه می‌فرموده و خلق را موعظه و نصیحت می‌نموده در طرف آن شهر واقع شده و
قبرستان بقیع در شرقی شهر اتفاق افتاده است و قبر ابراهیم ابن رسول الله و بنات آن حضرت و حضرت امام حسن و حضرت
امام زین العابدین و حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق آنجاست و مزار کثیر الانوار چهار امام بزرگوار قریب
یکدیگر است و جمعی کثیر از صحابه و تابعین در آنجا مدفون شده‌اند از صحابه اول اسعد ابن زراره و ... حضرت
به جنت در گذشت و آخر ایشان سهل ابن سعد الساعدی بود که در سنه ... و یک هجری در آنجا مدفون گشت و عثمان ...
میان قبرستان بقیع و مقبره یهود مدفون شده و اکنون داخل قبرستان بقیع نموده‌اند در کتب ... مسطور است
که بنی امیه ... در جزای ... جمع کرد ... از اهل ... آورده و مسجد ...
کرده ... الا لعنة الله
علی القوم الظالمین راقم گوید که آن شهر را دیده و جمعی مردم آنجا رسیده و زیارت ... انجا رسیده و توفیق زیارت ...
بقیع دریافته و چون آن حضرت در آنجا ... ظهور نموده و ... از آنجا رواج فرموده و ... و انصار آن حضرت
نیز از آنجا بوده‌اند و هم در آن شهر آسوده و ... در الولایات ... جلوس کرده و ...
مستولی شده ... و ... آن مقام ... از احوال ... آن ...
شود ... بعون الله تعالی ذکر خاتم الانبیاء و سید المرسلین محمد ابن عبد الله صلوات الله و سلامه علیه و آله اجمعین
المتولد بمکة المعظمة
بر طبایع ... از ... مستخبران اخبار ... و ... پوشیده نماند که علمای متقدمین و فضلای متأخرین در ... اخبار ...
مجلدات ... مرقوم نموده‌اند و این مختصر ... حالات ... آن ...
قلم ... آن مقام ... لا ... آن ... نظم معانی هرگز ...
... احوال ... خالق ارض و سموات ...
اعراض ... و ...
... شعر این ... اوصاف ...
موجب ... ذره از شمس ... و قطره از ...

فخی

فخی ... که در این کتاب در ... ذکر نظام آن جناب ... نموده و ... اگر ... خواهی ...
... و در ... آن ...
از انواع ... مسطور شده و ... و مناقب آن ... کتب ...
... آن ... که ... در حدیث ... اکنون ... آن ...
... محمد ابن عبد الله ابن عبد المطلب ابن هاشم ابن عبد مناف ابن قصی ابن کلاب ابن مره ابن لوی ابن غالب ابن فهر ابن مالک
ابن النضر ابن کنانة ابن خزیمه ابن مدرکه ابن الیاس ابن مضر ابن نزار ابن معد ابن عدنان ...
... تا آدم ... آن حضرت ... معد ابن عدنان ...
... تا ... آن حضرت ...
... ابن ... ابن اسمعیل ابن ابراهیم خلیل ...
... ابن ... ابن سام ابن نوح ابن ملک ابن متوشلخ ابن اخنوخ ابن ...
ابن مهلائیل ابن ... ابن انوش ابن شیث ابن آدم و در آن حضرت ...
...
...
از آن ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

و او مرجع و ناب قریش بود و قوم را جمع می کرد [illegible] تا آنکه آن قصی لقب کرد و [illegible]
[illegible] قریش [illegible]
[illegible] هاشم [illegible] عبد مناف [illegible] عبد المطلب [illegible]

[illegible] حارث [illegible] طالب سیم زبیر چهارم حمزه پنجم ابولهب ششم غیداق هفتم مقوم هشتم ضرار نهم عباس دهم قثم یازدهم حجل دوازدهم [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible]
اول صفیه دوم عاتکه سیم [illegible] چهارم [illegible] پنجم [illegible] ششم [illegible]
عبد الله و ابو طالب و زبیر [illegible]
[illegible]

[illegible]
آن حضرت [illegible]
می گفتند و چون زمان دولت بنی امیه در گذشت [illegible]

ذکر بعض وقایع و احوال آن رحمة للعالمین [illegible]

[illegible] صلی الله علیه و سلم [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] عبد المطلب [illegible] ابو طالب [illegible]
[illegible]

و در سال دویم ازدواج حضرت فاطمه بنت رسول الله [illegible] در وجود آمد و در سال سیم آن حضرت به دعوة عام مأمور گشت و اول کسیکه جمال
حالش منور را بایمان [illegible] خدیجه کبری بود و بعد حضرت امیر المؤمنین که دعوة آنحضرت را قبول نمود و روایة برعکس
نیز وارد شده و بعد از آن زید ابن حارثه که غلام آنحضرت بود و بعد از آن [illegible] ابن ابو طالب و ابو عبیده ابن الحارث
ابن عبد المطلب و زبیر ابن العوام و طلحه ابن عبید الله و سعد ابن ابی وقاص و عبد الرحمن ابن عوف مسلمان شدند و بعد از
ابو عبیده ابن الجراح و [illegible] ابن عبد الاسد المخزومی و عثمان ابن مظعون و ارقم ابن ارقم [illegible] اسلام در آمدند و [illegible]
ابن یاسر و مادرش سمیه و [illegible] بنت [illegible] ابن مغیره و خدیجه بنت حکیم و سعید ابن زید و بلال حبشی و صهیب رومی و خباب
ابن ارت و عبد الله ابن مسعود و عامر ابن فهیره و [illegible] و جمعی دیگر از اناث و ذکور [illegible] ایمان آوردند و هم
در آن اثنا آیه وانذر عشیرتک الاقربین نازل گشت و بموجب امر الهی چهل نفر از اقربا و خویشان را حاضر کردانیده [illegible]
آن جمع کثیر را سیر نمود [illegible] ترک الطعام آن حضرت را [illegible]
از [illegible] آوردند [illegible] شاعر گفتند و
کاهی [illegible] مجنون [illegible] و کاهی آن مظهر [illegible] ساحر [illegible] صدق و صفا [illegible]
متهم داشتند [illegible] اجعل الالهة الها واحدا ان هذا لشیء عجاب و در سال پنجم [illegible] جمعی
از صحابه بحکم آن حضرت [illegible] بجانب حبشه هجرت نمودند [illegible] کفار قریش از آن حضرت و بنی هاشم [illegible]
و در سال ششم [illegible] حمزه در سلک اهل ایمان انتظام یافت و معجزه شق القمر [illegible] روی داد [illegible]
اهل [illegible] در شعب ابو طالب [illegible] و در سال [illegible] مسلمان شدند و در سال [illegible] ابو طالب [illegible]
[illegible] خدیجه [illegible] سال [illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] در [illegible]
[illegible] المسجد الحرام
الی المسجد الاقصی [illegible] معراج [illegible]
[illegible] بیت المقدس [illegible] سموات عروج نمود [illegible]
[illegible] سدرة المنتهی [illegible]
[illegible] ما زاغ البصر وما طغی [illegible]
[illegible] ولقد رآه نزلة اخری عند سدرة المنتهی عندها جنة المأوی [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible] در این سال [illegible] و در سال [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] اهل مدینه [illegible]
[illegible] ابن عبد الله [illegible] جابر ابن عبد الله [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] اسلام [illegible]
[illegible] اهل مدینه [illegible]
اسلام [illegible] و در سال سیزدهم [illegible]
هجرت [illegible] و در این سال نماز ظهر و عصر [illegible]
[illegible] فرض گشت [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] الدنیا والآخرة [illegible] و در این سال حضرت [illegible]
[illegible] و در سال دویم از هجرت روزه رمضان فرض شد و صدقه فطره واجب آمد و قبله از بیت المقدس بطرف
[illegible] سیقول السفهاء [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] الظلم [illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible]
[illegible] قریش [illegible]
[illegible] اهل اسلام [illegible] اسیران [illegible]
[illegible] الدنیا والله یرید الآخرة [illegible]
[illegible] لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم [illegible] و در آن سال [illegible]
[illegible] و در سال سیم از هجرت [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] حمزه [illegible]
[illegible]
و در سال چهارم از هجرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ظلمات [illegible]
و در [illegible] در سال پنجم [illegible]

غزوه خندق و کشته شدن عمرو ابن عبدود بدست امیر حیدر و غزوه بنی قریظه [illegible] و در سال ششم غزوه بنی لحیان و غزوه ذی قرد [illegible]
صلح حدیبیه [illegible] و در سال هفتم از هجرت فتح خیبر و بعد
فدک [illegible] و در سال هشتم از هجرت اسلام خالد ابن ولید و عمرو ابن العاص [illegible]
و غزوه موته تمام و غزوه حنین و فتح طایف [illegible] و تولد ابراهیم ابن رسول الله [illegible]
[illegible] و در آن سال واقعه و در سال نهم از هجرت نزول آیه حجاب و غزوه تبوک و نزول آیه برائت [illegible]
عبد الله ابن ابی سلول [illegible] امیر المؤمنین [illegible] و در سال دهم از هجرت فرض زکوة
[illegible] ابراهیم ابن رسول الله [illegible] حجة الوداع [illegible] خلافت [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible] آیه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس [illegible]
[illegible] آیه الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا نزول [illegible] و در سال یازدهم
[illegible] از هجرت آن حضرت [illegible] ماه ربیع الاول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اول خدیجه کبری [illegible]
[illegible] دوم سوده بنت زمعه [illegible] سیم عایشه بنت
ابو بکر [illegible] چهارم حفصه بنت عمر ابن الخطاب پنجم زینب بنت خزیمه [illegible]
[illegible] ششم ام سلمه [illegible] هفتم زینب بنت جحش
[illegible]
[illegible] هشتم [illegible]
[illegible] نهم ام حبیبه بنت ابو سفیان [illegible]
[illegible] دهم صفیه [illegible] یازدهم میمونه [illegible]
[illegible] اول ماریه قبطیه بنت شمعون [illegible]
[illegible] دوم ریحانه بنت زید [illegible] سیم [illegible]
[illegible] چهارم [illegible] قاسم و عبد الله و ابراهیم قاسم

[illegible]

و عبد الله [illegible] اولاد اناث آن حضرت گویند بعد از حضرت
فاطمه زینب و ام کلثوم و رقیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر احوال
حضرت بتول [illegible] فاطمة الزهراء [illegible]
[illegible] حضرت امام [illegible]
حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت امام [illegible]
[illegible] امیر المؤمنین [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible] امیر المؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] ربیع الاول [illegible]
[illegible]
عبد الله ابن عباس [illegible]
[illegible] فاطمه [illegible]
[illegible] امام حسن و امام حسین و زینب و ام کلثوم [illegible] عبد الله ابن جعفر [illegible]
[illegible] عبد الله و عون [illegible] ام کلثوم [illegible]
[illegible] ام کلثوم [illegible] عبد الله ابن جعفر ام کلثوم [illegible]

[illegible]

ذکر احوال خیرت مآل قطب الاقطاب و غوث الاحرار امیر المؤمنین حیدر کرار علیه افضل التحیات علی سبیل الاختصار

مخفی نماند که آن سرور امام اول است از ائمه اثنی عشر سلام الله علیهم اجمعین و والد آن حضرت ابو طالب ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

اقبا نمی باشد بعد و اکثر وقت اقبال ایشان از متابعه کردن آنحضرت بسبب شبهه که عارض ایشان شده بود در روز تحکیم ابوموسی اشعری
و عمرو بن العاص از اصحاب و تلامذه او اجتناب اختیار کرده بودند [illegible]
[illegible]

نظم [illegible]

یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم [illegible]

[illegible]

شعر [illegible]

[illegible]

نظم [illegible]

[illegible]

و بروایتی شصت و سی سال بوده [illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر حضرت امام ابو محمد حسن بن علی ابی طالب [illegible]
ثانی ائمه اثنی عشر و فرزند امیر المؤمنین حیدر [illegible]
[illegible]

[illegible] … حضرت … [illegible]

… [illegible] …

ذکر امام الهمام علی بن الحسین ابن علی ابن ابی طالب … [illegible]

… [illegible] …

… [illegible] …

ذکر خامس آل عبا و سید الشهدا امام الهمام حسین ابن علی ابن ابی طالب … [illegible]

… [illegible] …

معلوم فرمود و جمعی دیگر منازعت داشتند محمد حنفیه در خصوص امامت حجر الاسود بر زبان عربی فصیح بر امامت آن حضرت ادای شهادت
نمود و مروی است که آن حضرت با [illegible] شخصی بخدمت آنحضرت [illegible] نمود که [illegible] که نفس خود را هلاک خواهی نمود آنحضرت فرمود
که [illegible] اول نفس خود را [illegible] و [illegible] روایت شده که حضرت امام محمد باقر فرمود که چون پدرم را وقت
رحلت رسید مرا [illegible] خود چسبانید فرمود که [illegible] وصیت [illegible] در هنگام شهادت [illegible] فرمود که [illegible]
بود [illegible] وقت [illegible] هرکس [illegible] از خدای تعالی [illegible] باشد و در [illegible]
که هشام ابن عبد الملک در زمان [illegible] در ایام [illegible] به حج رفته بود و در وقت طواف خانه [illegible]
میکرد که استلام حجر الاسود نماید [illegible] از دحام خلق [illegible] از استلام [illegible]
شام [illegible] امام [illegible] **نظم** هر طرف میگذشت بهر طواف ؛ در صف خلق می فتاد شکاف ؛ زد قدم
بهر استلام حجر ؛ گشت خالی ز خلق راه گذر ؛ یکی از اعیان شام که امام را نمی شناخت از هشام پرسید که این کیست که خلق او را باین احترام میکنند
از خوف آنکه [illegible] اهل شام بخدمت آن امام [illegible] میل ننمایند [illegible] گفت [illegible] این شخص [illegible]
گفت [illegible] فرزدق [illegible] در آن محفل حاضر بود **شعر** گفت من میشناسمش نیکو ؛ زو چه
پرسی بسوی من کن رو ؛ [illegible] فرزدق [illegible] قصیده [illegible] در منقبت آنحضرت [illegible] نظم کرده [illegible]
نظم آن کس است این که مکه و بطحا ؛ زمزم و بو قبیس و خیف و منی ؛ حرم و حل و بیت و رکن و حطیم ؛ ناودان و
مقام ابراهیم ؛ مروه مسعی صفا حجر عرفات ؛ طیبه و کوفه کربلا و فرات ؛ هر یک آمد بقدر او عارف ؛ بر علو مقام او واقف ؛ قرة العین
سید الشهداست ؛ زهره شاخ دوحه زهراست ؛ میوه باغ احمد مختار ؛ لاله راغ حیدر کرار ؛ چون کند جای در میان قریش ؛
رود از فخر بر زبان قریش ؛ که بدین سرور ستوده شیم ؛ به نهایت رسید فضل و کرم ؛ ذروه عزت است منزل او ؛ حامل دولت است محمل او ؛
از چنین عز و دولت ظاهر ؛ هم عرب هم عجم بود قاصر ؛ [illegible] ؛ خاتم الانبیاست [illegible] ؛ [illegible] مشهور ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] افلاک ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] آسمان [illegible] ؛ [illegible] اهل الارض ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] هشام [illegible] فرزدق [illegible]
[illegible] آنحضرت [illegible] فرزدق [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] فرزدق [illegible]
گفت [illegible] هشام [illegible] آن حضرت را [illegible] هشام ابن عبد الملک مسموم کرد [illegible]

رحم [illegible] آنحضرت [illegible] شد [illegible] گویند که هشام ابن عبد الملک [illegible] اقدام نمود
و در کتب [illegible] مذکور است که آنحضرت [illegible] پسر و [illegible] دختر داشت [illegible] یازده پسر و [illegible] دختر [illegible]
دختر داشت ؛ اسامی اولاد ذکور آنحضرت [illegible] امام محمد باقر از ام عبد الله فاطمه بنت امام حسن [illegible]
[illegible] عبد الله [illegible] حسن و حسین و علی [illegible] زید [illegible]
آنحضرت [illegible] ام کلثوم [illegible] اختلاف است والله اعلم

ذکر امام محمد باقر بن علی بن الحسین بن علی ابی طالب آنحضرت خامس ائمه اثنی عشر [illegible] ولادت آنحضرت موافق مشهور در روز جمعه
[illegible] غره ماه رجب المرجب [illegible] در مدینه منوره [illegible] اسم مبارک آنحضرت محمد و کنیت
[illegible] ابو جعفر و لقب همایونش باقر [illegible] و مروی است که حضرت رسول [illegible]
[illegible] سلام [illegible]
آنحضرت فاطمه بنت امام حسن [illegible]
[illegible]
[illegible] عبد الملک [illegible]
ولید ابن عبد الملک [illegible] هشام ابن عبد الملک [illegible] در بقیع [illegible]
[illegible]
[illegible] امام جعفر صادق [illegible] عبد الله [illegible] قاسم ابن محمد ابن ابی بکر [illegible]
[illegible]
[illegible] هشام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] رسول [illegible] خدای تعالی در قرآن [illegible]
السموات والارض [illegible]
[illegible]
[illegible]
آیه [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] از خدای تعالی سوال نمودم [illegible] باب علم رسول خدا [illegible]

جعفر الصادق بن محمد الباقر بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب

ذکر امام الهمام موسی الکاظم ابن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام

و کلثوم و ام سلمه صاحب تاریخ گزیده آورده که آن حضرت سی و یک پسر و بیست و سه دختر داشت و از شیخ مفید روایت کنند که آنحضرت را سی و هفت فرزند بود

ذکر امام الهمام علی ابن موسی ابن جعفر ابن محمد ابن علی ابن حسین ابن علی ابن ابی طالب علیه السلام

آنحضرت هشتم دوازده امام معصوم واجب الاطاعه والاحترام است ولادت آنحضرت در مدینه منوره در یازدهم ذی القعده سنه صد و چهل و هشت هجری روی نموده و در روایتی در یازدهم ربیع الاول سنه صد و پنجاه و سه هجری بوده و در آن [illegible] مختلف [illegible] بعضی گویند سکینه نوبیه بود و بقولی خیزران مرسیه و بروایتی کتم بوده و نام و کنیت آن امام با نام و کنیت علی ابن ابی طالب موافق است و القاب همایونش رضا و رضی و صابر و وفی [illegible] و در زمان وفات پدر بزرگوارش [illegible] بوده [illegible] سی سال داشت و در سنه دویست و یک هجری [illegible] مأمون [illegible] آنحضرت را ولیعهد نمود بالاخره [illegible] انا وجدنا آباءنا علی امة وانا علی آثارهم مقتدون [illegible] در ماه صفر سنه [illegible] هجری [illegible] آنحضرت را زهر داد [illegible] در قریه سناباد [illegible] طوس [illegible] مدفون گردید مدت حیات آنحضرت پنجاه سال بوده و زمان امامت بیست سال و بقولی [illegible] امام [illegible] محمد تقی و حسن و ابراهیم و حسین [illegible] که آنحضرت برای امام محمد تقی [illegible] امام عالیمقام است که در قزوین مدفون است

ذکر امام الهمام محمد ابن علی ابن موسی ابن جعفر ابن محمد ابن علی ابن حسین ابن علی ابن ابی طالب علیه السلام

آنحضرت [illegible] ائمه هدی است ولادت آنحضرت در [illegible] شهر رمضان [illegible] سنه صد و نود و پنج هجری در مدینه منوره روی نموده [illegible] آنحضرت [illegible] و نام و کنیت [illegible] امام محمد باقر [illegible] آنحضرت [illegible] تقی و جواد [illegible] قانع و مرتضی و منتجب [illegible] وفات پدر بزرگوارش [illegible] مشهور [illegible] سال و چند ماه داشت و در سنه [illegible] هجری در شهر بغداد [illegible] معتصم [illegible] و در مقبره [illegible] جد بزرگوارش [illegible] مدفون [illegible] مدت حیات آنحضرت [illegible] سال بوده و [illegible] سال امامت [illegible] آنحضرت [illegible] امام علی النقی [illegible]

ذکر امام الهمام علی ابن محمد ابن علی ابن موسی ابن جعفر ابن محمد ابن علی ابن حسین ابن علی ابن ابی طالب علیه السلام

این حضرت [illegible] ائمه اثنی عشر [illegible] ولادت [illegible] در مدینه منوره [illegible] هجری [illegible] ابوالحسن [illegible] القاب [illegible] نقی [illegible] و در زمان [illegible] حکومت [illegible] سال [illegible]

[illegible] ذکر امام الهمام حسن ابن علی ابن محمد ابن علی ابن موسی ابن جعفر ابن محمد ابن علی ابن حسین ابن علی ابن ابی طالب علیه السلام

آنحضرت [illegible] امام [illegible] ولادت آنحضرت [illegible] هجری [illegible] ابو محمد [illegible] القاب [illegible] زکی [illegible] خالص [illegible] سراج [illegible] آنحضرت [illegible] در ربیع الثانی سنه دویست و شصت هجری [illegible] معتمد عباسی در سامره [illegible] مدفون [illegible] مدت حیات آنحضرت [illegible] امامت [illegible] آنحضرت [illegible] حضرت صاحب الامر [illegible]

ذکر امام الهمام ابوالقاسم محمد ابن الحسن ابن علی ابن محمد ابن علی ابن موسی ابن جعفر ابن محمد ابن علی ابن حسین ابن علی ابن ابی طالب علیه افضل التحیات

آنحضرت [illegible] اثنی عشر [illegible] امام [illegible] ولادت [illegible] در شب نیمه شعبان سنه دویست و پنجاه و پنج هجری در سامره [illegible] اتفاق [illegible] آنحضرت [illegible] نام [illegible] کنیه [illegible] القاب [illegible] مهدی [illegible] صاحب الزمان [illegible] قائم [illegible] صاحب الامر [illegible] حضرت عیسی ابن مریم [illegible] حضرت [illegible] صاحب الزمان [illegible] خضر [illegible] حضرت [illegible] الیاس [illegible] جسم [illegible] آنحضرت [illegible]

[illegible]

ذکر عثمان بن عفان

[illegible]

اول ... دوم ... سیم ... چهارم ... پنجم ... ششم

[illegible]

[illegible]

هر محنت در دیار ستم شدی اگر تو باری [illegible] و بیاد آن حکایت شنیده [illegible] که بیان فرماید فرمود [illegible] این حکایت [illegible]

سخت فرا گیر که عادت ترکان چنین باشد که چون غریبی بدیار ایشان وارد شود ایشان از رسم غریب نوازی بجای آورند و از قواعد مهمان داری چیزی فرو

نگذارند و چون رشته الفت محکم و بنیاد محبت مستحکم گردد و آن غریب اظهار جرات و جلادت نماید جهت امتحان او چند کس را [illegible] متهم بدزدی کرده و گناه

بر آنها لازم آورده در حضور آنکس بکشند آنگاه آن تیر را مخاطب ساخته گویند که چون این امر در حضور تو [illegible]

[illegible]

نظم

[illegible]

ذکر مرغاب

[illegible]

و سرحد دار الدوله بوده و در مجالس وی ... صفاخانه را ... از او ... آذربایجان ... می‌بود و امیر قدر ... از اهل ایمان و ارباب عرفان
بوده و در جود و سخا و صدق و صفا گوی سبقت از همگنان می‌ربوده و در معانی حکمی نیز ... و اصابت رای معروف و مخصوص
تمکین و وقار موصوف بود راقم را با ایشان کمال الفت و محبت بوده و ایشان نیز در اکثر شبهای جمعه ... می‌شود ... از آن
امیر بود ... سؤال نمود که صاحب ... که ... مسئله ... بوده ... در جواب ... که من
بسیاری از فرقه علما و حکما و شعرا ... جمعی از دانایان ایران و توران و هند و ... رسیدم ... [illegible]
[illegible] ... از صحبت ... زیرا که ... دانش ... و موضوع ... و موضوع ...
... و حسن باشد ... که موضوع ... [illegible]
... **ذکر مراغه** شهری است معروف و ... آب و هوا موصوف از شهرهای آذربایجان آب روان و باغات فراوان دارد و
قریب شش هزار خانه در اوست و نواحی معموره و صفاخانه در اوست ... و اکثر ...
شیعه مذهب ... از ... راقم ... دیده ... اما ... بسیار ... کرده ...
کمال ارادت ... صاحب کتاب ... بوده و اکنون نیز از اهل کمال خالی نیست **ذکر**
مرند ... از نواحی تبریز ... صفاخانه ... راقم ... دیده **ذکر مرو**
میان شهری است ... و ... از قرای ... به فتح میم و سکون ... و واو و سکون
... راقم از دور دیده **ذکر مزینان** به فتح میم و ... الیاء و نون ... الالف و سکون نون ... ثانی ... از ... خراسان
و ملحق ... قریب ... خانه در اوست ... صفاخانه در اوست ... هوا ...
و جوانب ... است ... راقم ... دیده است **ذکر مسقط** دار الملک عمان و ...
آن ... از طرفی ... و طرف شمال آن ... در کنار دریا واقع ... خانه در اوست
... صفاخانه ... از اقلیم دوم ... مذهب ... مختلفه ...
... و بعضی شیعه ... و اهل ... از قوم عرب ...
و ... حاکم ... اکثر ... ارباب ...
تجارت ... از سایر ... و فارس و سند ... عرب و ...
بسیار ... در ایران مشهور ... سلطان سعید ابن سلطان احمد نام است و در عدل و داد ...
نام صاحب ... و ... غلام ... حبشی ...
فرا ... راقم ... مسقط بوده و حاکم ... ملاقات نموده است **ذکر مسکوف** شهری است عظیم و ...
از ... ممالک روس ... اقلیم ... هوایش ... آبش ...

... ده ... و آن ... گویند ... و نواحی ... صفاخانه در اوست
... مسکوف ... راقم ... از مردم ... کتاب ... که آن شهر در کنار رود بزرگ ...
ذکر مشهد مقدس لفظ مشهد محل شهود است ... آن است ... شهر ... نام چند موضع مشهور
چنین که مشهد علی و مشهد ... و مشهد رضا ... آن را مشهد گویند و ... مشهد ... رضا است
و ... آن ... فرزند ... بوده و ... امام ثامن علی الرضا ...
ایام شهری ... شهر طوس ... مشهد ... طوس ... در روزگار ...
و ... مشهورات ... جلیلی ... هوایش ... و جوانب ... از جناب امام رضا ... آن شهر ...
... از اقلیم چهارم ... آبش ... و ... الافضل ... الاحسن ...
... قریب ... هزار ارباب خانه در اوست و نواحی معموره و صفاخانه در اوست و ... آن ...
... کوهستان ... کثرت ... اهل ... شیعه ...
... مشایخ عظام و علمای کرام ... علوم ظاهری و باطنی ...
خواجه ... الدین ... و مولانا ... مولانا ... شیخ ابو محمد
... و مولانا ... راقم ... ایشان ...
... آن ... در کتب ... راقم ... آن شهر بوده
... مشرف ... امام ... علی بن موسی الرضا ...
ذکر ... قریه‌ای است ... از قرای ... خراسان ... صفاخانه در اوست ...
... **ذکر مشغره** ... قریه‌ای است ...
... هزار خانه در اوست و آب و هوایش ...
...
... **ذکر مصر** لفظ مصر ... شهر ... آن ... مشهور ... کلام مجید ...
مذکور است ابراهیم ... یوسف ... در کتاب ... که ... مصر ...
... آدم ...
...
...
... تاریخ ... آمده ... صاحب ...

و در منزل عوایش (?) از مصر فرزندی متولد شده بمصر موسوم گردید و چون بحد رشد رسید [illegible] جانشین خود کرده بود [illegible] عوایش نام کرد آنگاه بدیار مصر درآمده بصواب دید حکیم مصر شهری عظیم بانجام رسانید و آن شهر را [illegible] موسوم گردانید [illegible] قبطی [illegible] باشد از عوایش تا کنار رود نیل [illegible] با غایت خوب بناهای مرغوب ساختند و قلاع و قصبات و انواع زروع [illegible] و این سیاره [illegible] که ملوک مصر قبل از طوفان بودند [illegible] کرده بود و برای عجایب بناهای حکیم روشن بود [illegible] مصر را اعلام نمود و جمیع [illegible] را ضبط کردند و چون عمر حکیم [illegible] و هشتاد سال رسید بروضه رضوان [illegible] خرامید حضرت [illegible] مصر را فرزندی کرامت نمود و او را قبط نام کرده و طایفه قبطیان از نسل قبط این مصر است [illegible] در تاریخ خود آورده اول کسی که بعد از طوفان بارض مصر درآمد [illegible] نام بود و فرزند او مصر نام داشت [illegible] شهرهای خوب بنا گذاشت و شهر مصر را [illegible] رود نیل موسوم [illegible] اتمام کرده اند و در معموری آن سعی موفور و جهد نامحصور بظهور رسانید و آن شهر تا زمان ارتفاع اعلام دولت اسلام دار الملک کشور مصر بوده [illegible] **اول**

[illegible] بن حام بن نوح علیه السلام اول کسی که بملک مصر درآمد او بود و در عمارت آن ولایت سعی موفور نمود [illegible] احوال او [illegible] **دوم** [illegible] حکیم [illegible] و بر عجایب امور [illegible] بود [illegible] [illegible] نموده و [illegible] بسیاری جمع کرده [illegible] [illegible] سلطنت [illegible] **سیم** [illegible] **چهارم** [illegible] **پنجم** [illegible] **ششم** [illegible]

[illegible] **هفتم** [illegible] الملک [illegible] **هشتم** [illegible] **نهم** [illegible] **دهم** [illegible] الملک [illegible] **یازدهم** [illegible] **دوازدهم** [illegible] **سیزدهم** [illegible] **چهاردهم** [illegible] **پانزدهم** [illegible] الملک [illegible] **شانزدهم** [illegible] الملک [illegible] **هفدهم** [illegible] الملک [illegible]

بجای می آورد و بمحبت ورزش متدان شعف تمام داشت و از لوازم محبت و مودت ایشان دقیقه فرو نمی گذاشت مدت [illegible] سال سلطنت نمود
صاحب طریق حنیفی بود **دوازدهم** ترارس ابن صبار الملک [illegible] حاذق بود و دانا بود و در زمان او حضرت صالح مبعوث شده و آن
حضرت ایمان نیاورد بعد از چند سال بعالم جاوید خرامید **سیزدهم** مالیق الملک ابن ترارس [illegible] پادشاه [illegible] مدت
ده سال من حیث الاستقلال حکومت نمود و [illegible] **چهاردهم** خوریا ابن مالیق الملک [illegible] سال سلطنت [illegible]
و ثروت بکمال رسانید و چون صدای [illegible] شنید [illegible] روان کرد **پانزدهم** [illegible] ابن خوریا شهریار [illegible]
بود و در سیاست [illegible] روزگار [illegible] شهریار [illegible] **شانزدهم** طوطیس ابن [illegible]
شهریار [illegible] **هفدهم** [illegible] ابن طوطیس بعد از پدر [illegible]
شاهی [illegible] روزگار [illegible] آن شهریار [illegible]
[illegible] آن شهریار [illegible]
[illegible] خروج کرده [illegible] مصر [illegible]
[illegible] حکومت نمود [illegible]
اول ولید ابن [illegible] ظلم و ستم [illegible] **مصر** [illegible]
[illegible] **دوم** ریان ابن ولید آن شهریار [illegible] حضرت یوسف [illegible]
[illegible] **سیم** [illegible] ریان [illegible]
[illegible] **چهارم** [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] آن شهریار [illegible] **پنجم** [illegible] پادشاهی [illegible]
[illegible] **ششم** [illegible] حکومت [illegible]
[illegible] **هفتم** [illegible]
[illegible]
[illegible] آن شهریار [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] حکومت [illegible]
[illegible] **اول** [illegible]
[illegible] حضرت موسی [illegible] **دوم** [illegible]
[illegible]

[illegible] **سیم** [illegible] بعد از [illegible]
[illegible] **چهارم** [illegible]
[illegible] **پنجم** [illegible]
[illegible] **ششم** [illegible] **هفتم**
[illegible] **هشتم** [illegible]
[illegible] بخت النصر [illegible]
[illegible] بخت النصر [illegible]
[illegible] بخت النصر [illegible]
[illegible] بخت النصر [illegible]
[illegible]
[illegible] عمرو [illegible] العاص [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] سلطان سلیم خان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] والتوفیق من الله [illegible] **ذکر حبشه** [illegible]
[illegible] **ذکر طرطوس** [illegible]
[illegible]

۵۹۰

طرف دیگرش کوه و صحرا است و سیر او اوایلش دامنه سلطنت **ذکر مظفرپور** قصبه‌ایست معمور از مضافات بنگاله و از توابع عظیم آباد و کوتیه
جائی خوب و معمور خوب است راقم مشاهده نکرده **ذکر مظفرآباد** قصبه‌ایست جنت نشان از توابع کشمیر در راه کابل و در میان جبال
شامخه واقع و اطراف حوالیش فی الجمله وسعت از ولایت ملک کشمیر کمتر بوده و در اکثر شهرهایش میوه‌جات خوب و بزرگ ارباب
[illegible] و جمله باره قریه مضافات اوست و آبش خوشگوار و هوایش سازگار اکثر مردمش حنفی مذهب و بعضی شیعه و آن وجوب
و خلافتش فراوان است رود بزرگ از کنارش میگذرد و از نظاره سرحد پایان و موج آن مسکن مردم و اهل و عرض بوده و از آن [illegible]
امکان ندارد و لهذا بر دو طرف رود بر آن از روی طناب خام گاو جسر بسته‌اند و ابنیه [illegible] طناب خام گاو بر روی آن کشیده‌اند
دو طرفش محکم کرده‌اند که از آن [illegible] فرود آمده به طناب دیگر از آن سو بیرون آمده از پیاده عبور آن در طناب آید
و شبیه آبش خوشگوار است و از جبال شامخه محیط و سبزه و گلها [illegible] در [illegible] شده داخل دریا میشود و در کنار آن رود دیگر [illegible]
و عقیق و تکلفات راقم چند بوم در آن تکیه بوده و با شیخ [illegible] بوده ذکر احوال آنقدر نمیتواند شد **ذکر جهانگیرشاه** [illegible]
عرفان و معارج [illegible] بود و در صدق و صفا و تقوی و صبر و قناعت کمتر کسی با او برابری میشود و در مراتب معرفت سخنان
چند تقریر می‌شود که روزی راقم از خدمتش [illegible] سوال نمود که در مراتب معرفت چه فرمایند در جواب فرمود که محققین گفته‌اند که سیر شیخ
[illegible] شرعیات عبادات و اول مرتبه اول توحید است که [illegible] ثابت شده است که معرفت ذات و صفات حق [illegible]
که معرفت در [illegible] آن کسی که معرفت شاهد است **بیت** تو که در علم خود زبون باشی ؛ عارف کردگار چون باشی ؛ هر که
معرفت نفس خود نکند حق تعالی را نشناسد چه حق تعالی محیط است بر جمیع اشیا و هر چیز محیط [illegible]
اقامه شود [illegible] و مراتب آن چهار است و اکثر اهل معرفت بر آن اتفاق نموده‌اند و آن **اول** مرتبه
دانش آن است که شخصی شنیده باشد که در جهان موجود است [illegible] که هر چیز را از آن [illegible] آن را ابدا [illegible]
آن واقع شود و اثر آن ظاهر شود [illegible] آن [illegible] و چنین موجود [illegible] گویند و نظر این در معرفت الله
معرفت حق [illegible] خود را از [illegible] تقلید دانسته و آن را از جوانش شنیده و از اهل خود چنین دیده و قبول کرده و اعتقاد نموده
گرویده‌اند و [illegible] مثل اهل ایمان گرویده‌اند [illegible] خلق عام در [illegible] ؛ **دوم** مرتبه
[illegible] که دود و آتش را دیده [illegible] حکم می‌نماید که [illegible] و [illegible] آتش [illegible]
و [illegible] دلیل [illegible] و نظر این مرتبه در معرفت باری تعالی معرفت اهل نظر و استدلال است که [illegible]
[illegible] **نظم** [illegible] استدلال
[illegible] ؛ پای چوبین سخت بی تمکین بود ؛ کر کسی از علم با تمکین بدی ؛ فخر رازی رازدار دین بدی ؛ **سیم** مرتبه [illegible]
[illegible] که بقرب آتش رسیده و حرارت آتش محسوس کرده [illegible] آتش [illegible]
[illegible] و نظر این در معرفت الله معرفت مؤمنان است که بمقام اخلاص رسیده و قلوب ایشان [illegible] مطمئن گردیده

[illegible] و جمیع اشیا را بدیده یقین آثار صفات کمال الهیه را مشاهده نموده‌اند از این بیان ظاهر میشود که ارباب نظر و استدلال [illegible]
برهان نمانده و دلیل عقلی در اثبات مطلب بیان فرمایند [illegible] اطمینان و یقین موجود و منافع حاصل نشود و آرام و تمکین حاصل نگردد
شعر [illegible] ؛ شرح [illegible] ؛ از این جهت است که اکثر [illegible] از سلوک ایشان [illegible]
[illegible] گفته‌اند که [illegible] عقل [illegible] در حقیقت [illegible] دلیل نمی‌شود زیرا که اگر کسی قبول [illegible]
[illegible] و [illegible] بحقیقت [illegible] رسیده باشد [illegible] و [illegible]
[illegible] **چه** [illegible] واجب ؛ از آن [illegible] شده و در ذات واجب ؛ جمال
[illegible] از معرفت [illegible] از اصحاب استدلال و نظر زیرا که ایشان [illegible] حاصلست و مقام صدق
الیقین رسیده‌اند و در منزل [illegible] **چهارم** مرتبه از مراتب معرفت [illegible] که در میان آتش
بوده و خود را بالکلیه فانی نموده است و این مرتبه در مراتب معرفت الهی اعلی درجات معرفت است که [illegible] از آن [illegible]
و حصول این مرتبه [illegible] و [illegible] قانون شریعت [illegible] و کامل [illegible]
[illegible] **استدراک** [illegible] کسی [illegible] که مراد از [illegible] مرتبه احدیت ذات [illegible] و وصول
[illegible] **چه** عدم [illegible] ؛ [illegible]
عدم [illegible] و اصل آید ؛ [illegible] حاصل آید ؛ [illegible] و اصل ؛ [illegible] کامل ؛ و [illegible]
[illegible] عنصر است که حرارت و [illegible] و از [illegible] و این [illegible]
باری تعالی [illegible] و حرارت [illegible] و [illegible]
[illegible] که حاصل شده در [illegible]
[illegible] و [illegible] از [illegible]
اوست که مرکب است از ماده و صورت [illegible] آن [illegible] حق تعالی [illegible]
[illegible] حق تعالی است و صورت او [illegible] و حرارت و [illegible]
و حرارت [illegible] از [illegible]
[illegible] آن [illegible] حق تعالی است [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible] که [illegible]
باری تعالی [illegible] معرفت [illegible]
معلوم میشود آنست که قرب و مناسبت [illegible] حق تعالی [illegible] قرب فرایض و قرب نوافل [illegible]
[illegible] قرب نوافل [illegible] احادیث قدسی این معنی معلوم میشود در آنجا که فرموده است لا یزال العبد یتقرب الی بالنوافل

حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه و بصره و لسانه و یده و رجله فبی یسمع و بی یبصر و بی ینطق و بی یمشی و بعبارت دیگر قرب اتحادی
و قرب اتصافی گویند و حصول معرفت اتحادی بادای فرایضست و قرب اتصافی بادای فرایض و نفل نوافل [illegible]
و باعتبار دیگر نوافل کلی یا بعض منقسم میشود و معرفت و قرب که ثمره معرفت است بر سه قسم اول علم الیقین دوم عین الیقین
سیم حق الیقین و این مراتب ثلثه در کلام مجید صریحاً ذکر شده کلا لو تعلمون علم الیقین لترون الجحیم ثم لترونها عین الیقین
و [illegible] فرموده و ان هذا لهو الحق الیقین در مقام قرب اتحادی و فرایض علم الیقین است و آن عبارتست از اطلاع [illegible]
ظهور وجود و ظهور موجودات بلا کیف ظهور علم [illegible] متصف باشد [illegible] علم از ظهور آن [illegible] عین الیقین [illegible]
از ظهور بعضی آثار [illegible] و قدرت و غیره [illegible] الجمع [illegible] حق الیقین [illegible]
حضرت رسالت پناهی و ائمه ولایت پناه [illegible] در مقام قرب نفلی علم الیقین عبارتست [illegible] خالق و [illegible]
که اشیا [illegible] و توحید افعالی نیز گویند و عین الیقین عبارتست [illegible] سالک
[illegible] خوارق عادات [illegible] جمیع [illegible] اوصاف [illegible]
و فنا و اوصاف نیز گویند و حق الیقین عبارتست [illegible] جمیع [illegible]
[illegible] در عالم [illegible] توحید [illegible] در مقام جمع نیز خوانند [illegible]
سکر و محو و استغراق نامند حاصل کلام آنکه معرفت الهی [illegible] بعضی اهل تقلید و بعضی ارباب نظر و
استدلال [illegible] اصحاب ایقان و فرقه اهل عیان [illegible] اهل تقلید در مقام ناسوت‌اند و ارباب نظر و استدلال
در مقام ملکوت و اصحاب ایقان در مقام لاهوت و اهل عیان در مقام جبروت‌اند و اهل ناسوت در مقام اسلام‌اند و آن
مراتب دارد و ارباب ملکوت در مقام ایمان‌اند و آن نیز درجات دارد و اصحاب لاهوت در مقام ولایت‌اند [illegible]
و اهل جبروت در مقام [illegible] و آن نیز مراتب دارد [illegible] مقام ناسوت اهل ملکوت را انکار [illegible] مقام
ملکوت اهل لاهوت را [illegible] مقام لاهوت اهل جبروت [illegible]
[illegible] الناس کیف خلق الله الخلق [illegible]
محمد و آله الطاهرین ذکر معدان لفظ معدان [illegible] مخصوص [illegible]
[illegible] حاصل شود [illegible] نام چند موضعست یکی در ملک فارس و آن در قرب [illegible]
[illegible] و [illegible]
[illegible] معدان گویند و دیگر نام شهریست در کنار رود فرات و در آنجا معدن [illegible] و آن شهر بنام معدن مشهور
شده است [illegible] رود فرات [illegible] اصل شهر در زمین [illegible]
[illegible]

باید

[illegible] و جنه قریه [illegible] و مردمش [illegible] مذهب [illegible] بوده و با اکابر [illegible]
ملاقات نموده است ذکر معرة النعمان قصبه‌ایست [illegible] در دو منزلی حلب واقع [illegible] هوایش خرم و قریب هزار باب
خانه در او است [illegible] مردمش قوم عرب و اکثر شافعی مذهب‌اند [illegible] اتفاق افتاده [illegible]
آماده است [illegible] ذکر مغان [illegible]
نوشته‌اند ولایتیست مشهور [illegible] هوایش خرم [illegible]
از شمال [illegible] و از جنوب ملک آذربایجان و از مشرق [illegible] و از مغرب [illegible]
سنگین است [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
نوشتن باشد ذکر مفازه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر مکه معظمه [illegible] در کلام مجید بام القری مخصوص [illegible] طولش از جزایر خالدات [illegible]
و عرضش از خط استوا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
آدم [illegible]
[illegible]
[illegible] آن خانه [illegible] بیت المعمور [illegible] آدم [illegible]
[illegible] بوقت طوفان [illegible]
المعمور [illegible] طوفان [illegible] اسمعیل [illegible] ابراهیم
[illegible] ساره [illegible] ابراهیم [illegible] هاجر و اسمعیل [illegible] ساره [illegible] ابراهیم [illegible]
[illegible] هاجر [illegible]

کرد اینه و اسمعیل میگریست و پاشنه پای خود را بر زمین میمالید و از زیر پاشنه پای آن حضرت آب زمزم ظاهر گردید و چون
هاجر از طلب آب بازگشت و آن را اثنا به جا نمود و پاره خاک بر دور آن آب پاشید تا ضعف نکرد و مروی است که اگر هاجر زمزم را اینچنین
نمودی از تمام روی زمین جاری گردیدی و بر روایتی اگر او را به حال خود گذاشتی آب آن بر زمین گذری و چون آب زمزم پیدا شد قوم جرهم
آنجا رفتند و سکنی گرفتند و حضرت اسمعیل در میان ایشان پرورش یافت و چون بزرگ شد دختر ... رسید و ابراهیم با شاره جبرئیل
از ملک شام به مکه مبارکه تشریف برد و بتعلیم روح الامین ... اسمعیل از سنگ کوه قطعها بنا خانه کعبه نمود لیکن او را سقف نبود
و امر حق تعالی حجر الاسود را از بهشت همراه آورده بود و در زمان طوفان در کوه ابو قبیس ودیعه نموده جبرئیل او را ظاهر کرده بابراهیم داد
و آن حضرت در موضع معهود نهاد گویند آن سنگی بود سفید از جمله یاقوت بهشت و در اول بسیار سفید بود و لیکن جمع کفار دست مالیدند
سیاه شد چون روایات است که قال النبی صلی الله علیه و سلم نزل الحجر الاسود من الجنة و هو اشد بیاضا من اللبن فسودته خطایا بنی آدم گویند
آن سنگ ... و هر سنگ گرم نمی شود و بعد از اتمام آن مقام بر اجابة الاحرام ابراهیم و اسمعیل گفتند ربنا تقبل منا
انک انت السمیع العلیم و جبرئیل ... نازل شده و بشارت قبول رسانید ... که جبرئیل ایشانرا تعلیم کرده بود و مناسک حج تمامی
آموختند ... بار دیگر آنجا معمور شده و در آنجا مقام کردند ... و عمارت آنرا نیکو بنا نهادند و آن را بنام زمزم آب
... حکایه آنکه ... عبد المطلب جد رسول خدا صلعم در خواب دید ... و دو بار آنکه ...
... قریش با او نزاع کردند تفصیل آن در کتب اخبار مذکور است ...
و آب آنجا شور ... و بعد از ... آورد و ...
... و بعد ... بسیار ...
گویند اکنون در مکه معظمه آب روان ... در حوالی حرم سبیل کرده اند حرام و کعبه در میان مسجد الحرام
و حضرت ... طوایف امم و جوانب کاه ... در عهد رسول خدا صلعم سی سال قبل از بعثت قوم قریش خانه کعبه را عمارت کردند
... بادشاه حبش ... حق تعالی ...
و اهل مکه ... خانه کعبه را سقف کردند و چهار رکن ... رسول خدا صلعم ...
قریش حجر الاسود را بیرون خانه کعبه در رکنی ... که آن ... و از رکن شرقی ...
ابراهیم و زمزم نزدیک اوست و در رکنی که ... رکن شامی و رکنی ... رکن ... و انکه رکن جنوبی ...
... و در ... آن خانه ... که در جاه زمزم ...
عبد الله ابن زبیر ... خانه کعبه را ... حجر الاسود را
در اندرون خانه ... چون رسول خدا صلعم فرموده که حجر الاسود از خانه کعبه است ... اندرون خانه باشد بعد
از عبد الله حجاج ابن یوسف ... حجر الاسود را بیرون آورده ... رسول خدا صلعم ...

داود و خانه را ... اول ... به طول ... عرض ... و ... خانه ...
از ... اول کسی که ... نام ... بود و از ... آن ...
... آن ... عبد الملک ابن مروان ... و در آن مسجد ...
... و منصور عباسی مسجد ...
... اکنون ... در حوالی آن ... و کوه صفا ...
مسجد الحرام است گویند صفا و مروه ... خانه کعبه ... حق تعالی ...
که ... صفا ... و کوه ... مشهور ... گویند صفا و مروه
نام ... و ... حضرت ... صفا و مروه ...
من شعائر الله و منی ... مشعر الحرام و مسجد خیف ... حضرت آدم ...
ابو قبیس ... حضرت ... مسجد الحرام ... حضرت رسول ...
... ابو طالب ... عباسی ...
... حج ... زمزم ...
... حجر الاسود ...
... حجر الاسود ...
... حجر الاسود ...
... تعالی الی یوم ...
... مقام ...
...
... ذکر مغازی ...
...
... ذکر بنگاله ...
...
... ذکر کوچ ...
...
... ذکر ... ...

[illegible] شیخ معین الدین [illegible]

[illegible]

[illegible] **ذکر ملکی** [illegible]

[illegible]

ذکر مکناس [illegible]

[illegible]

[illegible] **ذکر جابر** [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] **ذکر طنجه** [illegible]

[illegible] **ذکر تلمسان** [illegible]

[illegible]

[illegible] **ذکر طوس** [illegible]

[illegible] **ذکر هرات** [illegible]

[illegible] **ذکر کرمان** [illegible]

[illegible]

ذکر جهان آباد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ذکر میرزاد ...

گلشن حبیب و چمن ... حرف نون

ذکر نابلس ...

ذکر ناصره ...

[illegible]

دخلهٔ منوره رحمة الله علیه ذکر ناگپور شهریست معمور از شهرهای دکن و در حیات بوم حسن قریب بیست هزار باب خانه دراوست و نواحی بسیار دلگشا و با صفا اوست در زمین هموار واقع و اطرافش واسعست از اقلیم دوم و هوایش گرم و آبش ... اکثر شیعه و دیگر مذهب‌اند راقم الحروف داخل آن شهر نگردیده ... مردم ناگپور بسیار دیده ... ذکر ناگر

مرحبا است مشهور از شهرهای دکن و شهریست چون گلشن از اقلیم دوم و هوایش گرم و آبش سالم و در زمین هموار اتفاق افتاده و اطراف آن کشاده است قریب سی هزار باب خانه دراوست و نواحی بسیار دلگشا و با صفا اوست مردمش اکثر شیعه‌اند و دیگر مسلمان ... و غلاتش ارزان است ذکر ناتکه نام طایفه‌ایست از طوایف ... بسیار و قومی ... و اکثر ایشان در عراق و فارس و کردستان سکونت دارند ... علی اللهیه ... راقم از آن طایفه بسیار دیده ... ایشان رسیده است ذکر نادرآباد ... که شهر قندهار را مسخر نمود آن شهر را خراب کرده در قرب آن شهری ساخته نادرآباد نام نهاد و اکنون خراب است ذکر ناظرآباد گویند نام قریه‌ایست در عراق ... ذکر نجف

صاحب ... گوید که لفظ نجف در اصل نام ... کوفه ...

[illegible]

سلطان ابوسعید مدرسه و خانقاهی در آنجا ساخته و آثار نیکو و ابواب البر در آن مکان برداخته و سلاطین صفویه گنبد
بقعه را به تزیین نمایان ساخته‌اند و باقی اوقاف و اسباب مرصع و فرشهای گران بها و صندوق و قندیل زر [illegible]
[illegible] کشیده و دو منار و ایوان آن بزرگوار را طلا نموده و در جمیع [illegible] بعضی از امرای [illegible]
آن زیاده کرده‌اند و در این ایام یکی از ملوک [illegible] حصار [illegible] برآن کشیده و آصف الدوله ابن شجاع الدوله [illegible]
[illegible] جاری کرده و ملوک قاجاریه نیز در تعمیر آن مقام سعی نموده‌اند راقم گوید که [illegible] بوده و مشرف
[illegible] مکان شریف احادیث بسیار وارد شده است و نیز در خبر است که حضرت آدم
و نوح [illegible] در آن حضرت آسوده‌اند و این رباعی را میرزا [illegible] در وصف آنجا گفته خوب گفته **رباعی** در خاک
نجف نوریم آسوده بخاک ÷ انوار شکن ز بر سر ش در نقاب ÷ جائی که [illegible] ÷ [illegible]
آن مقصد در زمین بلند اتفاق افتاده و آب از بعد اش [illegible] و باغات [illegible] حوالی آن جنت مطلع [illegible]
[illegible] فی المجمله خوشگوار و هوایش [illegible] قریب به سه هزار خانه در آن و جوب و غلات فی الجمله [illegible] مردمش ترک
و تاجیک و عرب و عجم با شیعه مذهب‌اند و دو شعبه فرقه اخباری و اصولی [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] اکثر ساکنان [illegible] اشرار و اهل فساد و جمیع [illegible] [illegible]
[illegible] اهل نجف [illegible] مشهد مقدس و [illegible]
[illegible] اهل البیت [illegible] و حدیث [illegible] این مضمون که [illegible]
گروه [illegible] بسیار [illegible] [illegible] حال آن
مکان شریف منزل فحول علما [illegible] [illegible] مولانا سید مهدی طبا
طبائی و شیخ جعفر و پسر او شیخ موسی از فحول علما و اکابر مجتهدان بوده‌اند و راقم [illegible] صحبت همگی رسیده بود و صاحب
تألیف و تصنیف بوده‌اند **ذکر نجف آباد** قصبه‌ایست [illegible] از توابع [illegible] اصفهان [illegible] در زمین هموار واقع
[illegible] کرده [illegible] [illegible] [illegible]
از زمان شاه عباس ماضی آن قصبه آبادان شده و جمیع خانهایش [illegible] [illegible] طرح فرموده و از هر
طرف [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] راقم در [illegible]
کشور ایران [illegible] قریب [illegible] خانه در او است [illegible] مردمش شیعه مذهب
و خوش [illegible] راقم چندی در آنجا بوده [illegible] از فسق و فجور [illegible]
[illegible] **ذکر نجد** [illegible] آن عبادات [illegible] مشهور و در [illegible]
در [illegible] واقع [illegible] از اقلیم دوم [illegible] هوایش گرم و بیابان آن

[illegible] و کوهستان [illegible] جبال و تلالش در غایت قوت و بکشاورزی [illegible] مردمش [illegible] و خوب صورت
و خوش چهره و از متاع حسن [illegible] بهره [illegible] [illegible] شاه [illegible] **نظم** بار گوهر [illegible] از یاران [illegible]
نادر و [illegible] آری موجه ÷ راقم اگر چه نجد را ندیده اما [illegible] و [illegible] آنجا را دیده [illegible] [illegible] رسیده
[illegible] **ذکر امیر سعود ابن امیر عبدالعزیز** امیری جلیل القدر و [illegible] الصدر بود و در فضایل صوری
[illegible] زمان [illegible] و آن شهریار مذهب وهابی داشت و در ترویج آن مذهب [illegible] راقم [illegible]
از آن امیر سؤال نمود که حقیقت مذهب وهابی چیست و محدث آن طریقه کیست در جواب فرمود که مذهب وهابی محدث [illegible]
در این زمان محمد ابن عبدالوهاب آن طریقه را رواج داده و لاجرم بر زبان مردم چنین افتاده و الا تازه [illegible] بلکه همان [illegible]
[illegible] اعتقاد او این است که خداوند تعالی احدی [illegible] [illegible] اولیا و اوصیا و اولی العلوم [illegible]
[illegible] اوصیا [illegible] رسول [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
رسول [illegible] [illegible] [illegible]
لباس زنان پوشیدن و [illegible] قرآن [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] **ذکر نجف آباد** شهری [illegible] از توابع شاه جهان آباد [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] **ذکر نهاوند**
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

مکوت و خاکش بغایت حاصل خیز و مردمش مذهب امامیه دارند و از معارف انسانی بهره ندارند **ذکر نراق** سرزمین عراق
قریه ایست قصبه مانند و ممکلت خواطر است از توابع کاشان آبش کم و باغاتش فراوان آن قریه در دامن کوه اتفاق افتاده
و اشجار فواکه‌اش [illegible] کرده و سمت هوایش بغایت نیک ده است قریب هزار باب خانه در او است و چند مزرعه و خانقاه او است مردمش شیعه
مذهب و مردم او ایشان خسته و شکسته خاطر [illegible] مولانا مهدی صاحب تصانیف عدیده از آنجا بوده است
ذکر نسف بفتح نون و سین مهمله و سکون فاء بلده ایست و ملکیست از بلاد توران و ممکلت [illegible] امام شیخ عزیز الدین [illegible]
الدین حموی صاحب کتب کثیره از آنجا بوده و راقم اشعارش دیده ممدوح است **ذکر نسا** سرزمینی [illegible] بکسر نون [illegible] ولایت
از خراسان و معمولی شهر ایست [illegible] آن که منبع الکنون ویران است و جمعیت ترکمان است **ذکر نسناس** سرزمین نسناس
اگرچه بحکم آیه اولئک کالانعام عوام الناس اغلب و اکثر نسناس است اما در عرف طایفه‌ای [illegible] انسان و لیکن وحشی‌اند
در بعضی جزایر هندوستان و چین منزل دارند و مانند سایر وحشیان بگذران گذشته و مانند مردم تکلم نتوانند نمود و از لباس
و جامه عور و از طرز مردمی دور [illegible] و قاف خورد و از زیر درختان کنند باشند و از بنی آدم بغایت وحشت دارند و
بعضی از ایشان از متاع حسن و جمال برخوردارند **ذکر نیشابور** بلده ایست مشهور و معمور از مشهد مقدس دو مرحله دور و از اقلیم
رابع و در زمین هموار واقع و هواش [illegible] است لیکن طرف شرقی کوه چند دارد و طولش از جزایر خالدات [illegible] عرضش از خط
استوا [illegible] آتش خوشگوار و هوایش سازگار و در تعریف آب و شراب نیشابور عمر خیام گوید **نظم** شراب نیشابور و آب [illegible]
[illegible] رود و سر از کنار شهر میگذرد و خاکش طرب انگیز و زمینش حاصل خیز و میوه‌هاش بغایت لذیذ و بیرون
فراوان و فواکه‌اش نیکو و وفور چون حکیم انوری در وصف او گفته **شعر** حبذا شهر نیشابور که در روی زمین ٭ گر بهشت است همین است وگر
خود بهشت ٭ بانی آن شهر طهمورث دیوبند بوده و در مرور دهور از آثار خراب شده و اردشیر بابکان ساسانی بجایی دیگر شهری
ساخت و عمارات متین و قصور دلنشین در آن بنیاد کرد و شاپور در التوقیت نافذ الفرمان خراسان بود و از جوار آن شهر را
خراب نمود [illegible] و چون شاپور پادشاهی جمهور بود [illegible] آن شهر را [illegible]
در جایی دیگر بنا نموده و باسم خویش موسوم ساخت و بقاع خوب و ضیاع مرغوب در آنجا طرح انداخت و آن شهر را بارویی
محکم کشیده [illegible] گردانیده و در وسعت و خلق آن بغایت کوشیده و در سنه [illegible] هجری بسبب زلزله شدید
خراب گردید و در نواحی آن شهر دیگر بنا نمود و شادیاخ موسوم گشت و در سنه [illegible] هجری دیگر باره بعلت زلزله خراب شد
و هم در قرب آن شهر دیگر احداث کردند بسبب زلزله عظیم در سنه [illegible] هجری ویران گردید الکنون که شهر [illegible]
بنا نموده [illegible] **قطعه** اندر آن زمان که زلزله [illegible] ٭ شد [illegible] آن شهر بود ٭ در سنه [illegible]
شش بود زلزله بود ٭ وان زلزله باسم [illegible] گشت ٭ تا حال شهر [illegible] در زمان ملوک کیان و ساسانیان آنجا
دولت طاهریان دار الملک خراسان شهر بلخ و مرو بود و چون یعقوب بن لیث صفاری بر خراسان مستولی شد نیشابور را دار الملک

نمود

نمود و بعد از آن اکثر زمان مقر سلاطین عظام و مرکز خواقین کرام بود [illegible] گردید مرور دهور [illegible]
آن بمرحله رسید که او را ام البلاد و قبة الاسلام خوانند اما [illegible] روزگار چند بار بر ساحت آنجا تاخت و تاراج نمودند
فی سنه [illegible] و یک هجری بود که بعلت قحط و غلا صد هزار [illegible] از این سرای فانی بعالم جاودانی رحلت نمودند و چند
هزار [illegible] **دویم** خرابیش آن بود که بسبب گرفتاری سلطان
سنجر روی نمود و در سنه پانصد و چهل و هشت هجری طایفه غزان مستولی شده تیغ بیدریغ چندین هزار [illegible]
[illegible] چندین هزار [illegible] از ظلم و عدوان غزان سر [illegible] عدم کشیدند **سیم**
[illegible] در سنه [illegible] و در کتاب روضة الصفا مسطور است که چون مغولان شهر [illegible]
مستولی شدند [illegible] شبانه روز آب بر شهر بسته [illegible]
و شهر را با زمین یکسان کرده [illegible] و در تاریخ خراسان آمده که دوازده روز مقتولان را شمار کردند سوای اطفال
و نسوان [illegible] **چهارم** [illegible] در زمان دولت صفویه روی داد [illegible]
[illegible] شاه عباس ماضی اتفاق افتاد و در سنه هزار [illegible] عبد الله خان و عبد المومن خان [illegible] قتل و غارت
بسیار و خرابی بیشمار کردند **پنجم** بعد از انقراض دولت صفویه [illegible] و اکراد و ایلات سیستان [illegible]
[illegible] شمار کردند الکنون
قریب هزار باب خانه [illegible] و نواحی خوب [illegible] مردمش همگی شیعه مذهب و خوش [illegible]
بغایت احتراز دارند و از معاصی کبیره اجتناب لازم شمارند لیکن [illegible]
[illegible] ابو محمد [illegible]
[illegible] اسحق ابن اسمعیل و ابو الحسین [illegible] ابو عثمان ابن اسمعیل [illegible] و شیخ فرید الدین
محمد العطار [illegible] و حکیم عمر خیام و مولانا [illegible]
راقم [illegible] **اول** [illegible]
[illegible] **ذکر احوال مزدک**
اعتقاد مزدکیان [illegible]
قباد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ایجاد کرده امیر شیراوان درست اقتراح بیست و سوم خاقان و مطلقات را باشند در شدگان و کفر بزرگان و غرق شود در آب چون
کردن آتش و امثال اینها را امیر حسن جیره آورد و یزدان نورات و امیر حسن ظلمه آن خالق رحمانیات و آن فاعل جهت
ابروز زندگی بخشد و امیر حسن کشد تحقیق آنکه یزدان و امیر حسن در ترغیب ظهور نباید یزدان صحه پیدا کرده و امیر حسن رنج حشا آورد
یزدان اشتغاق شود و امیر حسن باب نفاق گشود بالجمله خیر محض است از امیزد و ادارات و بالجمله شر محض است از امیر حسن
بنه کار امیر شیراد در جهان جز آخشیجان درست رسی فی و یزدان او را در عالم علوی هم محض فی هر که نیز واقف گشت و از امیر حسن
در گذشت روح او بسماوات گردید و روانش بهشتی جاوید شود و سند آنست که خود را از امیر حسن باز دارد و بر حسب امیر حسن او را ستاید
تا از حق رهائی یابد و روانش با تیمار [illegible] داده و گفته که یزدان در عالم اسفلی بر کرسی نشسته مانند شهنشاه و چهار نفر کمر
خدمت او در میان بسته قیام دارند و آن چهار قوه تمیز و قوه حفظ و قوه فهم و قوه سرور است و اینها نیز چهار تن [illegible]
دوازده روحانی دیگر که از آن چهار قوی فروترند و پیوسته در خدمت [illegible] آن دوازده این است ۱ خواننده ۲ دهنده
۳ ستاننده ۴ برنده ۵ خورنده ۶ رونده ۷ دونده ۸ کشنده ۹ زننده ۱۰ کننده ۱۱ شونده ۱۲ پاینده و هر که
و این عالم صاحب قوای اربعه و دوازده روحانی گردد در دو عالم مشابه یزدان شود و تکلیف از او برخیزد و [illegible]
بر امیر [illegible] و دیگر گفته که [illegible] نزاع و قتال [illegible] از زن است [illegible] اختصاص شود و [illegible] و گفته که خداوند کریم
زر و سیم از بهر آن آفریده که مردم منتفع شوند و گفته [illegible] سیم و زر [illegible] و برابر نماید اگر
کسی غنی و مالدار باشد و از محتاجان دریغ دارد این منع کننده [illegible] و بر یزدان [illegible]
قسمت کننده و دیگر آنکه اگر شخصی زن دارد و دیگری ندارد بر شرط عدالت آنست که زن خود را [illegible]
کند و اگر نه بی ظلم و [illegible] کرده باشد و [illegible]
و دیگر آنکه اگر کسی زن خویش منظور دارد و شخص دیگر زن [illegible] شرط دین داری آنست که [illegible] آن زن جمیله را بدان
کس سپارد و [illegible] نگاه دارد و دیگر گفته که اگر کسی درختی بکارد [illegible]
بخوردن آن میوه از دیگران [illegible] تصرف [illegible] و دیگر
آنکه آزار رسانیدن و قتل نمودن حیوانات را حرام نمود و خوردن لحوم و دسوم را منع فرمود و گفت که باید مردم در خوردن نباتات
و تخم مرغ و شیر [illegible]
جامه پشم پوشیدی و [illegible]
بودی و چون قباد [illegible]
سخن گوید و [illegible] در حضور قباد [illegible]
شنود بنابر آن قباد [illegible] کرده ای از مردان

او

او را بر این رسانید بعد از آن در گروه مسلمانان [illegible] و اکثر ایشان خود را [illegible] و نام [illegible]
بر خود نهاده [illegible] آدم خوانده و خویشتن را برتر از انبیا اعظم و اوصیا کرام دانسته [illegible]
مکرر این طایفه [illegible] اتفاق افتاده و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **ذکر بحر الحقایق و الاسرار شیخ**
فرید الدین محمد ابراهیم العطار آن جناب [illegible]
بیت [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مثنوی هفت شهر عشق را عطار گشت ¤ ما هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم ¤ و در جای دیگر فرموده عطار روح بود و سنائی دو چشم او
ما از پی سنائی و عطار آمدیم ¤ و جای دیگر گفته ¤ گرد عطار گشت مولانا ¤ شربت از دست شمس بود نوشش ¤ حضرت شیخ را تصنیفات
مشتمل بر اسرار توحید و اذواق مواجید بسیار است مانند جوهر نامه و منطق الطیر و اسرار نامه و الهی نامه و مصیبت نامه و وصلت نامه
و جواهر الذات و مظهر العجائب و لسان الغیب و اشتر نامه و مختار نامه و هیلاج نامه و خسرو نامه و تذکرة الاولیاء و حیدر نامه و گل و بلبل و جمجمه
و ایاز و لیلی و مجنون و دیوان غزلیات و غیره از اعتبار بنظر رسیده حالا اکنون در خواطر آن بزرگوار آنقدر از اسرار طریقت و حقیقت
املا فرموده که هیچ یک از این طایفه عشری از اعشار آن را بیان ننموده اند در کتب تواریخ و تذکره‌ها مذکور است که سبب آگاهی شیخ
بزرگوار آن بود که آن جناب در مبادی حال طریق ارشاد شغل عطاری اشتغال می‌نمود روزی درویشی از اهل سلوک بر در دکان شیخ
رسید و چون آثار [illegible] از ناصیه حالش پیدا و نور فقر از چهره احوالش هویدا بود درویش [illegible] و زبان به سوال
گشود و چند بار [illegible] شیخ [illegible] نظر [illegible] و [illegible] آن [illegible]
[illegible] گفت [illegible] شیخ [illegible] خوان [illegible] خویش [illegible]
گفت شیخ فرمود که ای درویش چرا [illegible] درویش گفت ای شیخ تو با این تعلق چگونه خواهی از دنیا
[illegible] شیخ [illegible] درویش گفت [illegible] چگونه خواهی مرد [illegible]
[illegible] درویش [illegible] این [illegible]
[illegible] شیخ [illegible] گشته [illegible]
[illegible] اسباب [illegible] رسید **نظم** [illegible]
[illegible] ¤ [illegible] ¤ [illegible] ¤ عاقبة الامر [illegible]
[illegible] شیخ فرمود [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible] شیخ [illegible]
[illegible] اسلام [illegible]
الهی [illegible] آن بزرگوار در [illegible] ابیات هفت وادی [illegible] در کتاب منطق
الطیر [illegible] یادگار است **وادی اول در بیان طلب** هست وادی طلب آغاز کار ¤ [illegible] ¤ چون فرود آیی
به وادی طلب ¤ پیشت آید هر زمانی صد تعب ¤ صد بلا در هر نفس اینجا بود ¤ طوطی گردون مگس اینجا بود ¤ جد و جهد اینجات
باید سالها ¤ زانکه اینجا قلب گردد حالها ¤ مال اینجا بایدت انداختن ¤ ملک اینجا بایدت در باختن ¤ در میان خونت باید آمدن
وز همه بیرونت باید آمدن ¤ چون نماند هیچ معلومت بدست ¤ دل بباید پاک کرد از هرچه هست ¤ چون دل تو پاک گردد از صفات ¤ تافتن

گیرد از حضرت نور ذات ¤ چون شود آن نور بر دل آشکار ¤ در دل تو یک طلب گردد هزار ¤ گر شود در راه او آتش پدید ¤ ور شود
صد وادی ناخوش پدید ¤ خویش را از شوق او دیوانه وار ¤ بر سر آتش زنی پروانه وار ¤ سر طلب گردد ز مشتاقی خویش
جرعه‌ای خواهد از ساقی خویش ¤ جرعه‌ای زان باده چون نوشش کند ¤ هر دو عالم کل فراموشش کند ¤ غرقه دریا بماند خشک لب
سر جانان می‌کند از جان طلب ¤ ز آرزوی آنکه سر حق بداند ¤ ز اژدها [illegible] ¤ کفر و ایمان گر بهم پیش آیدش
در پذیرد تا دری بگشایدش ¤ چون دری بگشاد چه کفر و چه دین ¤ زانکه نبود زان سوی در آن و این ¤ **حکایت** مجنون را
عزیزی دردناک ¤ کو میان رهگذر می‌بیخت خاک ¤ گفت ای مجنون چه می‌جویی چنین ¤ گفت لیلی را همی جویم یقین ¤ گفت
لیلی را کجا یابی ز خاک ¤ کی بود در خاک شارع در پاک ¤ گفت من می‌جویمش هر جا که هست ¤ بو که جایی یک دمش آرم بدست ¤ **وادی**
دوم در بیان عشق بعد از آن وادی عشق آید پدید ¤ غرق آتش شد کسی کانجا رسید ¤ کس درین وادی بجز آتش مباد ¤
هر که آتش نیست عیشش خوش مباد ¤ گرم رو سوزنده و سرکش بود ¤ عاشق آن باشد که چون آتش بود ¤ عاقبت اندیش نبود یک زمان
در کشد خوش خوش بر آتش صد جهان ¤ لحظه‌ای نه کافری داند نه دین ¤ ذره‌ای نه شک شناسد نه یقین ¤ نیک و بد در راه او یکسان
بود ¤ خود چو عشق آمد نه این نه آن بود ¤ ای مباحی این سخن زان تو نیست ¤ مرتدی و هیچ ذوق جان تو نیست ¤ هر چه دارد پاک
در بازد بنقد ¤ وز وصال دوست می‌نازد بنقد ¤ دیگران را وعده فردا بود ¤ لیک او را نقد هم اینجا بود ¤ تا نسوزد خویش را یکبارگی
کی تواند رست ازین غمخوارگی ¤ تا که جوهر در درون خود نسوخت ¤ در فتوح کی تواند دل فروخت ¤ می‌طپد پیوسته در سوز و گداز
تا بحق خود رسد ناگاه باز ¤ ماهیی کز بحر بر صحرا فتد ¤ می‌طپد تا زود در دریا فتد ¤ عشق اینجا آتش است و عقل دود ¤ عشق
چون آمد گریزد عقل زود ¤ عقل در سودای عشق استاد نیست ¤ عشق کار عقل مادرزاد نیست ¤ گر ز غیبت دیده بخشند راست
اصل عشق اینجا ببینی از کجاست ¤ هست یک یک برگ از هستی عشق ¤ سر برافکنده ز مستی عشق ¤ گر ترا آن چشم غیبی باز شد
با تو ذرات جهان هم راز شد ¤ ور بچشم عقل بگشایی نظر ¤ عشق را هرگز نبینی پا و سر ¤ مرد کار افتاده باید عشق را ¤ مردم آزاده
باید عشق را ¤ تو نه کار افتاده‌ای نه عاشقی ¤ مرده‌ای تو عشق را کی لایقی ¤ زنده دل باید درین ره صد هزار ¤ تا کند در هر نفس
صد جان نثار ¤ گفت عاشق [illegible] ¤ این سخن [illegible] ¤ چون [illegible]
[illegible] ¤ چون [illegible] ¤ [illegible] ¤ این سخن گفتند با محمود باز ¤ کان گدا
گشته عاشق بر ایاز ¤ روز دیگر چون [illegible] ¤ [illegible] ¤ چشم بر کوی ایاز آورده بود ¤ گوی را
چون گوی با چوگان [illegible] ¤ [illegible] ¤ [illegible] چوگان و سر
[illegible] گوی ¤ [illegible] ¤ [illegible] ¤ [illegible]
گفتش [illegible] ¤ عشق با [illegible] ¤ عشق و افلاس [illegible] ¤ [illegible] ¤ عشق از افلاس
[illegible] ¤ عشق [illegible] ¤ تو جان [illegible] ¤ عشق را باید [illegible] ¤ [illegible]

انچه تو داری و بس ٭ صبر کن در درد هجران یک نفس ٭ وصل آید چون بسازی کار را ٭ هم را اگر مرد عشقی بیدار ٭ تا که عشق
ای رستی خبر ٭ چون همه در کوی میدارد نظر ٭ گفت زیر و کو منم سرگشته است ٭ من چه او ام او چه من سرگشته است ٭ قدر من آن
وانمی چون قند او ٭ هر دو یک گوییم در چوگان او ٭ هر دو در سرگشتگی افتاده‌ایم ٭ پا و سر در می تن بر جان نهاده ام ٭ او خبر دارد
زمن من هم از او ٭ باز میگویم من شیخم از او ٭ گر چه هم گوی بی پا و سرم ٭ لیک من از گوی زخم کش ترم ٭ گوی می بر دل نخم از چوگان
خورد ٭ و من گدا می زخم بر جان خورد ٭ گوی اگر چه زخم دارد بیحد بس ٭ از پی او میدود آخر اسپ بس ٭ من اگر چه زخم دارم بیش
از آن ٭ دردم من او و من در پیش آن ٭ گوی یک که در حضور افتاده است ٭ این گدا پیوسته دور افتاده است ٭ آنچه او را چون حضوری
هر رسد ٭ از قفس هجرانش سر دردی رسد ٭ من نمی یارم ره وصلش بو نمی برد ٭ گوی یعنی مرد ازو من در ستیزد ٭ شهر یارش گفت اندر
من ٭ ده هم ما افلاس کردی پیش من ٭ گر بگو گویی در روح ای بی نوا ٭ مفلسی خود را کن آور گواه ٭ گفت تا جانم بود مفلس هم ٭ هم
اهل این مجلس نیم ٭ لیک من از عشق گم کردم جان خستگان ٭ جان فشاندن هست مفلس را نشان ٭ در هوای محمود گو معنی عشق ٭ جان
فشان ور نه مکن دعوی عشق ٭ این گفت و زمین جانش از جهان ٭ داد جان بر روی جانان ناگهان ٭ چون بداد آن مرد جان
بر خاک راه ٭ شد جهان محمود را از غم سیاه ٭ گر بمیری تو چو جانبازان خوره ٭ تو درا تخود برمی گستری ٭ گر بگوش
یک خبر آید ترا ٭ تا تو زین ره بشنوی بانگ درا ٭ چون چنان بی پا و سر گردی مدام ٭ کار تو دارم چه لغو بر بازی غلام ٭ چون
در افتی تا خبر یابی تمام ٭ عقل و جان در رهبر دل شتران ٭ **وادی سیم در بیان معرفت** ٭ بعد از آن بنمایدت پیش نظر ٭ معرفت را وادیی
بی پا و سر ٭ هیچکس نبود که او این جایگاه ٭ مختلف گردد ز بسیاری راه ٭ هیچ ره در وی نه هم آن دیگرست ٭ سالک تن سالک
جان دیگرست ٭ باز جان و تن ز نقصان و کمال ٭ هست دایم در ترقی و زوال ٭ لاجرم بس ره که پیش آمد پدید ٭ هر یک از بر قدر خویش
آمد پدید ٭ کی تواند شد درین راه خلیل ٭ عنکبوت مبتلا هم سیر پیل ٭ سیر هر کس تا کمال او بود ٭ قرب هر کس حسب حال او بود ٭
گر بپرد پشه چندانکه هست ٭ کی کمال صرصرش آید بدست ٭ لاجرم چون مختلف افتاد سیر ٭ هم روش هرگز نیفتد هیچ طیر ٭ معرفت
زینجا تفاوت یافتست ٭ این یکی محراب و آن بت یافتست ٭ از سپهر این ره عالی صفت ٭ چون بتابد آفتاب معرفت ٭
هر یکی بینا شود بر قدر خویش ٭ باز یابد در حقیقت صدر خویش ٭ سر ذراتش همه روشن شود ٭ گلخن دنیا بر او گلشن شود ٭ مغز بیند
از درون نه پوست او ٭ خود نبیند ذره‌ای جز دوست او ٭ هرچه بیند روی او بیند مدام ٭ ذره ذره کوی او بیند مدام ٭ صد هزاران
سر زیر نقاب ٭ روی خود بنماید چون آفتاب ٭ صد هزاران مرد گم گردد مدام ٭ تا یکی اسرار بین گردد تمام ٭ کاملی باید درو
جان شگرف ٭ تا کند غواصی این بحر ژرف ٭ گر ز اسرارت شود ذوقی پدید ٭ هر زمانت نو شود شوقی پدید ٭ تشنگی بر کمال
اینجا بود ٭ صد هزاران خون حلال اینجا بود ٭ گر بیابی دست تا عرش مجید ٭ دم مزن یک ساعت از هل من مزید ٭ خویشتن را در بحر
عرفان غرق کن ٭ ور نه باری خاک ره بر فرق کن ٭ گر نه ای ای خفته اهل تهنیت ٭ پس چرا خود را نداری تعزیت ٭ گر نداری شادی
از وصل یار ٭ خیز باری ماتم هجران بدار ٭ گر نمی بینی جمال یار تو ٭ خیز و منشین در طلب اسرار تو ٭ گر نمیدانی طلب رو شرم دار ٭

بجان

چون خوری ناچیز باشی ضعیف ٭ **حکایت** شد بکوی محمود در ویرانه ٭ دید آنجا سیدی دیوانه ٭ سر فرو برده باندوهی که داشت ٭ پشت
زیر بار اندوهی که داشت ٭ شاه را چون دید گفتا دور باش ٭ ورنه بر جانت زنم صد دور باش ٭ تو نه شاهی ز انکه هستی دون
همتی ٭ وز خدای خویش کافر نعمتی ٭ گفت محمودش مرا کافر مگوی ٭ یک سخن با من بگو دیگر مگوی ٭ گفت گر میدانیی ای بیخبر
کز کدور افتاده زیر و زبر ٭ خیمه خاکستر و خاک نشستم ٭ همچو آتش در تحیر بر سر ام ٭ **وادی چهارم در بیان استغنا** ٭ بعد ازان وادی
استغنا بود ٭ نه درو دعوی و نه معنی بود ٭ میجهد از بی نیازی صرصری ٭ میزند بر هم بیکدم کشوری ٭ هفت دریا یک شمر اینجا بود ٭
هفت اخگر یک شرر اینجا بود ٭ هفت دوزخ همچو یخ افسرده است ٭ هشت جنت نیز اینجا مرده است ٭ هست موری را هم اینجا ای عجب ٭ هم
نفس صد پیل اجری بی سبب ٭ تا کلاغی را شود پر حوصله ٭ کس نماند زنده در صد قافله ٭ صد هزاران سبز پوش از غم بسوخت ٭ تا که
آدم را چراغی بر فروخت ٭ صد هزاران جسم خالی شد ز روح ٭ تا درین حضرت دروگر گشت نوح ٭ صد هزاران پشه در لشکر فتاد ٭ تا براهیم از میان
با سر فتاد ٭ صد هزاران طفل سر ببریده شد ٭ تا کلیم الله صاحب دیده شد ٭ صد هزاران خلق در زنار شد ٭ تا که عیسی
صاحب اسرار گشت ٭ صد هزاران دین و دل تاراج یافت ٭ تا محمد یک شبی معراج یافت ٭ نه نو اینجا قدر دارد نه کهن ٭ خواه اینجا کار کن
خواهی مکن ٭ گر جهانی دل کبابی دیده‌ای ٭ همچنان باشد که خوابی دیده‌ای ٭ گر درین دریا هزاران جان فتاد ٭ شبنمی در بحر بی پایان فتاد
گر فرو شد صد هزاران سر بخواب ٭ ذره‌ای با سایه شد از آفتاب ٭ گر بریخت این افلاک و انجم لخت لخت ٭ در جهان کم گیر برگی از درخت
گر ز ماهی در عدم شد تا بماه ٭ پای موری لنگ شد در قعر چاه ٭ گر دو عالم شد همه یکبار نیست ٭ در زمین ریگی همان انگار
نیست ٭ گر نماند از دیو وز مردم اثر ٭ از سر یک قطره باران درگذر ٭ گر بریخت این جمله تنها بیک ٭ هم چو سوالی اگر نبود چه باک ٭ گر شد
اینجا جزو و کل کلی تباه ٭ کم شد از روی زمین یک برگ کاه ٭ **حکایت** دیده باشی کان حکیم پر خرد ٭ تخته خاک آورد در پیش خود ٭ پس کند
آن تخته پر نقش و نگار ٭ ثابت و سیاره دارد آشکار ٭ هم فلک آرد پدید و هم زمین ٭ گه بر آن حکمی کند گاهی بر این ٭ هم نجوم و هم بروج
آرد پدید ٭ هم نزول و هم عروج آرد پدید ٭ هم نحوست هم سعادت بر کشد ٭ خانه موت و ولادت بر کشد ٭ چون حساب بعد گرده بخل از آن
گوشه آن تخته گیرد بعد از آن ٭ حرف ... ٭ اندرو نقش و ... ٭ صورت این عالم پر پیچ پیچ ٭ هست همچون
صورت آن تخته هیچ ٭ تو نداری تاب این گنج گزین ٭ گرد این گم کرده در کنجی نشین ٭ همچو مردان از زبان کوتاه شده ٭ از دو عالم
بی لب ان بکار شده ٭ چون نداری طاقت این راه تو ٭ گرد بر کوهی لسی که دم تو ٭ **وادی پنجم در بیان توحید** ٭ بعد ازان وادی
توحید آیدت ٭ منزل تفرید و تجرید آیدت ٭ رویها چون زین بیابان در کنند ٭ جمله سر از یک گریبان بر کنند ٭ گر بسی بینی
عدد گر اندکی ٭ آن یکی باشد درین ره در یکی ٭ چون بسی باشد یکی در یک مدام ٭ آن یکی در یک یکی باشد تمام ٭ نیست آن
یک کان احد آید ترا ٭ زان یکی کان در عدد آید ترا ٭ چون برونست از احد وین از عدد ٭ از ازل قطع نظر کن تا ابد ٭ چون
ازل گم شد ابد هم جاودان ٭ هر دو را کی هیچ ماند در میان ٭ چون همه هیچی بود هیچ این همه ٭ کی بود در اصل جز پیچ این همه
حکایت گفت یک دیوانه را مرد عزیز ٭ چیست عالم شرح ده آخر چیز ٭ گفت هست این عالم پر نام و ننگ ٭ همچو نخلی بسته از صد

کو نه رنگ ؛ گر حیرت آن نخل بالا [illegible] ؛ [illegible] چون موم گرد و [illegible] ؛ چون همه حیرت شد چه حیرت ؛ رو که رنگ [illegible]
[illegible] چون یکی باشد همه نبود دوی ؛ نه منی برخیزد اینجا نه توی ؛ وادی ششم وادی حیرت ؛ بعد از آن وادی حیرت آیدت
کار دایم درد و حسرت آیدت ؛ هر نفس اینجا چو تیغی باشدت ؛ هر دمی اینجا دریغی باشدت ؛ از بن هر موی این کس
نه بتیغ ؛ می‌چکد خون می‌نگارد ای دریغ ؛ آه باشد درد باشد سوز هم ؛ روز و شب باشد نه شب نه روز هم ؛ آتشی باشد فسرده
مرد این ؛ یا بود یخ سوخته از درد این ؛ مرد حیران چون رسد این جایگاه ؛ در تحیر مانده و گم کرده راه ؛ هر چه زد توحید بر جانش رقم
جمله گم گردد ازو او نیز هم ؛ گر بدو گویند مستی یا نه‌ای ؛ نیستی گویی که هستی یا نه‌ای ؛ در میانی یا برونی از میان ؛ بر کناری
یا نهانی یا عیان ؛ فانیی یا باقیی یا هر دوی ؛ یا نه‌ای هر دو توی یا نه توی ؛ گوید اصلا می‌ندانم چیز من ؛ وان ندانم هم ندانم نیز من
عاشقم اما ندانم بر کیم ؛ نه مسلمانم نه کافر پس چیم ؛ لیکن از عشقم ندارم آگهی ؛ هم دلی پر عشق دارم هم تهی ؛ حکایت ؛ [illegible]
دل چون آفتاب ؛ [illegible] ؛ گفت از حیرت دلم در خون نشست ؛ کار تو بر گوی کاخر چون نشست ؛ در وفا [illegible]
شمع دل افروختم ؛ تو ز رفتی من ز حیرت سوختم ؛ من ز حیرت گشتم اینجا هیچ‌سوی ؛ کار تو چون شد آنجا باز گوی ؛ [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ ذره از حیرت [illegible]
پیش [illegible] ؛ وادی هفتم وادی فقر و فنا ؛ بعد از این وادی فقرست و فنا ؛ کی بود اینجا سخن گفتن روا ؛ عین این وادی
فراموشی بود ؛ گنگی و کری و بیهوشی بود ؛ صد هزاران سایه جاوید تو ؛ گم شده بینی ز یک خورشید تو ؛ بحر کلی چون بجنبش کرد رای ؛ نقشها
بر بحر کی ماند بجای ؛ هر دو عالم نقش آن دریا بود ؛ هر که گوید نیست این سودا بود ؛ هر که در دریای کل گم بوده شد ؛ دایما گم بوده آسوده
شد ؛ دل درین دریای پر آسودگی ؛ می‌نیابد هیچ جز گم بودگی ؛ گر ازین گم بودگی بازش دهند ؛ صنع بین گردد بسی رازش دهند
سالکان پخته و مردان مرد ؛ چون فرو رفتند در میدان درد ؛ گم شدند اول قدم زین پیچ پیچ ؛ لاجرم دیگر قدم کس را نبود
چون همه در گام اول گشته‌اند ؛ تو جمادی گیر اگر مردم شدند ؛ عود و هیزم چون به آتش در شوند ؛ هر دو در یک جای خاکستر شوند
این بصورت هر دو یکسان باشدت ؛ در صفت فرق فراوان باشدت ؛ گر پلیدی گم شود در بحر کل ؛ در صفات خود فرو ماند ذلیل
لیک اگر پاکی درین دریا شود ؛ از وجود خویش ناپروا شود ؛ جنبش او جنبش دریا بود ؛ او چو نبود در میان زیبا بود ؛ نبود او و او بود چون
باشد این ؛ از میان عقل بیرون باشد این ؛ حکایت ؛ گفت اسکندر ز اصحاب قبول ؛ خواستی جایی فرستد او رسول ؛ چون رسول آن
آخر افتاد و جهان ؛ جامه پوشیدی و خود رفتی نهان ؛ گفتی اسکندر چنین فرموده است ؛ پس بگفتی آنچه کس نشنوده است ؛ در همه عالم
نبد آن کس ؛ که این رسول اسکندرست و بس ؛ [illegible] ؛ گرچه گفت اسکندرم باور نداشت ؛ همت [illegible]
هر ولی آشنا [illegible] ؛ لیک [illegible] صلی الله علی محمد و آله اجمعین ؛ ذکر زبدة المحدثین و قدوة المحققین مولانا شیخ میر محمد [illegible]
اعلم علمای زمان و افضل فضلای دوران بود و در اکثر علوم ظاهری [illegible] در فن حدیث از علمای روزگار گوی سبقت برده اصل
آنجناب از [illegible] بوده و تولدش در اکبرآباد [illegible] ظهور نموده بعد از تحصیل فضل و کمال [illegible] بلاد [illegible] ایران [illegible]

و در بناهای [illegible] مجاور بود [illegible] در آنجا بخدمتش رسیده و از صحبت آنجناب مستفیض گردید آنجناب در اکثر علوم بهره داشت
سخن فهم و در مناظره کم کسی برابری می‌نمود و در علوم غریبه و فنون عجیبه نیز مهارت داشت و گاهی خرق عادات اظهار می‌کرد و در سخاوت
و فتوت [illegible] یگانه دوران و در نظر همتش زر و خاکستر برابر و یکسان بود و بسیار صحیح المنظر و نکو سیر و [illegible] و دلیر بود و با ابنای زمان هرگز
[illegible] و با عالم فقر و فنا بغایت آشنا بود و همواره با اهل عرفان و درویشان طریق الفت و صحبت می‌پیمود و در شریعت درجه عالی
و بطریقه اخبار و احادیث عمل می‌نمود و طریق اصول و اجتهاد را قدح و مذمت می‌فرمود لهذا علمای اصول با او عداوت کرده و مجتهدان دشمن
جانش شده [illegible] و جودش [illegible] عتبات عالیات مجاورت [illegible] اهل جهال [illegible] توجه [illegible] عراق
عجم فرمود چندگاه سفر بلاد عراق و فارس و خراسان و گیلان کرده جمیع علمای ایران که مجتهد بوده و بطریقه اصول عمل می‌نمودند با مولانا بنای جدال
نهاده در [illegible] و فجور او فتوی داده [illegible] دارالملک طهران گردیده [illegible] شهریار ایران رسیده و چون سلطان [illegible]
احوال و فضایل او اطلاع [illegible] مولانا را [illegible] مدت چهار سال [illegible] عزت و احترام [illegible]
در آنجا اوقات گذرانیده و شهریار [illegible] این بزرگوار کمال حرمت و ادب [illegible]
سلطان [illegible] مولانا [illegible] بنابر این آنجناب [illegible] دارالملک [illegible] عراق عرب شتافت و مدت چهار سال [illegible] در کاظمین مجاور بود
و در سنه هزار و دویست و سی و دو هجری بفتوی علمای اصول و اهل اجتهاد [illegible] آقا سید محمد ابن میر سید علی [illegible] جمعی از [illegible]
[illegible] از شاگردان این بزرگوار [illegible] و اموال و اسباب [illegible] غارت گردانیدند [illegible]
برای [illegible] کاظمین [illegible] مولانا [illegible]
شهادت [illegible] تاریخ [illegible]
در اکثر علوم [illegible] رسایل [illegible]
[illegible] من الآثار [illegible] آنجناب کرامات و خوارق عادات [illegible]
[illegible] شجاعت و دلاوری [illegible] لشکر اسلام [illegible]
جناب [illegible] ایران [illegible]
[illegible] لشکر روس [illegible]
[illegible]
[illegible] مولانا در ترویج طریقه اخباریین اهتمام تمام [illegible]
[illegible] مجتهدین [illegible] رسایل [illegible]
[illegible] کلمات [illegible] رسایل [illegible] احوال [illegible]
[illegible] اخباریین [illegible] اقوال مولانا [illegible] علمای [illegible]

نوشته شود محتاج با ذکر آنچه از جماعت اخباری شنیده و در کتب و رسایل مولانا و غیره دیده و حقیقت آنها معلوم کرده خلاصه همه این که حضرت
رسول خدا و ائمه هدی نشنیده ظن و اجتهاد ننموده‌اند و بر قیاس و استحسان عمل ننموده‌اند به حکم آیه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی به علم قطعی عمل نموده‌اند
و بر جمیع خلق عمل ننموده‌اند همچنین است که مخالفت ایشان کفر است و نبوده است طریق اجتهاد در زمان ائمه هدی و انقضا نبوده است بعد از غیبت کبری
دلالت کرده است بر تحریم او اخبار و آثار معصومیه صریحه و نبوده است جایز و شایع میان امامیه تا زمان سید مرتضی بلکه ابن ادریس و المتأخرین
داخل آنها اجتهاد ظنی ابن الامامیه سوی علامه و چون که بعضی از ایشان دیدند شافعیه طریقه را دیدن او را مخالف ضرورت مذهب ائمه هدی
و فاد شدند بر تاویل آیات و احادیث و انکار ضرورت دین و جرات کردند بر حکم بخطای جماعتی که رجوع نموده اصول فقه ایشان به اعانت [illegible]
حوادث طلب عذر کردند از حرف ایشان با آنکه این بدعت مباح شده است برای ایشان از راه ضرورت مثل اضطراری که مباح میکند میته را پس [illegible]
شد امر کسی که جرح داده از دین و گمان کرده که اجتهاد از دین است و غافل شدند از آنکه حکم موضوع خارج از حکم خود حکم است که اضطرار مباح میکند [illegible]
و آن موضوع محکوم است موضوع حکم و نفسیه اذ اینکه مطلق اضطرار مباح میکند اینکه را با یک سبب [illegible] مختلف مضطر بوده باشد حال آنکه ثابت
شده است بحجتی که اضطرار اگر مسلم باشد بحجتی است [illegible] حجت امام پس بحجتی که سبب [illegible] مختلف است چنانکه اجماع کرده‌اند به تحقیق
و وجه آنکه اضطرار غیر مسلم است و وجه کتب و سنت معصوم که حاضر شده‌اند از احادی آنها به یقین [illegible] مرکشته [illegible] امام محمد [illegible]
بیان شده است در آنها حکم معین و مجمل و محکم و متشابه و خاص و عام و مطلق و مقید و ظاهر و باطن و ناسخ و منسوخ [illegible]
و منطوق و مجمل و تنوع همه مختلف فیه و مجمع علیه و شاذ و نادر و مراتع الفاظ و ترجیح و تخییر [illegible] توقف و احتیاط و امر و نهی و وجوب [illegible]
و اینچه بود فرق [illegible] تمام و استقراء تام پس بحجتی که صحیح [illegible] تغییر میکند [illegible] اضطرار در محمد الله و حضور ایشان [illegible]
بحجة حفظ شریعت و محافظت بیضه اسلام و ترتیب [illegible] اگر بوده‌اند ایشان هر آینه حاصل شده‌اند در اتفاق مسلمین و ضرورت ایشان حتی
بحقایق اصول و فروع [illegible] که عبارات اجماع هم بر فرض خارج شدن امام [illegible] ایشان و خطا شده صواب در مسائل و کتب و تبیان
و لکن لطف حکیم حضرت کریم به حفظ دین نموده از گمراهی و ضلال برکت و حجة بحجة عارف ایشان به شرف خدمت ایشان سر الله [illegible]
و حال آنکه چنانکه ثابت و محقق است و لکن اکثر مردم نمیدانند و انتم من الیسیع المنزول فی تحقیق که ایشان از شنیدن حق محروم‌اند و آیا اجتهاد
در چیزی که معلوم باشد حکم او از طرف شارع پس هرگاه جایز نباشد استفتا بحجری بدون توقف حجة الله در دین خدا و شرایع الهی
سائل هر آینه جایز بود در حق زیرا که فرد ثابت حقوق پس صحیح میشد و اتوقف است و از حجة الله اگر بوده باشد [illegible] مستحق میشد
بر آنکه اقامه کرده‌اند ادله بر اثر حجیه و اصلاح و اضطرار سوی امام در جمیع ازمان و در شک رسانیده‌اند بسبب این [illegible]
در امت و بعد بر مجتهدین خطاب کرده میگوید که هرگاه اجتهاد کردید در مسئله که نصی نرسیده عمل نمائید و اگر حاصل شد از اداره شما در او
ظنی و حکم نمودید و آیا میدانید که اگر حکم میفرمود امام هر آینه حکم میفرمود مثل او و یا جایز بود که حکم کند بخلاف او و اگر بگویند
که هرگاه حکم میکرد مثل او پس حکم کرده‌اید و جای گفتند سبب [illegible] که ثابت است ادله او اگر بگویند که جایز بود که حکم کند بخلاف او پس
حکم کرده‌اید بچیزی که نمیدانید [illegible] از او و اگر بگویند که حکم الله در حق غیر از حکم الله و افترا است میگویم [illegible] حکم

بالاگر حکم به ندیدن خود را با ادراد وجه حرکت پس هرگاه میشود به حکم میرسی حقیقت به ادراکی لازم آید که این حرفها ادراک
من جهت و لا میگویند که این حرف او را ثابت لازم می‌آید که حکم را دامی حق شده و این جای است بالضروره حال میگویند هر ادراک
باطل قصد در آنکه حاصل شده و متعدد و حق بعد از آن میگویم که ادله اجتهادیه اکثر از وقت متعارض میشود پس حاصل میشود در رای مجتهد ظن ادله
جانب ترجیح کرده او بار و بدل سخن احتمال اینکه نزد ادله و قوف و به قول آن و به اشتغال وجه نظر در هر جا پس اگر رجوع باشد
در ادراک اجتهاد لازم آید دور یا تسلسل الی غیر النهایة برجوع بسوی کتاب و سنت خارج میشود از معروض بر ادله معروض این است
دست حاجت از نص و اللاعاید بیند اجتهاد در منطقی آنها و اگر قاطع به توقف یا تخیر لازم آید یا اجتهاد که این را که لازم اورده او یا حاجت
که در هر جا جاری میشود در توقف یا تخیر یا اجتهاد پس هرگاه شما جواب اینکه حق است و در عبد میگویم که قوم میگویند جواز تکلیف
تکلیف بما لا یطاق و جواب عدم جلال کرد بر اینکه اعتقاد بعض را پس گفته میشود که هرگاه معتقد شدید در شک و حاصل شد اما [illegible]
میشود بار تقدیم تکلیف و تکلیف ضرورت و باعث اعتقاد بعض میشوند در استحسان و شک و وهم و جهل جایز است می‌آید فرض
و عدم جواز تکلیف اشتغال از تکلیف خود را و تقدیر این است علم ظنی مادام که تکلیف باقی است پس هرچه میگویند شما در ظن [illegible] اجتهاد
میگوئیم جواب آن شما در علم و اجتهاد در هرچه جواب شما است پس اگر جواب این است و هرگاه آنکه جواب ثابت شد که حاجت مرتفع
گردد و اضطرار در وقت اجتهاد و کتاب و سنت بر علم شما همچنین مرتفع شود در وقت اجتهاد نیز پس کسی که حجت او در اجتهاد
نیست بعد پس هرگاه آنکه اگر قاطع نیست بر کتاب و سنت و شما در شک شدید از قول خدا و رسول و عترت طاهره و دانا میشوید محتاج
شدید او استحسان و شک و وهم و جهل محقق گفته اما ظن شدید از استحسان پس رد شد چند در ظن مطلق مجتهد للااضاف و اما
شک و وهم و جهل پس اگر معمول میبودن در نزد شما جزء شک میکردید در وجود علم در جهان و محافظه میکردید باباده قرآن
و احادیث اهل بیت عصمت و عقول و هم میکردید مخزا اهل ضلاله و مخالف را در اجتهاد و تحصیل السلف از این باب
و بیان شده به گوش وکلای در جهالتها سوختند و حیلی و ادراک و عترت بسیار مصیح است که کل رجال و ادراک
است با ادراک و عدم اشتیاق ضرورت دین و دیده غفلت که کلیات بدون آیل حجت کرد اهل اسم راشد
از حقیقه و ورثه [illegible] اصل مستحق است از او دیده اش آورده اش مجتهد که اجتهادی کرد در دین از ارکان [illegible]
نعمت المتوج از رسم الرب و صلی الله علی محمد و آله اجمعین و کرامات امام فرقه چند بیت خوش بنیاد اول فرقه است در روی
هر فرقه قرب دولت باب علم در اواست و آب رهبر پس مع دیگر بیت در در پس اهل را که اتفاق شده و دیگر
آن است و آن است مرتبه شیعه اثنا عشریه [illegible] سالکان طریقه علیه ایشان آن است و اجماع است و مردان بادانش این اسکویه
دارند و در است فسق و فجور و ظلم و جور حتی از ادراک شما مقدم شمرده ایشان الواثق حظ از حکمت الهی است از آنها عترت که در اینکه حجت
مرید حضرت محمد است عترت و در هر کسی است که در سلسله سید نعمة الله مرتضی در راه رفته و مجاهده به سبیل الله است
و در صدق و صفا و مهر و وفا و جود و سخا ممتاز و در کسب علم و طهارت و بیل صورت صبر و حسن معاشرت شایسته‌اند

امید از کرم صاحب کرم چنان است که او را بکمال اولیاء الله مشرف گرداند و باعلی مراتب عقبای درگاه برساند دویم قریه ایست قریب بشهر
اصفهان جائی بهجت نشان سیم قریه ایست از قراء کاشان قریب [illegible] و در آن [illegible]
چهارم قریه ایست در خراسان از قرا معلوم نیست که شیخ سراج الدین نصرآبادی که از عرفای زمان خود بوده از کدام نصرآباد
ظهور نموده است راقم نصرآباد [illegible] کاشان را دیده است ذکر نصرت‌آباد نام دو سه قریه است [illegible]
نصرت آباد [illegible] کرمان است جناب درویش [illegible] ظهور نموده است [illegible]
شخصی صاحب معارف بوده دویم قریه ایست از قرای شهر یزد گویند دهی خوب است ذکر نصیبین [illegible]
[illegible] گویند آب [illegible] ندارد [illegible] دارد و راقم ندیده ذکر نطنز [illegible]
[illegible] و سکون نون ثانی [illegible] قصبه ایست که [illegible] جبال [illegible] در اطرافش [illegible]
و از شهر کاشان دو مرحله دور و اکثر [illegible] خوشگوار [illegible]
در او است و چند پاره قریه خوب متعلقات اوست و در جمیع خانه‌های [illegible]
[illegible] شیخ عبد الصمد [illegible]
[illegible] صاحب [illegible] راقم نطنز را دیده [illegible] آنجا رسیده است
ذکر نظرآباد [illegible] ذکر [illegible] بفتح اول [illegible]
[illegible] قریه ایست [illegible]
[illegible]
[illegible] راقم [illegible] مردم [illegible]
[illegible] ذکر نفر [illegible]
[illegible] ذکر نفر [illegible]
[illegible] مانند مصر و شام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

در میان [illegible] که در [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مسجد جامع [illegible]
[illegible] صحن جامع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شعر [illegible]
[illegible] حافظ [illegible] سمرقند [illegible]
[illegible] رباعی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر جمال [illegible]

و بار جز اسم شخص جمع آوردن ... شخص را ... کنند ... در اول لفظ آن زیاد کنند مثل آن احمد و آن محمود

... مثل احمد اف و محمود اف ... و در عرب ...

... و در هند میان و در کشمیر ... لغت کشمیر ... از لغت روم و هند و ترک ...

خانقاه ... رسید ... نشسته ...

[illegible]

... شعر ...

... نظم عشق ...

[illegible]

... عشق ... اعلم ... عشق ...

عاشقی ... عشق ...

... شعر عشق ...

[illegible]

... شعر ...

[illegible]

... عشق و دولت ...

... جناب رسول اکرم ...

[illegible]

۶۲۰

[illegible] الصلاة [illegible]

[illegible] شعر [illegible]

[illegible] نظم [illegible]

[illegible] شعر [illegible]

ذکر عبد الله بن [illegible]

[illegible]

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین **ذکر زبدة العلماء و قدوة الحکماء السید عبد الجواد** اعلم علمای روزگار و اجمل حکمای زمان بود

[illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت امام محمد باقر [illegible] حضرت امام جعفر الصادق [illegible]

[illegible] حضرت امام محمد باقر [illegible]

[illegible] حضرت امام جعفر الصادق [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت امام [illegible]

[illegible] محمد مصطفی [illegible]

[illegible]

[illegible] ذکر [illegible]

[illegible] ذکر [illegible]

[illegible] ذکر [illegible]

بربلاد عظیمه و قصبات قریبه جبال البسیاره آبهای خوشگوار همگی از اقلیم ششم و بقول بعضی از پنجم گویند [illegible]

بملک روم اهل آن [illegible] ملوک آنجا از خاندان قدیم [illegible] انوشیروان عادل [illegible]

[illegible] در قسطنطنیه [illegible]

[illegible] پادشاه [illegible]

[illegible] **ذکر ملطیه** [illegible]

[illegible] **ذکر [illegible]** [illegible]

[illegible] **ذکر [illegible]** [illegible]

[illegible]

ذکر جعفر [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible] **مصرع** [illegible]

چون جعفر [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible]

[illegible] **نظم** [illegible] جعفر [illegible]

[illegible] **نظم** [illegible]

[illegible] **شعر** [illegible]

[illegible] **نظم** [illegible] **شعر** [illegible]

۴۲۸

[illegible]

... و از جنوب به کوه های هند و جبال سخت و از شمال به کوهستان کشمیر [illegible] و از طرف مشرق به سوی شمال
کشیده و گویند [illegible] طول [illegible] عرض [illegible] بعضی [illegible]
[illegible]
سخت و [illegible] ذکر [illegible] از ولایت [illegible]
[illegible] ذکر [illegible]
[illegible] ذکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

و چون کمال آن شهر را ورده است تفصیل آنها موجب تطویل کلام است **حسن المآب** روزی در حضور حاکم آمده و جمعی از
لباده را قسم حاضر بود درویشی ژنده پوش رسیده آنگاه تکلف نمود و حضار را از صحبت درویش هیچ در سر در افزوده میر مجلس را بغضب
التفات فرموده گفت که این درویش را از دیگران که در شهر رفته و بر وی سرخ نمیشود ای بی ادب سر فرو [illegible]
مصراع شده آنکه باید شده دیدن ؛ روزی را منظور بوده که در حضور شهر یار آمده بود جمعی از اهل الله قصد تند درویش در شهر از خرد [illegible]
درویش را در شهر آمده در شهر افروخته شده رحمت و تعداد یار زده رقیم کم درویش درویش توقف نموده برآمد و گری [illegible]
لم شد بخت بکار اطراف قسم رسید که شاید درویش چو انگیخته شد بعد از تحقیق معلوم شد که چه نموده **شعر** حالی که [illegible]
رشته شکوه ابش درست **ذکر وحدت وجود که مختار بعضی از محققین است بر سبیل اجمال** شنیده باشد که جمعی از اهل تحقیق
فرموده اند که شنیده باشم است واجب الوجود و ممکن الوجود اول علت شود و ثانی معلول و واجب الوجود موجود است و وجود الهی [illegible]
و ممکن موجود است بوجود غیر او اسمی را از اصل است یا غیر حقیقی و دوری است منقلاه چند ذکر کرده اند که ازین جهت مستقلاه عموم [illegible]
حاصل میشود خدا نجوه حس سیدی لطفه که ازین تسلسل عموم کرده حدة هم نیز سد و مرتبت ازین نوع آنرا بخته مقصود و ازین
اما از وجهی دیگر سیده در زمره مقصود از همه است که محجوب عالم که تفصیلها حدود شد حدود آن از آن است که مرتبط است [illegible]
حقیقی و این وجود را همچنین نسبت است و ربط بهم رسیده است و از ذات نور حق و ظهور عشق با درست ظهور هر شیئی [illegible]
حیرات تمام حقایق از مجردات تا ادنی جمیع اشیا که در عالم امکان مانند صادر از او و بیش است از او نمود او و حقیقی در نموده
لا اله الا هو خالق کل شیئی و او است از حقیقی و حقیقت در این بحث ظهور است منبر و ظهور حجاب این سخن است نور حقیقی [illegible]
ظهور حقایق اشیا و خروج آثار این هیئات یا بس ازین ظهور حقیقت موجودیت است با این اصلاح ظهور نور کیانی تر نسبت ازین حقیقی [illegible]
حد عدد ازین حقیقی معلول مرتبت حقیقت را دانسته نه سوی آورد در غایت تر تیه و ظهور نسبت تحقیقی که قدر سید ما دلی مرتبه نور [illegible]
عقل عقول معرفت عرفا و حجابها وارد شده است در بعضی از اعتبه ما نوره یا نور النور حجابا من شدة الظهور و الله اعلم بحقایق الامور

ذکر وحدت وجود که مختار محققان صوفیه صافیه طریقه و تحقیق بعضی مطالب در توالت بر جمیع ارباب تحقیق
و وحدت طریق مستور نماند که جناب شیخ ما فرموده و جمعی دیگر از محققین بیان نموده اند که حضرت باری تعالی وجود بحت و وجود محض
است و وحدت او از مرتبه اسمی و رسمی و تعینی است بلکه کل در هر مرتبه شکسته است بعضی تعبیر بمجهول مطلق نموده اند تا بیان نکته جز که انداز
حیران است و الا دو لسان بیان نتوان کشاد و سیح عقل عقلا و معرفت عرفا و بصیرت کاملان بجناب تعالی ام ارسید و نظر بمقام است که لو اعلم
ادرا معقول مرا از رد و الا یرا اعتبه و این مرتبه را مطلق وجود خاص میگویند و عرفا او را وجود بشرط لا وجه یه ذات
صرف و باطن کل باطن و غیب الغیوب نامیده اند و جمیع اشیا و عرفا و حکما با اختلاف مشرب ازین مرتبه خبری ندارند
و بکنه خبری و همی نرسان شده کارگاه جلال با آن مرتبه رسید بمجرد و در حجاب خورده شده تعالی عن ذلک و جل الکافیم عن عبد الرحمن ابی لیلی
سجران قال سئلت اباجعفر عن الاحدیه فقلت از وهم شبیا تعالی ا لعم غیر معقول و لا محدود و نعم نصدیق است که [illegible]

موقع جمله مبنی بر توهم و تصور یکی شیئی را که معقول نظر بر آن شده نمود جسم محدود باشد از احتمال شیئی از او هم و صوره جسم محدود مکرر و تعقیل و تحسیب است
بنا که الا بوجوده در انضمام او اسم نموده باشد که محدود و معقول شود و حقیقت شده حکم او را اینکه با مخلوقات ساخته از عدم است با معقول
که خلق و تحکم علیه شیئی فهو الله مخلوق لا اشبهه شیئی و لا تدرکه الاوهام کیف تدرکه الاوهام و هو خلاف ما یعقل و خلاف ما یتصور فی الاوهام انما یتوهم شیئی
معقول لا محدود و نعمی تحقق است خواند مجرد او نکته و اسم کرده نشود شبه او است تحقیقه شبیه موجود است و در صنع لله او اشاره
شود او در اصحاب و بر بعضی را بنده معقول که مطلق محدود است تحدید الوجود حیوانات [illegible] که تکمیل است بر کاه از مخلوقات است و صفات اسم
مروت است او لا محرر آنچه العصور است خصوصا محمد و داود عظمت صلی الله علیه و آله کلام انت علیم است که چه که میتوانست حقیقت حقیقت
و درجات مع قرب و سعی ما را و سایر بیان امر صفات خود محوشدن او ازینجمله تشریف اطلاع او رفت الشیخ ذوق است و معلوم حسن عملی او اهم که حس
بحق ای اعلی الا یحده الله کار ما بر تو ده اده که خدا مر الله عز و جل و الله مر و بیان داده و ترسک که تر خود و خدا و کسب نظام و صلح خود و کشف و جمیع امور حجاب پرده لا ستره در ارا
سیح حقا شد شبیل و اعم چون هر ذره مظهر و بیان در طرف که خدا امر او الله در عالم ترسل الا مرا ملح نصف ذوی ثلث و دولت ربع زوال از در ذرا ذرای
از آن زمره هر او و دوم و جهان بزودی متعدد و دیگر موجب ملاحظه گمی قبل از آنکه و شهود لطف دو بود از او صنع صانع است و بیش از اشجدده سه تو است
سه بود در ارو صنع است که حسن را بساط ذره وجود شده به تر او نسبت او موجود شد لسانه شعاع و صنو شیئی است با و چنانکه شعاع شمس منسوب است به خود
حسبه الیه بودر اسم مبین است بر جمیع موجودات و شمس بسیل گذشت حرکه گو زر است را ای آنکه وجود و جمعی کمال مقصود را علم الا الله طبق آن
مهوس و محبت حب او تکمیل جو خود را بر انضمام شیئی دیگری که منشا وجود و حصول شده در دو زمره و حیوانه مواد سه که مبدا عالم او مبشود در ازل ابدی ازو بوجود آید
سیاه او حکمت در الواح ارباب حقیقت در جوهر ما و عرض از جمیع این از قدم و حدوث جهر و کمال الحق بود و موقیه در جوهر مه او که بزود در مکه
موجود است مراد وجود از حقیقت حقایق و جمیع حقایق حاجت از دو ذره او ذره و دکان تعینات و تطورات او است و وجود علم و حلال اعیان موجود حق الهی
است در او ذات قدره همچو الکاتب نقش مرید و نقش آدم که تعلق است در شی حده مقید موجودات عدم را بعدم است با این حقیقت وجود ذات است و معقول
معقول مدح او و مکمون است لیکن انضمام توهم شده است که تعینات و شی و عبارت از تجلیات اسماء او در مراتب و ظهورات شئون که او موجود است که حضرت مرکز است و
تبیل و تنبیه دانایی است منزل است از وجودی که در هر یکی اثری و شی است که آن مرتبه او است صرفه را برای تمیز چه او را دیگر نیز نه
حب در از قبل الله تعالی کشش و تجلیه است که مراد از وجود موجودات اسم نسبت و به اوای ایت تمام از حکم است و او از نسبت حسن انعکاس است
را راجع منبسط است از و بی اشکال از مفرد و منبسط ازو و بر از وجوب او ازو وجود غیر او وجود از او اعلم تعین اعتبار او وجود او هر ازو
نامه و حضرت اعلم است در کلام ازین تعریف است است وجود عالم وجود مطلق و از وجود ممکن شعاع شمس ذات است در طول اعلام و
همه ذره و متعدد است از نقص و نقوش در نشئه و نزول التعین در شئی اعلی ذات الذات من جمیع الجهات منفرد و وجود منبسط در عین نفس مقید معنا
و در این وجود بی تعیین در مرتبه ذات او لعلم او را مشهور است و تر قریب مراد از این اره از دیس حق الذات ساری الذات است و وجود در صحبت هر جا که لعلم
شهود ازو صمدی ازو و بی نسبت مراد ازین اره فاعله الله الوجود که تجلی ساری در حقیقت ممکن است و آن است که اطلاق وجود مطلق بر او در ابد
و در هر جمله وجود در تنزلات یا بجو و حیات است صد در ظلمت نور بر او است که مبدا حکمت امتنان شمس شعاع مقید و در ظرف سلکه ممتد است که در از ازل آمد

... پس این حضرت که مراد ... است ... [illegible]

... [illegible]

... شعر ... [illegible]

... [illegible]

[illegible]

... نظم ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... حسن ... عقل ... [illegible]

... جمیع موجودات ... [illegible]

... الا محمد و آل او ... [illegible]

... اشتراک لفظی ... اشتراک ... [illegible]

... موجودات ... [illegible]

... لا اله الا الله ... [illegible]

... عوام ... اسرار توحید ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

... نظم ... [illegible]

... محمد ... [illegible]

[illegible]

مرده و عبارهٔ مزبوره دال است که اول ... [illegible] ... پس مراد از مقام ... [illegible]

و دعای ... [illegible] ... آنحضرت است که مقام اول ... [illegible] ... و در آن مقام ... [illegible]

... [illegible] ... در کافی روایت شده ... [illegible]

... [illegible] ...

قال سمعت ابا عبد الله یقول ... [illegible]

... [illegible] ... طوایف ... [illegible] ...

... [illegible] ... **دوم** قول ... [illegible] ... **سیم** قول ... [illegible]

... [illegible] ... **چهارم** ... [illegible] ... وجود حقیقی ... [illegible]

... [illegible] ... **پنجم** قول ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... **ذکر ورامین** ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... **ذکر کاشان** ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... **ذکر ...** [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... **ذکر ...** ... [illegible]

... [illegible] ... **دویم** ... [illegible]

... [illegible] ... **سیم** ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... **ذکر ...** ... [illegible]

ذکر ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... **کلمهٔ ... [illegible]**

... [illegible] ...

... [illegible] ... **ذکر ...** ... [illegible]

... [illegible] ... **ذکر ...** ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ... **ذکر ...** ... [illegible]

ذکر جهرم ... [illegible] ... **ذکر ...** ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ... **ذکر لار** ... [illegible]

... [illegible] ... **نظم** ... [illegible]

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

... [illegible] ...

[illegible]

اول [illegible]

[illegible]

دوم [illegible]

سیم [illegible]

چهارم [illegible]

ابوالکی [illegible]

٣٤٢

پنجم آنکه ... هرات ... [illegible]

[illegible] ... هرات ... [illegible]

[illegible] ... هفتم آنکه ... [illegible]

کرده است از ابو ایوب انصاری ... عبد الحمید ... [illegible]

[illegible] ... هرات ... [illegible]

که شیخ الاسلام ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... هرات ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... هرات ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... مسجد ... [illegible]

[illegible] ... هرات ... اول حادثه ... [illegible]

[illegible] ... هرات ... [illegible]

[illegible] ... هرات ... [illegible]

[illegible] دوم حادثه خوارج ... عبد الرحمن بن عبد الله ... [illegible]

[illegible] ... خوارج ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... بزیارت ... [illegible]

[illegible] ... انصاری ... [illegible]

[illegible] ... شیخ عبد الهادی ... [illegible]

[illegible] ... انصاری ... سیم حادثه قحط و غلا ... [illegible]

جوبارالعلوم

[illegible]

[illegible] چهارم حادثه ... [illegible]

[illegible] ... هرات ... [illegible]

[illegible] ... سلطان جلال الدین ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... هرات ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ... هرات ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

روی ایمچنین ای از شهر بیرون رفته در مقامی منزل گزیده و دو هزار سوار همراه [illegible]

[illegible]

پنجم [illegible]

مثنوی [illegible]

ششم [illegible]

هفتم [illegible]

هشتم [illegible]

نهم [illegible]

دهم [illegible]

حضرت امام [illegible]

[illegible]

ذکر زبدة العارفین و زین السالکین العارف بالله رضا علیشاه طاب ثراه [illegible]

[illegible]

ذکر قدوة السالکین و زبدة العارفین العارف بالله حسین علیشاه قدس سره [illegible]

[illegible]

۶۴۹

از فضلا باشیم مقالات [illegible] کنند که هر کار که اتفاق شود همین باید [illegible] از جمیع [illegible] محمد [illegible]

بجمیع حروف [illegible] خارج است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

۳۴۱

گویند اکنون یک حصه [illegible] از بلاد [illegible] بوده و هر روز کار جهانش خراب نموده که جز قریه [illegible] از آن نمانده است ذکر [illegible]
[illegible] است [illegible] که بسیار [illegible] است که بستان [illegible] و جنگل‌های پر درخت دارد و آبش [illegible]
است و شهری [illegible] گویند [illegible] از [illegible] اکثر اهل [illegible] و دیگر [illegible] در آن ایام [illegible]
ولایت عبور نمود و حکایتش مصطفی بیک [illegible] بعضی صفت [illegible] داشت ذکر همدان از بلاد قدیمهٔ ایران و از شهرهای
عراق عجم و از اقلیم چهارم است [illegible] طولش از جزایر خالدات فج و عرضش از خط استوا لکه در بنای
آن اختلاف است صاحب معجم البلدان گوید که [illegible] و حضرت سلیمان [illegible]
نموده [illegible] و در [illegible] عمارت همدان
اتفاق [illegible] جمعی گفته‌اند که [illegible] صاحب [illegible] که همدان را جمشید جم [illegible]
[illegible] جمعی گفته‌اند همدان از بناهای همدان بن
سام بن نوح است آن شهر در دامن کوه الوند واقع است [illegible]
[illegible]
عمارت [illegible]
[illegible] در زمان بنی عباس [illegible]
[illegible]
عمارت آن [illegible] خراب [illegible] حاکم [illegible] ترکمان [illegible]
[illegible] امام زادگان و سادات
[illegible] امام زاده [illegible] کوه الوند [illegible]
[illegible] ابو [illegible] انصاری [illegible] اسمعیل ابن موسی الکاظم [illegible]
[illegible] مسجد جامع [illegible] شهر [illegible]
[illegible] همدان [illegible]
[illegible] مردم همدان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ذکر عالم معالم ربانی و عارف معارف سبحانی [illegible] سبیل الله مولانا عبدالصمد همدانی قدس سره
[illegible]

در [illegible] تحصیل [illegible] مجاهدات [illegible]
[illegible]
[illegible] از علوم ظاهر [illegible] لاجرم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فضایل [illegible]
[illegible]
[illegible] هجری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علم طریقه [illegible]
[illegible] سید [illegible]
شعر [illegible]
[illegible]
نظم [illegible]
[illegible]
[illegible] اول ذکر دوم مرتبه سوم [illegible]
[illegible]
مصراع [illegible]
[illegible] حقیقت ذکر [illegible]
[illegible]
جمال سلطان الا الله [illegible] کل شیء هالک الا وجهه [illegible]
[illegible] مستغرق گردد بیت [illegible]
[illegible]
[illegible]

گرد این ترجمه الف و با حقیقه آنرا عبارت علی [illegible] از سبحان من حیث اسم المتکلم و ذکر شریک حیی [illegible] دات هم و هم در [illegible]

استغفار کرده و در صبح [illegible] شیخ محمد [illegible] ذکر قدوة السالکین و اسوة المحققین ملا محمد رضا بن [illegible] در فضل [illegible] زمان [illegible]

علمای دوران بوده و در فضایل انسانی و کمالات [illegible] از علمای عصر [illegible]

[illegible] در تحصیل علوم [illegible] شتافته [illegible]

و بصحبت اکثر مشایخ عظام رسیده و بحج بیت الله الحرام و زیارت [illegible] توفیق کرده و سفر عراقین [illegible]

گرده و از علمای عصر [illegible] آن بزرگوار [illegible]

[illegible] آخر الامر با چار [illegible] چند سال در کمال عزت و احترام [illegible]

السلطنه [illegible] و بعضی ارکان دولت [illegible] الکرام و اعزاز [illegible]

[illegible] آن بزرگوار [illegible] تشریف [illegible]

[illegible] در ماه جمادی الاول [illegible] انتقال نموده [illegible]

[illegible] آن بزرگوار [illegible]

لطایف [illegible] آن کتاب [illegible]

[illegible]

[illegible]

صدگره [illegible] ز [illegible] ز [illegible]

[illegible] ز [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

از اول حضرت [illegible] نجات یافت [illegible] فرزندان [illegible]

[illegible] فرزند [illegible]

[illegible] اول هند دوم سند سیم زنج چهارم نوبه پنجم کنعان ششم کوش هفتم قبط هشتم حبش [illegible]

[illegible]

[illegible] ۱ [illegible] ۲ [illegible] ۳ [illegible] ۴ [illegible]

عمارت [illegible]

[illegible]

چهار قسمت [illegible] تقسیم نموده [illegible] اول [illegible] اول [illegible]

[illegible] دویم [illegible] سیم [illegible] چهارم [illegible]

[illegible] پنجم [illegible] ششم [illegible]

[illegible] هفتم [illegible] هشتم [illegible]

[illegible] دویم [illegible] اول [illegible] دویم [illegible]

[illegible] سیم [illegible] چهارم [illegible]

[illegible] ششم [illegible] سیم [illegible] اول [illegible]

[illegible] دویم [illegible] سیم [illegible] چهارم

[illegible] اول [illegible] دویم [illegible]

سیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

سه ... و تن برادر در آن دولت ... و جمعی ... در ... کشتن اهل ... و عمو ... برادر [illegible]

دولت ... ظلم و جور ... لهو و لعب و عیش و طرب مشغول شدند و غم [illegible]

... که اول کسی که ... راجه ... بود [illegible]

و در عصر کیومرث ظهور نموده ... عادل و دانا ... شجاع و دلیر بود ... اعظم [illegible]

سواری فیل ... آرام کرده ... مدت ... سال ... باستقلال [illegible]

این هند که جمیع راجهای ... اشتغال ... **سوراج** [illegible]

... جمشید بود [illegible]

و کتاب ... احکام شرع [illegible]

... که ولایت مالوه ... سال پادشاهی نمود **راجه** [illegible]

راجه ... ابن ... راج ابن ... راج [illegible]

ملک ... سال ... [illegible]

... **سنکل** راجه [illegible]

... راجهای بنگاله بود [illegible]

کیدراج ... اولاد سنکل ... [illegible]

... سال سلطنت [illegible]

... **راجه** ... راجه بهرام ... [illegible]

هفتاد سال پادشاهی ... **راجه** ... [illegible]

... [illegible]

... **راجه** ... بهرام ... [illegible]

... [illegible]

... **راجه** ... [illegible]

... [illegible]

... هزار ... [illegible]

... **راجه** ... [illegible]

... [illegible]

... هند ... راجه ... [illegible]

... **راجه** ... [illegible]

... **راجه** ... [illegible]

... تاریخ ... [illegible]

... **راجه** ... [illegible]

... [illegible]

... راجهای ... [illegible]

... [illegible]

... که از اهل اسلام ... [illegible]

... [illegible]

سلطان محمود ... غزنوی ... سلطان شهاب الدین ... [illegible]

قطب الدین ایبک ... قطب الدین ... [illegible]

... [illegible]

... سال حکومت ... [illegible]

... سال پادشاهی ... [illegible]

... [illegible]

... **اول** ... [illegible]

... **دوم** ... **سیم** ... [illegible]

... **چهارم** ... **پنجم** ... [illegible]

... **ششم** ... **هفتم** ... [illegible]

... **هشتم** ... **نهم** [illegible]

... **دهم** ... [illegible]

... **اول** ... [illegible]

... **دوم** ... **سیم** ... [illegible]

... **چهارم** ... **پنجم** ... [illegible]

[illegible] ششم [illegible] معشم [illegible]

[illegible]

[illegible] اهل الهند [illegible] عقولهم و سیاستهم و حکمتهم [illegible]

[illegible] علم نجوم و ریاضی [illegible]

علم نجوم بوده است حضرت در جواب فرمود که [illegible]

در آخر زمان ضحاک تازی بود که یکی از سرداران خود را [illegible]

[illegible] منوچهر [illegible]

رستم بن زال [illegible]

[illegible]

فصلی

[illegible]

منوره [illegible] ... ذکر بیجاپور [illegible]

[illegible] ... ذکر

بیجاپور [illegible] ... ذکر [illegible] ...

[illegible] ... ذکر یزد شهریست [illegible]

[illegible] ... نظم

[illegible]

[illegible] ... قطعه [illegible] ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ابهر [illegible]

[illegible] ... ذکر [illegible] ...

[illegible] ... ذکر [illegible]

[illegible]

و همان دار حرب برلایه ... و ... کسان ... قوم ... از نسل ... و بعضی ... زیدیه ...

[illegible]

بشود و عالم ... او ... محمد ... الحسن ابن الحسن ...

... **سیم جریریه** ...

[illegible]

... **ذکر ...**

[illegible]

و سنی امامیه اصول ایمان پنج است اول تصدیق وحدانیت الهی دویم تصدیق بعدل الهی سیم تصدیق به رسالت انبیا و اکثر علمای ...
گفته اند ... اول توحید دویم عدل سیم نبوت چهارم امامت پنجم معاد ...

[illegible]

در علیوس ایشان جا ظهور آورده بهر فصول طول فرموده است که عدل با ظهور است و ظلم بجهود بسیار و در این حیله حکم سال است و عدل دشوار ...
خطا و صواب سیر او از ثبات [illegible] زیرا که صواب ... و خطا اندازه ... و آن ... است و این ... گفته است ...
... ثبات و آیین دولت ... که اندازه ... شود و ... ثواب ... و ... ثبات ... ارکان دو ...
... عدل و ظلم ... سیرت پادشاه است **نظم** خوی شاهان در رعیت ... جرم اهل ... را که ... شیر ... چشم ...
آب ... کنند ... چون آب ... از ... هر که ... در دهان حوض آب ... هر که ...
... از آنکه ... حوض ... محققین حکما فرموده اند هر سالی که ... و ... کند ...
... دولت ... علم و ... ششم ... **اول** اگر در جمیع کارها از عادات و عبادات رضای حق جل و علا ...
... و ... **دویم** اگر در همه احوال ... طریق ... و اعتدال ... کند **سیم** اگر ...
... **چهارم** اگر ... مستعد ... و ... استعداد ...
... **پنجم** اگر خاندان قدیم ... اعظم ... دولت ... **ششم** اگر برای ...
... و ... و ... حاصل ... هفتم ... **هفتم** اگر ...
... و ... و سپهداران ... که ... و ... اگر ...
هشتم اگر ... و ... مردم ... که ... حصار ... و ...
... **نهم** اگر ... سپاه ... **دهم** اگر ... شخص ...
برای ... **یازدهم** اگر ... رعیت ... **دوازدهم** ...
... **سیزدهم** اگر ... احوال ...
... **چهاردهم** اگر ... و ...
... **پانزدهم** اگر ...
... **شانزدهم** اگر ...
... احکام شریعت ... **هفدهم** اگر در تعلیم حکمت ...
... **هجدهم** اگر ...
... **نوزدهم** اگر ... **بیستم** اگر ...
... **بیست و یکم** اگر ...
... **بیست و دوم** اگر ...
... **بیست و سیم** اگر ...

... **بیست و چهارم** اگر در سیاست ...
... **بیست و پنجم** اگر ...
... **بیست و ششم**
اگر ... و ...
... **بیست و هفتم** اگر ...
... **بیست و هشتم** اگر ...
... **بیست و نهم** اگر ...
... **سی‌ام** اگر ...
... **سی و یکم** اگر ...
... **سی و دوم** اگر ...
... **سی و سیم** اگر ...
سی و چهارم اگر ...
... **سی و پنجم** اگر ...
... **سی و ششم** اگر ...
... **سی و هفتم** اگر ...
... **سی و هشتم** اگر ...
... **سی و نهم** اگر ...
چهلم اگر ...

در صفت [illegible] اگر [illegible] علم [illegible] چهل و
یکم اگر [illegible]
[illegible] چهل و دویم اگر [illegible]
[illegible] چهل و سیم اگر [illegible]
[illegible] چهل و چهارم اگر [illegible]
[illegible] چهل و پنجم اگر [illegible]
[illegible] چهل و ششم [illegible]
[illegible]
[illegible] چهل و هفتم
[illegible]
[illegible] چهل و هشتم [illegible]
[illegible]
[illegible] چهل و نهم [illegible]
[illegible]
[illegible] پنجاهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وقسم چهارم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] گفتار اول در بیان تعبیر و تحقیق بعضی مراتب که مناسب آن است
[illegible]

دلیل [illegible]

نماید [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اول [illegible] دویم [illegible] سیم [illegible] چهارم [illegible]
[illegible] اول بشارت [illegible] دویم [illegible] سیم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
خواب [illegible] حضرت یوسف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اول [illegible] دویم
[illegible] سیم [illegible] چهارم [illegible]
[illegible] پنجم [illegible] ششم [illegible] هفتم [illegible] هشتم [illegible] نهم [illegible] دهم
[illegible] یازدهم [illegible] دوازدهم [illegible] سیزدهم [illegible] چهاردهم [illegible]
[illegible] پانزدهم [illegible] شانزدهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
در آسمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
دلیل [illegible] آفتاب

دانیال گوید که مهتاب در خواب پادشاه باشد و دلیل کند بر وزیر که خلیفه حضرت صادق فرمود آفتاب در خواب دیدن پادشاه خلیفه و پادشاه عالم
و عدل و دین و خیر و زن و مادر [illegible] گوید که آفتاب در خواب پدر و ماه در خواب مادر باشد و ستارگان برادران و خواهران
باشند و ابن سیرین گوید که آفتاب در خواب سلطان زمان و وزیر [illegible] و عطارد و مریخ پهلوان و مشتری خازن و زحل صاحب
عذاب و سایر ستارگان خدام و حشم باشند **آفتابه** ابن سیرین گوید که دیدن آفتابه در خواب زن خادم باشد و حضرت صادق فرموده که تعبیر آن
بنده و برده باشد زن خادم و [illegible] و قوام دین و صلاح و عمر دراز و مال [illegible] و خیر و برکت و میراث [illegible] **آب** دیدن آب صافی نیکو
و خوب بود معبران در آب [illegible] را رنج [illegible] و وقت و کار [illegible] کردن بزرگان [illegible] عالم [illegible] خواب
بجواب دلیل بیماری و رنج کند و گرداب [illegible] دلیل خوف و ترس و رنج و سختی باشد **آتش** دانیال فرماید که اگر کسی آتش
مشاهده کند دلیل نماید که مقرب سلطان شود [illegible] و اگر بیند که کسی او را در آتش [illegible] دلیل کند که پادشاه
[illegible] اگر بیند که شعله آتش [illegible] خیر و منفعت بوی رسد و اگر آتش [illegible]
مشاهده کند که آتش [illegible] دلیل کند که سلطان ظالم [illegible] و اگر شرارت آتش [illegible] سختی باشد و اگر آتش [illegible] حضرت صادق
فرموده که دیدن آتش در خواب [illegible] و خصومت و سخنان زشت و [illegible] خشم [illegible]
[illegible] و [illegible] حرام [illegible]
منفعت **آسیا** دانیال گوید که اگر کسی مشاهده کند که در آسیا [illegible] دلیل کند که از صاحب آسیا خیر و منفعت یابد حضرت [illegible]
فرموده که آسیا دیدن [illegible] پادشاه [illegible] و اگر [illegible] و ابن سیرین گوید که دیدن آسیا [illegible]
باشد ابن سیرین گوید که اگر کسی بیند که جای خراب را آباد کرد [illegible] مسجد و مدرسه [illegible] دلیل کند بر خیر و صلاح دین و دولت
[illegible] خراب [illegible] خانه و سرای [illegible] دلیل کند که [illegible] حضرت صادق فرموده که دیدن
آبادانی [illegible] صلاح دنیوی [illegible] و منفعت [illegible] **آرد** در خواب [illegible] حلال باشد [illegible]
که اگر کسی بیند که [illegible] دلیل کند که [illegible] **آرد بیز** [illegible] گوید که زن فضول باشد [illegible]
باشد [illegible] حضرت صادق فرموده که دیدن آرد بیز [illegible] فضول [illegible]
اندک **آستانه** [illegible] **آتش زنه** ابن سیرین گوید که [illegible]
[illegible] **آبستنی** ابن سیرین گوید که آبستنی [illegible]
[illegible] **آبله** حضرت صادق فرموده که [illegible]
[illegible] **آبگینه** [illegible]
[illegible] و حضرت صادق فرموده که [illegible]
بار [illegible] **آروغ** [illegible] گوید که آروغ زدن [illegible] **آغوش** [illegible] اگر کسی [illegible] کند که [illegible]

[illegible] **آشنی** ابن سیرین گوید که آشنی [illegible]
[illegible] حضرت صادق فرماید که آشتی در خواب [illegible] **آشیانه** ابن
سیرین گوید که [illegible] جاه و ملک [illegible] حضرت صادق فرموده که دیدن [illegible] **آهو**
[illegible] حضرت صادق فرموده که
در خواب [illegible] **آبنوس** ابن سیرین گوید [illegible]
[illegible] حضرت صادق فرماید که آبنوس [illegible] **آهک** حضرت صادق
فرموده که [illegible] **آهن** [illegible] باشد و حضرت صادق فرماید [illegible]
[illegible] **آلو** ابن سیرین گوید که آلوی سیاه [illegible]
[illegible] **آب دستان** حضرت صادق فرموده [illegible] **آرما** [illegible]
[illegible] حضرت صادق فرموده که دیدن [illegible]
[illegible]
[illegible] **ابرو** [illegible]
[illegible] **ابریشم** [illegible]
[illegible] **ابلیس** [illegible]
[illegible] حضرت صادق [illegible]
[illegible] که [illegible]
حضرت صادق فرماید که [illegible] **ارزن** ابن سیرین گوید که [illegible]
[illegible] **ازار** زن باشد [illegible]
ار حال گشتن [illegible]
[illegible]
حضرت صادق فرماید که [illegible]
[illegible] **استر** [illegible] حضرت صادق فرمود [illegible]
[illegible]
[illegible] **اسپند** [illegible] **اسطرلاب** [illegible]
[illegible] **اسفناج** ابن سیرین گوید [illegible] **استخوان**

... استغفار ... حضرت صادق ...

... اسماعیل ... بشارت ...

حضرت صادق ...

...

... اشتر مرغ ...

... اشتر خار ... اشنان ...

اشک حضرت صادق ... افیون ...

امام ... حضرت صادق ...

... امین

...

امرود ... حضرت صادق ...

... انجیر ... انگبین ...

...

...

... انار ...

...

...

...

...

...

... اولیا ...

...

[illegible]

انگور ...

... اولیا ...

... بادنجان ...

... باران حضرت صادق ...

... بارها ...

...

...

... بار ... باغ ...

... بازوبند ...

...

... بالا ...

... بالش ...

...

...

... بادام ...

... باروی ... باز حضرت ...

...

...

... پادشاه ...

...

... اول ... دوم ... سیم

... چهارم ... پنجم ... ششم ... هفتم

... هشتم ... نهم ... دهم

... یازدهم ... دوازدهم ...

[illegible] باشد پای چیله [illegible] حال [illegible]
[illegible] پالان [illegible] پاتیل [illegible]
[illegible] بجکک [illegible] حضرت صادق ع فرماید
که دیدن [illegible] پادشاه [illegible]
[illegible] بخور [illegible] بربان [illegible]
[illegible] برط [illegible] برف [illegible] حضرت صادق ع فرماید
[illegible] برق [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] بره [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] برنج [illegible] برادر [illegible] حضرت صادق ع فرماید [illegible]
[illegible] برنج [illegible] پریشان [illegible]
[illegible] پرده [illegible]
[illegible] پرستو [illegible]
[illegible] پرده‌دار [illegible]
[illegible] پروانه [illegible] پر [illegible] پری [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
پرنده [illegible] بز [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible] پستان [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible] بساط [illegible]
[illegible]
پستان [illegible] بستر [illegible] پشت حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] پشته حضرت صادق ع فرماید [illegible]

[illegible] حضرت صادق ع فرماید که ابریشم مال حلال باشد [illegible]
پشه [illegible]
[illegible] بط [illegible] بغل [illegible]
[illegible] بوط [illegible] جبل [illegible]
[illegible] بلور [illegible] بلغم [illegible]
[illegible] چوش [illegible] جنگ [illegible] بل [illegible]
[illegible] بنیاد [illegible]
[illegible] بنفشه [illegible] بنده [illegible] بند دهن [illegible]
[illegible] چنبه [illegible] بوزینه [illegible]
[illegible] بوم [illegible]
[illegible] بوق [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] بوسه [illegible]
[illegible] پوست [illegible] پوستین [illegible]
[illegible] بهار [illegible] بوچیشمار [illegible]
[illegible] پهلو [illegible]
پیوش [illegible] پینی [illegible] چشمه [illegible]
[illegible] بیمار [illegible]
[illegible] بیابان [illegible] پیمانه [illegible]
[illegible] پیکان [illegible] پیاله [illegible] پیرایه [illegible]
[illegible] پیاز [illegible]
پیری [illegible] پیشانی [illegible]
[illegible] پیروزه [illegible] پیل
حضرت صادق ع فرماید [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
پیل [illegible] حرف التا [illegible]

یابد و بود و حواله و حلاوت و دولت و رسم و عراق و ... تعبیر چنین نماید **تابوت** جاه و عزت و رتبه ... بود و دیدن تابوت کبیر
شر و صلاح و کارهای پوشیده کند **تاج** ابن سیرین گوید که تاج شاهان ولایت و ملکت و زنان ... بود **تازیانه**
حضرت صادق فرماید که تازیانه ... کار و حرمت و ضلالت بود و اگر بیند که از تازیانه ... بر داشت ...
تبانه شفاعت و جدال کردن و ترسان شدن کار مشکل و سفر و مفارقت و بزرگی و مال ... باشد ...
بر دشمن ... **تب سوختن** ... و روزی سفر باشد و ...
بود **تاره** ... کار ... بود و خوردن ... **تب** ... کار ...
او کرده و اگر چند ... **تبر** ... کند
سفر ... **تتماج** منفعت بود **تخت** عزت و بزرگی و سفر ...
و عاقبت کار ... **تخم کشتن** ... و تجارت ... **تخمه**
... خوردن ... و مال حرام ... **تذرو** اگر بود مرد ... حضرت صادق
فرماید که ... و مال حرام ... **ترازو** ...
حضرت صادق فرموده که ترازوی ... پادشاه عادل بود
ترب ... **ترید** ... **ترش**
... **ترف** یعنی ...
... **ترنج** حضرت صادق فرماید که ...
... **ترنجبین** خوردن آن مال ... حلال ...
تره ابن سیرین گوید ... حضرت فرماید که خوردن
... **تزویج** حضرت صادق فرماید که تزویج کردن ... و کام و خرمی بود
... و مال آن ...
... **تسبیح** ... **تشت** یعنی ...
... **تشنگی** رنج و بلا بود **تعوید** ... **تکبیر** در خواب ...
... **تگرگ** اگر ... و خصومت و جدل بود **تمام**
شدن کار دلیل بر انقلاب حوال کند **تن مردم** ابن سیرین گوید که دیدن تن مردم دلیل بر عمر دراز ...
... **تندر** ...
... بود ...

تند باد

شده پادشاه و ... **توبه کردن** اگر بیند که از کار زشت توبه کرده ... سعادت بود **توت** خوردن توت
... بود **توتیا** ... آن دلیل کند که ...
... **تیر انداختن** ... باشد ...
... **تیر دوان** ... **تیشه** ...
... **تبسم** حضرت صادق فرماید ... و مال ...
... **ثرید** ... **حرف الثاء**
... حضرت فرموده ... خوردن مال حلال ...
... **حرف الجیم** ... بود ...
... حضرت صادق فرماید که دیدن گاو ...
... **جادو** ...
بود **جاروب** ... **جامه**
صادق فرماید که جامه ... سفید ...
... **جامه خواب** ... سفید ...
... باشد ...
... **جان** یعنی روح ... ابن سیرین گوید که ...
جان ... اگر بیند ...
... حضرت رسول ... حضرت ...
... حضرت فرمود ...
... **چادر** ...
... **چاه** زن باشد ...
... چاه ...
... **جبه** ... **جغد** ...
... سلطنت و عزت ...

مردن با رنج ان به مغرب سلطان بودن باشد **چراغ** حضرت صادق فرماید که پادشاه زن صحی و فرزند و عروس و داد است
رزق و سرور و شادی و علم و عیش خوش و زنان و کنیز و منفعت و دلیل بود که مانی گوهر که هادم خانه او **چراغپایه** زن خادم
فرومایه و ازان فرومایه بود و اگر چراغپایه چوبین بود خادمه سفله باشد **چرخ** حصه زینت شکاری پادشاه بود و اگر بیند که چرخ
گرفت فرزند بالغ بود **چشمه** هر حاجت بر آورد چون کند فقیر ازان کشد **چشم** روشنائی و دین اسلام و مال و علم و زبان و زن
و مال باشد و چشم سیاه دین مرا بود و چشم ازرق بدعت و چشم سبز فرزند باشد اگر کسی بچشم راست چشم چپ نگاه کند زن همسایه
[illegible] دیگر **چشمه آب** حضرت صادق فرماید که روزی حلال و جوان مردی و ارزه و حقیقه و حیاری و عمر دراز بود و اگر چشمه آب خوش
طعم باشد [illegible] **چغانه** کلام باطل و علم و حقیقه و رزند که بود **چغندر** رزق بود خاصه بخورد **چهار ک**
[illegible] قبره گویند حضرت فرموده غلام خورد و فرزند غلام و مرد غریب و کم آزار و خوش کلام بود **جگر** مال و فرزند
و دوست که بجای فرزند بود **جلوب** خوردن آن بد بود **جماع کردن** و خیال گوید که جماع کردن روا شدن حاجت
خاصه چنانکه منی حاصل آید و اگر بیند که کسی با وی جماع کرد از خشم با مرد دیده و اگر بیند که با پادشاه جماع میکند نزد او معتبر شود
و اگر بیند که با زن ساوه و یکبر جماع کرد کار دینی او نظام گیرد و اگر بیند که با چهارپایه مجمعه کرده است حیوان است دشمن
ظفر یابد و اگر بیند که با مرغی از مرغان جماع نمود نیک باشد و اگر با حیوانی جماع کند مال حرام یابد و اگر با مردی جماع کند از پادشاه
چیزی یابد و اگر با مادر خود جماع کند حج رود و یا نیکی یابد [illegible] جماع کردن خوب است مرده با مرده که [illegible] **جنازه**
حضرت صادق فرماید که بزرگی و خلق و حرمت و جاه بود و هم که مرده یا جنازه سبک باشد و اگر بیند که قومی از زیر جنازه او را
مرد بزرگ ازان شهر در سفر بیرد و اگر جنازه در جنازه بیند چنانکه از زمین بیرون شد سفر کند **جنب** خود را جنب دید سفر کند و از
بیابان خود چنین بیند بهتر باشد از حرام **جنگ و گرفتن** آدمی با آدمی و حیوان با حیوان سر انجام کار نیک باشد در زرشش **چغال**
حضرت فرموده قوت و توانائی دل بود **جنگ** جنگ زدن کلام باطل بود و اگر بیند که [illegible]
[illegible] **جهود** اگر بیند که جهود شده راه بدعت و فتنه جهودان را نصرت دهد که [illegible]
[illegible] حضرت فرموده اگر جهودی بیند کار مشکل او آسان شود **جو** خیر اندک بود و حضرت فرموده
مال حلال باشد **جوال** مردی بود که کار خیر از او بوجود آید **جوال** اگر بیند جوال [illegible]
چند و مراد او حاصل گردد و از غمگین شود **جوراب** اگر بیند خادم زن بود و حضرت فرموده که مال باشد **جوشن** حضرت فرموده که بزرگی و دیانت و قوت
و مال و ایمنی و مروت و تندرستی بود **جولاه** مردی نیک [illegible] عالم گردد و اگر بیند که جولاه [illegible] **جوی**
[illegible] باشد **جوی** آب چون خوش طعم بود و روزی خوش کند **چوب** نفاق و نفاق [illegible] **جوی**
[illegible] اگر بیند که در کنار جوی [illegible] حاصل گردد **چوب** [illegible]

حضرت صادق فرماید که [illegible] **حج** اگر بیند [illegible]
بیرون کردن شرط نمودن و ملک پادشاه و شادی با امر و صحت و شفقت رسول بکار بستن بود و اگر حاجی بود حلال گردد **حج** این سیرت گوید
که اگر کسی بیند که حج بر خود اوار روزی شود و اگر بیمار بیند شفا یابد و اقبال گوید که دیدن حج ترویج کردن و کنیزک خریدن و زیارت اهل عمل نیک بود
بود و اگر بیند که طواف خانه کعبه بکرد عیش را زیاد شود و از امامی بوی یابد و کارش نیکو گردد و اگر بیند که در کعبه نماز میکند از بزرگان کارش نظام
گیرد **حجر الاسود** اگر بیند دست بر حجر الاسود زد و اقف و از اهل حجاز بوی نفع رسد و اگر بیند که حجر الاسود را کند بر مذهب باطل بود و اگر بیند
که حجر الاسود را بر جای خود نهاد براه صلاح آید **حجره** فراهم کار های زنان بود و اگر بیند که او را حجره نو است آن کار های زنان کند **حریر** عاری
[illegible] باشد حضرت صادق فرماید که دولت و ملک و عمر دراز و ظفر یافتن و ریاست و منفعت بود و اگر بیند که حریر در دست او [illegible]
حضرت [illegible] **حرم** گواهی گوید که اگر بیند که در حرم پادشاه یا در حرم کعبه بود از آفتها ایمن شود و او را حج روزی گردد **حریر** بر جامه [illegible]
حساب با کسی حساب کردن در عذاب [illegible] و حضرت فرموده که حساب [illegible] عذاب [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] بود **حصار** در حصار شدن از شر دشمن ایمن شود و اگر بیند از حصار بر آمد [illegible] **حصیر** زن و منفعت [illegible]
[illegible] **حقه** اگر بیند که [illegible] حال او [illegible]
[illegible] **حقه** زن و کنیزک بود **حکه** اگر بیند که حکه میخواهد [illegible] **حلوا** مال [illegible]
بود [illegible] مردی لطیف و خوش [illegible] **حنا** [illegible] **حوض** [illegible] **حوض** [illegible]
و مردم [illegible] **حمام** [illegible]
[illegible] **حیض** مردان [illegible]
[illegible] **خاریدن** [illegible] **خارپشت** [illegible]
خاک حضرت صادق فرماید که مال و منفعت و شغل [illegible] **خاکستر** حضرت فرموده
[illegible] **خامه** حضرت صادق فرماید [illegible]
[illegible] **خان** [illegible] **خانه** [illegible]
و حضرت صادق فرماید [illegible]
[illegible] **خانه** زن بود [illegible]
[illegible] **خشت** [illegible]
حضرت فرموده [illegible] **خرچنگ** [illegible] **خر**
صادق فرماید [illegible] **خرس**
[illegible] **خرگاه** زن [illegible] **خرگوش** زن [illegible] **خرما** مال حلال [illegible]

فرزند بود **خرس** مردی احمق ... جمع کند **خروس** اگر بیند که خروس ... [illegible]

خربزه ... **خز** مال و منفعت ... **خشت خام** مال جمع ... [illegible]

... **خشم** ... **خصومت** ... **خضاب** ... [illegible]

... **خفت** ... [illegible]

... **خفقان** ... **خلیفه** ... **خمیر** ... [illegible]

... **خطبه خواندن** ... **خنش** ... [illegible]

... **خنجر** ... **خندیدن** ... **خوان** ... [illegible]

... **خود** ... [illegible]

... **خوشه** ... [illegible]

خوک ... [illegible]

[illegible]

واهل بیت دل او عزت و بزرگی و حاجت و کروخش بود **حرف الراء از باب راء** هر دو چشم رنجوری او اندوه بود **رمان** اهل بیت
که بر ایشان اعتماد بود و مال و چشم بود **رزه** شاه راه دین و روش در کار نیکو و حرب و رستاخیز و آسایش و رنج مردم بود و رز
زیرا جنگ و خصومت و دروغ و بنای عیش و بیماری بود **رب** اگر رب شیرین بود منفعت باشد و الا خوب نباشد **رباب** دیوان و زندان
کلام باطل و دروغ و محال باشد **رخسار** شرف و بزرگی مردم و روشنایی و نیکویی خلق و شادی بود **رستخیز** قیامت باشد دیدن آن
اگر اهل آن دیار ظالم باشند نیکو بود و اگر مظلوم باشند بر ظالم علامت شود **رسن** عهد و پیمان و دین و امانت که از دین و قضاء
حاجت بود **رضوان** دیدن و گرفتن از خازن بهشت چیزی نیک بود **رفق** سرکشی بود **رقعه** رقعه بر جامه دوختن حسرت باشد
رقص کردن مرد از اندوه و زنان را سود و صلح خانه نیکو بود **رگ زدن** معبر با سید که از لفظ گوینده تفسیر کند **رکاب** فرزند و غلام بود
رنگ سفید صلاح و سرخ رنج دل و سبز نیکو و سیاه و زرد بیماری و کبود ماتم بود **روباه** مرد مکار و غدار و کنیزک و زن
و دروغ زن باشد **رود بزرگ** مردی بزرگوار و رنج و پادشاهی و مال و نعمت و شجاعت و ریاست و ظفر و علم بود **روزها** بهترین روز
جمعه و دوشنبه و پنجشنبه و روز روشن روشنایی بود **روزه داشتن** در ماه رمضان بزرگی و ریاست و فرح و درستی و توبه کردن و حج
و شستن و زیادتی نعمت و حج کردن و غزا نمودن و بسیاری رای او حاصل شود و روزه گشادن روزی حلال بود **روشنایی** دین و هدایت
و علم و حکمت و راه راست و اعتقاد پاک بود **روغن** زن خوب روی و کنیزک با جمال و ثنای نیکو و کلام خوش و روغن گیرنده
مردی منافق و کلام زشت و روغن فروش مرد فریب دهنده بود **روباه** اندیشه جمال بود **روی خویش** اگر روی خود را خوب و با جمال
شرف و بزرگی و منزلت یابد و اگر به دیگر چیز افروده باشد حضرت عمر نموده که شرف و بزرگی و خواری و خجالت و نظام کار با دین و دنیا
دارد و در سواد و فرح و دراز دیدن کار نیکو و فرخی بود **ریواس** اندوه بود و اگر شیرین بود منفعت باشد **ریحان** فرزند و زن و کنیزک و کلام خوش
و مجلس علم و گرد آوردن و دوست باشد **ریسمان** سفر و کار مردم و عمر دراز و منفعت باشد **ریش** جنس مردم و عزت و جاه و زینت و بیرایه
و نیکویی و فرح و مال و فرزند و گمراه شدن و اندک ریش بیمی و غم آن بیند که به هم برکند از آن می بیند که دو مال حاصل شود **ریگ** مشغولی و خاصه
خصوص ریگ بسیار و مال و منفعت و رحمت و تنگی با رنج و غنا باشد **ریوند** اندوه و رنج باشد **حرف الزاء از باب زاء** اگر بیند که زن دختر زاد
مرد زاده و اگر پسر بیند و در تعاقب کوید مرگ او باشد **زاغ** مردی فاسق بود و زاغ بسیار لشکر و گرفتن و مهمان کردن آن بازیه در عمارت کردن
بود **زاج** غم و بیماری و حرکت و معصیت از طرف زنان باشد **زانو** دشمن و جماع بود **زانو** معیشت باشد **زبان** سخن و ریاست و خصومت
و دکیش بود **زبرجد** مال و چیزی منفعت بود **زنبور** اگر بیند که زنبور او را گزید و زخم کرد **زخم** ظفر یافتن و خیرات و منفعت رسیدن و مال
مال بود و چهره اوان خون آید **زردچوبه** بیماری بود **زدن** شفاعت و عدل و آسان شدن کار مشکل و سفر و شرف و نیکی و مال حرام بود **زر**
مردان و غم و زنان را نیکو بود و اگر بیند که کان زر یافت عزت و بزرگی یابد و چیز خوب صورت اللطیف کند **زردالو** اگر وقت آن بیند بود
هر قدر که زرد بود در آن و بسیاری او را دلیل شود و اگر ترش بود بد باشد **زرنیخ** رنج و بیماری بود **زره** حضرت صادق فرمایید که ایمنی و حصن و قوت و مال
و زن کامل و نیکو که در زره مردی ادب آموز بود **زعفران** اگر بیند که زعفران دارد مردم او را ستایش کنند و اگر بیند که جامه خود را از زعفران رنگ نمود

بیمار شود و اگر بیند که زعفران بسیار دارد و مال و نعمت یابد **زغن** پادشاه متواضع بود و فرزند و مال و نعمت باشد و اگر بیند که مطیع او
شود مرادهای بلند از آن غلام پادشاه شود **زفت** اندوه و بدنامی بود **زرّاب** اگر بیند زر آب حال او دشارت خیر و برکت و آسان شدن کار مشکل و قضاء
حاجت و رهایی و رستن از غم و زیادتی مال و ظفر بر دشمن بود **زکات** یعنی زکات مال حرام بود و اگر بیند که جامه او را زکات سیاه شد از پادشاه
رهضرت یابد **زکام** بیماری و چشم گرفتن و منفعت اندک بود **زمین** اگر بیند که زمین حرکت کرد خوب نباشد **زمرد** فرزند و برادر و اولاد و کنیزک
خوب روی و کلام خوش بود و هر چند بسیار بود آن قوی تر **زمستان** اگر بحث سرما بیند از پادشاه زیان رسد و اگر ملایم بیند پادشاه عادل بود **زمین**
و دیوان حقوق زن و دنیا و مال و ملک بود **زن** شادی و مقصود و زیبایی و شغل دنیوی و فراخی نعمت و فرخی و شکاوت و نیکی بود **زنار** اگر بیند که زنار
بر میان دارد اگر مستور بود با کسی آمیزش کند و اگر فاسق بود کافر گردد **زنبور** مردم مایه و غوغا و مردمان دون و لشکر و هیچ و دشمن و فرزند است بر
مال اگر بیند که او را زنبور گزید **زنبیل** زنبیل رسیدن منفعت از زن و فرزند و کنیزک و خادم و قوام دین و صحیح تن و عمر دراز و مال و نعمت و برکت و میراث بود **زنبیل**
یا به صد اندوه کار بود **زنجبیل** غم و حسرت و زیان بود **زنجیر** معصیت بود و در بزرگی و تباهی آن زنجیر زیاده کمی گناه کند **زنخ** دیدن زنخ علامان او زا بود
زندان اگر بیند که در زندان گردن زد و کرده در هر حال زندان حرمت کردن آهن و در آن تنگ بیند **زنهار** زنان و مال باشد و هر زیاده نقصان که در آن ها بیند تا دیدن
مرد حاکم **زهر** خوردن زهر مال حرام و در رسیدن کاره و اندوه و چشم خوردن و منفعت بود و رنج و حرکت اید **زیره** اگر ترش باشد منفعت بود و الا اندوه باشد
زیبق زن بود اگر بر سر جهان باشد و اگر در دست حیوان بیند حکم تنگ و مراد بر او بر آید زیتون باشد و اگر زیتون خود بی کرد باز بخورد مرادش بخواهد **حرف السین** بار و مخفی
بود که او را آرزو کرده بود ان مرد که خرد و علم و اندوه و غم یابد بود **ساطور** مردی شجیع بود که فرق کند میان کارها که آن دو شود اگر بیند به ساطور
دارد و بار و مرموز و حرکت شود **ساعد** دست و زینت و معتقد و شریک بود **ساق** مال و عیش و عمر دراز و آن را زن و زنان را شوهر او بود **سایه** عزت و بهترین و
و مرگ منفعت او بود و سایه کوه بزرگی باشد از پادشاه و سایه قصر پادشاه و سایه دیوار بزرگ و سایه درخت راحت بود **سایبان** پادشاه و فرو مایه بود
سپر برادر و در حصن و قوت و پناه و اعتذار و رنج بر **سبز** مال و دوستی بود اگر سبز را به گوشت او خوردن باشد مال حرام او **سبزه** دین و ورع و
اسلام و اعتقاد پاک و ورع و تقوی و ترک دنیا و نعمت او رنجه در سر سم خود و حکمت و علم باشد **سبیل** در چشم کسی دیدن نقصان دین او بود **سبو**
سالی و زن و خادم و کنیزک و قوام دین و صحیح تن و دراز عمر و نعمت و میراث زن کنار خواهد آمد بود **سبزی** جماع و بازنده او **ستارگان**
حضرت صادق فرمایند که فقها و علما و قضاة و خلفاء و وزرا و دبیران و خزینه و مردان جنگی و لشکر و لشکریان بود و اگر که بر بزرگان و دبیر ان او و پادشاه
بود و ماه وزیر باشد **ستون** خداوند دولت و مردم محکم در اسلام و مردی محتشم و وقت کارها و ولایت مردمان بود **سجاده** اگر نشین بود بنا
و اگر کار اسلامی بود یا عبادت رغبت بود **سجده** کردن حق تعالی را نیکو بود و اگر پادشاه و بزرگ قوم را سجده کند رنج یابد **سخن** گفتن با ستین
عزت و خست و ناچیز سخن که بر بد شود علم از آن بشنود اگر عربی که بیند شود جاه و برکت یابد و اگر فارسی که بیند بشنود با بزرگان و در ارد
و اگر زبان هندی که بیند با مردم فرود آید و صحبت کند **سراب** خصومت بود **سر** حضرت فرماید که دیدن سر رئیس و بزرگ و مهتر و اوراد و دعاء
و هر سر ده هزار عدد و بسیار علم و کنیزک و توانگری و مال و نعمت بود اگر سر بریده یافت بزرگی او دست دارد و جماع از و زیاده شود و اگر
بیند که سر پادشاه بریده دارد و ده هزار درم یابد و اگر بیند که سر خود سر مایه خود را بجزء **سحاب** علم با عمل باشد سحر و عاکسیل کند

سراپرده پادشاهی و سرانی و ولایت و وزارت و سرهنگی بود و اگر بیند که سراپرده ملک اوست نزدیک عظیم بود سرای زن و زن
و توانگری و نیکی و عیش و مال و ولایت و عزت و امامت بود سرب متاع دنیوی بود سرخیدن رنجه باشد و اگر سرفه زده که مایم
سرکه مال و اگر بسیار ترش باشد غم و اندیشه بود سرگین گاو و گوسفند مال در ازدو و سرگین آدم مال حرام بود و منفعت و کیش کار
بسته و حزینه کردن مال و زوال غم و سرگین دواب غریبه بود سرمه مال بود و سرمه کشیدن ورع و تقوی و دین بود در باب و حود
سرنودان کسی بود که عبادت و ذکر خدای تعالی کند سرنج اندوه بود سرود گفتن سرود کلام باطل بود و خشک علم و حکم بود سرین
نیکو بود سریش اندوه بود سریشم داشتن منفعت و خوردن اندوه بود سطل خادم بود سعتر بد بود سعد داشتن نیک و خوردن بد بود سفیداب
زینت و نیکویی بود سفید مهره بر کرده کلام دروغ بود و بیاندازه منادی اندوه و فاش شدن راز مصیبه بود سفر کردن نیکو بود خصوص سوار شدن سفره کنیزک
خدمتکار و کسب معاش بود سفرجل سفر دراز و اندوه و بیماری و فرزند بود اگر زرد او سبز بود منفعت باید و خوردن آن خبر بود سقا مردی
بود و سقائی کردن کارهای خیر کند سگ دشمن بود و پادشاه چاکر و درشت و خادم ... بود و اگر بیند که سگ ماده و بر او جنگ کرد
... سلاح قوت و بزرگی و دولت و ولایت و زینت و حصن بود سلاح سار پادشاه بزرگ بود سلام کردن دین گواهی و قبول
منفعت و مال و زن خوب رای بود سماق حسرت بود سمارق زن ... بود سمور مردی کافر و زن ظالم بود سم فرزند بود و اگر بیند که
... سنان ولایت و حجت و ظفر و زینت و منفعت بود سنجاب مردی غریب و اگر ...
بود سنجد مالی اندک بود و صلح ... سندان مردی بزرگ و منفعت و قوت و جنگ و قبال ...
بود سنگها مال بزرگ و سختی ... سنگ سیاه و سفید ... بود سواری ...
... سورهٔ قرآن ... سوزن
صلاح کار بود سوسمار ... بود و خوردن گوشت او مال و منفعت و ملک ... بود سوسن کنیزک ... بود سوگند خوردن ...
... سوراخ ... بود و ... سیب فرزند و منفعت و بیماری و کنیزک ...
... سیر دیدن و خوردن مال حرام و کلام زشت ... سیر ...
... سیماب ... سیل دشمن بزرگ و پادشاه ... سیم ...
... سینه ...
... حرف الشین شانه ...
شادی ... شانه مردی بود که با دوستان موافق بود شاهین حضرت صادق ...
... شب اندوه بود ... شباهت ...
... شب بازی ... شب پره مردم ... شپش دشمن ضعیف ... شتاب
در خواب ... شراب حضرت فرموده که زن و خادم و کنیزک و قوام دین و صلاح و عمر دراز و مال ...

و مال از طرف زنان بود شرم کردن خیر و صلاح بود شستن در خواب تن و شستن آب ... و دریا همچو دلیل کند ... غم
اندوه و نجات باید حضرت فرمود که شستن با آب سرد و نیل ... کردن و عافیه از بیماری و رستگاری از زندان و ایمنی از ترس و شستن با آب گرم غم و بیماری
و شستن روی را آمدن مراد و شفا یافتن و حج کردن و فرج یافتن از غم و ایمنی از خوف و دین پاک و حاضر رو شدن بود شطرنج و درباختن
بهتان و کلام دروغ بود و در هر حال دیدن آن بهتر بود شعر خواندن اگر غزل و هجو و مدح باشد خوب نباشد و الا اشعار توحید و آن حقیقت باشد نیکو باشد
شغال ... و خوردن گوشت او مال حرام باشد شغالو اگر زرد بود بیماری بود حضرت فرموده که غلام
و پسر و کنیزک و مال و منفعت و جاه و عزت از طرف مردم بود شکار کردن اگر گوشت آن حلال بود مال و منفعت بود و الا ... شکر
خوردن ... شکر کردن خدا را شادی و قوت و زیادتی
مال و جاه و نعمت و منزلت ... شکستن اندوه بود ... دین و دنیا بود نیکو باشد و الا بد باشد
شکم علم و ... و قوام عیش و موضع فرزند بود شکنبه مال حلال بود شکنجه خواری و ذلت بود شکوفه کنیزک ... بود
شلغم ... اندوه بود و خوردن آن ... بود شلوار زن و کنیزک و خادم بود و شلوار ... عورت بود شمار
محنت و عذاب بود شمشیر ... علم و فرمان ... و فرزند و ملک و دولت و منفعت و مال و ظفر بود و اگر بیند
... شمع عزت و فرح و نعمت و پادشاه عادل ...
فرزند و عروسی و مال و بزرگی و سروری و شادمانی و علم و ... عیش خوش و کنیزک و زن بود ... شنا کردن
آب صاف ... کردن ... بود و غرق شدن در آب ... غرق شود شنوف اندوه بود
شهادت ... شهادت ... شهد ... میراث حلال و نعمت و علم و حکمت و قرآن ...
شهرستان دین پاک و ورات و کارهای نیکو ... پادشاه و ... شهر ...
استواری کارها بود شوربا خیر و منفعت بود شونیز یعنی سیاه دانه خشک و ... بود شیر هر چند تازه تر ...
بود و خوردن او روزی حلال و مال و فرزندان و خوردن غم ... حرام ... شیرینی مال ...
... شادی ... پادشاه و کنیزک خوب بود و اگر شیر جانوری قوت و ... پادشاه و مردی ...
... شیر خشت خوردن او روزی حلال و فرجی ... بود حرف الصاد ...
صراف مرد ... بود صاعقه عذاب ... بود صبح دیدن صبح صادق خوب و کاذب بد بود صبر مردی ...
خوردن او اندوه بود صحرا شادی و خرمی بود صراط حضرت فرموده که ... و خوف و ستم ...
پادشاه ... صحفه ...
بود صلوات ... صمغ منفعت ... صندوق خادم ... صندل ...
منفعت ... صورت ...

کوی از صوفی حضرت صادق فرماید که صوفی دیدن دست از دنیا کشیدن و از خلق کناره گرفتن و بطاعت مشغول شدن و طمع از کسی نداشتن بود
و اگر بیند که صوفی شد و در خانقاهی با صوفیان مجاورت نمود عزت گیرد و خیرات کند صرف منفعت دینی و دنیوی و بطاعت مشغول بودن باشد صیقل
صیقل شدن و کردن مردی بزرگ بود که دست او چیزی پیرایه حرف الضاد ضعیف شدن اهل از اعضا خوب نباشد خاصه اگر سر خود را ضعیف بیند مضر بود حرف
الطاء طالع دیدن بزرگ بجاه و خزینه داری و مال منفعت جمع کردن بود طاوس زن خاوند و کنیزک و فرزند و منفعت از زنان بود طارق
پادشاه عجم بود که خداوند مال و جمال و خدم و حشم بود اگر بیند که ملک اوست از پادشاه عز و جاه یابد و طاوس ماده زنی صاحب جمال و مال
طاعون جنگ و فتنه و کارزار و بلا بود طباخ مرد حریص و جنگجوی را با حلاوت بود و طباخی کردن سخن بیجا حاصل بود طباشیر خوردن
اندوه و نصرت از سلطان بود طبق خادم مجلس و کنیزک و خانه و از طرف زنان و دولت و عزت و جشن عیش بود طبل حرکت دیدن
طبیب مرد فقیه و عالم از دین [illegible] و طلاق دادن بد بود طلع شکوفه خرما باشد در خواب فرزند و نعمت در روزی و منفعت و
روزی حلال بود طنبور زدن و شنیدن مصیبت و اندوه و کلام باطل بود طوطی فرزند و غلام و زن با کره و شاگرد و جلد و مردی عالم که [illegible]
دخترون گوشت او از اشخاص موصوف مال و منفعت رسد طوق حج و ملک و حضرت و امانت و غلام و کنیزک بود و اگر طوق در گردن است بیند از پادشاه
نوال یابد طیلسان حضرت فرموده که عزت و جاه و فرزند و دولت و بزرگی و علم و دین داری و دین بطاهر آشتی و شیر بود و تاویل آن از زیان
و از زیاده و نقصان او کند حرف الظاء ظلم اگر بیند که کسی را ظلم کرد ظالم محتاج او شود و بر او ظفر یابد ظلمات کفر و تحیر و درویشی کار
در ضلالت افتادن بود اگر بیند که از ظلمات بیرون آمد توانگر شود حرف العین عاج مال از پادشاه بود و صندوق عاج از چیزی آن یا از عورتان
پادشاه زنی خواهد و یا عاج کرسی بیند عاشق اگر بیند که عاشق شده آرزومند و حریص بود عالم اگر بیند که عالم شده درس گوید بزرگی
عز و جاه و قبول مردمان و کامرانی و ملک بود عبادت اگر بیند که عبادت میکند شادی و خرمی بود و اگر بیند که در جای عبادتی نشسته که در شریعت با
عبادت نیکو باشد عدد در خواب عدد دیدن چون یک و ده و صد و هزار از یکجا نیکو بود عدس پخته خوردن جنگ بود و خام غم
عرش ریاست و بزرگی و نعمت و قرب و عزت و بزرگواری بود عرق اگر بیند که از وی عرق آمد زیان مال بود عروسی خرجی با
ساز و فرح بود و اگر رقص و ساز باشد مضرت عزل شدن حرمت و بزرگی و جاه بود عسس جزو منفعت بود عشار با جگیر مردی گناهکار بود عصا
نیروی و رفق کرده باشد عطا اگر بیند کسی او را عطا کرد یا او کسی را عطا نمود معلوم کند که از چه جنس بود از قرار آن تأویل کند عطسه اگر الحمد گفت
نیکو و سعادت بود عقل حضرت فرموده که دیدن عقل بخت و دولت و مادر و پدر و پادشاه و فرزند و پادشاه و مال و فرزند بود عجین مرد
دولتمند و پارسا بود علامت اگر علامت بیند نوید خوب و دلالت باشد علم بزرگ و سفر و عز و جاه و نیکوئی و جلال بود عمارت صلاح کار دینی و خیر منفعت و
گشایش کارها بود عمود مردی درست و راست و کلام راست و مهتر و بزرگ بود عناب مال و تحفه که رنج حاصل آید عنبر حشمت و کامرانی و مال و جاه و
ملک بود عود مردی خوب رو و پادشاه و پارسا و طاول و شادی و مال و منفعت بود عود سوز کنیزک با فرزند و غلام پوشیده بود عورت مرد حاکم
و از زن دلیل است و اگر عورت خود را برهنه بیند رسوا شود و پشیمان از کرده خود عید اگر در آن بود با مردی عامل و از اهل کار خود و آن دیدن
روی و مردی عالم و اگر صیحه کند و از او خبر بیند و اگر عبور از او دوستی بیند او را از آن نشان حرف بود حرف الغین غار اگر بیند که در غار خفته شده برد

و دیدن غار در حال خوب نباشد غارت جنگ و خصومت و غم و رنج و بلا بود غالیه ادب و فرهنگ و مدح و آفرین و مدح و مال و خوشبوئی و منفعت
بود غاپ اگر بیند که غایب از سفر آمد خبر او رسد و اگر بیند که غایب امر کار او شاد و سرور غبار عقوبت بود و از اطلاع او نیکو بود غربال
خادم دانا و دولت مهمان و شاکر و بزرگ غرق شدن پادشاه بپوشش کند و اگر بیند که غرق شد و بیرون آمد از کار دست کشید حضرت فرموده
که غرق شدن در آب مال بسیار و اقبال کار و صحبت مردم غایب منفعت بود غزا یعنی جهاد کردن در راه خدا حضرت فرموده که غزا کردن خیر
و برکت و رسول کند و دیدن و ظفر یافتن و صحبت یافتن از بسیاری و طاعت و رستن پادشاه عادل را از دیدن پیش بود غسل از جنابت غسل کرد
از اندوه برهد غلاف زن و مرد بود غلام شدن بد و غم و حزن خرابی غم شادی و خرمی بود اگر خوردن او دید و شوار اگر بیند که گنج یافت غنیمه
مال را کافر غنیمت یابد از خداوند شود غواص اگر بیند که غواص شد برای مروارید علم و منفعت و مال و دنیا و قرب سلطان بود غوزه دیدن
دوزخ جنت و منفعت بود حرف الفاء فاخته زن دروغ شدن حاجت و فرزند و خادم بود فال گرفتن ظفر از دشمنان و رسیدن مراد و داد شدن
حاجت فاروده ساده ان نهر است که در عیران در رشته باشد مالی بود که به رنج دست آید فتنه دیدن از خوب نباشد فراخی جای
فراخ دیدن گشادگی کار باشد فراشی و دلاله زن بود فرج اگر بیند که باشد زنان فرج دارد خوار و ذلیل شود و اگر زن بیند که از فرج
او کرم بیرون آمد او را فرزندی شود و دشمن و دوستان فرزند اگر بیند که او را دختری شد خیر و سلامت یابد و اگر بیند که پسری شد غمگین شود فرعون
پادشاه جبار و ستمگار باشد فرود آمدن اگر بیند که از جائی فرود آمد نقصان مال بود فستق منفعت بود و اگر تلخ بود نیکو نباشد فقاع خوردن
او منفعت و دوستی در مال و حدیث کردن مردم و زوال شدن اندوه و فقاع فروختن مرد خیر بود فلاخن و جای تیر انداختن بود فلوس منفعت
فندق مال و گنج بود و مغز فندق تخم مردی بخیل بود فوطه شادکامی و بزرگی و رستگاری بود فیروزه یعنی خیر باید اندوه و بیماری و حضرت
و لجاجت و تمام سازکاری یا اصل و عیال بود حرف القاف قاضی اگر بیند که قاضی شد برنج و بلا گرفتار شود و مالش از دست برود و اگر بیند که قاضی
برای او گواهی کرد حرمت و بزرگی یابد قافله اگر بیند که در قافله سفر میرو باشد و الله نیکو بود قالب اگر قالب ببیند خادم بود قالی دیدن
گستردن نیکو بود قباله اگر بیند که قباله داشت ولایت یابد و قوت و حجت و صحبت و ریاست حاصل شود قبا پناه و قوت و منفعت و ظفر و بزرگی
و عزت و قطع ارباب و پادشاه بود قپان خوب نباشد قدح زن و کنیزک و شرف حلال حامله بود قدید گوشت قدید خوردن و دیدن و برق گرم
قربانی قربانی کردن ایمنی از خوف و زایل شدن غم و رستن از بند و جهاد و ظفر یافتن از دشمن و رستن از شدت و اوان و خیر و برکت از آن حاصل بود
قرابه کنیزی بود که مال بدو بسپارند قرنفل ذکر جمیل بود قرص ابریشم سرد مرد ابله و ورد و ناسزا بود قصاب اگر مجهول بود ملک الموت بود
قصه خواندن از خوف ایمن گردد و قصه گوی مردی بیکار بود قطران مال حرام بود قفس زندان و جای تنگ و چشم بود قفل و دیدن
قوت بخیه و زن و مجاورت بود قلعه دولت و قیمه و رستگاری قلعه صلاح دین بود و اگر بیند که و کسی را در قلعه کرد بود قلیه گوشت بخته
گوشت قیمت و ورزیدن از هر حیوانی که باشد از آن کسند قمار با کسی مشغول شدن بکار باطل و حرام و خوشحالی و مصیبت بود قندیل
اندوه زن حرامیش زن و خوش حالت و مال و عاقبت و عزت و دولت و گشایش کارها بود قنطار و افروخته منفعت اندک بود قیر چیزی اندک بود
قیر کردن نو کرده و دیدن عورت و کلام و رسیدن از دست ایشان و گشادن کار با چیزی که کجی دارد و آن نیکو باشد حرف الکاف کاجی منفعت بود اگر و

پادشاه بود کارد حجت و فرزند و ظفر و سلاح و جواهر و فواید باشد و طلب باشد بود کاسنار کردن طاعون بود و اگر بیند که تیر و کمان کمند دارد و در میان آن لطمه ای شود
کازری اگر بیند که جامه ای نیکو دهد شغل او شود و اگر بیند که جامه را پاره کرد و در گازری خود را مشغول دید جز رحمت و احسان بود کاسه کاسه چوبین اگر در آن حوری خورد چیزی بدو رسد
و اگر طعام خورد حضرت و منفعتی بود کاغذ مال و روزی که در آن نوشته و مکر و حیله بود کافر کافر شدن میل بودن به کیش کافران و صحبت بود از ان کسانی که اعتقاد ایشان بد بود
کافور مردی عالم و زاهد و دولت و گفته اند جای دهد و مال بسیار و شفا و خلاص و دوری از مرض خوش و زاد پیش نقص بود کاه مال حلال بر رنج
کاو رشتی مرد زاهد با چیز بود کاو میش مردی بزرگ با قوت تمام بود و ما را میش باشد کاو بود کاوزبان حضرت بود کباب حرام از خیر و منفعت بود کبر
حروف کریم خوانده کبر شدن جوی باشد کبک زن و کنیزک بود کبوتر زن و کنیزک و مال و بشارت غایب و ولایت و صدق و سوم بود کتاب خواندن
از خیر و صدقه بود و حجت بود کتان مال حلال و ستر عورت و منفعت بود کج دیدن کک حضرت بود کدو دیدن خیر باشد و جاه و عزت و سبب و اگر که دهان
او را چیزی دهند از اینها که گفته شد بباید کردن امانت تو را باشد و خیانت و فرح و بیماری بود گردن بند ولایت و دیگر حضرت ما بود و کنیزک
و اگر پرچمی از طلا بود حج بود و اگر آهن بود حضرت و اگر نقره باشد کنیزک بود گردن بند اگر چند که او را گردن زنند و سر او جدا شد اگر بیند بود ازاله شود
ملازمت بود و شفا باشد و اگر صدا شود خلاف این بود کرده جای نو اخری و دوری بود و خوردن کرده مال بود گردن اگر بیند که بر گردن سوار است و مردم بزرگی
باید و اگر بیند که پادشاه روی گردن داده ولایت و عزت و حرمت و رحمت و جاه و خیری دیدنی بود کرشک شیخ مرد و بنا و صحبت و جمع او مردم بود کرکس
مال و شکاف و عزت و شرف و حرمت و ولایت و رفعت و جاه بود و این برای قوم که گفت از گفته اند کرکس مهتر و ظالم است و دیدن او در کار جنگ
بود و از ولایت و جاه و حرمت و مرد و بلا بود کرگ پادشاه ظالم و دزد و دروغ زن و ضعیف و مخالف بود کرمابه عمارت کردن کرمابه جو بود
و خراب کردن او رنج بود حضرت صادق فرماید که دیدن کرمابه زن را مرده و دین را فکاری و دولت و فرض بود کرم اگر بیند که در چشم او کرم
بجنبد و طعام در شکم بجز بر عیال و اتش مال او بجز بر کرمان عیالان و خدم و حشم و مال خواسته بود کره کره کردن مولود کرنجبن اگر از حرف
باشد بود و لقاء باشد کریستن شادی بود کری اگر بیند که گرسنه در نشی و تباهی و خشم دشمنی کارها نامرادی بود کز درخت کز دیدن مردم
بخیل و منافق بود کز انگبین روزی حلال بود کژدم دشمن حسود و سخن چین بود کزیدن کسی را مار و جانوران کزیدن باشد در خواب مضرت و دشمن و حضرت
و نقصان مال و جاه و عزت بود کشتی کرفتن نیکو باشد کشک دو و کل بر جداکردن روزی حلال و خیر و منفعت و بیماری و عزت و جاه و مال بود
کشتی از این بیکر و در کشتن اگر بیند کسی را او را به برد و بسمل کنه که از آن سر بیکی باید و اگر کشته و مرد گفتار و بدکار بود کشتی علم و ادب است او
و اگر از کشتی بیرون بیاید و از کشتی او دور بیند بغرق کند و سر و بند کرده و حضرت صادق فرموده که دیدن کشتی فرزند و برادر و مرگ و رنج او
و دین و عیش و توانگری او و سفر با که بود که اگر کسی در کشتی نشست و در باشد کفار با شاه منتقل گردد و در خور آن رنج و محنت بود کشف بهی سنگ
شد مال و منفعت و کسب بود کعبه حضرت فرموده که خلیفه و امامی بزرگ و اقبال و جست بود کفتار زن جنگی و جادو و مکار و خرچینه
بود کفچه کار فرمای خانه بود کفش زن و خادم و کنیزک و قوت و ضعف از قبل خادم و مال و سفر بود کف دیدن کف دست فراخ و تنگی و
مال و دیانت و دلیری و از حرام دور شدن او و مرد زیاده و نقصان که در کف بیند از کف شدن دلیل کنند کف دریا منفعت کم بود کفن
اگر بیند از جهت زنده کفن ساخت نفعی حاصل کنند و اگر برای زنده کفن ساز و مرده شده کفن از روی خوب نیک کلاب شهرها و شناسی بزرگ

بود کلاغ مردی فاسق و بد عهد بود و در دیدن او هیچ نیکویی نبود کلاه حضرت صادق فرماید که ولایت و ریاست و فرزند و مهتر
بود کل سرکل بودن مال و بیچیزی بود کلها فرزند و صاحب و دولت و مردم و دوست و عهد و کنیزک و غلام نیکو و شوهر و زن و ما غیب را اگر کلاه هدیه یا فته و
جنم و اداره بود کلشد مال حلال و محنت بود کل کل خوردن مال حرام یا صلاح خود خرید کند و اگر بیند که در میان کل غرق شد در محنت و بلا کلم
وقت خوردن منفعت بود و از طرف زنان و اگر بیند بی هنگام بود اندوه باشد کلنار خوب باشد کلنگ مردی غریب بیماری کننده بود کلو
مردم بود کلیچه مال حلال و روزی فراخ و محنت و عیش خوش بود کلید گشادن هر کارها و فراخی از غم و شغل از بیماری و یا فتن مراد و قوت دین و گشادن حاجات
و حاجات و علم و علم بود کلیسا اگر بیند که در خواب پارسا بود شیک دل و بد بود کلیم مردی پارسا و مهتر پارسا و دیدن نوا اگر فرزند و دشمن او ترک سر
و خیر و منفعت بود کمان سفر و فرزند و برادر و زن دولت و اسلحه های نیکو و مردم و دولت و مروت و کمان سست لذت پادشاه بود کمان
مرد منافق بود کمان کمان اگر زرد بود بیماری باشد و اگر سرخ بیند جنگ و حضرت و اگر سبز بود دلیل فرزندی سال و محنت کند کمر منفعت از
جهت و فرزند و مهتر و برزگی و شاه و عمر و ولایت نقصان یافتن از خصم بود کمندن نیکو بود کمند از جهت یاری خواستن بود کنار
بود کناه کردن کناه منفعت بود کنجد اگر بیند که تا یافت بیمار شود کندپیر نیکو بود اگر بیند که چیزی مال مردم کندر نیکو بود کندم دیدن و خوردن
مفرح و آل شدن بود از ولایت و حضرت و خواسته حلال با رنج باشد کنک اگر بیند لنگ شد محتاج و بدحال شود و نقصان عیش و بعیته از طرف خویش
و نقصان در دنیا و دین بود کنه عیال و خدم و مال خواسته شد کنیزک خیر و نیکی و مال نیکو بود کهربا بیماری بود کور از زنان رنج و اندوه
و جاه باشد کوز کوز کردن بیند مالی بود که به رنج حاصل آید و اگر غم باشد مال حرام بود و اگر بیند که کودکان بسیار دارد حضرت کوزه یا آبی که اندک
است و از دیدن و خوردن آب در مالی بود و از اصحاب بود مال گران سنجی حاصل آید کوزتوار دانش علم نجوم و حکمه بود کورستان صحبت با اهل دنیا بود کوزه
زن و خادم و کنیزک و قوام دین و صلح دین و عمر و زندگی و میراث از طرف زنان بود کوساله اگر بزرگ بود اول پسری او را شود و اگر
ماده بود و خیری باشد اگر بیند که او را سواره شد پادشاه و مجمع نیکو کند و اگر او بزرگ بیند در سار طعام او در ازدیاد او بسیار کوسفند
غنیمت و مهر و بزرگی و زنی بزرگوار و مال و نعمت و جاه و دولت باشد و اگر بیند که گوسفند بسیار دارد عبدی از مردم بزرگ شود کوشت و مال
و مهر و حیله بخیر او بیم بود مال و محنت باشد و گوشت غلام غم و اندوه و بیماری و محنت کردن باشد و گوشت هر حیوانی که در خواب بیند از آن دلیل
کند کوش اگر از اهل دین بود زن و دختر و دولت و رفیق و پسر و غلام و مال و خواسته و در شستن و حرف باشد کوشواره حضرت صادق
فرموده که فرزند و آرایش جمال و ادب و حفظ علم قرآن و برکت و جاه و زر آمده که از سبب طلاق زن بود کوشتک مال و نعمت و ولایت و حرمت و زیان
و بزرگواری و پادشاهی و شادی و خیری بعضی از آن در شکار که در آن کوشک بود کوکرد نیکو نباشد کوکوک اندوه بود شیر خوردن گوشت و زر خرم بسیار
و پرورد که عظیم باشد کوه حضرت فرماید که کسی که در کوه پادشاهی و شجاعت و ظفر بر دشمن و حمیدی و رتبه و رئیس بزرگ و دیدن کوه و رفتن بالای
او نیک بود کوهر مال خوار و علم شود و فرزند و چیزی که از آن آید و زن بچال و سرور و غلام و دولت و خیر و برکت و نیکو کاری کردن بود و چون
از او بسته بیند و خرما از یاد که با شد کوچه اگر فراخ باشد خیر و منفعت باید و اگر تنگ بود اندوه باشد کوی اگر بیند که با پادشاه کوی بازی کند
بر دشمن ظفر یابد اگر کوی زدن بطلبد حضرت کبه دیدن و خوردن آن دین و مال حلال و فرزند و ولایت و منفعت نیکو کیه

کردن بود و مرده ... و جمع شدن باشد از کار چیزی ... روزی و محبت بود **کیسه** مال و منت و نفع و بزرگی و حرمت و ولایت و جز آن
و کس پوش و درویش ... بالا بیت رسول باشد **کیک** دشمن ضعیف بود **حرف اللام لباده** پوشیدن آدم او نیکو باشد از آن تا دین کسی ...
و پیامبران ... و زنان ... باشد و لباده پوشیدن ... مردان ... مال و دین و خیر و برکت و صلاح کار ... و زنان ...
دین بود و خیر و منفعت بود **لباس** نیکو پاک زنانگی بود عز و جاه و منفعت و ... و عدل و انصاف و آن پوشیدن ...
باشد از آن تاویل نماید **لب** زیرین پسران و بالا دختران و بعضی گویند خویشان باشند و لب زیرین بهتر است از لب بالا
لرزیدن اعضا نیکو نباشد و لرزیدن آسمان فتنه و فساد ... **لشکر** فتح و ... پادشاه و جنگ و حضرت ... بود
لعل زنان خوب روی و کنیزان و دختران و مال و منت بود **لغاج** ... کلام خوش و مال و فرزند و دولت و رفیق و ...
و منفعت بود **لقلق** مرد دهقانی و پادشاه ضعیف و پاسبان و غربت ... **لقوه** نیکو بود **لقمه** کلام خوش ... و مال و ...
و بزرگی بود **لگام** ادب و عز و شرف و بزرگی ... **لگد** زدن ...
و نقصان شرف و بزرگی و نصرت و فساد و عیال بود **لک** ... **لک لک** ...
و اندوه و نقصان معیشت بود **لوزینه** دیدن و خوردن او کلام خوش بود **لوح** ... و علم و ...
بود **لوبیا** ... **لیمو** ... **لیف** ...
الیم **مار** دشمن ... پادشاهی ... و دولت و منفعت ...
خانه بود ... **مارو** ... **ماست** ... **ماکیان** زن با جمال ...
بود **ماشو** ... **ماهیان** ... **ماه** حضرت صادق ع فرماید پادشاه ...
و رئیس و ... دولت و غلام و ... و عالم ... و زن ... و فرزند و خیر و منفعت ...
بود **ماهی** ... پادشاه ... و علم و ... **ماهی خوار** ... **مجلس** ...
بود **مجلس** ... **محراب** امام مسجد و پادشاه و قاضی ...
... **مرجان** حضرت صادق ع فرماید زنان و فرزند و ...
و مال و خادم بود **مرغان** ... **مرغزار**
دین و اعتقاد پاک ... **مرهم** ...
بد باشد **مرکان** ... **مسجد** پادشاه
و قاضی و عالم و رئیس و امام و خطیب ... **مسح** کردن ...
خوردن مال حلال ... **مستی** مال حرام ... **مسواک** ...
... **مسواک** کردن مال حرام ... **مسمار** ... **مشرق**

علامت علم ... مردم بود **مشرک** ... **مشعبد** کار جلیل بود **مشک** مرد عالم ... کلام خوش
بود **مشکاب** سفر و مال ... **مضطرب** دیوانه شدن مال حرام بود **معبر** مردی ... **معجون** اگر خورد ...
و الله بود **معده** مال حرام ... و کلام ناخوش ... **معلم شدن** پادشاهی و بزرگی و ...
بود **مغز** مال پنهان ... **مقعد** کسب و کار و مال و منفعت ... **مقنعه** زن ... و خادم و منفعت بود **مگس**
مردم سفله ... **معروف** مردی ...
مخ اگر تازه بود ... **مناره** مردی بزرگوار و پادشاه و امام و مؤذن بود **منبر** پادشاه ...
و حرمت ... **منجم** ... **منقار** ... **منی** فرزند ...
فرزند و مال بود **مهد** ... **مهر** ...
... **مهره** زن و خادم ...
... **موج** ... **مورد** ...
مورچه ... **موزه** زن ... **موش** ...
بود **موم** ... **موی** ...
بود **میش** ... **مویز** مال و منفعت ... **میوه** ...
حرف النون ناخن قوت و توانایی ... **نارنج** دولت ...
... **ناطق** کلام خوش و مال حلال و معیشت بود **ناف** ...
و مال ... **ناقوس** زدن ناقوس ... **نام** حضرت صادق ع
فرماید که نام نیکو ... **نامه** ... **نان** عیش خوش و مال حلال
... **ناگاه** ... **نای زدن** ... **ناودان** ... **نبات** ...
بزرگی و شرف ... **نبات** کلام خوش ... **نباش** ...
... **نبید** مال حرام بود **نخود** غم و اندوه بود **نخجیر** ... **نخل**
... **نرد** ... **نردبان** ... **نرگس** ...
... **نسرین** ... **نعناع** غم و اندوه بود **نعل** ...
... **نعلین** سفر ... **نفط** ... **نقره** ...
... **نقاره** ... **نکیس** فرزند و مال ...
... **نماز کردن** ... **نمد** مال حلال بود **نمک** ...

٣٨٨

واب دانند و حرامست و خادم و مال بسیار و کنیزک بود ننگ و درد و پشیمانی بود نوکری اندوه و مصیبت بود نشادر غم و اندوه بود
نیزه قوت و سفر و زن و دختر و فرزند و منی و توانائی در ریاست و ولایت بقدر نیزه بود نیلوفر زن و کنیزک بود نیکی کردن نیکو بود
حرف الواو ورع مردی زاهد بود وزیر نیکو بود وسمه غم و اندوه بود وضو ساختن نیکو بود وکیل دیوان و شدن مردی منصف بود و از
هر بنا ثمره تأویل از آن کنند حرف الهاء هاون شرکت بود هدهد خبر خوش شنود و از بزرگی یابد و بعضی ظلم یابد و دور [illegible] هدیه
فرستادن اگر از جنس خوب است نیکو باشد والا بد بود هریسه خوردن خیر و منفعت بود هزار [illegible] کنیزک و غلام
و خادم حکیم و متکلم و عالم بود هلیله مشقت و رنج و بیماری بود هما پادشاه و رئیس و دولت و بزرگواری و اقبال و عزت و بزرگی از پادشاه
بود هول بزرگی و رشوت و تندرستی و ایمنی و معیشت و منافع بود هلال کودکی بسیار خوب است هاون [illegible] هیزم
هوام [illegible] هیزم [illegible] حرف اللام الف
و نام نیکو بود لاغر شدن لاغری و اندوه باشد لاله سیاه بود لانه از هر مرغ تأویل کنند که لانه کدام مرغ است حرف الیاء یاره
یعنی دست‌برنجن از هر چه باشد از آن تأویل کنند یاسمین بوقت فرزند بود و اگر زنده بود بیماری باشد یاقوت چیز نیکو بود یاقوت
و فرهنگ و علم و دلیر و مرد و نیک و محضر و زن پاک و جوان پاک بود یخ روزی فراخ و زنده کانی و مال و نعمت و اندوه و قحط بود یشم
منفعت بود یوز معشوق خوب نیست بل همی بسیار نیکو بود و تمت الله علی محمد و آله اجمعین تعبیر و تأویل میوه‌های اهل
سلوک که بسیار [illegible] در خبر صورت [illegible] عارف صحبت شیخ کامل دریابد [illegible] حقیقت [illegible] طلب
[illegible] صحبت شیخ کامل دریابد که از مقتضیات طبیعت حیوانی و مشتهیات نفسانی روی بگرداند
و بحکم این آیه ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله دست اعتصام در ذیل دولت المقرب الله زده و موجب این آیه کریمه توبوا الی
الله توبة نصوحا از جمیع مناهی و ملاهی بازگردد و از حول و قوه خود بمقتضای موتوا قبل ان تموتوا بیرون آید و بکلیت تفویض الی الله حوالت
ولایت بسیار رود تا آن شیخ کامل طالب صادق را بسلوک مشغول دارد و از حضیض کبر و ریا باوج کبریا و از کعان ناسوت بمقام لاهوت رساند
[illegible] که اگر ترتیب چنان باشد که نفس طالب مستعد ارادت از تطهیر ثوب از نجاست معصیت بآب توبه و انابه پاک گردانده در این حال
سال [illegible] و عبادات ظاهر و تقوی لسان و [illegible] و عمارت [illegible] سبزه زار و انهار و [illegible] بسیار [illegible]
دیده شود و اگر خانه معمور بیند خانه وجود سالک باشد که بسبب تحصیل طعام و ترک اعمال ترک [illegible] فاسده و [illegible]
خانه وجود عمارت [illegible] سبزه زار [illegible] سالک باشد [illegible] عمارت [illegible] صحیح گشته [illegible]
[illegible] سالک [illegible] و جو و برنج [illegible] و غیره [illegible] و شراب و [illegible]
[illegible] سالک [illegible] [illegible] سال [illegible] [illegible] و هر کدام برای صفتی
[illegible] جوز ثمره علوم ظاهر باشد [illegible] بادام ثمره علوم باطن باشد پسته ثمره علوم [illegible] بقدر بیند به
ثمره نماز شب [illegible] دوشاب حلاوت [illegible] سرکه [illegible] شراب مستی محبت و عشق باشد خربزه ثمره [illegible] خیار [illegible]
[illegible] احوال [illegible] همه صور ستره خود بسند [illegible] بندانه ثمره نوکری باشد که [illegible]

قدم نو

[illegible] باشند [illegible] سیب امرود و بهی و انار و انجیر و انگور و آلو و شفتالو و توت [illegible]
هر یک بر صفتی [illegible] از طبایع عناصر [illegible] ثمرات تسبیح و تهلیل و تکبیر و ادعیه و اوراد و تلاوت کلام الله و سایر عبادات
باشد و ریاحین و ازهار روح و صفای اذکار و عبادات [illegible] مقام [illegible] عطرها شمام نسیمیست که از [illegible]
جان مشتاق [illegible] ربانی و صفای تمام حاصل شود [illegible] اینست که ابرار
و جوارح ظاهره [illegible] سبز [illegible] اوراق اشجار و سایر نباتات [illegible]
آیات [illegible] فی الآفاق و فی انفسهم [illegible] مطابقه میان آفاق و انفس [illegible] سبز [illegible] قمر [illegible] افلاک
[illegible] و سماوی [illegible] که نور سبز ثمره طاعت جوارح و [illegible] لطایف [illegible]
[illegible] شیطانی و سبع [illegible] صفات شیطانی [illegible] باشد اماره است [illegible] از صفات [illegible]
[illegible] از صفات بهیمی [illegible] علامت [illegible] نفس است [illegible]
و نفس [illegible] سبز [illegible] الوان [illegible] بیشتر [illegible]
هر چه که در عالم باطن بمقتضای الظاهر عنوان الباطن [illegible] بظهور [illegible]
[illegible] شیطان که در مقام نفس [illegible] خود [illegible] کدورات [illegible]
[illegible] کدورت [illegible] شیطان [illegible]
[illegible] و در قرآن [illegible] شیطان [illegible] ثم لآتینهم من بین ایدیهم و من خلفهم و عن ایمانهم و عن شمائلهم [illegible]
[illegible] صورت [illegible]
[illegible] حرب [illegible] خوب [illegible]
[illegible] صفات شیطانی که در [illegible] نفس اماره [illegible]
انسانی [illegible] صورت [illegible] سماوی [illegible]
[illegible] صفت کذب [illegible] صفت ریا باشد یا صفت شهوت حرامی [illegible]
[illegible] صفت [illegible] دنیا باشد [illegible] دنیا [illegible] صفت [illegible]
[illegible] صفت بخل باشد [illegible] صفت حسد باشد [illegible]
صفت بخل [illegible] صفت ظلم باشد [illegible] صفت فسق [illegible]
[illegible] صفت کفر [illegible] صفت کدورت [illegible] صفت محبت دنیا باشد [illegible]
[illegible] صفت شیطانی نفس اماره [illegible] نفس [illegible] اماره [illegible]
[illegible] اماره [illegible]

عبادت [illegible] و عبادت [illegible] اگر [illegible] صفت [illegible] باشد [illegible]
با اس [illegible] اتفاق [illegible] و اگر [illegible] سینه صفت [illegible] باشد [illegible]
و اگر [illegible] سینه صفت [illegible] از این صفات موصوف باشد و اگر [illegible] سینه صفت [illegible] باشد
[illegible] و اطاعات و عبادات و اگر [illegible] سینه صفت [illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible] سینه صفت [illegible]
[illegible] با غیبت یا سرقت یا جنس [illegible] و اگر [illegible] صفت [illegible]
[illegible] از این صفات موصوف باشد و اگر [illegible] صفت [illegible] باشد [illegible] یا شهوت حرام [illegible]
[illegible] شهوت [illegible] و اگر [illegible] صاحب [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible] باشد و اگر [illegible] باشد و اگر [illegible]
[illegible] باشد و اگر [illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible]

[illegible]

[illegible]

صفت دوست باشد و اما [illegible] صفت [illegible] ذکر باشد [illegible] صفت [illegible] باشد اما [illegible]

و اگر نفس و صفای [illegible] باشد [illegible] صفت [illegible] و حقد و حسد [illegible] باشد [illegible] صفت ادب [illegible] تواضع و خضوع و خشوع [illegible] و مروت باشد

نفس [illegible] صفت [illegible] باشد [illegible] صفت [illegible] باشد از [illegible] رسوم و عادات [illegible] سلوک [illegible]

[illegible] صفت [illegible] باشد [illegible] صفت [illegible] باشد [illegible] صفت خوف [illegible] باشد اما

[illegible] صفت [illegible] باشد [illegible] صفت [illegible] باشد [illegible]

[illegible] صفت [illegible] باشد [illegible] صفت [illegible] باشد [illegible]

ترتیب سالکان [illegible] اخلاق حمیده [illegible] ترقی سالکان [illegible] نفس [illegible]

[illegible] صفات [illegible] و چون از صفات [illegible] صفت [illegible] غالب شود و چون

صفات [illegible] صفت [illegible] غالب شود و چون از صفات [illegible] صفت [illegible]

[illegible] صفت [illegible] تواضع و خضوع و خشوع موصوف گردد و چون صفات [illegible] صفات [illegible] شده باشد [illegible]

[illegible] صلاح و طهارت و عبادات [illegible]

[illegible]

[illegible]

چهار فرسنگ قریه [illegible] که از توابع مزدقان است و قریه فرزان شش فرسنگ و قریه کرکنک شش فرسنگ و قریه [illegible] از توابع زرند و قریه رباط کریم
هشت فرسنگ و طهران شش فرسنگ و بعضی منازل آن ناهموار و فرسنگش بسیار است از همدان الی زنگان [illegible] است و قریه [illegible] و قریه [illegible]
[illegible] است و از طهران الی قزوین [illegible] مرحله است قریه کرج و قریه ساوج بلاغ [illegible] دو قریه [illegible]
[illegible] است و از قزوین الی گیلان پنج مرحله است قریه آقابابا و منجیل و قریه رودبار و رستم آباد [illegible] و مسالک آن جبال [illegible]
جنگلهای پر درخت و طرق [illegible] است و از قزوین الی زنگان چهار مرحله است قریه [illegible] و سلطانیه و خرم دره [illegible] منازل آن طریق [illegible]
[illegible] است و از زنگان الی تبریز شش مرحله است [illegible] و قصبه میانج هفت فرسنگ و ترکمان شش فرسنگ [illegible] هفت فرسنگ و سعیدآباد شش فرسنگ
[illegible] مسالک آن کوهستان [illegible] است و از قزوین الی همدان شش مرحله است قریه [illegible]
[illegible] است و از تبریز الی شهر خوی سه مرحله است قریه [illegible] و قریه [illegible]
[illegible] است و از تبریز الی دارالارشاد اردبیل چهار مرحله است و جوک سراب و قریه [illegible] و طرق [illegible]
[illegible] و از اردبیل الی [illegible] و از اردبیل الی شیروان شش مرحله است آبادی آن کم است و صحرا [illegible]
[illegible] و از شیروان الی [illegible] مرحله است [illegible]
[illegible] و از طهران الی اصفهان ده مرحله است [illegible] کنار گرد شش فرسنگ [illegible] حوض سلطان شش فرسنگ و پل دلاک شش فرسنگ و قم [illegible] چهار فرسنگ
سنگ سیاه چهار فرسنگ و قریه [illegible] شش فرسنگ [illegible] کاشان شش فرسنگ و قریه قهرود هفت فرسنگ و قریه [illegible] فرسنگ و قریه [illegible] هفت فرسنگ و قریه [illegible]
شش فرسنگ و شهر اصفهان [illegible] فرسنگ بعضی منازل آن بیابان و بعضی کوهستان و بعضی [illegible] و از اصفهان الی همدان ده مرحله است [illegible]
[illegible] و از اصفهان الی بروجرد هفت مرحله است [illegible]
[illegible] بروجرد [illegible] خرم آباد لرستان [illegible] منزل [illegible] و جبال [illegible]
[illegible] دزفول هشت مرحله است [illegible] لرستان بسیار [illegible] و از دزفول الی شوشتر [illegible] فرسنگ [illegible]
بسیار [illegible] و از شوشتر الی بهبهان پنج مرحله است [illegible]
[illegible] و از بهبهان الی کازرون شش منزل [illegible] مسالک آن [illegible]
[illegible] و از اصفهان الی یزد هفت مرحله است منازل آن هموار [illegible] بسیار [illegible]
[illegible] و از اصفهان الی شیراز دوازده منزل است [illegible] شش فرسنگ و قریه [illegible]
چهار فرسنگ [illegible] فرسنگ [illegible] هشت فرسنگ [illegible] شش فرسنگ [illegible]
[illegible] چهار فرسنگ [illegible] و از اصفهان [illegible] کوهستان [illegible] جنگل [illegible] فراوان [illegible]
[illegible] و از اصفهان الی [illegible] بختیاری [illegible] و از اصفهان [illegible]
الملک بختیاری چهار مرحله [illegible] کوهستان [illegible] بختیاری جبال [illegible] و جنگلهای [illegible] و از [illegible] شیراز الی شهر کرمان

چهار [illegible] منزل [illegible] شش فرسنگ [illegible] هفت فرسنگ و [illegible]
[illegible] فرسنگ [illegible] قریه [illegible] فرسنگ [illegible] آبادی [illegible] فرسنگ و قریه [illegible]
شش فرسنگ و شهر کرمان [illegible] فرسنگ [illegible] بعضی [illegible] کوهستان است و از کرمان [illegible]
[illegible] شهر [illegible] مرحله است [illegible] و منازل آن [illegible]
[illegible] قریه [illegible] کناره و قریه [illegible] و قریه [illegible]
[illegible] منازل آن [illegible] و بعضی [illegible] فراوان [illegible] یازده فرسنگ است [illegible]
مرحله است [illegible] فرسنگ و قریه [illegible] شش فرسنگ [illegible] ده فرسنگ و قریه [illegible] چهار فرسنگ و قریه [illegible]
[illegible] شش فرسنگ [illegible] جبال سخت و جنگلهای پر درخت دارد [illegible]
[illegible] هفت فرسنگ [illegible] فرسنگ [illegible]
و قریه [illegible] شش فرسنگ [illegible] فرسنگ [illegible] هفت فرسنگ [illegible] چهار فرسنگ [illegible]
[illegible] شش فرسنگ [illegible] شش فرسنگ و قریه [illegible] فرسنگ [illegible]
فرسنگ [illegible] چهار فرسنگ [illegible] هشت فرسنگ [illegible] چهار فرسنگ [illegible] مشهد [illegible]
[illegible] و از شیروان الی [illegible] مرحله است [illegible] و از طهران الی مشهد مقدس [illegible]
قریه [illegible] سمنان و سنگ سیاه [illegible] دامغان [illegible] شاه [illegible]
[illegible] فرسنگ [illegible] ده فرسنگ [illegible] مشهد مقدس [illegible]
[illegible] است و از مشهد مقدس الی هرات [illegible] مرحله است قریه [illegible]
و جام [illegible] منازل [illegible] و از طرق آن [illegible] فراوان [illegible]
[illegible] قریه [illegible] فرسنگ [illegible] فرسنگ [illegible]
[illegible] منازل [illegible] و از هرات الی کابل [illegible] فرسنگ [illegible]
[illegible] چهار فرسنگ [illegible] فرسنگ [illegible] چهار فرسنگ [illegible]
[illegible] چهار فرسنگ [illegible] فرسنگ [illegible] شش [illegible]
[illegible] و شهر کابل [illegible] فرسنگ [illegible] و از کابل الی بلخ ده مرحله [illegible]
[illegible] منازل [illegible] و [illegible]
[illegible] و از کابل الی پیشاور ده مرحله [illegible]
[illegible] پیشاور و منازل آن [illegible] و از [illegible] پیشاور [illegible]

بارزده منزل و اکثر مسالک آن شکل است قریه چکیس و از جبل بهیدر دو ایام کرفته جلال جان و حصه سرای صالح و تکیه و در شهر و
سنبل و حلقه آباد و رودیه و بره سرله و کشمیر و دو مرحله آن فقیر را فراموش شده است و راه کشمیر رعایت و جلوهای بسیار دارد و اکثر
شهر لاهور چهارده مرحلات بلاد بهراج و قصبه شاه پور و کوه پیر پنجال و قریه برام کوه و خمره راجور و قریه شاه آباد و درویش شاه و میر پور و منازل
ارست و رعایت مسالک آن دشوار و منزل رحس بسیار است و از لاهور الی جهان آباد یازده مرحلات و طرف آن معمور و آبادی آن بسیار است
و باصفا قریه و دو کهی راه و ده باشد و اکثر آن قصبه ملتد است و از لاهور الی شاه جهان آباد و آن نیز یازده مرحلات و آبادی آن اتصال
دارد و رعایت معمور و قصباتش پر نور و باشش با محصور است و همچنین از شاه جهان آباد الی بندر کلکته چهل مرحلات که متصل آباد و قرار
و قصباتش خرم و بیاوات و اکثر طرف آن خیابان و همه چیزش فراوان است و شهر فرخ آباد و اکبر آباد و لکهنو و اله آباد و بنارس و عظیم آباد و
مرشد آباد و راج محل در اثنای راه آن واقع شده است و از شاه جهان آباد الی ملتان چهارده منزل است و در آن راه بیابان میباشد و از ملتان
الی حیدر آباد و سند یازده مرحلات همگی معمور و همه چیزش موفور از حیدر آباد الی بندر کراچی پنج مرحله است اکثر آن آباد و دو ماه بیابان و از
و از کراچی الی بندر مسقط ... از راه دریا هفت روزه راه است و چون راه دریا منظر کشتیهاست و از بندر مسقط الی بندر ...
کرانه نیش مرحلات و دو ماه ... از راه دریا ... روز طی نموده و از بندر کراچی الی بندر مسقط از راه دریا کو باهشت روز کم و بیش و ده و از بندر مسقط
الی بندر جده از راه دریا در مدت بیست روز طی نموده و از جده الی مکه معظمه دو مرحلات و از مکه معظمه الی مدینه منوره ده مرحله و اقسم از راه
... بالتسنه از ینبع ... از بندر ... الی مدینه منوره چهار مرحله و موجب حساب خطه ده فرسخ و قریه جدیره و ده فرسخ و
بالاد هفت فرسخ و مدینه منوره یازده فرسخ از مدینه منوره مرحله نموده و از بندر ینبع شده و بکشتی سوار شده بعد از دوازده روز وارد بندر
قصیر شدیم از بندر مذکور الی قصبه قنه مرحلات لقیط یازده فرسخ بئر الخیر شانزده فرسخ بندر قنه سیزده فرسخ و رعایت راه آن
سخت دشوار و آبادی ندارد و در قنه منزل آن جبال شامخه دارد و از بندر مذکور الی قاهره مصر رعایت معمور و همه چیز آن موفور و شهر و قصبه
بسیار دارد و بیت و بکمر جلالات و حکم آن در کنار رود نیل اتفاق ... ده قصبه هود و قصبه جرجه و قصبه ... و قصبه جم و تخته و جلیل و
سیوط و طهور و قصی و علوی و شیسه و الوسطی و شیرانیه و فشت و ... و بنی سویف و بوش و قصبه واسطه و سول و قاهره و از قاهره
الی دمیاط متصل آباد ... و قریهای خرم و قصبات محصنه نهاد دارد و قصبه ... و ... و محله الربیع و محله ... و قصبه سمنوط و شهر منصوره
و در میون و منیه المحول و فارس کور و منازل ... است بسیار با یکدیگر نزدیک است ... ده فرسخ از دمیاط و که شته آنگاه بکشتی نشسته بعد از ... روز
وارد بندر صور شده و آن از بنادر جبل عامل است و از آن جا روانه شده به بندر عکه وارد کشتیم از راه خشکی دو مرحلات و آبادی بسیار دارد و از
راه طرف سعد ... بحری ... جبال است و از بندر عکه با فا ... آمدیم از آن نیز دو مرحلات و در راه آن معمور و همه چیزش موفور است و از آن بندر الی
بیت المقدس دو مرحلات و در مابین قصبه رملات و از قدس شریف الی قدس خلیل یک مرحله و ایضا الی قبر حضرت موسی یک مرحله و در ...
قدس تل و ماهور و جبال و موفور است و از قدس الی دمشق کوهستان بسیار و بعضی سالکش دشوار است و هفت مرحله راه و در آن ...
فراوان است فقیر از راه مستقیم میل بطرف جبل عامل نموده و در آن بین قریه عیبن ابرو و بحیل و لبنان و کوره و قصبه نابلس ملمو ...

دهم فرنجی

قصبه بین ماهور و جدیده و زانور و دیر ... و ... و ... شیخون و قافیه و ... و معره و فرعون و علال و حلوا ... و ... او کوک و از ...
برده و نسی ... و صالح و جبر و ... شده و از دمشق الی حلب شانزده فرسخ است و قریهای فراوان در راه آن است و جبال نیز
دارد و از حلب الی حلب ... اکثر مسالک آن هموار و دهاتش بسیار است و منزل مرحلات و قریه ... و ... و ... و ... شهر حمص
و حمی و شیخون و قصبه معره النعمان و سراقب منازل اوست و از ... حلب الی شهر سیواس هیجده مرحله است و اکثر مسالک آن کوهستان
و دهاتش فراوان و چند شهر و قصبه در راه آن است قریه ... شش فرسخ و اعزاز ... نه فرسخ قریه ... ده فرسخ و شهر عینتاب شش فرسخ و قریه
... چهار فرسخ و شهر مرعش پنج فرسخ و قریه ... هفت فرسخ ... فرسخ ... ده و دو فرسخ ... چهار فرسخ ... البستان شش فرسخ و قریه ...
شش فرسخ و ... شش فرسخ و قصبه ... شش فرسخ و قریه ... شش فرسخ و ... شش فرسخ ... و ... شهر سیواس هر یک شش فرسخ و
از سیواس الی توقات دو مرحلات و در اهش آسان است و از بلده توقات الی شهر انکوری در ده مرحلات و مسالکش آسان و بعضی کوهستان
و جنگلستان است قریه ... چهار فرسخ قصبه ... هفت فرسخ و قریه ... و ... و ... و ... و بلده ... مابین هر یک شش فرسخ
قریه کوتک و ... مابین هر یک پنج فرسخ و ... و قلعه ... و ... اغلان و انکوره مابین هر یک شش فرسخ و از شهر انکوره الی بندر ازنکمید ده منزل
و تر روش منکل جبال ... و جنگلهای پر درخت دارد و قریه ... چهار فرسخ و ... و قصبه ... مابین هر یک سه فرسخ و قصبه ... از ...
فرسخ و قصبه ... پنج فرسخ و قصبه ... پنج فرسخ و قصبه ... و قصبه ... مابین هر یک هفت فرسخ و قصبه ... و قصبه ... مابین هر یک شش فرسخ
و قصبه ... هفت فرسخ و بندر ازنکمید شش فرسخ و از آن بندر بکشتی نشسته با سلامبول رفته و از آنجا وارد بندر ... شده و از بندر مذکور الی شهر ...
... فرسخ و ... و قصبه ... هشت فرسخ و قریه ... هشت فرسخ و ... هفت فرسخ ... شش فرسخ و شهر ... چهار فرسخ ...
... و قریه ... و ... پنج فرسخ و شهر ... شش فرسخ و در آن راه جبال بسیار و جنگل بیشمار مشاهده شده و از ... الی ...
حصار ... بسیار و بعضی مسالکش دشوار است قصبه ... فرسخ و قریه ... شش فرسخ و قریه ... و قصبه ... و شهر ...
هر یک چهار فرسخ و قریه ... و قریه ... و ... و ... مابین هر یک شش فرسخ و بلده ... هفت فرسخ و قریه ... از ...
... مابین هر یک چهار فرسخ و قصبه ... فرسخ و ... حصاری و ... حصار و در آن نواحی قصبات و بلاد بسیار دیده و اکثر آن
در ... و ... شهر ... نموده و از ... الی ... چهار مرحله است قریه ... چهار فرسخ و قریه ... بلوک ... فرسخ و قریه ...
سه فرسخ و بلده ... ده فرسخ و در آن راه قرای بسیار و ... بیشمار مشاهده شده ... و قریه ... شد و از آن ...
و ... و ... مابین هر یک چهار فرسخ و بلده ... و ... و از آنجا ... حصار وارد شد از شهر ...
الی ... هفت مرحلات و اکثر مسالک آن آسان و دهاتش فراوان است قریه ... نه فرسخ و قریه ... شش فرسخ و قصبه ...
و ... مابین هر یک پنج فرسخ و ... هفت فرسخ و شهر ... سه فرسخ و از ... الی ... چهارده مرحلات و در راه آن قرای
بسیار و در بعضی منازل آن کوهسار است قریه ... نه فرسخ و قریه ... چهار فرسخ و قریه ... و قصبه ... مابین هر یک ده فرسخ
و شهر ... هفت فرسخ و ... مابین آن است و ... و قریه ... فراوان و در راه ... است هفت فرسخ و ...

هشت فرسخ و قصبه جامی یکمنش و از آنجا چهار فرسخ و قریه کبترین دوازده فرسخ و قصبه امس دو فرسخ و قصبه کردکوب و از آنجا به شهر [illegible] هر یک دو فرسخ و قصبه
[illegible] چهارده فرسخ و شهر [illegible] شش فرسخ و از شهر مذکوره الی سیواس هشت مرحله و در اثنای راه آن تلال فراوان و کتل [illegible]
تا سیواس چهار فرسخ و قریه بلاس و کوه ما بین هر یک پنج فرسخ و قریه [illegible] شش فرسخ و قاپه [illegible] پنج فرسخ و قریه [illegible] سیواس ما بین هر یک چهار فرسخ و از
مذکوره الی شهر ارزنکان یازده مرحله و در اثنای راه انهار فراوان است و جبال [illegible] و جنگلهای پر درخت دارد و قریه کوکول [illegible] فرسخ
و قریه [illegible] و قریه [illegible] ما بین هر یک پنج فرسخ و [illegible] شش فرسخ و بلوک [illegible] شش فرسخ و قصبه قراحصار هشت فرسخ و قریه قزال دو فرسخ
و قریه [illegible] ما بین هر یک شش فرسخ و قریه [illegible] دوازده فرسخ و از [illegible] شش فرسخ و از شهر ارزنکان الی دیاربکر جبال [illegible] و مسالک [illegible]
دارد و در اثنای راه آن دهات فراوان است قریه [illegible] علی چهار فرسخ و قصبه کماخ دو فرسخ و قریه [illegible] شش فرسخ و قریه [illegible] هشت فرسخ و
[illegible] چهار فرسخ و معدن دوازده فرسخ و ما بین [illegible] و قرای آباد [illegible] و بلوک خوات چهارده فرسخ و در اثنای راه آن آبادی فراوان [illegible]
[illegible] چهار فرسخ و قریه [illegible] شش فرسخ و معدن ارغنی و ارغنی ما بین هر کدام چهار فرسخ و قریه [illegible] خان هشت فرسخ و دیاربکر شش فرسخ
و قریه [illegible] چهار فرسخ و قریه [illegible] هشت فرسخ و از آنجا الی شهر وان [illegible] راه آن جبال فراوان و مسالک صعب و جنگلهای پر درخت دارد
[illegible] چهار فرسخ و قریه [illegible] و شیخ [illegible] و قصبه [illegible] و شهر [illegible] و بلده اخلاط و قصبه [illegible] ما بین هر یک از آن
[illegible] سوار [illegible] از مدینه [illegible] الی شهر خوی شش مرحله است و در اثنای
آن جبال فراوان دارد و قریه [illegible] هشت فرسخ و [illegible] چهار فرسخ و [illegible] فرسخ و قریه [illegible] فرسخ و شهر خوی
هشت فرسخ **استدراک** [illegible] که جامع این اوراق و محرر این اطباق الفقیر الحقیر [illegible] ابن
زین العابدین نعمة اللهی در حین گردش عالم و سیاحت طوایف امم هر بلدی و شهری که وارد میشد و هر ناحیه و دیاری که منزل مینمود [illegible]
احوال و اوضاع آن دیار در نظر غرابت داشت و کلامی که اصغا نموده بود و از محققی استماع نموده بعینه کتابت آورده جمع میکرد [illegible]
[illegible] اگر روزی توفیق رفیق گردد و به عون باری تعالی [illegible] ترتیب و تدوین نموده کتابی سازد و در آن باب سعی بلیغ [illegible]
تمام داشت [illegible] که قطع علایق از ایران نموده در [illegible] آل عبا [illegible] سید الشهدا [illegible]
و در آن مکان شریف [illegible] آنچه مکنون خاطر است به انجام رساند [illegible] که از عمر [illegible] آن حضرت
[illegible] سنه هزار و دویست و یک هجری از بلده شیراز حرکت نموده [illegible] امام [illegible]
[illegible] محمد قاسم خان والد سلیمان خان قاجار که حکومت آن دیار [illegible] جمیع [illegible]
[illegible] عیال و اطفال و متعلقان فقیر [illegible] ظلم [illegible]
[illegible] جمع کرده [illegible] نه از خدا شرم و نه از رسول آزرم کرد [illegible]
اوراق و اسامی بلاد و دیار [illegible] حفظ نمودن [illegible]
از شرق و غرب و شمال و جنوب [illegible] به انجام رسیده [illegible] عند الکرام [illegible]

واولاده

[illegible] عبارات و حکایات آن زیاده [illegible] صلی الله علی محمد و آله اجمعین
گلزار سیم در بیان اخبار متفرقه و حکایات مختلفه بر سبیل اجمال [illegible] که جمعی از علما [illegible] محمد باقر مجلسی [illegible]
علی بن جمال الدین [illegible] و عین القضات همدانی [illegible] که از حضرت رسول [illegible] روایت [illegible]
[illegible] قال الصحابة یا رسول الله [illegible] من ای شیء [illegible]
[illegible] قال النبی [illegible] اللهم [illegible] قال ابوذر یا رسول الله [illegible] اخوانک قال [illegible]
[illegible] یجیئون من بعدی [illegible] من الآباء والامهات [illegible] الاخوة والاخوات [illegible] مرضات الله [illegible]
[illegible] لله [illegible] الشهوات و فضول الدنیا [illegible] بیت من بیوت [illegible] خوف النار وحب الجنة [illegible]
[illegible]
[illegible] عذاب [illegible] الجنة [illegible] مرضات الله [illegible] یا اباذر [illegible]
من کل شیء [illegible] یا اباذر [illegible] فضل عبادة [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible] یا اباذر [illegible] عند الله [illegible]
[illegible] سبحان الله [illegible]
[illegible] یا اباذر [illegible] الدنیا [illegible]
[illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible] الملائکة [illegible] یا اباذر [illegible] الارض [illegible]
[illegible]
[illegible] الملائکة [illegible] الارض [illegible]
[illegible] الآخرة [illegible]
ثم قال رسول الله [illegible] یا اباذر [illegible] عند الله [illegible]
[illegible] یا اباذر [illegible] الدنیا [illegible]
[illegible] الحرام [illegible]
[illegible] یا اباذر [illegible] یا رسول الله [illegible]
[illegible] ثم قال النبی [illegible] عند الله [illegible] یا اباذر [illegible]
[illegible] یا اباذر [illegible] ثم قال اللهم [illegible]
[illegible] یوم القیامة الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون [illegible]

بر جبر است اندیشه کردن پس هر کدام چیز است اززو سندی پس گفته صحابه یا رسول الله شنیده‌ام از جبرئیل خبر ده مارا ازیشان و فکر و شوق خود فرمود
خبر دهم شما را ازان قصه پس آه سردی برکشید و فرمود آه شوق دارم و مشتاق دیدار ایشانم که بعد از من خواهند آمد گفت یا
رسول الله آیا ما برادران شما نیستیم فرمود نه شما اصحاب منید و برادران من می آیند بعد از من حال ایشان چون حال پیغمبران است
که میگریزند از پدرها و مادرها و برادرها و خواهرها و خویشان همه از برای طلب رضای خدا و ترک مال خود میکنند از برای خدا و ذلیل میکنند
میکنند نفسهای خود را بتواضع کردن از برای خدا و میل ندارند بخواهشهای زیاده از ضروری با محتاج رجوع میشوند در خانه از خانه‌های
خدا گویا که ایشان غریبانند در دیده و هیچ یکی از ترس آتش جهنم و شوق بهشت کسی چه میداند قدر بزرگی ایشان را در پیش خدای تعالی
میان ایشان خویشی است که مانع میدارد که بعضی بعضی دیگر را دوست دارند و مهربانترند با هم از فرزند با پدر و از پدر با فرزند و از برادر با برادر و
ایشانم و فارغ میگردانند نفسهای خود را از سعی کردن در طلب زیاده از ضروری با محتاج و همه ایشان از برای نجات دادن نفسهای خود
از عذاب جهنم و داخل شدن بهشت ازچه راضی بودن خدای تعالی از ایشان بعد از آن ای اباذر که یکی از ایشان را اجر هفتاد شهید باشد که
در جنگ بدر شهید شده باشند ای اباذر یکی از ایشان پیش خدای تعالی بزرگتر است از هر چیزی که خلق کرده است بر روی زمین ای اباذر دل
ایشان با عبادت و عمل ایشان از برای خدا و اگر بیمار شود یکی از ایشان از فضیلت عبادت هزار سال باشد که روزه دارد روزها و احیا
شب دارد اگر میخواهی زیاده ازین بگویم یا اباذر گفتم بلی یا رسول الله بیان زیاده فرما فرمود که اگر یکی از ایشان بمیرد گویا مرده است در آسمان
دنیا از فضیلتی که نزد او است پیش خدای تعالی یعنی ملائکه آسمانها نیز از برای مردن او اندوهگین میشوند اگر میخواهی بیان را زیاده کنم گفتم بلی یا رسول الله
بیان را زیاده فرما فرمود ای اباذر اگر یکی از ایشان را آزار رساند شپشی که در جامه او باشد او را اجر هفتاد حج و هفتاد عمره و چهل
که در راه خدای تعالی کرده باشد و آزاد کردن چهل بنده از اولاد اسمعیل باشد یکی از ایشان دوازده هزار کس را شفاعت کنند گفتم سبحان الله
و صحابه گفتند مثل من سبحان الله چه مهربان و باریک دهنده و بخشاینده است بر بنده گان خود فرمود که آیا تعجب میکنید از گفتن من اگر میخواهی
بیان را زیاده کنم ای اباذر گفتم بلی یا رسول الله زیاده فرما فرمود ای اباذر اگر یکی از ایشان آرزو داشته باشد بچیزی از خواهشات دنیا و صبر کند
و طلب آن نکند اجر او این است که چون بخاطر رساند اشتیاق و غمگین شود و نفسی بکشد میدهد خدای تعالی او را ای اباذر بنفسی دو هزار هزار حسنه و محو کند از او
همه اعمال او دو هزار هزار سیئه و بلند گرداند از برای او دو هزار هزار درجه ای اباذر اگر میخواهی بیان را زیاده کنم گفتم بلی فرمود اگر یکی از ایشان
صبر کند با اصحاب خود و آزار ایشان در دوری بکند و صبر کنند در مثل گرسنگی ایشان و سختی غم ایشان اجر او مثل اجر هفتاد کس باشد از جماعتی که
جهاد کرده اند با من در جهاد تبوک اگر میخواهی بیان را زیاده کنم گفتم بلی یا رسول الله زیاده فرما فرمود که یکی از ایشان یک دانه پیشانی خود را
بر زمین بگذارد و آه کند ملائکه هفت آسمان از جهت رحمتی که آمده بر ایشان بگویند عادت ای الهی ملائکه من حیف شماید که سجده میکنند
ای معبود ما چگونه نگریم که در دست قریش بگوید آه ازو در دی که دارد و بفرماید خدای تعالی ای ملائکه گواه باشید که من رحم کردم او را
خود بواسطه صبری که میکنند در سختی و طلب راحت نمیکنند گویند ملائکه الهی بدرد کار رسیده باشد ضرر نمیرساند هیچ سختی بر بنده دوست تو
بعد ازانکه تو در حق او را خوف بکردی بفرماید خدای تعالی ای ملائکه دوستی که دوست من مثل منزلت از غیر ایشان پیش من و اگر بگوید آه رحم کرده

ورا او شفاعت کند و گناه کار را امدم ان را شفاعت بر یا ده از هفتاد هزار کس دهنده و دوست مراتب ورداشت من هر چه اراده کند ای ملائکه من ثمره
جلال من که من بسیار مهربانم بر دوست خود و من احترام از برای او از مال برای سودا کار بر ذکر برای طلب دور آنحضرت طلب کرده میشود
دوست من شوند و رحمت بر او است پس فرمود حضرت پیغمبر که خوشا حال ایشان ای اباذر اگر یکی از ایشان دو رکعت نماز کند در میان اصحاب خود افضل است
از پیش خدای تعالی از کسی که عبادت خدای کند در کوه لبنان و عمر او مثل عمر نوح باشد اگر میخواهی زیاده کنم ای اباذر اگر یکی از ایشان بگوید سبحان
او را ازین که از تسبیحهای بسیار از برای او بهتر و بهتر شود و نگاه کردن یک ازیشان را دوست تر میدارم از نگاه کردن در خانه کعبه و اگر یکی از
ایشان بمیرد و در تنگی در میان اصحاب خود او را اجر کسی گذشته شده باشد در میان رکن و مقام و اجر کسی که بمیرد در حرم خدای تعالی
و کسی که بمیرد در حرم خدا امین گرداند خدای تعالی او را از فزع و ترس روز قیامت و داخل بهشت شود و اگر میخواهی بیان را زیاده کنم ای
اباذر گفتم بلی یا رسول الله فرمودی بشنید ایشان جماعتی که تقصیر کرده اند در عبادت و سنگین است بر ایشان بار گناه و ...
تا آنکه نظر کند خدای تعالی در ایشان بنظر رحمت و بیامرزد گناه ایشان را از جهت بزرگی که ایشان راست پیش خدای تعالی پس فرمود حضرت رسول که
که در میان ایشان باشد بهتر است پیش خدای تعالی از هزار مجتهد که غیر ایشان باشد ای اباذر خنده ایشان عبادت است و خوشحالی ایشان
تسبیح و خواب ایشان صدقه و از نفس ایشان ... است جهاد و نظر میکند خدای تعالی بایشان هر روزی سه مرتبه ای اباذر بدرستی که من مشتاق
ایشانم پس چشمهای مبارکش را پر اشک گردانید و گریست از شوق ایشان و فرمود بارخدایا محافظت کن و نصرت ده ایشان را بر کسی که مخالفت کند با
ایشان و ایشان را خوار مگردان و روشن کن چشم مرا بایشان در روز قیامت و آگاه باشید که دوستان خدا از خوف نیست بر ایشان و نه ایشان اندوهگین
شوند تا بوده و صلی الله علی محمد و آله اجمعین و علمای اخبار اختلاف کرده اند که از زمان ظهور حضرت خاتم چند مدت گذشته بود محمد
این جبیر طبری گفته که از وقت ظهور آدم تا زمان حضرت خاتم شش هزار و سیزده سال بوده و بعضی گفته اند که پنجهزار و ششصد سال و رواتی گفته‌اند
در بعضی بنظر مترجم رسیده که قول صحابی بیهود از روز گار آدم تا هجرت سید عالم چهار هزار و چهل سال و شش ماه بوده و بروایت اخبار نصاری
پنجهزار و پنجاه سال و در تورات بوده و ابن عباس روایت کرده که از زمان آدم تا طوفان دو هزار و دویست و پنجاه و شش سال بوده و از طوفان تا وفات
حضرت ابراهیم هزار و هشتاد سال و از ابراهیم تا ظهور حضرت موسی پانصد و شصت سال و از ظهور موسی تا زمان ذوالقرنین دو بی
هفتصد و هفده سال و از وقت اسکندر تا زمان عیسی سیصد و شصت و نه سال بر این تقدیر از ایام حضرت آدم تا زمان عیسی پنجهزار و
پانصد و بیست و دو سال بوده و بعضی از اخبار گفته اند که عمر حضرت آدم هزار سال بوده و از تاریخ انتقال آدم تا وقوع طوفان دو
هزار و دویست و چهل و دو سال و از طوفان تا وفات حضرت نوح سیصد و پنجاه سال و از آن وفات آنحضرت تا انتقال
حضرت ابراهیم دو هزار و چهل سال و مابین حضرت ابراهیم و موسی پانصد سال و از حضرت موسی تا داود پانصد سال و از داود
تا زمان عیسی هزار و صد سال و از تاریخ رفع حضرت عیسی تا زمان ولادت سید عالم ششصد و پنجاه و شش سال و حسن بن
حمزه اصفهانی روایت کرده که از روز خلقت آدم تا تولد حضرت نوح هزار و پنجاه و شش سال و از میلاد نوح تا تولد ابراهیم هزار و نود و دو سال
و از میلاد ابراهیم تا رسیدن یعقوب بمصر سیصد و هفده سال و از خروج بیت المقدس تا زمانی که لشکر اسلام از خروج ...

هزار و پانصد و پنجاه و چهار سال بود و صاحب مقصد اقصی آورده که از وقت ولادت حضرت رسول تا زمان عیسی ششصد و بیست سال و
از عیسی تا زمان داود هزار و دویست سال و از ایام داود تا وقت موسی پانصد سال و از موسی تا زمان ابرهیم پانصد و پنجاه و
سال و از ابرهیم تا نوح هزار و چهار صد و بیست سال و از زمان طوفان تا وقت آدم دو هزار و دویست سال بنا بر این تقدیر
از میلاد سید عالم تا وقت آدم شش هزار و هفتصد و پنجاه سال و الی زمان ما تا هفت هزار و سی و دو سال میشود و در این باب کم
اند و در این باب روایات مختلفه بسیار بود و ذکر همه تطویل کلام است و السلام علی من اتبع الهدی اما اکثر در عدد انبیا و علمای اخبار
نموده اند و جمعی از ایشان روایت کرده اند که ابوذر غفاری از حضرت رسول پرسید که عدد انبیا چند بوده است آنحضرت فرمود
صد و بیست و چهار هزار پیغمبر آمده اند و باز سوال نمود که از ایشان چند نفر مرسل بوده اند حضرت فرمود که سیصد و سیزده نفر دیگر باره پرسید که
چند کتاب از برای ایشان ارسال فرمود آنحضرت بیان نمود که صد صحیفه و چهار کتاب بر پیغمبران کرامت شده و از آن جمله پنجاه صحیفه بر حضرت
شیث ابن آدم و سی صحیفه بر اخنوخ و ده صحیفه بر حضرت موسی و بعضی گویند که بر آدم و از این صحف ارسال شده است و در این
باب روایات دیگر نیز وارد است و چهار کتاب یکی بر حضرت موسی نازل شده و آن تورات است و کتاب زبور بر داود نزول یافته
و کتاب انجیل بر حضرت عیسی و فرقان بر حضرت خاتم الانبیا و در بیان معنی گفته اند که نبی شخصی است که به صفات حمیده آراسته باشد و بجز
حوالت بالهام رب الارباب به دعوت قومی مامور شود و نبی مرسل کسی است که نزول وحی و حکم ... بر او شده باشد بعضی دعوت
کند اعم از آنکه صاحب صحیفه و کتاب باشد یا آنکه نباشد با اعتقاد بعضی اینکه ... گفته اند که نبی عبارت
از شخصی است که ... باشد من عند الله بطریقی که مختص باشد آن شرایع بر جمال ... و کسی که ...
عزوجل و چون مامور شود که آن شریعت را بغیر خود رساند او را رسول گویند و اولوا العزم رسولی است که مامور شد بقتال و جهاد
... و رسالت که ... این شرایط ... که ... از ... اگر حضرت عیسی اولوا العزم باشد چه آنحضرت بقتال
و جهاد مامور نشده و حال آنکه بالاتفاق آنحضرت اولوا العزم بوده ... رسول عبارت از پیغمبری که صاحب کتاب باشد
بر محل نظر است زیرا که جمعی از انبیاء عظام مرسل بوده و حال آنکه صاحب کتاب و صحیفه نبوده و در شریعت پیغمبر دیگر عمل مینموده اند
گفته اند که اولوا العزم عبارت از رسولیست که مامور باشد بجهاد و قتال باتفاق علمای احمدی خاتم عبارت از پیغمبریست که شریعت
او هرگز منسوخ نشود اما قسم چهارم اینکه ایشان میگفتند که شریعت انبیاء اولوا العزم هیچیک منسوخ نگردد و ایضا میگفتند که شریعت حضرت
موسی و حضرت عیسی و حضرت رسول خدا و زردشت مجوسان منسوخ نشود ... که مثل معاش شناس ...
تجویز میکنند ... صد و بیست و چهار هزار ... از ملک عرب مبعوث شده و از جانب مصر و شام ظهور کرده اند ... سبحانه
و تعالی ... ایران و توران ... چین و ختا و ماچین ... بر ایشان ... و از ... سایر بلاد ...
... سعادت عظمی ... مردم ... و در ... شفقت ... و حال آنکه اهل
ایران و توران ... اقلیم چهارم و پنجم ... اقلیم دوم و سیوم ... و در ادراک معانی و حقایق ... چنانچه

برارباب ... نیست ... یکی از علمای اهل فرنگ در شهر قسطنطنیه ... علمای اسلام میگویند که آدمی ...
از جانب باری تعالی ... ایشان میگویند ... منقول است ... که در جبلت ... برای ...
خود ... سال ... و ضلالت ... هادی و رسول ... که ... معجزات ظاهره و
دلایل ظاهره ... مردم ... و عناد ... ایشان
ایشان را ... رسول ... اصحاب ... لازم است که ... ایشان را
... از حیرت و گمراهی بیرون آورد ... هادی و رسول ... ایشان
خلیفه واجب است که در وقت وفات خود ... الیوم ... اعتقاد جماعتی از هادی ...
نباشد ... مردم
عمل نمایند ... واجب و لازم است که ... هادی و رسول ... ضرورت ...
هیچ هادی و رسول ... فرنگ ... گشته ... مجتهدان ... شغول ...
ایشان ... کشور ایران و توران ... علمای شیعه ... سنت و جماعت ...
... ایشان ... سوال نمودم ... مشاهده ...
... باب ... تحقیقات ...
مشاهده ... که اگر از شما ... سوال ... جواب ... سنت و جماعت ... گویند که
... در مسایل ... شیعه امامیه ... امام ... حنفیه ... اجداد ...
... اجداد ... که
شما که ... خوارج ... صوفیه ...
... تحقیق ... تحقیق ...
... تصحیح ... ثانی ...
... امام ... امام ...
شما که ... امام ... اعتراض ...
و شما ... اعتراض ... مردم ...
گروه ... خراسان ... ایران
... شما ... هزار ...
گروه ... هزار ... آورده اند ...

٧٠٤

هر دو نفر از ملک خراسان و قهستان اند یک از کرمان آمده [illegible] بسته بر عجب [illegible] ساخته اید به اصل عالم را [illegible] شده [illegible]

یکی تقلید [illegible] را احترام کرده اید و یکی مجالسهٔ اهل تحقیق را منع کرده اید و یکی بر قتل کافر [illegible] فتوی داده اید و یکی کافر حربی را عفو نموده اید و یکی [illegible]

[illegible] و استحسان عمل کردن [illegible] نموده اید و یکی حسن و قبح اشیا را عقلی گفته اید و یکی [illegible] شرعی [illegible]

و یکی علم را منحصر کرده [illegible] معلوم [illegible] یکی اجماع کرده اید که مخالف معصوم کافر است و مخالف مجتهدان کافر نیست زیرا که احکام [illegible]

[illegible] احکام [illegible] از حق [illegible] و یکی [illegible] که مخالف مجتهدان کافر [illegible] امام [illegible]

[illegible] انصاف [illegible] طریق [illegible] تقلید [illegible]

[illegible]

[illegible] کدام [illegible] مجالسه [illegible] تحقیق [illegible]

[illegible] خیال ایشان [illegible]

[illegible]

[illegible] مجلس استماع [illegible] معلوم [illegible] مجلس [illegible]

[illegible]

[illegible] جواب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] وجود [illegible] عنصری [illegible] لطیف [illegible]

[illegible] افلاک [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] عالم [illegible]

[illegible] جمال و جلال [illegible]

هر چند نطفه [illegible] غذا [illegible] افلاک [illegible]

و هر پرورش یافته [illegible] اجرام علوی [illegible] که هر یک [illegible]

دوم آنکه

درک [illegible] فلک [illegible] قیام نماید و چون [illegible] مقام نطفه را از مقام [illegible]

حق تعالی [illegible] نطفه [illegible] چنین است که چون نطفهٔ مرد و زن [illegible] رحم قرار [illegible]

همراه [illegible] در میان [illegible] در میان [illegible]

آتش است [illegible] و چون آن چهار اخلاط در رحم حاصل شود [illegible]

[illegible] افلاک و انجم [illegible] ظهور رسد و معادن ظاهری چون چشم و گوش و دهان و معادن باطنی چون معده و جگر و دل

و سایر اعضای ظاهری و باطنی چنانکه تشریح اعضا در کتب [illegible] مسطور است تمام شود و فلک ششم [illegible]

[illegible] رب العالمین روح نامیه [illegible]

خوانند و روح طبیعی [illegible] چون غاذیه و جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و غیره [illegible]

اعضا [illegible] غذا [illegible] چون نطفه در رحم [illegible]

[illegible] نطفه [illegible]

[illegible] نطفه [illegible] چهار طبقه [illegible]

[illegible]

[illegible] نطفه چهار طبقه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] صفرا [illegible]

[illegible] صفرا [illegible] سودا [illegible]

[illegible] اعضا [illegible] غذا [illegible]

[illegible]

[illegible] روح [illegible]

[illegible] اعضا [illegible]

[illegible] اعضا [illegible] حس و حرکت ارادی [illegible]

[illegible] عناصر [illegible] آدمی [illegible]

شرف است بعد در سه روح روح نباتی و حیوانی و نفسانی و جمیع حیوانات نیز روح نامیه داده و از میان روح دیگر نیز داده‌اند حیوانات آن روح را از اجزاء و
لطایف عروق بهر جزو از جگر به دل رگ مجوف آفریده آن خون را در آن جوی رگ روان گردانده تا بجوف دل صنوبری برآید و دل آن
منزل فیض فلک الافلاک متوجه تکمیل آن مواد شود و از میانه دل رگی بزرگ میان تهی به دماغ آن مواد کشیده و چون رابطه حرارت که در دل
است جوش زند آن از دل بر آنچه در آن رگ متوجه دماغ گردد آن روح حیوانی بهر رگ خون سرازیر شود میل به دماغ کند و در دماغ نیز رگ
رقیق آفریده شده و چون دخان یا شهوار روح حیوانی به دماغ رسد جمیع رگ‌ها را استقامت کند و در هر رگ بقدر حوصله خود جوی از آن
خون روان شود بعضی حرکت آید و بعضی بیدار و در روح در همه رگ‌ها ساری شود و گرد ... حق تعالی بحرکت در آید و دست و پا جنبیدن گیرد
و از این تقریر چنین معلوم میشود که از عناصر جنبه انسانی ... معادن ظهور کرده و بعد روح نباتی باد تحقق گرفت ... از تحقق گرفت روح حیوانی
بحصول پیوست و چون روح حیوانی ظاهر شد که بحقیقت معروف روح انسانی اوست که از ان لطیفه ربانی تعبیر به نفس ناطقه میکنند
عبارت از عرش مجید است ... نفس جزوی که مرد فرق کاینات اوست ... روح حیوانی تحقق سازد و از عالم فنا قدم در
عالم بقا نهاد و اگر خواهی که این اسرار بر تو منکشف گردد از ریاض الانفس ... آفاق کند ... و حال ... این عالم از صحیفه کائنات
بخوان و بدانکه در آفاق چون فیض کواکب سبعه و سموات بعناصر رسید مولود اول که ... جماد ... متولد شد و چون معادن بحال
کمال علیا که ... رسید ... فیض فلک ... درخشیدن گرفت و جماد قدم در دایره نبات نهاد و چون عالم نبات
... برتبه فیض فلک ... اضافه شد ... عالم حیوانات ... حیوان ...
ظهور کرد و چون ظهور بکمال رسید و حواس ظاهر و باطن ... شد نفس ... در آمد و اول مرتبه انسانیه ظهور کرد و نفس ناطقه
انسانیه ... از سایر حیوانات ممتاز میشود بحصول پیوست و این نفس ... که چون از ... رتبت
... شود عقل کلی ... کند و چون آن عقل ... خود ... شود ... کل که ازل ...
ستاره‌ها ... مرتبه ... عالم قدم زند و مرتبه ... رسد روح اعظم که ...
... بگویند ... روح ... حیات او شود در حقیقت روح ... می‌آید و ...
... عالم ... دل ... کند دل ... شود ... صد ... کس ...
... رسد ... حاصل کنند روح ... گردد ... شود ... هزار کس ...
... روشن کند ... گردد و اگر صد هزار ... شود ... کم نشود ... گردد ... بکمال خود باشد سالک که ...
مقام رسید قدم در دایره ولایت نهاده بالای مرتبه ولایت مرتبه نبوت است و بالای مرتبه نبوت مرتبه رسالت است و بالای
رسالت مقام اولو العزمیست و بالای ... که عبارت از مرتبه سید المرسلین است و ختم الشرع محمد و آله الله ...
از آن تعالی نیست نظم مرا ... خاقانی ... لطیفه غرب ... مقام ... حضرت
حق جل و علا ... آدم ... ولقد خلقنا الانسان من سلالة من طین یعنی آفریدیم ...

سالک ... کلام ... و ... عروقات ... خور ... مرتبه طعام ... غذای لطیف رسانیدیم
... انا صببنا الماء صبا ثم شققنا الارض شقا فانبتنا فیها حبا و عنبا و قضبا و زیتونا و نخلا و حدائق غلبا و فاکهة وابا متاعا لکم ... ان
اشاره میکند و چون ... لذیذه ... واسطه پرورش یافته ... صورت ... رسید و ...
... کلوا من الطعام ... عالم انفس ... اشارت شد ... کار خود تمام کرد
و این اغذیه ... را مذاق شما رسانید اکنون نوبت شماست که شما نیز ... خود قیام نمائید ...
... که ... هر یک بعمل خود مشغول شوند و پوست از مغز جدا و لطیف را از کثیف
دور کرده ... لطیف آن که ... عبارت ... است ... بجگر رسد ... که ...
... و چون آن لطیف بجگر رسد ... صفرا و خون و بلغم و سودا که در هر یک ... بحصول
... خون را ... طبیعت ... روغن ... چراغ معارف ...
... قرار ... متقاضی ... محبت را ...
میان مرد و زن ... آفریده که ... بر سر ایشان ... زبان حال ... گاهی ...
... منزل سفر ... دار القرار جای دیگر است ... سلطان محبت ...
... از منزل ... رحم شوند و ... رحم ...
و چون هر دو ... باشند ... کنند ... کار ...
... قوله تعالی انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه ... افلاک ... نوبت ...
... از کواکب سبعه سیاره ... مولود مشغول شوند و چون ... ماه ... مولود ...
... ماه هشتم ... زحل ... در آید ... متولد شود ... زحل ...
... ماه نهم ... مشتری ... رحم ... سرای دنیا در آید و در این منزل ...
... روز ... جسم ... ترقی میکند ... کمالی ... اول ...
... پستان ... مشغول ... و بعد از آن
... دفع ... مولود ... دوست و دشمن ... نفع و ضرر ...
و چون ... سالگی رسد اشارت شرع ... اکنون ... در رتبت ...
... تقصیر ... الصلوة ... سبع ... عشر
... سالگی ... بالغ ...
رسد ... رسول ... در حیات ... تلقین ...

جان را ز ساعد براور از ... حسمانیه با عالمین روحانیه و کمالات انبیه دعوت کند **نظم** به رخت خویش سوی لامکان کش ؛
براق عشق را در زیر ران کش ؛ ملازم باش این درگاه را گاه ؛ بقرب خویشتن راه است بر شاه ؛ اگر تو لازم درگاه باشی ؛ بمعنی
مقرب شاه باشی ؛ و چون خطاب ارجعی الی ربک راضیة مرضیة بگوش جانش رسد روی از منزل برزخ و سرای غرور بگرداند و
روشنانه [illegible] بجانب حق [illegible] و الاستعداد و ثمرات در مشکوة دل براه وز و در فضای سیر
[illegible] منزل [illegible] بیرون و [illegible] که در آن منازل و مراحل برای کمال و تکمیل او نهاده بود برسد و حاجی وار
احرام کعبه [illegible] توحید بسته [illegible] قرار **شعر** [illegible] ؛ هم ملک [illegible] هم [illegible]
[illegible] آدم [illegible] که مرتبه آخرین [illegible] حبیب الله و خاتم المرسلین است کما قال الله تعالی
لقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا من انفسهم یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال
مبین و معلوم است که مقصود ازین کتاب و رسالت هدایت است پس [illegible] باید بحول الله و قوته [illegible]
[illegible] قلبی و قالبی متوجه مسجد اقصی و جهت وجهی للذی فطر السموات والارض گردید و چون [illegible] بر صفحه خواطر
نقش گردید اکنون تحقیق سیر معکوس مشغول شویم **بیت** ای زده گهواره [illegible] ؛ مفرد در عالم [illegible] ؛ [illegible] باید سفر کرد و
[illegible] که در اطوار عمر در کدام مقام [illegible] باید نمود [illegible]
[illegible] اطوار عمر [illegible] منزل [illegible] **نظم** [illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فتبارک الله احسن الخالقین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **شعر** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **نظم** [illegible]
[illegible]
[illegible]

القدس [illegible]

المقدس [illegible] عالم [illegible] صفات الهی [illegible]
[illegible] اعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر **بیت** [illegible]
در جام جهان [illegible] ؛ [illegible]
ضایع [illegible] نفس و شیطان [illegible] سعادت [illegible] شقاوت ابدی [illegible] **بیت** [illegible]
[illegible] ؛ [illegible] ؛ [illegible] ؛ و چون [illegible]
باید [illegible] از خواب غفلت بیدار گردی [illegible] که قلب المؤمن بیت الله اشاره [illegible]
[illegible]
[illegible] لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید [illegible]
رسول [illegible] لکل شیء صقالة و صقالة القلوب ذکر الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible]
[illegible] ان فی جسد ابن آدم لمضغة اذا صلحت صلح بها سائر الجسد و اذا فسدت فسد بها سائر الجسد الا و هی القلب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ان الله جمیل و یحب الجمال [illegible]
شعر [illegible] ؛ [illegible] ؛ وصلی الله علی محمد و آله اجمعین **گفتار چهارم در خاتمه کتاب** [illegible]
[illegible] جامع این اوراق پریشان الفقیر [illegible] زین العابدین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

ما خیابان چمن و بستان البستان چرا است بماناجس در حقایق شگفت جو جلی شگفته و مانند ابکلهای دقایق از حسن خواطر لسی شگفته و مرین نظم
و ترتیب در چهار الفه نحو نکته مضامین حقیقه بیش او لوشین عارفان و کلمات صدق سمات ادفیض بخش عاقلان روان و انایان
ارزیدن ان خورسند و خواطر دانشمندان بطالعه اش بهجه رتبه افزای محل موک و غم زدای خواطر اهل سلوک **نظم** عاقلان را سال عمر ازان
جان باشد ؛ عارفان را به از روان باشد ؛ روح را سال و ماه بجو غذا است ؛ دل مجروح را لسان شفا است ؛ در این کتاب غرایب
انتساب در هر فصل و باب معرفت مبدأ و معاش و معاد مسطور و علم توحید و نبوت و ولایت مذکور و مراتب نفس و عقل و عشق معلوم و احوال از نرم
و طرایقه حقیقه مرقوم است و عقاید علمای اصول و اخبار و حکما و عرفا در اثبات هر آنشته و تحقیق مذاهب مختلفه و طوایف متفرقه و ابدال اقالیم سبعه
گشته و مقامات و فضایل انسانیه و اسفار اربعه و مراتب ثلثه بیان شده و اقوال اسلام و کفار و فجار و محق و مبطل بر ساده و نقصان
و انا عیان است و احوال ملحد و موحد و زندیق و صدیق و ناقص و کامل و کذب و بهتان در ان بیان و هم چنین مقالات خیر و شر و جهم
و صورت نفع و ضرر در آن هویدا و کلمات اهل ایمان و حجاب ایقان و قیاس و استحسان در ان پیدا است و آنچه از و مبرا القدم و علامات
در انید و غرایب سیر مکتوب است و درین بوستان کسی تواند در آید و سیر نماید که خار غرض بدرمین و ایش زرشته و در دیده و جان بری عقو پیوسته
چه ز حاسدان از تماشای این بستان بصیرت فزای کور و ساعرین از استشمام گلهای صحیفه گشای او از بکر و سامعان از سیر اخبر و صه دلکشا
نسکران از نفرج بحدایقه ربیع فرح افزا خرسند **شعر** ای تبیل است یکدست جان فزا ؛ یارب ابد لاحرم قبلی خون نمانبرو شمع تجرید ربب که از
مواقیق مجلس طالبان را روشن نموده و شاهد توحید است که در صورت کثرت بر عارفان جلوه کرده **عربیه** و فی کلشیئ له آیة ؛ تدل علی انه
واحد ؛ اگرچه این تالیف بصورت تاریخ عالم است اما بمعنی فهرست و جزوی آدم است گر بچشم جان از روی انصاف بر دیده و تحقیق در راهید خورده نظر کنند
و ازین معانی که مقصود و مقرر است ادراک نمایند و ز توفیق ایزدی بدان عمل نمایند هر آینه از نفس از سیاحت بلاد و دیار بی نیاز شود و بهجه فرق محتاج گردد
و دانش آنچه لازم بود بداند و از صدای هر جرس و از هر ناکس از جای بروند و گرفتار هر خولیه و معتقد هر فضولی نشود و از شر لجاج و عناد
و فساد و حسد حساد و را بتیر دهر و از دام اهل کذب و بهتان و شک و گمان و قیاس و استحسان برهد و فریب هر عیان و مکر اهل زمان نخورد
و قصه خطوچین و حبش و زنگ در بر الله بجا نبرد و بحثی از هند و چین و بخارا و سقسین نکوید و از روم و زنگ و روس و فرنگ معروف نجویید و از مغول
و تاتار و کرد و الوار حقیقه طلب نکند **شعر** درین نقطه گرد دولت ای انسیه جوارا ؛ کاو زر در دل شنیدن از ارود و در حریش است ؛ و میداند که بالکل ام شجاعی و گروه
و از هر لسان بر امر دو چه عمل تر دار تو تعالی بجمود و چه در پیش از کجا به بر دار است **نظم** زنده کایا چگونه باید کرد ؛ که لسان را چه مونه باید کرد
ساز کاری بی مسری چه بود ؛ آدم از چیست بر دی چه بود ؛ پیشه عقل کدام و جو او چه مقام است ؛ سر عشق چیست ؛ طریقه راه علمی است و چیست علم
و حرف کیست پیر و مرشد چه صفه دارد و مرید و طالب چه سیره و منزل معشوق کجا است و عشق از کجا بر خواست و کفر چیست و اسلام کدام
و هر یکی را چه آغاز و چه انجام است و دل او را ارام گیرد و خواطرش صفا پذیرد و تردد و اضطراب از او دور شود و در اطمینان و سکون او را حاصل
گردد چون از بحاله در وی روی نماید شعر را بدعای خیر یاد فرماید **بیت** مکر صاحبدلی روزی برحمت ؛ کند در حق این مسکین دعا **مناجات**
الهی بحرمت کنی شود در حضرت و قرب دارند و بعزت دشخاصی که بیاد تو از اوقات بیکدیگر رسانند که اگر این مجموعه بر دوشی رضا تو تمام کردم

و بر طبق برحمی مقربان حضرت تو بانجام رسیده و ثواب آن از ارواح بر فتوح احیاء زادگان صیاد ادلیاء بر سال و ساعت شیوع نوری روان حضرت
شهدا و صلحا برکردان و کرار بر عفو و ان شیشه بور از روی داده و نه بر طبق رضای تو اتفاق افتاده تو از رحم الرحمینی از تقصیرات بیش گذر
و بر این بی بضاعت از عین عنایت رحم آور یعنی ارحم الراحمین آن است که چون کسی را با رفیقی از گناهی عفو کنند کس دیگران گناهکار
باشد از او نیز درگذرند و عفو نماید از کاهی تو دانائی و بر حال هر کس بینائی که این کمینه کار شرک بسیار و خجلت بی شمار دارم از لطف و احسان در تو
ایشان تو امید وارم که چون میزان فضل بر پا داری این بی بضاعت را فرو گذاری ربنا فاغفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیئاتنا و توفنا مع الابرار
بحرمت سید الابرار و الائمة الاطهار قد حصل الفراغ من تالیف هذا الکتاب المستطاب جون الملک الوهاب المسمی ببستان السیاحة فی حدود ایران
فی یوم الخمیس سبع و عشرین شهر شوال المکرم من شهور سنه ۱۲۴۲ الحمد لله اولا و آخرا و الصلوة علی محمد و آله

تمام شد این کتاب مستطاب بی اکتساب آن بتاریخ روز جمعه
بیست و دوم شهر ربیع الثانی من شهور

سنه ۱۲۶۰ هجری ...

حرره الراجی ...

و السلام

